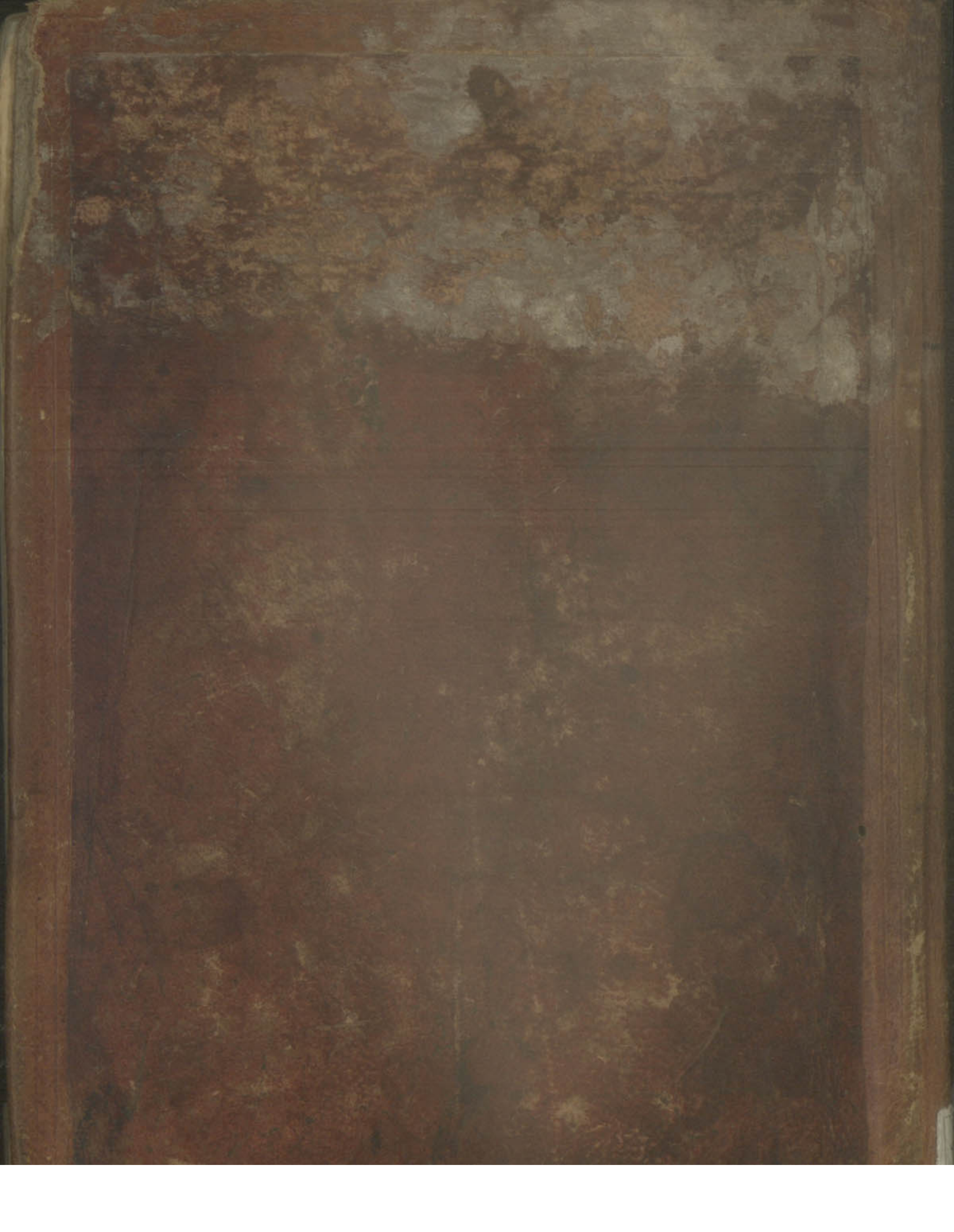
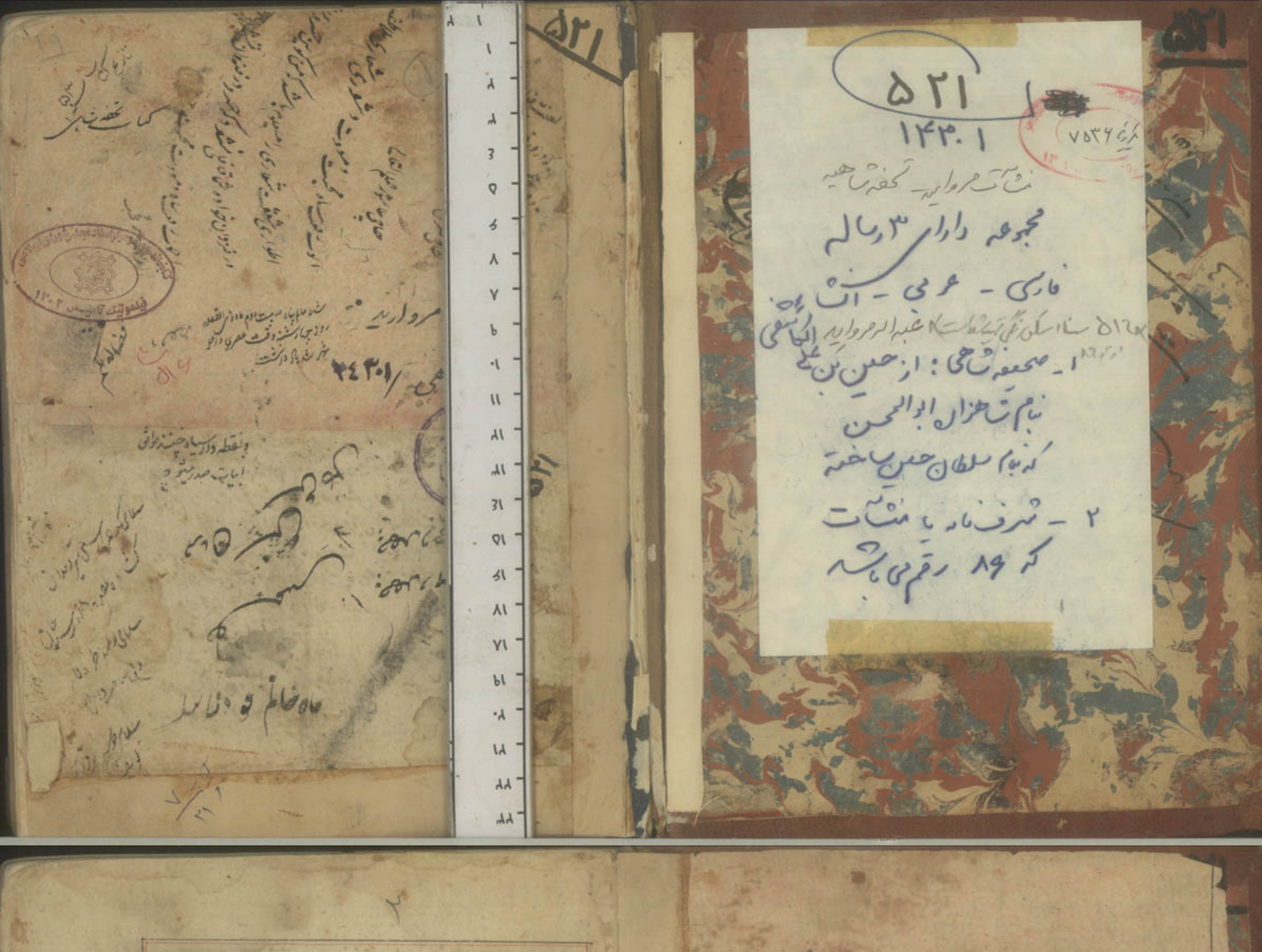



۵۲۱
۱۴۳۰۱
مجموعه دارای ۳ رساله
۱ - صحیفه شاهی : از حسین بن علی
بنام شاهزاده ابوالمحسن
که بنام سلطان حسین ساخته
۲ - شرف نامه یا منشآت
که ۸۶ رقم می باشد
منشآت مروارید
صحیفه شاهی ۲۴۳۰۱/



ای بنالت صحیفهٔ شاهی ❊ شده مشهور ماه تا ماهی
نقش نام تو زیب خامهٔ من ❊ نامور از تو گشت نامهٔ من

عنوان نامهٔ فصاحت نام خجسته فرجام مالک الملکیست که بمنطوق تؤتی الملک من تشاء صحیفهٔ شاهی
و دارایی بقلم کرامت رقم منشی دیوان قدرتش مرقوم و مزبور ست و بفحوای والله
یؤتی ملکه من یشاء رسالهٔ سلطنت و فرمان فرمایی بخامهٔ لطافت شمامهٔ دبیر دفترخانهٔ حکمتش
محرر و مسطور ❊ هر نامه که افضل الکلام است ❊ از زیور نام او تمامست ❊ عنوان صحیفهٔ ستایش نام
سرنامهٔ نامها کلامش ❊ و دیباچهٔ دفتر بلاغت بیان صفت معالی سمات رفیع القدریست که منشی
لامع النور واضح الجبور اعجازش بطغرای غرای فأتوا بعشر سور موشح است و مثال بی مثال
رعایات حتمه طراز [illegible] ن والقلم وما یسطرون مزین و مرشح
منشا آرایش لوح و [illegible] دیوان عطا و کرم ❊ منطق او نقل معانی شده ❊ سکه بران زانا افصح زده
محمد سید الکونین والثقلین ❊ والفریقین من عرب و من عجم ❊ صلی الله علیه و آله سلاطین فصحاء
العرب و اصحابه امراء دیوان الادب و سلم تسلیما و کرم تکریما [illegible] . چون بتوفیق [illegible]

٣

متمم الامور راعت رسایل جلایل نعمه پس الجمهور ❊ کتاب مخزن الانشا در قسم محاورات با تمام رسید
و جواهر زواهرش بر طبق نیاز معروض ملازمان درگاه عالم پناه حضرت خلافت رتبت سلاطین سلطان
الآفاق ❊ وارث سریر السلطنة بالارث والاستحقاق ❊ فریدون فر دارا دار وگیر ❊ سکندر شکوه کیخسرو سریر ❊
صاحب قران دور زمان مظهر انوار امن و امان ❊ شهریار جهان ابو الغازی ❊ ظل حق آفتاب ملک آرای
شاه سلطان حسین کز عدلش ❊ اندر آسایش اند خلق خدای ❊ خلد الله سبحانه ملکه و سلطانه و افاض علی
البرایا عدله و احسانه گشت ثانیا اشارت ملهم غیب از بشارت خانهٔ لاریب بفقیر حقیر حسین بن علی الواعظ
الکاشفی اسعده الله باللطف الخفی رسید که جوهری چند پاکیزه و دلپسند از ان مخزن ارجمند برشتهٔ تالیف
در سلک ترتیب و توصیف کشیده بموقف عرض خدام لازم الاحترام حضرت شاهزادهٔ عالمیان زیور بسیط
زمین و زینت صحیفهٔ زمان ❊ جوهر روح جهانبانی اختر برج صاحب قرانی ❊ ناصب اعلام کامرانی رافع
بنیان گیتی ستانی **بیت** شهی که روی زمین را از راه دانش و داد ❊ نسیم عاطفتش ساخت چون بهشت برین
معین دولت و دارهٔ دین ابو المحسن ❊ که هست تابع احکام او زمین و زمان ❊ خلدت ظلال دولته و ابدت
آثار عظمته و سطوته ❊ درآرد که ذهن وقاد و شحر افان بازار سخن وری را محکیست قابل و طبع نقادش جوهریان
عرصهٔ هنروری را میزانیست کامل **شعر** ای طبع گهر سنج تو میزان سخن ❊ پیوسته دل تو تازه از جان سخن
حقا که نثار بارگاه تو سزد ❊ هر جا گهری برآید از کان سخن ❊ بنا برین معنی خلاصه نقود مخزن
و نقاوهٔ نفایس از آن در درج این رساله درج کرد ❊ و از ابیات عربی و فارسی و فقرات خطابی و جوابی
آنچه احسن و اشهر بود ایراد نمود و احوالی را که ثبت آن در مکاتبت از جملهٔ [illegible] است بحیز تحریر
درآورد و شاید که بنظر قبول حضرت سلطنت پناهی معزز گشته [illegible] زی این شکسته
شود و این رساله که به **صحیفهٔ شاهی** مسمی شده بدستور اصل مشتمل [illegible] بر عنوانی و سه صحیفه
و خاتمه و ختم این ورق بدعای دولت آنحضرت آنست نمود و اولی و لله الحمد فی الآخرة والاولی
جم دار [illegible] سکندر نوشیروان سیرت ❊ که خاک آستانش افسر چرخ برین شاید

معین سلطنت سلطان ابوالحسن شهنشاهی ۞ که روز بزم خرج او خراج روم و چین شاید ۞ عنان عزم گاه رزم چو تابد سوی
قرآن دم توسن شد سپهرش زیر زین شاید ۞ بجز فکر جوز دم غوطها تا گوهری یابم ۞ که از بهر نثار داور روی زمین شاید
برون آوردم از مخزن بسی درهای رخشنده ۞ ز بهر انجمن شاهی نثاری اینچنین شاید ۞ باخلاص آن دعا بهر دوام دولتش گویم
که آمین کردنش از حضرت روح الامین شاید ۞ خداوندا بدانش سازباز از ملک عالم ۞ که عالم را بدینسان پادشاه نازنین شاید

عنوان نامه در بیان آنچه کاتب را ضرورست ۞ مقصدی کتابت رسایل باید که از

وقوف بر علوم عربیه و ادبیه عاری نباشد تا ترکیب کلامش منتظم و ترتیب سخنش بحالت متصف و متسم بود و اشعار
عربی و فارسی مطالعه نماید و ابیات لایق جهت ایراد در موارد معینه حفظ فرماید و از احوال و اخبار زهر فرقه واقف
و بمراتب طبقات هر فرقه عارف باشد تا بحکم نزل الناس منازلهم از عهده تعریف هر کس مناسب حال
وی بیرون تواند آمد و محل ایجاز و موقع اطناب را بشناسد تا سخن بر مقتضای حال مودی گردد
و با غیر بلغا و فصحا شیوه بلاغت و فصاحت نورزد و با فضلا و ادبا بعبارات و الفاظ غیر فصیحه مخاطبه
و مکاتبه ننماید تا طریقه کلموا الناس علی قدر عقولهم رعایت نموده باشد و بباید دانست که مکتوب
خطابی باشد یا جوابی و مدار خطابیات بر دوازده رکن است ۱ افتتاح ۲ صفات مکتوب الیه ۳
القاب وی ۴ ادعیه نسبت وی ۵ ذکر کاتب ۶ عرض تحیات ۷ اظهار اخلاص ۸ شرح شوق ۹
ذکر زمان کتابت ۱۰ ذکر مکان کتابت ۱۱ اختتام ۱۲ عنوان و جوابیات ۱۲ رکن دارد در مجلس
تفصیل خواهد یافت **صحیفه اول** در خطابیات و آن مشتمل بر دوازده سطرست **سطر اول** در افتتاح و
آن دو نوعست اول تیمن بنام فرخنده انجام حضرت ملک علام عز اسمه فرمودن ۞ و آغاز کتابت
بیکی از اسماء الهی نمودن ۞ و در آن رعایت براعت استهلال لازم است یعنی اسمی ایراد کند که
مناسب مضمون مکتوب باشد ۞ مثلا در مکتوب مشتمل بر فتح هو الفتاح نویسند ۞ و
در عیادت هو الشافی ۞ و در طلب عفو ۞ هو العفو و علی هذا یا ملاحظه نام مکتوب الیه نمایند
چون هو المحسن ۞ هو العزیز بنسبت ارباب این اسما یا هو الناصر بملاحظه اصحاب این القاب
با مراتب و صفات مکتوب الیهم ملحوظ دارند چون هو الملک هو الامر هو الحاکم نسبت بملوک و امرا و حکام

یا هو العلیم هو الحکیم هو الحفیظ جهت علما و حفاظ و حکما و امثال این تصرفات تعلق بذهن منشی دارد اما نوع
دوم از افتتاحات را عرصه وسیع و ساحتی فسیح هست و هر طایفه بر مقتضای طبع خود بحکم کل حزب بما لدیهم
فرحون طریقه اختیار نموده اند و باسلوبی دیگر میل فرموده اند قبل از شروع در آن نموده می آید که رتبه
مکتوب الیه خالی از آن نیست که از مرتبه کاتب برترست یا فروتر یا مساوی مکاتیب قسم اول را مرافعات
خوانند و اینجا بطبقات مذکور خواهد شد و رسایل قسم اخیر را مراسلات گویند و اینجا باخوانیات رقم
ذکر خواهد رفت و اصحاب قسم دوم مخصوص اند برقاع و طبقات بر سه قسم است اعلی و اهل آن طبقه
ارباب حکم و فرمان باشند ۞ چون سلاطین و امرا و صدور و حکام و وزرا ۞ و سایر ارکان دولت و این
طبقه بهشت قسم انقسام یافته ۞ دوم اشرف و اهل آن طبقه اشرف الناس باشند چون سادات و قضاة
و علما و مشایخ و فضلا و امثال ایشان و این طبقه بهشت عدد منقسم شده ۞ سیم اوسط و اهل آن اعیان و لایات
باشند چون روسا قبایل و معارف شهر و تجار و دهاقین و مانند آن ۞ و این طبقه بر چهار قسم قرار یافته و
افتتاح هر یک از طبقات و اخوانیات بر انواع است اما طبقات را سه نوع افتتاح بنظر رسیده
مشهور و مقبول ۞ و اسهل ۞ و اخوانیات را بخصوصها افتتاحات دیگر هست پس این سطر مبتنی بر دو کلمه
باشد ۞ اول در افتتاح طبقات ۞ دوم در افتتاح اخوانیات **کلمه اولی** از سطر اول در افتتاحات
مکاتیب اصحاب طبقات و آن سه نوع است و برای تبیین هر یک حرفی آورده می شود **حرف اول**
از کلمه اول در بیان افتتاح مشهور و شرح آن چنانست که دعای منثور بفارسی مناسب منصب مکتوب الیه
نوشته شود و اگر مقدم برای بیتی عربی یا فارسی که بزیور نسبت آراسته باشد رقم ثبت یابد بهر اینه
سخن را زینتی دیگر افزاید چه چو اید نثر را بفزاید نظم زینتی تمام حاصل است **نظم**
افسر نثر را بگوهر نظم ۞ بی شک آرایشی دگر باشد ۞ نثر چون زر بود زر و بی جمال ۞
نظم در حسن چون گهر باشد ۞ گوهر و زر جدا جدا خوبند ۞ چون شود جمع خوبتر باشد ۞ و درین اوراق بجهت
هر یک از اقسام طبقات خانه چند بجدول مقرر شده ۞ و در هر خانه یکی از دعوات ۞ افتتاحی مکتوبست و آنچه بر دعا
تقدیم باید کرد از ابیات نیز رقم ثبت یافته و آنجا که ایراد صفات باید نمود حرف ف که کنایت
از لفظ فلان باشد مذکور است وصفات در سطر دوم ازین صحیفه خواهد آمد و من الله الاعانة و المدد

قسم اول از طبقه اعلی ملوک و سلاطین

ابیات عربیه	دعوات افتتاحیه	ابیات فارسیه
یا من یلوح العدل من [illegible] [illegible]	آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت باهره حضرت ف از مشارق اقبال و مطالع اجلال شارق و طالع باد و سایه خلافت و رایات از یمن ابهت و جلالت ساطع و لامع	ای [illegible] پادشاهی [illegible] [illegible]
[illegible]	ظلال فر سلطنت همایون و یمن معدلت روز افزون ف بر مفارق اعاظم عالم و اکارم اولاد آدم مخلد و پاینده باد و آفتاب عظمت و اجلال از افق دولت بی زوال بعنایت حضرت ذی الجلال ابدا تابنده	ای [illegible] [illegible]
یا من [illegible] الخلافة [illegible] [illegible]	دوحه روضه کشورگشایی و اغصان بوستان فرمان روایی بر شحات سحاب معدلت عالم آرای ف تازه و نامی باد و حضرت مالک الملک بحمایت عنایت از طوارق حوادث زمان و حدوث طوارق دوران حارث و حامی	ای [illegible] [illegible]
یا من [illegible] الافلاک [illegible] [illegible]	درجات عالیات دولت همایون و شرف عرف سعادت روز افزون ف با نوار طوالع لوامع خلافت و شاهنشاهی و آثار سواطع مطالع سلطنت و دین پناهی ابد الدهر مزین و منور باد	ای [illegible] [illegible]
یا من [illegible] [illegible]	امداد فتوحات غیبی و امداد فیوضات لاریبی بایام دولت روز افزون ف متصل باد و عوارض آفات و طوارق مخافات از ساحت صافات درگاه جلال و جافات حجم اقبالش منقطع و منفصل	ای [illegible] [illegible]

تتمه قسم اول از طبقه اعلی

فارسیه	دعوات	فارسیه
ای [illegible] [illegible]	اسباب عظمت و جهانداری و آثار ابهت و کامکاری حضرت ف لحظه بلحظه در توالی و تزاید باد و کوکب اقبال جاودانی و اختر اجلال و جهانبانی بفیض فضل ربانی ساعت بساعت در ترقی و تصاعد	ای [illegible] [illegible]
ای [illegible] [illegible]	سرادق خلافت و جهانبانی و بارگاه عظمت و کامرانی ف باوتاد دوام خلود الی الیوم الموعود مرتبط باد و امور کافه برایا و مهام جمهور اعیان و رعایا بیامن دولت همایون منتظم و مرتبط	ای [illegible] [illegible]
ای [illegible] [illegible]	ذروه اسلام منبر بمیمنت اسم خجسته فرجام ف مزین و محلی باد و علم دین متین و رایت شرع مبین بدوستاری دولت قاهره آن قبله سلاطین در بساط بسیط زمین مرفوع و معلی	ای [illegible] [illegible]
ای [illegible] [illegible]	مسند عظمت و جهانداری و تکیه گاه خلافت و فرمان گذاری بیامن ذات همایون و دولت روز افزون ف تا غایت دهور و اعصار و نهایت قرون و ادوار بفیض فضل حضرت آفریدگار مزین و موشح باد	ای [illegible] [illegible]
ای [illegible] [illegible]	سده خلافت پناه و عتبه سپهر اشتباه ف بتوالی امداد عطایای الهی و ترادف امداد هدایای نامتناهی مخصوص باد و ارکان بارگاه اعلی و درگاه معلی بتعاقب اسباب ارتفاع و تضاعف آثار اعتلا که نهاد بنیان مرصوص	ای [illegible] [illegible]

بقیهٔ قسم اول از طبقهٔ اعلی

فارسیه	دعوات	ابیات
[illegible]	سدهٔ عالی رتبت و عتبهٔ سپهر مرتبت ف بورود وفود عنایات ربانی و جنود سعود عطیات سبحانی از مواهب فیوضات و نتایج الامانی آراسته باد و موائد عواید الهی و فواید عوارف نامتناهی در حق مجاوران بارگاه اعلی و ملازمان درگاه سپهر اساس کاسته	[illegible]
[illegible]	ظل عنایت و رافت و سایهٔ مرحمت و عاطفت ف بر مفارق طوایف انام و اعاظم ایام بفیض فضل ملک علام الی قیام الساعة و ساعة القیام ممدود و مؤبد و مبسوط و مخلد باد	[illegible]
[illegible]	ساحت عتبهٔ فلک فرسای و سدهٔ معلای سپهر اسای ف بمیامن الطاف ربانی و مواهب اعطاف سبحانی ابدا محفوف باد و آفت عین الکمال از کمال جاه و جلال و جناب عزت و اجلالش چون ملک متعال مصروف و مکفوف	[illegible]
[illegible]	سایهٔ رعایت گستری و ظل رافت و رعیت پروری ف که مطلع انوار ایمان و منشاء آثار امن و امان است الی غایة الامکان و نهایة الازمان بر مفارق کافهٔ آدمیان مبسوط و مؤبد و ممدود و مخلد باد	[illegible]
[illegible]	مواهب تاییدات ربانی و میامن توفیقات سبحانی با ایام دولت انجام و اوقات سعادت فرجام ف مقارن باد و انوار فتوحات بیکرانه و آثار فیوضات بی بها و بهانه به اعلام ظفر نگار و رایات نصرت شعار متصل و مقترن	[illegible]



قسم دوم از طبقهٔ اعلی اولاد ملوك

فارسیه	دعوات	فارسیه
[illegible]	کواکب مواکب جاه جهانداری و ثواقب رایات سلطنت و بختیاری از افق معدلت و کامکاری و درود ابهت و شهریاری ف تابنده باد و سایهٔ رافت و عاطفتش بر مفارق کافهٔ انام تا قیام ساعت و ساعت قیام مؤبد و پاینده	[illegible]
[illegible]	اصناف الطاف الهی و انواع اعطاف نامتناهی با ایام میمون و اوقات همایون ف قرین باد و آثار فتح مبین و انوار نصر مستبین ملازم هم رکاب دولت آیین	[illegible]
[illegible]	اعلام دولت و جهانبانی و رایات شوکت و گیتی ستانی ف در اطراف و اکناف جهان منصوب باد و آیات عظمت و رایات حشمت و صولتش بر اوراق جراید روزگار و صحایف لیل و نهار محرر و مکتوب	[illegible]
[illegible]	بارگاه سدره آسای و درگاه فلک فرسای ف بنور دین پروری و حلیهٔ معدلت گستری آراسته باد و نهال اقبالش در ریاض اجلال با انوار لطف ربانی و آثار فیض جاودانی مرشح و پیراسته	[illegible]
[illegible]	درگاه اعلی و بارگاه معلی ف بورود وفود خلود دولت مألوف و مأنوس باد و کمال عظمت و جلالش از مظهر فیض لایزالی از تعرض زوال و تطرق عین الکمال مامون و محروس	[illegible]



قسم سیم از طبقهٔ اعلی خواتین

ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	سایهٔ چتر عرش سای و ظل مهر سپهر اسای ف پناه طوایف عالم و ملاذ اکابر اولاد آدم باد و ملازمان حرم عصمت پناه و مجاوران حریم کرامت بارگاهش بفیض سبحانی و فضل پادشاهی مکرم و محترم	[illegible]
[illegible]	ظلال لوای فلک فرسای عرش اسای ف سالهای سال شاهی بر مفارق کافهٔ انام مبسوط و مستدام باد و میامن معدلت ظل زوال و مواهب مرحمت عام [illegible]	[illegible]
[illegible]	مسند عصمت و سریر عفت بمیامن صفات مکرمت سمات ف تا انقراض ادوار زمان و انقطاع آثار دوران مجلی باد و رایات مرحمت ایالتش بر سر مضمار اقتدار و افتخار مدی الدهور و الاعصار مرتفع [illegible]	[illegible]
[illegible]	اشعهٔ عتبهٔ اعلی و انوار سدهٔ معلی ف در میان طوایف عالمیان و اعاظم آدمیان [illegible] زمان ممتد و مخلد باد و ظل رافت و سایهٔ عاطفتش بر مفارق صغار و کبار مدی القرون و الادوار ممدود و مؤبد	[illegible]
[illegible]	ریاض سلطنت زاهره و حدایق ابهت باهره ف بنسمات گلزار سعادت جاودانی و نفحات شاخسار نیل آمال و امانی ناضر و نامی باد و حضرت ذی الجلال ذات بی مثالش را در حصن عصمت شامله از همه آفات و مخافات حارس و حامی	[illegible]

القسمات من الابیات الفراقیة — تمة الابیات

ثنائیات فارسیه	ثنائیات فارسیه	فرادی فارسیه
بخدایی که زهستی کشید نقد برش / بیک دو حرف بر اوراق کاینات رقم / که در فراق جنابت که قبلگاه منست / دمی نمی‌گذرد الا بصد هزار ندم	بخدای جهان که بر علمش / نیست پوشیده رازهای نهفت / که بلاها کشیده‌ام ز فراق / که یکی از هزار نتوان گفت	[illegible]
بدان خدای که از واش قدرتش هر صبح / چراغ مهر ز اوج فلک برافروزد / که تاب آتش هجران دل حزین مرا / چو شمع از اول شب تا صباح می‌سوزد	بخدایی که ابر احسانش / می‌کند باغ و راغ را تازه / که مرا آب چشم و آتش دل / در فراقت گذشت از اندازه	[illegible]
بدان خدای که نقاش صنع کامل او / بهر دمی بنگارد هزار نقش بدیع / که زندگی من از غم بمرگ نزدیکست / از آن زمان که شدم دور از آن جناب رفیع	بخدای که نزد قدرت او / هرچه دشوار باشد آسانست / که مرا در فراق خدمت تو / زندگانی و مرگ یکسانست	[illegible]
بدان خدای که خیل قضای مبرم او / همیشه بر سپه حادثات منصورست / که در فراق جناب رفیعت این بی دل / شکسته خاطر و پژمرده حال و رنجورست	بخدایی که صابر از داد او / در بلاهای خویش خرسندی / که صبوری ز جان من بردست / وقت حضرت خداوندی	[illegible]
بدان خدای که کس را در آسمان و زمین / بغیر او نرسد دعوی خداوندی / که از حساب برونست وز قیاس برون / غم مفارقت و سوز آرزومندی	بخدای که دعوت مظلوم / از ره لطف مستجاب کند / که فراقت بر آتش سوزان / هر زمانی دلم کباب کند	[illegible]
بذات پاک خدای که دست قدرت او / سرشت طینت آدم ز فضله صلصال / که در فراق از آن موی مانده‌ام چون موی / در آرزوی تو از ناله گشته‌ام چون نال	بخدای که خلق را ز سپهر / می دهد رزق بی بندگی کردن / که مرا پیش ازین میسر نیست / در فراق تو زندگی کردن	[illegible]
بدان خدای که بر علم او چگونه او / بسان روز هویداست راز پنهانی / که در فراق تو دشوار می‌بدم دستم / که یک نفس زنم اندر جهان بآسانی	بخدای که خالق الاشیاست / که مرا طاقت فراق تو نیست / سوز هر آتشی که می‌بینم / بتر از سوز اشتیاق تو نیست	[illegible]

کلمهٔ سیم در دعای ملاقات و آن دو نوع است یکی بعد از فقرات اشواقیه و یکی بعد از کلمات وادیه و درات این ادعیه نیز سعادتست و در سطر سابق که عرض اخلاص نسبت بطبقات ثلث تعیین یافته در قسم هفتم و هشتم از طبقهٔ اشرفیه و در تمام اقسام طبقهٔ اوسط دعای ملاقات مذکورست از آنجا ایراد می توان نمود و مجموع از ابا صورتی چند که این کلمه بران منطویست در اخوانیات دخل می توان داد والله اعلم بالرشاد و هو الهادی الی طریق السداد

بعد الفقرات الاشواقیه		بعد الفراقیات
نوع من الادعیه	طرز آخر	نمط من الادعیه
حضرت دایم البقا عز ذکره و عم بره اسباب نیل سعادت اللقا کرا علی مطالب و اسنا مارست باحسن الوجوه مهیا کرداناد انه رؤوف بالعباد	موارد وصول بدولت وصال که نهایهٔ امانی و امال است از اقدام موانع زمان و عوائق حدثان مصفی باد	حضرت فیاض مطلق علت کلمت رکاب عالی را که غایت مقاصد و نهایت عوایدات بر وجه مرغوب و نهج مطلوب میسر گرداناد بمنه القدیر وفضله العظیم
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ دویم در اعتذار و آن ذکر اجلال ابادی و مکارمیست که بنسبت مکتوب الیه صادر شده و اظهار عجز ایراد از دعای و ثنای در مقابله آن و اعتذار مناسب طبقهٔ اعلی و اشرف است و در اخوانیات نیز مے باشد

فقرات طبقهٔ اعلی	ابیات	فقرات طبقهٔ اشرف	ابیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للاخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر هفتم در شکر و آن عبارتست از ذکر شکرگذاری مکتوب الیه بر سعادت احوال کاتب از ازدیاد مناصب و رفعت مراتب و صحت و سلامت و عافیت و کرامت و امثال آن

فقرات طبقهٔ اعلی	فقرات طبقهٔ اشرف	اخوانیات و فقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذیل مخفی نیست که اظهار عجز از جواب مکتوب توتقی تمامیست مرکاتب مکتوب را و اگر بیان عجز در اول مکتوب جوابی نوشته شود و برد عا اقتصار نموده زود بشرح احوال اشتغال باید نمود و در آخر مکتوب می تواند آورد و شاید که بجواب تمهید مقدمات دعا گویی نماید و انواع دیگر بر حکمت و اینجا فقرهٔ چند با ابیات مناسب ثبت افتاد

فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

درین صحیفه ثالث ز مخزن الانشا — بس جواهر تحقیق میکنم انشا

برای عالم آرای و ذهن عقده کشای سرکشان مناهج براعت و خادمان مخازن فصاحت و بلاغت که بجلی جهان نمای مخدرات حقایق عیب مرآت عکس پذیر لمعات اشراقات خصایص لاریب است منکشف و متضح و هویدا و لایح خواهد بود که محل ثبت احوال بعد از ذکر زمان و مکان و قبل از اختتام می باشد و احوال جزئیه که ثبت و ایراد آن در مکاتیب اتفاق می افتد از حیز حصر متجاوز است و زبان احصار از شمار عشری از عشیر آن عاجز و کلیاتش بطریق اغلب و اشهر هشت نوع بنظر رسید
اول ملتمسات و مدعیات با تنوع اقسام آن **دوم** اعتذارات و آن نیز منقسم است بانواع **سیوم** شکرگذاری بر احسان رعایت و اقسام مواهب **چهارم** شکایت از مکاره و آفات و مشتاق و [illegible] **پنجم** محاورات اهل سفر و حضر با یکدیگر **ششم** مخاطبات و معاتبات اهل محبت **هفتم** تهانی و اقسام آن **هشتم** تعازی و شعب آن و کاتب را قبل از شروع در ایراد بعضی ازین احوال از ثبت کلمه چند که از مقدمة العرض گویند چاره نیست و بعضی حالات [illegible] احتیاجست دو سه کلمه دران باب رقم تسطیر می یابد باید دانست که مقدمه عرض یا خطابی باشد یا جوابی آنچه خطابی بود بعد از اظهار لوازم خدمتگاری و فرمانبرداری نویسند در طبقه اعلی و اشرف یا پایان مراسم دعا و ثنا و اخلاص مودت و اختصاص و محبت در اخوانیات بحسب مقتضای مقام و شاید که ابتدا این برآرا و ضمایر مکتوب الیهم عرض کنند اما جوابی غالبا بعد از ذکر اطلاع بر مضمون مکتوب باشد و شاید که بعد از توصیف و تعظیم مکتوب یا حصول بهجه از آن آورده شود و ادای مقدمه بحسب مراتب مکتوب الیهم متفاوت می افتد و درین اوراق صورتی چند از
مقدمات خطابی و جوابی مناسب طبقات و اخوانیات
آورده می شود در دو اصل و بعد از آن یک
از انواع ثمانیه در سطری ثبت عرض
می پذیرد والله ولی الهدایة
و بیده ازمة الکفایة

در مقدمات عرض در مکاتیب خطابیه

اصل اول در مقدمات عرض در مکاتیب خطابیه للطبقات والاخوانیات

۱ اصل اول در مقدمات عرض در مکاتیب خطابیه للطبقات والاخوانیات

طبقه اعلی — فقرات	تتمه	طبقه اشرف — فقرات	تتمه	طبقه اوسط — فقرات	اخوانیات — فقرات	تتمه
بعد از ادای وظایف عبودیت و تقدیم شرایط چاکری و طواعیت	[illegible]	انهای رای عالم آرای که بیک ذره ز نورش آفتابست	[illegible]	[illegible]	بعد از عرض روایت دعا و نشر رایات خدمت و ثنا	[illegible]
					بعد از اشاعت اسرار ود و داد و اظهار مودت و اتحاد	
بعد از بسط بساط خدمت و شرح کمال انقیاد و اطاعت	[illegible]	بر اشعه رای جهان آرای که خورشید پیش نور روی از ذره کمتر است	[illegible]	[illegible]	بعد از وقوف در منازل اخلاص و نزول در موقف اختصاص	[illegible]
					بعد از شرح لوازم مخالصت و ذکر مراسم مصادقت	
بعد از تقریر مراسم دعاگویی و تجدید وظایف رضاجوست	[illegible]	بر رای انور حضرت ولایت پناهی که از مصباح انوار تجلیست	[illegible]	[illegible]	بعد از تاکید مقدمات دولتخواهی و تبلیغ تحف تحیات نامتناهی	[illegible]
					بعد از تقریر معانی موافقت و تاسیس مبانی موافقت	
بعد از ادای وظایف خدمت و انتظام در سلک مجاوران عتبه ملازمت	[illegible]	بر رای فیاض مخدومی که آن جام جهان نمای فضلست	[illegible]	[illegible]	بعد از احکام مبانی ارادت و ایضاح لوازم صدق عقیدت	[illegible]
					بعد از ابلاغ روایح دعوات و ارسال فوایح تحیات	
بعد از تشیید ارکان دعاگویی و تمهید بنیان ثناخوانی	[illegible]	بر ضمیر انور و خاطر ضیاگستر عالیجناب که آن مطرح شعشعه انوار حکمتست	[illegible]	[illegible]	بعد از تبیین اعتقاد و انهای اشعار خلوص و اتحاد	[illegible]
					بعد از تشیید معاقد اخلاص و تاکید قواعد اتحاد و اختصاص	
بعد از وقوف در مواقف خدمتگاری و نزول در منازل بردباری	[illegible]	بر ضمیر منیر خاطر خورشید تاثیر که آینه سکندر و جام جهان نماست	[illegible]	[illegible]	بعد از تذکار اطوار مودت و تعداد آثار مهر و محبت	[illegible]
					بعد از شرح شمه از احوال شوق و قد کبر عمرو عن الطوق	
بعد از ربطه معاقد طاعت و ضبط قواعد اطاعت	[illegible]	معروض رای صواب نمای که آفتاب از شعاع آن اثریست	[illegible]	[illegible]	بعد از استجذاب میامن عواطف و استجلاب مواهب عوارف	[illegible]
					بعد از عرض شداید اشواق و شرح آلام ایام فراق	

مقدمات عرض در مکاتیب جوابیة للطبقات والاخوانیات

طبقه اعلی	طبقه اشرف	طبقه اوسط	اخوانیات
بعد از اقتباس انوار سعادات و اقتناص آثار مرادات از منشور میمون و طغرای همایون بارگاه آسمان جاهی [illegible]	بعد از تقبیل مواقع اقلام شریفه و تامل در مضمون مشرفه منیفه بر رای انور خدام معروض می سازد	بعد از اطلاع بر مضمون نامه نامی اعلام میرود	بعد از وقوف بر حقایق معانی و اطلاع بر دقایق مبانی خطاب اشرف میرساند بعد از ملاحظه مواقع اقلام و مطالعه مساقط ارقام اعلام میرود
بعد از استشعار لمعات مباهات [illegible] میرساند	بعد از وقوف مواقع انفاس وحی کردار و اوراق آن فیض [illegible] جهان نماست	بعد از وقوف بر فحوای مکتوب مرغوب انهام میرود	بعد از مشاهده جمال غایة الامانی اعنی خطاب زاهر المعانی بر رای عالم پسند میرساند بعد از مطالعه [illegible] و ملاحظه معانی [illegible]
بعد از استسعاد به لوامع جاه و جلال از لمعان توقیع وقیع و مثال لازم الامتثال بعرض ملازمان آن جلالت نشان میرساند	بعد از استضائه انوار قدسی آثار از لوامع خطاب مدار وحی کردار بعرض رای عالم آرای میرساند	بعد از مطالعه کتاب شریف بشرف انهاء میرساند	بعد از نضارت نهال روضه روح بر شحات آن سحاب فتح و فتوح بشرف عرض میرساند بعد از اشراف بر معانی کتاب کریم [illegible] تصویر می نماید
بعد از مباهات بورود مثال جلالت سمات و مفاخرت بنزول توقیع معانی آیات بحضرت جنت حضرت رفع می کند	بعد از اقتباس انوار معانی از مطالع خطاب سامی و کتاب عالی بر رای منیر که از اشعه انوار لاهوتی [illegible] مکشوف میسازد	بعد از انکشاف حالات مرقومه در طی نامه شریف مکشوف میسازد	بعد از وقوف بر دقایق انظار نامه نامی و حقایق افکار مخاطبه گرامی بر رای عالی مکشوف میگرداند بعد از اقتضا [illegible] مشتمل بر [illegible] ثبت می سازد
بعد از استیفای کمال جاه و [illegible] و ارتقا بر معارج اقبال و حشمت که از ورود مثال عالی سمت حصول یافته بود معروض میگردد	بعد از استفتاح انواع فواید از مقدمات خطاب وافرة العواید بر رای مبین معروض می سازد	بعد از اشراف بر مضمون کتاب سامی و خطاب نامی اخبار می نماید	بعد از وقوف بر شرایف اشارات و تامل در لطایف عبارات بر رای انور مصور میگرداند بعد از ملاحظه مکاتبه سامی و مطالعه مفاوضه گرامی در سلک رفع انتظام میدهد
بعد از ظهور مقدمات دولت و وفور نتایج اقبال و شوکت که از مطالعه مخاطبه اعلی [illegible]	بعد از امعان نظر در مرقومات مکاتبه وحی مثال و کمال تامل در مرقومات مخاطبه لازم الامتثال بر ضمیر عقده گشای روشن میسازد	بعد از مشاهده مرقومات احوال که نامه عزیزش بر آن مشتمل بود انهاء می نماید	بعد از تیقن کمال الطاف و جمال اعطاف که نامه نامی برای محتوی بود تصویر رای منیفا می رود بعد از [illegible] مضمون کتاب منیر [illegible]
بعد از ازدیاد مواد اعتقاد و استظهار و تضاعف آثار احتشام و استبشار مترتب بوده و ورود خطاب مستطاب بود بعرض میرساند	بعد از اطلاع بر حقایق کتاب فائق که منبع دقایق و مجمع دقایق بود بر رای انور ملازمان مجلس عالی مکشوف میگرداند	بعد از تامل در الفاظ و معانی مکتوب مرغوب اعلام می نماید	بعد از استظهار بمطالعه کتاب لامع الانوار و مشاهده خطاب فایض الآثار بر خاطر [illegible] مکشوف می سازد بعد از تامل خطاب سامی و تفکر در کتاب رفیع گرامی در عقد [illegible] انتظام می دهد

سطر اول از صحیفه ثالثه در ملتمسات کلیه

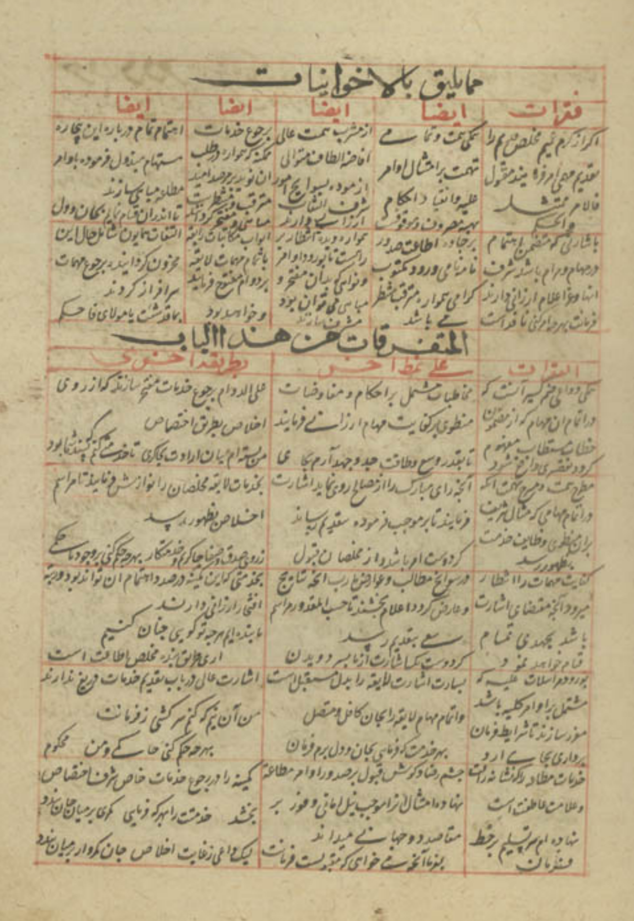
و آن هفت نوع است ۱ توقع التفات علی العموم اگر مخصوص بامری باشد ۲ استدعای کتابت از جانب مکتوب الیه ۳ استدعای کارسازی و ترتیب و طلب دلنوازی و تقویت ۴ استدعای عفو و مرحمت و ترک عتاب و مواخذت ۵ استدعای وفا بمواعید ۶ سفارش کردن ارباب حاجات ۷ استدعای ملاقات
و هر یک ازین انواع سبعه در کلمه آورده می شود **کلمه اول** در استدعای التفات بطریق عموم و این صورت در اغلب مکاتیب سمت وقوع می پذیرد [illegible] درین استدعا بمقدمه عرض احتیاج نیست بلکه بعد از ذکر زمان و مکان یا پس از ذکر کاتب یا هر محلی که منشی صلاح داند ایراد توان نمود و اختصاص این نوع التماس بطبقتین اعلی و اشرف [illegible] و اخوانیات رایج در آن دخلی تمام نیست و بدین جهت این کلمه محتوی بر دو حرفست **حرف اول** در آنچه تعلق بطبقتین و مقررست که التماس فراخور حال هر طبقه باید و ما صورتی چند جهة دستور العمل آوردیم والله الموفق

اما طبقه اعلی

سلاطین	امرا و ارکان	صدور و وزرا	اهل علم و سایر [illegible]
امیدوار است که خدام بارگاه گیتی پناه این ذره سرگشته را از التفات خورشید نظیر آفتاب تاثیر محروم نگردانند	استدعا از عواطف چاکرنوازی آنکه از انظار عواطف آثار مستعد جمال این خاکسار ساخته از حضیض خمول باوج اشتهار قبول رسانند	توقع از عنایات باطن و عادت میامن چنان دارد که این ذره خاکنشین را پرتو التفات عالی سرافراز سازند	متوقع از کرم عمیم و احسان جسیم آنکه مترقبان افاضات عواطف را از التفات خاطر شریف سنی نصیب سازند
امیدوار است که ملازمان [illegible] از منابع میامن انظار کیمیا آثار رشحه بر مستعطشان بوادی خدمت افاضه نمایند	مترقب از آثار تعاطف و انوار تعارف آنست که بنده را مشمول عواطف چاکرپروری و عوارف مراحم بنده گستری گردانند	متمنی از عواطف چاکرنوازی جنابت که ریاض احوال چاکر را بزلال نوال عاطفت نضارتی ارزانی دارند	امیدوار است که ریاض احوال فقیر را بزلال نوال عاطفت نضارتی ارزانی دارند
در جمیع احوال و تمامی اوقات از نظرات بی غایات خسروانه و مراحم بیکرانه پادشاهانه مشمول حصول امانی مستظهر [illegible] باشد	رجا بافاضات مراحم بیکران و افادات مواهب عاطفت نشان آنکه فقیر را از التفات خاطر خطیر و اعتنای ضمیر منیر بهره مند سازند	مترصد است که بصیقل التفات خاطر انور رنگ هموم از مرآت حال کمینه مرتفع گشته بنظرات خاصه اختصاص یابد	بعنایات بی غایت امیدوار است که احیانا از اثر ترتیب محظوظ و بنظر لطف و رحمت محظوظ گردد
مامول که ذره حقیر را از لمعات مواهب التفات خاطر خورشید مآثر محظوظ گرداند	تمنا از مکارم صفات مرحمت آیات و میامن ذات مکرمت سمات آنست که التفات خاطر عاطر از حال این کمینه دریغ نفرمایند	مسئول از افاضات باطن فیاض آنکه نظر الطاف و اثر اعطاف از خادمان قدیمی باز نگیرند	پیوسته مترصد است که از [illegible] عاطفت آن جناب بهره اتم و قسمی اکمل مخصوص گردد







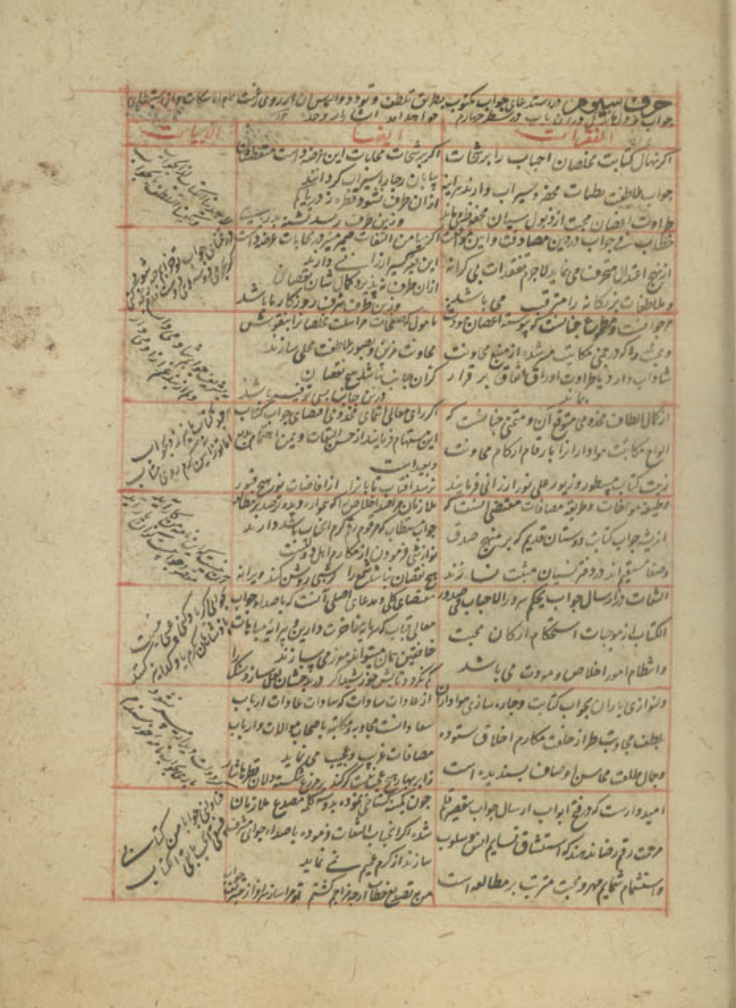
طبقه اشرف

سادات	ائمه و قضات	مشایخ	ارباب مناصب شرعیه



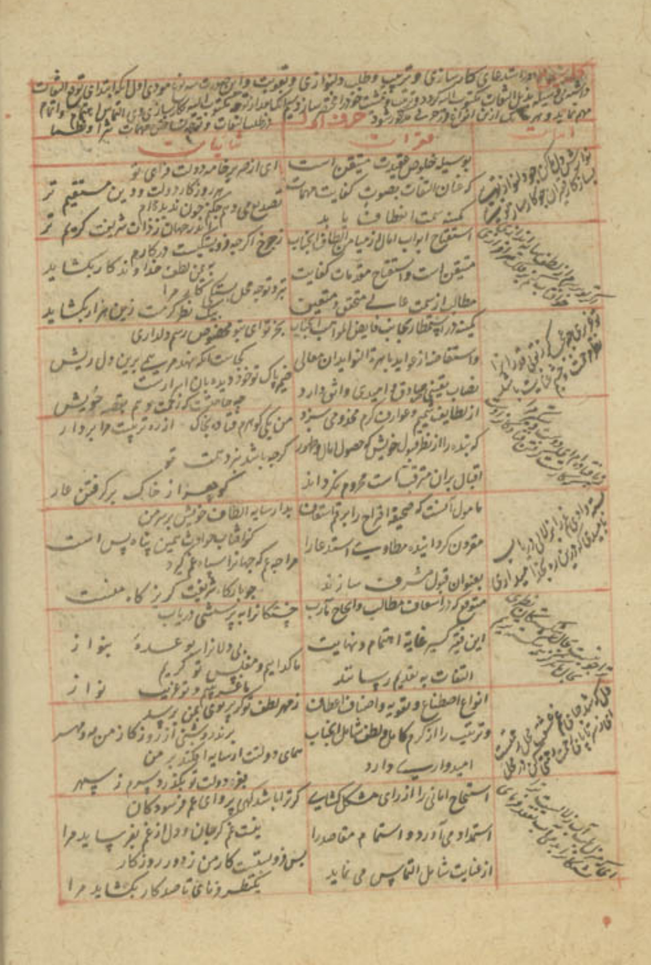
حرف دوم

الابیات	المتفرقات	فقرات انتخاب	فقرات مخصوصات



حرف سیوم

الابیات	ایضا	الفقرات





حرف دوم

ابیات	فقرات	ابیات

حرف سیوم در استدعای اهتمام در اتمام مهام و درین باب کلمهٔ چند به نثر و نظم مودی میکردد

فقرات	عربیه	ثنائیات	عربیه و فارسیه	فارسیه
متوقع ازان جناب ترشیح نهالیست که بدست کرم نشانیده اند و تمهید اساسیست که در فضای الشفاق و اهتمام طرح افکنده اند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مطلوب از کرم عمیم الکه طمس و مرام بنوا اهتمام خدام سمت انجام باید با لواحق انعام با سوابق اکرام انضمام پذیرد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مامول که نخوه عطیه الشفات را برشحات اهتمام در اتمام مهام نشو و نمای تمام ارزانی دارند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اگر کسوت عنایتی که درباره این بیچاره فرموده اند بطراز اتمام مطرز و معزز گردد لاحق با سابق منضم خواهد شد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون در بدایت پرتو عنایت برحال این فقیر انداخته اند اگر در نهایت نظر عنایت مرعی دارند حاکمند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذیل در ابیات متفرقه که در هر سه نوع استعداد بکار آید [illegible]

چون خاک در دشت اگر مفقود گردد [illegible]

[illegible]

بقية الابيات المتفرقة المناسبة للانواع الثلثة

ثنائیات	ایضا	فارسیه	عربیه
ای حکم سال جو تو زر دیده فتح باب در باب من از بهر چه تقصیر میرود دانسته ام که جود تو را هیچ عیب نیست از طالع منست که تقصیر میرود	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اگر ترا نظری بر من ضعیف افتد وگر ترا کرمی با من گدا باشد ازان طرف نه پذیرد کمال تو نقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علی رغم دشمن جهان ساز کز تو مراد دل دوستداری برآید نظر در مرادات یاران چنان کن که بی زحمت انتظاری برآید	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کارساز از کرم امروز دستگیر هرچند کارسازی کرد و کار نیست دانی که در جهان بجز احسان نام نیک حاکم هیچ چیز دگر پایدار نیست	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جو محنتی رسدم از جفای چرخ نگون جو زحمتی بودم از بلاست عالم پیر بدر کرم تو کنم التجا که مانم بخاک پای تو روی آورم دستم گیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کارساز از کرم امروز	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	





جوابیات در قبول شفاعت | الابیات المنفردة فی هذه الابواب

فردیات	فقرات	عربیه و فارسیه	ثنائیات عربیه و فارسیه
[illegible]	بر ساطت شفاعت آن جناب فلان را تمام از صوب گناه فلان معطوف و مصروف کرده حکم سیاست را با ستعطاف حلم و کیاست موقوف داشتیم	[illegible]	فلیتک تحلو والحیوة مریرة ولیتک ترضی والانام غضاب ...
[illegible]	بجهت استشفاع آن جناب که در باره ... فرموده بودند آتش خشم را بزلال والکاظمین الغیظ فرونشاند و خرمن غضب را بآب والعافین عن الناس ...	[illegible]	ما بتقصیر خویش معترفیم ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه پنجم

کلمه پنجم در طلب وفا بمواعید لطف و کرم و این نیز فوعلا و وفا است که میان احباب باشد و شمه ازان در سطری چند ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت و انچه فقره و بیتی مناسب این مبحث در دو قسم تحریر میباید ومن الله الاعانة

حرف دوم در فقرات جوابیه	حرف اول در فقرات خطابیه
وعده اکرام اواجری بسیار ... جمع فرمایند که ذمه مروت را از تحمل اعباء ودایع امانات و دیون مواعید سابقه بمقتضای العده دین سبکبار خواهم ساخت ... از سیرت اوانی و صفت اسافل که خلاف المیعاد من اخلاق الاوغاد ... و فابوعده نمودن همیشه عادت ماست	در اثنای ملاطفات مشتمل بر عاطفات وعده فرموده بودند و در انجاز آن و ایفا بدان تاکیدات نموده اگر بر موجب قضیه انجز الحر ما وعد در وفات آن بحسن سیرت و جمال ... قیام نمایند موجب مزید آثار محبت خواهد بود ... دارم امید انکه تمامی وفا شود هر وعده که از کرم خویش کرده
بعد از انکه در شرع مروت قواعد مواعید را بمواصفت خلاف متزلزل ساختن حرام است ... اذا عاهدوا ...	جناب مخدومی وعده الطاف فرموده بودند ...



کلمه ششم | الابیات المناسبة لفقرات هذه الکلمة

در سفارش ارباب حاجات و تحریص نمودن در اسعاف مرادات و تمهید قواعد خیرات و تعمیر مبانی مبرات و اغاثه محرومان و اعانت مظلومان و از کلمه سیم استنباط برخی از نهانی توان نمود اینجا در عقد سفارش دو سه حرفی مرقوم میگردد و بجهت انموذج فقره چند سمت ایراد می یابد و در جواب سفارش نیز دو سه سطری مذکور می شود

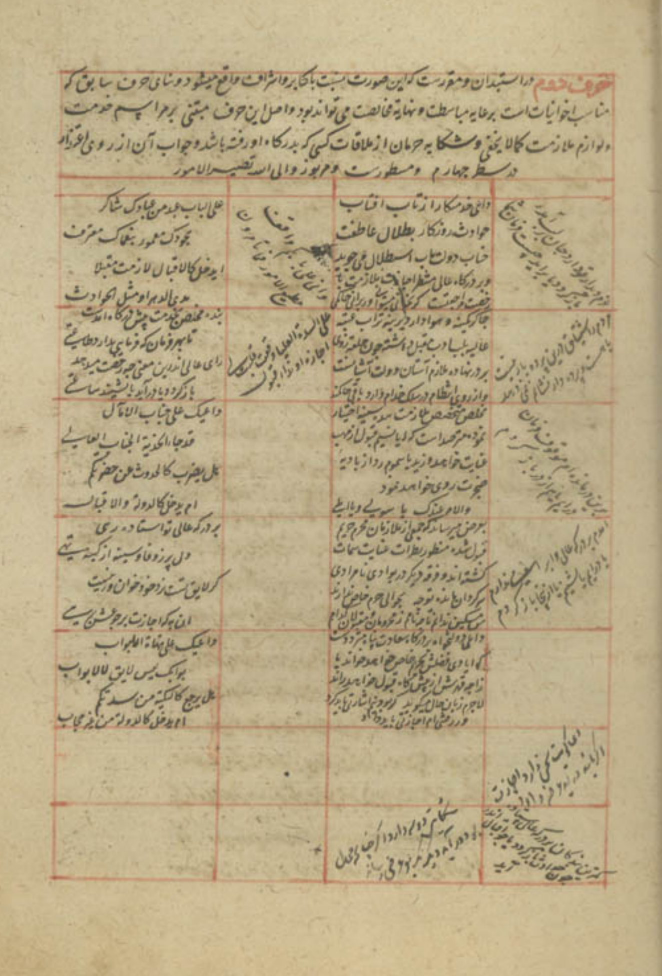
فردیات	ثنائیات
[illegible]	وعده ها خوش تمی دادی ... روزگارم بوعده تو گذشت گوئی ان روزگار خواب بود

ابیات	فقرات
[illegible]	چون جناب عالی قبله مقبلان و کعبه صاحب دلان ...

بواقی الابیات والفقرات | جوابیات کتوب الیه در قبول سفارش

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]





سطر ثانی از مجموعهٔ ثانیه در اعتذارات و اقسام آن بسیار است و از کلیاتش یکی اعتذار باشد بازاء الطاف و دوام مکتوب الیه دوم عذر تقصیر ملازمت و تقاعد از خدمت سیم اعتذار از جرمی که بکاتب اسناد کرده باشند و موجب رنجش خاطر مکتوب الیه شده باشد چهارم اعتذار از ارسال هدایا و تحف و تحیات و التماس قبول و این چهار قسم در چهار کلمه مودی میشود و اعتذار ترک القاب در افتتاح مجمول و اعتذار از ارسال آن در سطر سادس از مجموعهٔ ثانیه سبق ذکر یافته و اعتذاری که در باب تقصیر کتابت و تراخی آن و باز آن شکایت از حرمان ملاقات نویسد در قسم شکایات مذکور خواهد شد و اعتذار توقف در سفر هم مسطور خواهد گشت و هر یک از اعتذارات جو به در مجلس خواهد آمد بعون الله تعالی

کلمهٔ اولی در اعتذاری که بازای لطف و تعطف مکتوب الیه نویسد و جواب آن مشتمل بر چهار حرف

حرف اول در معذرت مکرمت مکتوب الیه و بیان اعلیه او و جود و مکارم را از و مناسب ابیات کلمهٔ ششم از سطر اول نیز هست

الابیات	الفقرات	الابیات اللایقه
ان الکریم و ان عسک ... / والعقد ... / ...	چون ذات عالی صدور مکارم و معالیست مرآتیه تقاضی انوار الطاف و ترادف آثار اعطافش در باره دعاگویان مخلص و رضا جویان متخصص غریب و عجب نباشد و لیس عجبا ان ترى البدر لائحا و لیس عجیبا ان ترى المسک فائحا و اعتذار از صورت جواب دعیه ... فاتحه منصور ...	کلا ... بعجب ... / ... / عجب نباشد از یار بکرم ... / گر آفتاب ... ذره پرورد ...
کلا عذر ... / ...	و ... رواحل ملاطفت و وصول قوافل عاطفت که از جناب ... دولت پناهی بجانب این فقیر متواتره متوالی شده و میشود مطلقا بدیع و بعید نمی نماید لطف از تو بود مشک و نور از خورشید رحمت قدیم و عادت معهود ... لاجرم بساط اعتذار از ... تا بسبب ... دعوات اشتغال ...	... / گر بر ... لطف ... / گر ... زمین ...
	اهتمامی که خدام عتبهٔ ... احترام در باره مهام این کمینه ... فرموده و می فرمایند از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی مستبعد نمی نماید زگل ... و از ماه تابناک ... زمشک بوی و زخورشید نور ... و معذرت این مکارم جز بدعوات خالصه ... نتوان خواست	
	مساعدت بی غایت و ملاطفت بی نهایت که جناب دولت پناه نسبت بدین کمینه دولتخواه فرموده اند از مکرمت اصلی و محبت جبلی ایشان مستوجب شوان ... نمود ... مردی و مردمی و لطف و مکارم ازوی چون شعاع از مه و نور از خور و بوی از ... و معاقد اعتذار آن را جز ... دعوات ... مقابله شوان نمود	



در جواب اعتذار بکرم مکتوب الیه و این طرز مقبول است

همیشه بار الطف و تعطف انجناب که از احاطهٔ ابصار و انظار برترست و از ادراک افهام و اوهام ارفع و اکرم

زبان اعتذار و پای اعتذار نیست لاجرم بالطاف ایشان بحث تفویض میباید عذر گرم و مهم نو کردم حواله

این مخلص اجمال تفصیل آن عهده معذرت شمول عواطف

و وفور مآثر و عوارف خداوندی نیست بکرم فطری

حوالهٔ ایشان تمهید اعذار و تاکید اعتذار خود نتوانند

جون خرد در راه نمای و فهم عقده گشای از توفیق مکارم و توصیف

ایادی مراحم آنجناب عاجز و قاصر نمود

هرچه کویند پیش ازان باشد

جون عواطف و عوارف انجناب یوما فیوما در تبا بود

مخلصان قدیم شرمسار و ... از حیز حساب بیرون

افهام حساب او ... عذر خواهی بکرم ... آن

الهی حواله میرود کن ... معتذرا ... الکرم

انت مولی العطاء و النعم

فاعتذرات منک و الکرم

در جواب اعتذار مکارم و ایراد آن بطریق مختلفه مقصود است و الحلیة عنوان فقره و چند بیت افکنده

ابیات	فقرات	عربیه
ما را بعذر خواهی جو ...	اعتذار از حضرت با وجود تقصیری که این فقیر بدان معترف است محل استعجاب و موجب استغراب تواند بود چه بر طوایف جمهور روشن در مواقف ... آن خلاصهٔ وجود روا نیست و اگر تقصیری تمهید معذرت وظیفهٔ تقصیر خواهد بود	
	پس عذر از آن ماست که در خدمت شما تقصیر کرده ایم و بغایت مقصریم	
	بر خدمتی کرواتی کمینه و خادم دیرینه را از ارتکاب آن و قیام بدان شرعا و عرفا لازم و فرض محتم است معذرت نمودن و محمدت فرمودن از علامان انجناب غریب می نماید چه ان صورت در حالت این فقیر که از تقصیر می افزاید	
	اگر زبهر نثار تو جان بر افشانم هنوز از تو بسی منت است بر جانم	
	توفیق تمهید عذر از کرم ربانی متوسل است آن قدر میخواهم از عمر گرامی مطلب که اعتذار شما از لطف آنحضرت کنم	

بقیة الجواب عن اعتذار الاعتذار

فارسیه	فقرات	فارسیه
	ترادف دلنوازی و توالی اهتمام و کارسازی از الطاف بیکران و اعطاف بی پایان خداوندی بجایی رسید که ناطقهٔ را قوت شروع در توضیح اعتذار و تبیین عشری از اعشار اعتذار آن نیست اگر بانمام معنی که خدام برین ستهام برجوع فرموده بودند قیام نموده جه جای عذر خواهی	
	آن جنابست که هنوز مخلص و لیکواه خود را مقصر میداند و العفو المقدم اگر هزار چنین خدمت آید از دست هنوز دست تر از روی لطف پیشانیست	
	صورت خدمتی که از دولتخواه سمت وقوع یافته بایست استحقاق آن در کشتی گرباد فنا بایند مکیف که بران صورت و از آن معذرت نمایند حاشا که این صورت سبب خجالت و شرمندگی و این معنی موجب انفعال و سرافکندگی این فقرات	
	من پیش تو شرمنده ام از خدمت خویش با این همه اعتذار میفرمایی	

الابیات المناسبة لهذا الاعتذار

فارسیه	ابیات	ثنائیات	عربیه
		جون معذرت لطف تو در قوه مات از ما بکروی عذری باید خواست بالطف عمیم عذر هم میخواهی ورنه نیست چون ز التفاتی که تراست	





الابیات المناسبة لهذه الکلمة

ابیات خطابی	ایضا	شابایات جولی	ایضا
[illegible]	[illegible]	محرم گرا این دقیقه بداند کردم بدم بارا جو اذیت زغصه گناه کار همواره ارتکاب جرایم کند بعمد پیوسته نزد ماکه آرد با عتذار کن زجرم زیارا که هردم بجفا خاطره فکار کند بار یاران کشم که دامن کل ان بود کاحتمال خار کند	لم او اخذک بالجفا لا ابالی واشق منک بالولا و الصحیح فجمیل العدو غیر جمیل وقبیح الصدیق غیر قبیح
[illegible]			
[illegible]			

درجواب کرو بی اسناد کرده باشند و ابرای ذمه ازان و حواله بیات ع و تمام خطابیات

ابیات	فقرات	شابایات
[illegible]	چنین معلوم شد که زمره اصحاب اغراض ازجاده قوم انصاف انحراف و اعراض نموده بخلاف راستی حکایتی بی اصل و روایتی باطل بعرض رسانیده اند تا که ساحت احوال بنده از امثال این جنابات مبراء و مبرا است و اندرین معنی گواه من ضمیر پاک است	دیدک اقوال الوشاة کثیره ومن ظهور با لهن سطون فلا تقبلوا ما قیل منی لدیکم فان کحالط الوشاة فنون

الابیات المناسبة

عربیه	شاباشات	ابیات	فارسیه
[illegible]	وما عجبا ان یسبونی بزلة ولکن اصغاء الاکاذیب اعجب فان کنت قد بلغت من جنایة فمبلغک الواشی اغش و اکذب	[illegible]	[illegible]
	بخدای جهان که بے داند انچه پیدا و آنچه پنهان نیست	[illegible]	[illegible]
	کانچه گفته اند حاسدان بوص همه کذب صریح و بهتان نیست		[illegible]

جوابات

فارسیه	فقرات
[illegible]	از افواه و السنه بعضی سخنان که موجب اندیشه خاطر تواند بود استماع افتاده ... [illegible]





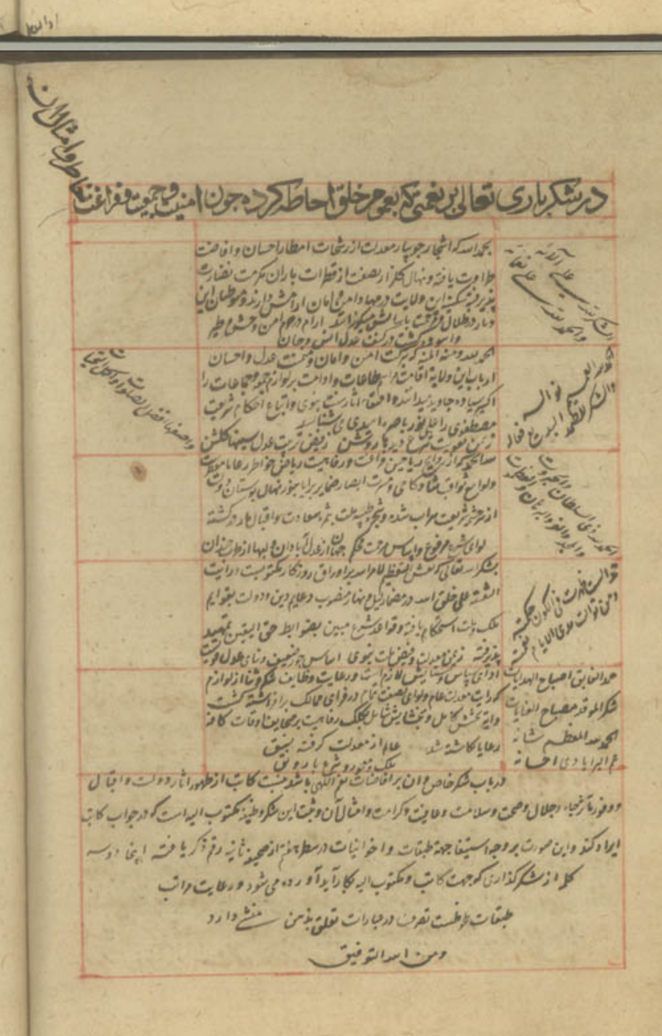


در جواب اعتذار ارسال هدیه ایاد هر نوع جواب بر غطی که رب اطلب از نوع اول

ثنائیات	فقرات	ابیات
وای نظری بجانب ما فکنی / چنان بود ای رخ اشیرین سخنی / جهد تحفه دهی عزیزان ام خواهی تو [illegible]	تحفه هدیه ای که بار پسال فرموده بودند مخلص و [illegible] با وجود تقصیرات خجالت بر خجالت افزود و رسیده عذر خواهی این الطاف چگونه تواند نمود و در مقام مجازات بکدام قوات توان بود [illegible]	[illegible]
[illegible]	از اهدای تحفه مشتمل بر طرف تحفه مستوفی الجهات شده معروض می کرداند که رسم اقتدار و وظیفه این فقیر [illegible] باشم زعذر که لطف از خود شود عذر خواه	[illegible]
[illegible]	از صدور آن الطاف و ورود آن عطاف که فرموده بودند مواد استظهار و استبشار مزاید و متضاعف گشت و اسباب اعتقاد و اخلاص متوالی و مترادف شد [illegible]	[illegible]
[illegible]	مسام کارم از نشریف اتحاف جناب [illegible] شریف پیدا و لطایف از اعزاز هدایات آن مخلص نواز واضح و هویدا است [illegible]	[illegible]

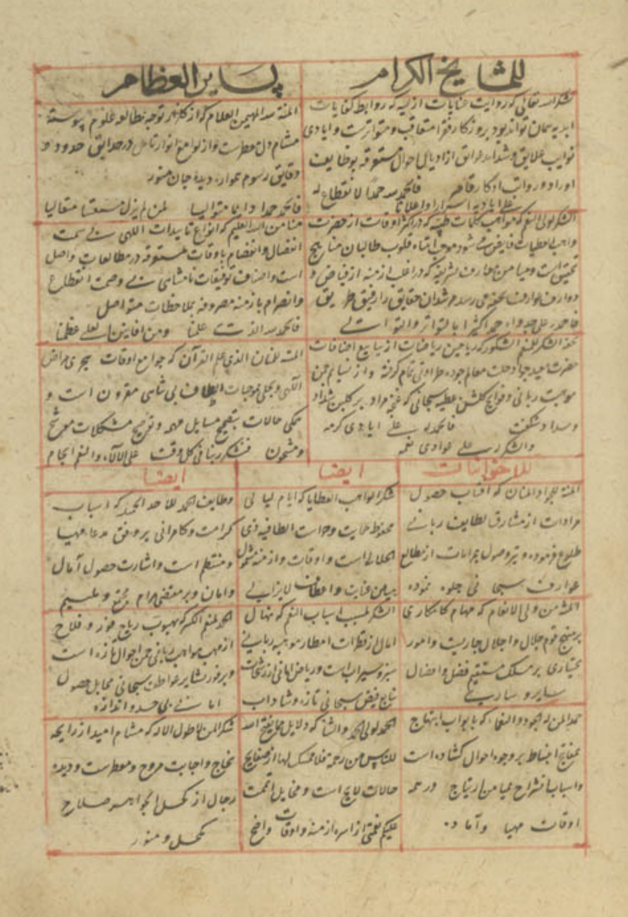
جواب از نوع ثانی

ثنائیات	فقرات	[illegible]
[illegible]	رساله ارسال فرموده بودند مطلع انوار حقایق و مقصد ارباب آمال [illegible]	[illegible]

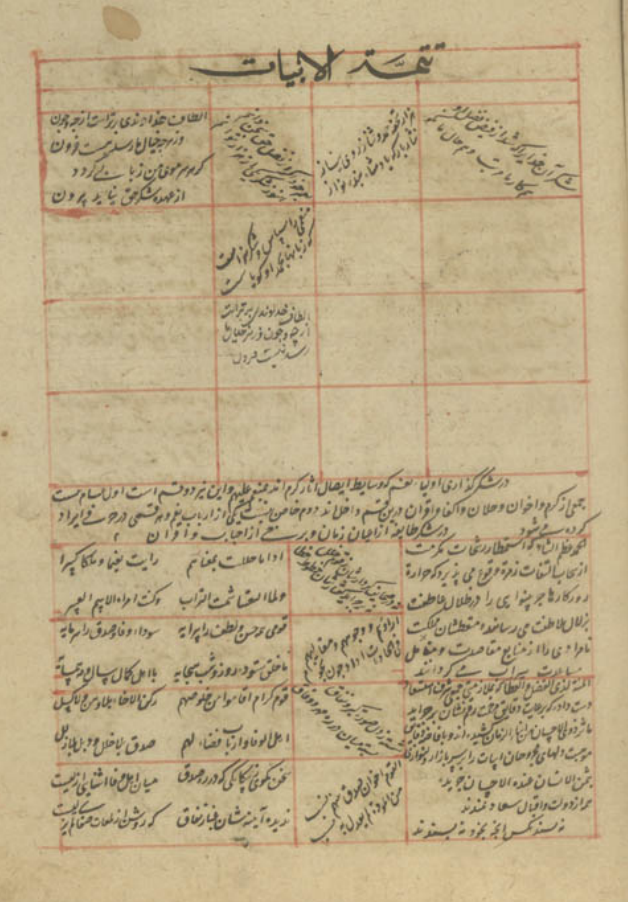


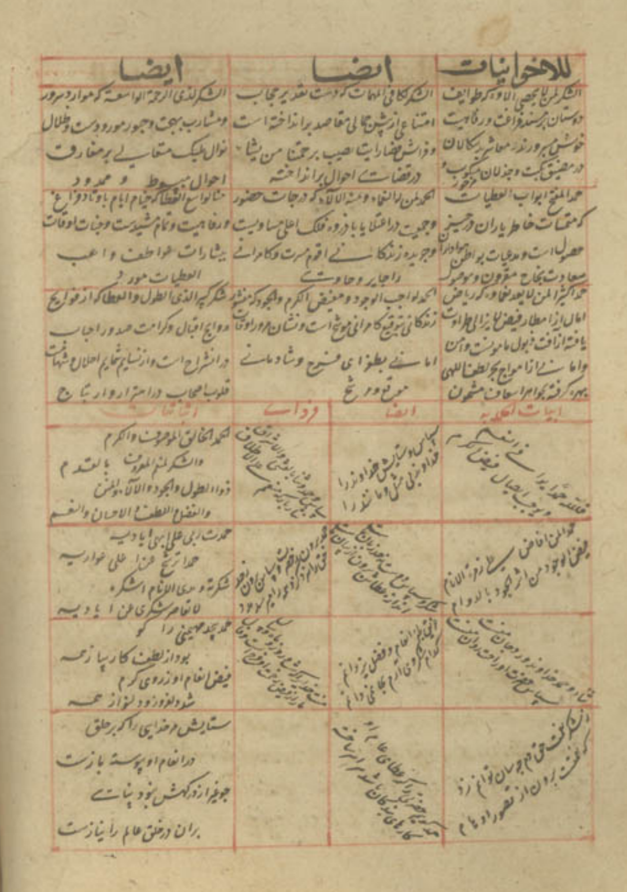
للامراء	الفقرات للملوک
منت خدای را که اسباب کامرانی و کامکاری لحظه فلحظه در ترقی و تضاعف است و آثار [illegible] ساعة فساعة در تضاعف و تزاید [illegible] و نسیم سعادت از ریاض کرامت در وزیدن	حمد و سپاس که امداد تائیدات ربانی و اسعاد توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره است آفتاب سعادت [illegible] از مشارق جاه و جلال شارق و لوای جلالت روز افزون در اکناف و اقطار ممالک خافق
سپاس مر خداوند را جل ذکره [illegible] جاه و جلال و دولت و حشمت و اقبال مسعود و ابواب مکارم [illegible] [illegible]	بحمد الله که سریر سلطنت باهره [illegible] افلاک [illegible] و تاج خلافت زاهره [illegible] [illegible]
المنة لله که [illegible] [illegible]	لوازم شکر این موهبت عظمی که آفتاب خلافت [illegible] [illegible]

للوزراء العظام	للصدور المعتبرین
المنة لله که امداد و لطایف ازلی زمان بزمان [illegible] [illegible]	بر عموم افاضه مکارم و اشفاق [illegible] [illegible]









بقية الفقرات لا بالخصوص

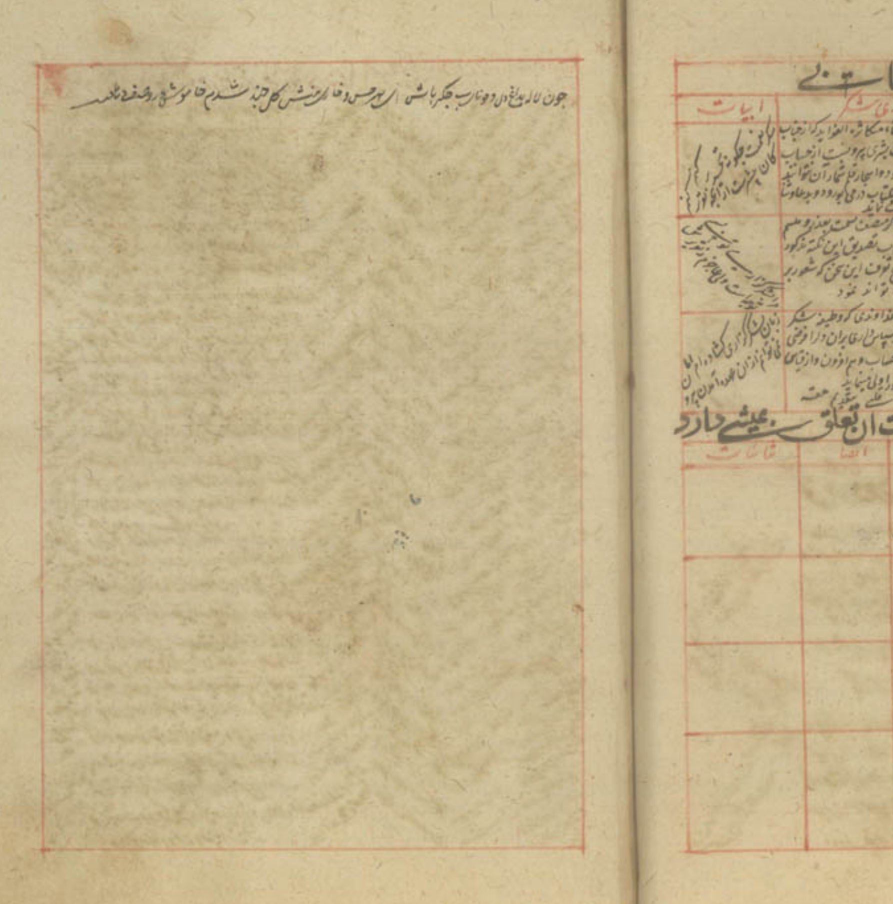
فقرات		ثانیات
حمد الذی العزة والجبروت که اساس بهجت بوجود باجود اجابت معالی القاب که از غایت عز و تمیز بر ایست مطلع الطلعت هم خوانند		

بقية الفقرات من النوع الاول

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع دوم در فقرات مشتمل بر عجز از ادای شکر

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	اکر شوم بسپاس تو سال و مه مشغول کجا ز عهده شکرت برون توان آمد	[illegible]



تتمه فقرات نوع ثانی



ابیات مناسب چون دو جا ازین کلمه ثبت ان تعلق بهیچی دارد







در القاب امراء کامکار



قسم چهارم از طبقه اعلی امرا و ارکان دولت

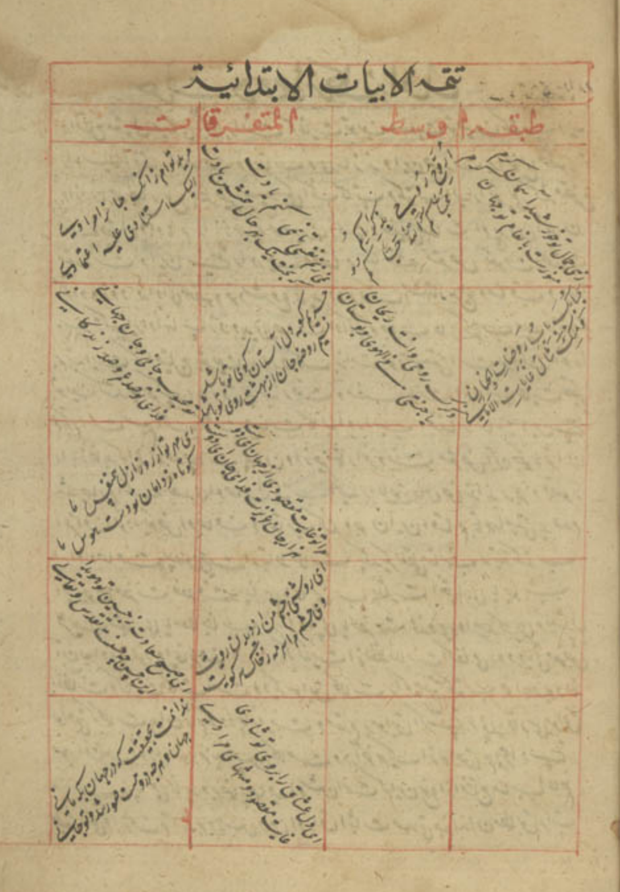
ابیات	دعوات	ابیات

قسم پنجم از طبقهٔ اعلی صدور رفیع قربان فلک

ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	امداد ارتقا و ارتفاع بی شایبهٔ انصرام و انقطاع و امداد اعزاز و اجلال بی دغدغهٔ زوال و اشتقال بروزگار معالی آثار **ف** متوالی و متواتر باد و دست تصرف حوادث و تسلط صوارف از اذیال جاه و جلالش من کل الوجوه قاصر	[illegible]
[illegible]	لوامع آیات مجد و کرامت و طلایع رایات صدارت و شهامت **ف** در بسط بساط کامکاری و نشر مناشیر بزرگواری از مطالع بختیاری و مشارق ایالت و نامداری ابدا طالع و لامع باد	[illegible]
[illegible]	آیات معالی و مناقب **ف** که مصحف صدارت بدان محلی شده بر کافهٔ انام ظاهر و واضح باد و امارت مکارم و مناصبش که طرق ایالت و جلالت از آن محلی گشته بر قاطبهٔ خواص و عوام لامع و لایح	[illegible]
[illegible]	خیام رفعت اعلام دولت و خرگاه سپهر اشتباه سعادت **ف** باوتاد دوام و اطنبهٔ احترام مشدود باد و مسالک نوایب و مناهج حوادث از ورود بجناب ایالت انتسابش مستحکم و مسدود	[illegible]
[illegible]	سدهٔ سپهر رتبت **ف** همواره محط رحال امانی و آمال باد و عتبهٔ سدره مرتبتش مطرح اشعهٔ الطاف حضرت ملک متعال آثار ترقی در مناصب عالیه اش بغایت ظاهر و انوار تصاعد از مراتب زکیه اش بر همه اعیان لایح و زاهر	[illegible]







حرف دوم از کلمهٔ اول

در افتتاح مقبول و بنای آن برانست که غایت تعریف و نهایت توصیف مکتوب الیه
را وسیلهٔ اختصار اوصاف و القاب وی سازند و این صورت بر انواع متصورست
و از انجمله چهار نوع بنظر فقیر رسیده یکی انکه کاتب مر مکتوب الیه را تعریفی کند متضمن
انکه عقول و اوهام را از عهدهٔ توصیف ذات و تفصیل صفات او بیرون آمدن
متعذرست و این معنی را دریعهٔ اختصار ساخته متعرض نعوت و صفات
نکردد و زود در ادای مقصود خود شروع نماید دوم انکه اشتهار مدایح و مناقب وی را
وسیلهٔ ترک ایراد انها سازد و بدین صورت اداکند که جناب عالی مکتوب الیه از شهرت
بمرتبه ایست که احتیاج بتعریف ندارد بلکه بذات خود مستغنی است از انکه او را
تعریف کنند چه همه کس عارفند برتبهٔ رفعت و منصب عزت او و این غایت تعظیم
و تکریم است سیم انکه کثرت صفات کاملهٔ او را سبب اختصار ساخته این معنی
را باز نماید که انچه از حد حساب بیرون و از حیز شمار افزونست متعرض آن چگونه توان
شد چهارم انکه تصدی اوصاف مکتوب الیه را لایق حال خود نداند و بعجز و قصور
اعتراف نموده تعرض اوصاف و القاب نکند و چون این اقسام تماما مبتنی بر عدم
ایراد اوصافست پس بجهت ارتباط کلمات یکدیگر لفظی مناسب رتبهٔ مکتوب
الیه چون حضرت خلافت پناهی یا عالیجناب نقابت انتسابی یا جناب
شریعت شعاری یا معلا جناب ارشاد دستگاهی یا حضرت مخدومی و امیدگاهی و امثال
آن ایراد باید نمود و انچه بحرف ف کنایت از لفظ فلانست اکتفا می رود و باقی مفوض
بفطانت و کیاست کاتب است و دیگر سوابق کلمات را که مفتتح مکتوب خواهد بود از
لواحقی که کلمات بدان تمام گردد چاره نیست و مقدم بر سوابق اگر بیتی عربی یا فارسی موافق
صور افتتاحیه آورده شود مزید حسن کلامست و در آخر هر یک از لواحق هم ایراد بیتی
مناسب زیبا می نماید و بر ضمایر صافیه روشن است که این نوع از افتتاح مناسب اعاظم
طبقهٔ اعلی و اشرف تواند بود پس درین اوراق اثبات صورتی چند از ان مطابق مراتب

علمای زمان اتفاق افتاد و در اول هر صورت از نوعین اولین بیتی عربی یا فارسی
آورده شد و در دو نوع آخر فقرات را بر ابیات تقدیم نمود و اگر کاتب خواهد
بیتی دیگر در اول نیز ایراد می تواند نمود و بعد از ترقیم صور اربعه در
دو صفحهٔ دیگر علی حده ابیات فردی و ثنایی و مصارع
عربی و فارسی مناسب این مباحث مسطور
شده تا بوقت حاجت مهیا باشد و کاتب
با یراد هر یک در مجلس مجاز
و مرخص است والله
الموفق والمعین
تم

شده تا بوقت حاجت مهیا باشد و کاتب
با یراد هر یک در مجلس مجاز و مرخص است

والله الموفق والمعین

تم



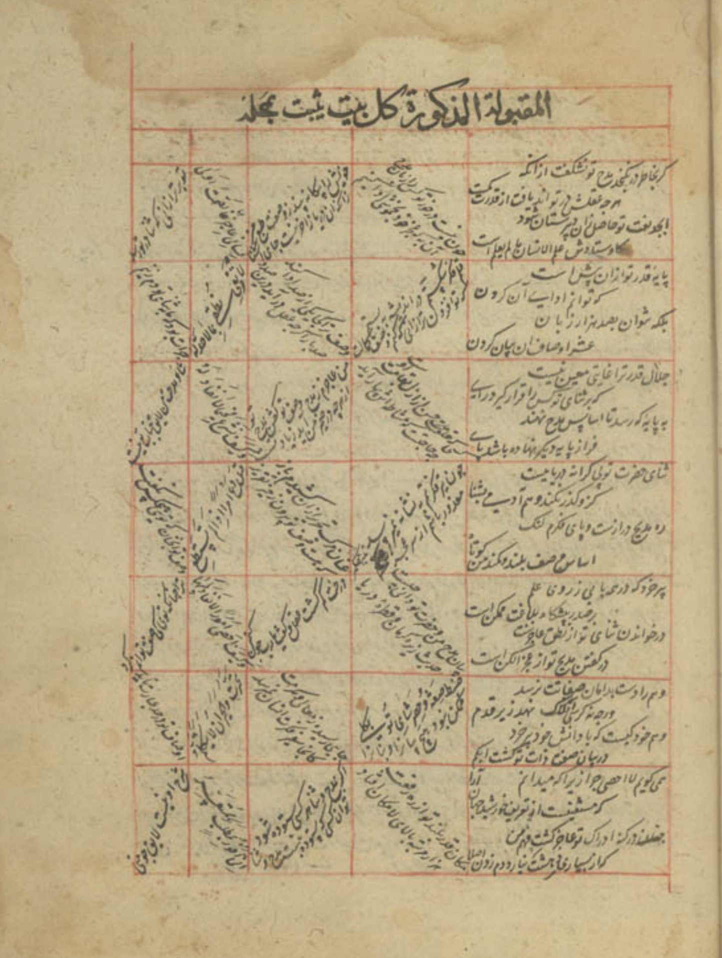
نوع اول از افتتاح مقبول

عربیه	فارسیه	سوابق	لواحق

نوع ثالث از افتتاح مقبول — نوع رابع از افتتاح مقبول

فقرات (نوع ثالث)	ابیات (نوع ثالث)	فقرات (نوع رابع)	ابیات (نوع رابع)
ارتفاع درجات اقتدار و اعلای رفعات اعتبار ف نه ران نصابست که حرکات اقلام و خطرات اوهام بر شرح و بسط اندکی از ان اقدام تواند نمود	[illegible]	تقریر مناقب عالیه و توصیف مراتب زاکیه ف نه لایق حال و نه فراخور مقال این کمینهٔ بی بضاعت و بیچارهٔ قلیل الاستطاعت است	[illegible]
میامن اوصاف سامیه و عواطف الطاف وافیه ف زیادت از ان است که بسفارت بنان و عبارت بیان بنهایت منظری از جمل و تفاصیل آن توان رسید	[illegible]	افتتاح ابواب شرح مکارم و وصف معالی ف بمفتاح بیان این خستهٔ دل شکستهٔ زبان در حیز امکان نیست	[illegible]
تصدی ادای ثنا و تعرض اوصاف علا ف که سفیر اندیشه بحاشیهٔ بساط تقرر آن نرسد و پر فکرت از خطهٔ تحریر شمه از ان بیرون نیاید چه قوت توان نمود و بکدام قابلیت از عهده بیرون توان آمد	[illegible]	صورت ثناخوانی و صفت دعاگویی نسبت بملازمان ف بر زبان بیان بر لوح عیان تصویر و تحریر نمودن حد این فقیر حقیر نیست	[illegible]
ماثر علیه و مکارم بهیه ف نه در ان مرتبه است که بتعرف قلم تیز زبان و تکلف وهم سبک رو پیرامن تحریر او توان گشت و بحوالی بساط تقریر او توان گذشت	[illegible]	شروع در شرح مناقب و خوض در وصف مناصب ف که از حد بیان تجاوز نموده نه مقدور این فقیر و نه در خور این حقیر معترف بتقصیرست	[illegible]
محاسن صفات و میامن ذات فایض البرکات ف بمثابه ایست که بوساطت عبارات و وسیلهٔ استعارات پیرامن حدود ادای آن طوف نمودن متعذرست و احصای عشری از معاشران بغایت متعسر	[illegible]	چون فضلای روشن ضمیر و عقلای صایب تدبیر در بیان اوصاف ف عجز را وسیلهٔ تقصیر می سازند بنده با فتور ذهن و قصور فهم در ان خوض نمودن لایق نمیداند	[illegible]





حروف سیوم از کلمه اول در افتتاح ادعیه طریقه این افتتاح آنست که مناسب هر کس از ارباب مناصب دعایی ایراد نمایند انکه لقب مکتوب الیه بیارند و بعد از ذکر لقب ملاحظه باید نمود اگر مرتبه مکتوب الیه در غایت رفعت است مطلقا نام نوشتن روا نیست و اگر خواهد مخدوما اسپهسالارا و اعتضادا و امثال آن نویسد و در بواقی نام توان نوشت و آن دعا منثور و منظوم می تواند بود اما منثورش عربی باید و بیرون جنانچه منشور افتتاح مشهور بپارسی باشد فقط کامتر و دعا منظوم عربی و فارسی هر دو شاید اما دعایی که بطریق نثر ادا کنند باید که بزیور فصاحت و زینت بلاغت آراسته باشد و الفاظ غریبه و کلمه درو نبود و اگر دران صنعت اشتقاق رعایت نمایند خالی از چیزی نباشد جنانچه نظم الله مناظم دولته نظاما و اکمل الله مراتب کماله کمالا و اجل الله معالیه جلالا و امثال این تصرفات را مجال هست و اگر دران دعا اشارتی رود بمضمون ان حال که مکتوب بران منطوی خواهد بود هر اینه مستحسن افتد مثلا در مکتوبی که مضمون آن شکر التفات و رحمت مکتوب الیه خواهد بود جنین نویسد که ادام الله ظلال عاطفته علی مفارق المخلصین و لا اسلب مواهب الطافه و میامن اعطافه عن زمرة المتخصصین و اگر مشتمل بر شکایه از عدم التفات و تاخیر مکاتبات برین منوال ایراد نماید که لازالت الویه عنایاته مرفوعة و رایات تفقداته لا مقطوعة و لا ممنوعة و علی هذا و اگر دعا را باسم مکتوب الیه مرتبط می سازند نوعی پسندیده است جنانچه لازال علی السنة الحامدین کاسمه الشریف محمدا و یا مادام قدره کاسمه المعالی علیا و در لقب نیز مثل این تصرف می توان کرد مثلا لازال مراضی حضرته زین العابدین و شاید که اسم و لقب هر دو مذکور شود جنانچه خلد الله ظلال ارشاده محمد اسم الاسلام و محمد اعلی الانام و می شاید که دعا بطریق مناجات واقع شود جنانچه اللهم خلد علی الانام ظلال خافقه و ابد مدی الایام نوال عاطفته و رافته و جون ادعیه منثوره نظر بر تفاول بصیغه ماضی بوده می گردد جمهور متقدمان بران وتیره عمل کرده اند جون ابد الله دولته و جمعی از متاخران اسم الهی را تقدیم فرموده صیغه دعا را بطریق مستقبل ایراد می نمایند جون الله یوید دولته و در ادعیه بدین نوع تصرف می توان نمود و ما درین اوراق فراخور هر طایفه از اهل طبقات بطریق جمهور جند دعا آورده ایم تا کاتب هر جه خواهد از آن التقاط کند اما اگر بدعای منظوم افتتاح کنند عربی یا فارسی مقتضای این مقام آنست که کاتب بهمان اکتفا نماید و بعرض تحیات و شرح احوال اشتغال نماید و اگر جمع کند میان دعای منظوم می شاید اما خالی از تکلف و تصنع و متورست که منظومات عربیه را با طبقتین اولین اختصاص هست و فارسیه همه را شامل است پس ما جهة طبقه اعلی و اشرف دعای منظوم عربی و فارسی مناسب از فقره آوردیم و جهة طبقه اوسط از منظومات فارسی ایراد کردیم و کاتب را در ایراد دعایی ابتدایی مجال تصرف است هر جه که نسبت معنی و یا مکتوب الیه اتم و اکمل باشد افتتاح مکتوب بدان انسب است و اولی و لله الحمد فی الاخرة و الاولی

الادعیة المنثورة للطبقة الثانیة

السادات الکرام	ائمة الاسلام	قضاة الانام	المشایخ العظام
اسبغ الله تعالی ظلال جلاله بقائه و خلد میامن سیادته کالابد مآثر نجابته	خلد الله ظلاله علی مفارق قاطبة العباد و افاض میامن فضله و کماله علی کافة البلاد	اعلی الله اعلام اعلام الشریعة الزاهرة من الکامه و رفع الویة اعلام قواعد الملة البیضاء بمآثر احکامه	لازالت سدته الزاکیة موردا لاصناف الکرامات و عتبته العالیة مصدرا لانواع المعالی و الکمالات
لازالت حضرته الرفیعة مشرق الانوار و سدته المنیعة محجة الانام	متع الله طلبة الحق بطول بقائه و من علی کافة البرایا بدوام عزه و علائه	عظم الله فی اعلاء اعلام الشریعة الشریفة شانه و رفع فی انفاذ احکام الملة المنیفة مکانه	اطلع الله من مشارق معارف الذات بدره و شرح بآثار لمعات تجلیات الصفات صدره
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خلد الله فی مناقب النقابة زمانه المنیف و عظم بکارم الولایة و الهدایة شانه الشریف	افاض الله علی کافة الانام نتایج انفاسه و اضاء مصابیح قلوب عظماء الایام بسراج اقباسه	مهد الله قوانین الشرع المبین بمساعی معمار ارشاده و شید مبانی المتین بقوانین اجتهاده	من الله علی اهل المواجید باسباغ ظله و زین بذاته المحترم اکناف حرم المعرفة و حله
زین الله مسند السیادة بشرف وجوده و روی روضة النقابة من صیب کرمه و جوده	رفع الله فی ساحة الهدایة لواء علایه و جلی ظلمات الغوایة باضاءة رایه و وزرایه	طال الله ظلال اب ربع العوارف و صرف عن محکمه جلاله وجوه المکاره و العوارف	جعل الله بقاءه سببا لارشاد ارباب المعارف و موجبا لهدایة اصحاب التوفیق و العوارف

تتمة الادعية المنثورة

اهل التدريس والفتوى	بقية اهل العلوم الشرعية	اهل المناصب الشرعية
نشر اسه في تحقيق التفاسير بالخير ذكره وابقى بين الانام لتبيين تاويلات الكلام فيضه وبره	لازالت منابر الاسلام بوجوده ممهدة الاركان والدعايم وكمائم فضله وجوده بحكم اكبابه والتقوم	ادام اسه نفيا من اهتمامه في احبابه من المتوسلين بحبل الدين والمترتمين بآدابه
احيى اسه معالم التنزيل بطول بقائه وانار منار التفسير بنور مجده وعلائه	اوصل اسه بركات انفاسه الطيبات الزكيات الى اوقات جميع الجماعات في الجمعات	نور اسه عيون المتشرعين باحكامه وزين صدور رايل الدين بتبيين قواعد حلاله وحرامه
متع اسه طلبة السنن النبوية باسانيده العالية ومن عليهم بتصحيح رواية الوافية	ادام اسه سباير اخباره زواجر انذاره من اعوان الحق وانصاره	زين اسه صدور مجامع المحافظ بوجوده العالي وشرف بقراته الوافية محافل الافاضل والاعالي
اسس اسه قواعد الاسلام بيامن احاديثه واخباره وشيد مباني الاكرام بمفاخر حسنه وآثاره	افاض اسه بركات مواعظه البديعة ونصايحه الحنيفة من منابر الاسلام على كافة الانام	لازالت رياض الكلام مخضرة بحسن ادايه وعيون اعيان الانام منورة بنور لقايه
افاض اسه علينا فوايد فقهه وفتواه ومتعنا مدى الايام بموايد علمه وعوايد تقواه	زين اسه مجلس الافادة ببركة افادته واقر عيون الطلبة بانوار افاضته	رفع اسه معالم الامامة بيمن ذاته ونظم مناظيم الكرامة بحسن صفاته
اجرى اسه احكامه بالحق المبين وحرك اقلامه بالصدق واليقين	وفقه اسه لتحصيل العلوم بلا تواني ورزقه بالفهم الصايب لطايف دقايق المعاني	جعل اسه صوته لوسيلة لتنبيه الغافلين وصيته ذريعة التوجه العارفين
لازال مطلعه المعاني في افق البيان بدر اطالعا وعلى اوج افاضة الحقايق وافادة الدقايق نجما لامعا	لازالت اسماع المتعلمين مشحونة بلطايف تعليمه واذان المستفيدين مشرفة بدقايق تفهيمه	شرف اسه بالتشريفات الحسنة ووفقه للتوصيفات المستحسنة

المتعلقة بالطبقة الثانية

للحكماء من تابعهم	بقية الحكماء والفضلاء	الممتازين	من العوام
نور اسه قلوب المستفيدين باشراق انواره وقدر تكميل نفوس المستعدين بنتايج ابكار افكاره	لازال شمس اوج الشرف بدر الامعاد من افق الفضل والحكمة نجما طالعا	زينه اسه بطواف حريم العرفان كما شرفه بطوف حرم الامن والامان	
لازالت ايات حكمته منظورة لاولي التحقيق وروايات درايته مرفوعة في مضمار التفتيش والتدقيق	اقر اسه عيون الاعيان والاهالي بسواد كتابته وزين صفحات قلوب ذوي الفضايل والمعالي بارقام اعلام كتابته	شرح اسه بنور الوضوح كرامة ورفع بجمال الكفار والنفرة على الاعادي بالسيد المختار قدره	
لازال حاويا بالقانون الذخيرة الشفاء وكاملا في فنائه لدفع الداء بحسن الدواء	جعل اسه خطه الشريف نورا لسواد العيون وسرورا للصدر المهموم والقلب المحزون	اخزل اسه اجره بالعبادة ورزقه في دار الجزاء الحسنى والزيادة	
ادام اسه انفاسه المتبركة لشفاء الامراض وابقى وجوده المبارك بطول الاعراض	ادام اسه نفايس اشعاره البديعة وزاد من البلغاء نتايج افكاره البليغة	ابقى اسه بركته وادام في الانقطاع من الخلق والتوجه الى الحق مدته	
ادار اسه دواير الكمالات حول مراكز تعليمه وجعل حركات الفضايل متحركة على محور تنبيهه وتفهيمه	نظم اسه عقود جواهر الكلام بنظام نظمه المستعذب وشعره المستحسن من ظرفاء الانام	ابداه اسه على الفقراء مامن اشفاقه وايده بالكمال مكارم اخلاقه	
لازال قطب ايره تكون بلجة افلاك لكرات العلية ومركزا لمحيطه دواير المناقب السنية	عداه اسه في البسيطة صيت حكمه وسد بالوصول الى حسن القبول اصول علمه	ابداه اسه بجوامع العدلات ورينه بعظايم الكمالات	
لازالت كواكب افلاك السعادات منورة بنظرات احكامه وتقاويم الكمالات مزينة بنقوش ارقامه	زين اسه صحايف الواح الارواح وصحايف اوراق القلوب بنقوش فضله البديع وصور رسمه المرغوب	زيدت بركات اوقاته وابدت شرايف احواله وكراماته	

الادعية لاهل الطبقة الثالثة

الاصول	المعارف	الاوساط	العوام	المتفرقات
انجح اسه اموره في دينه ودنياه ونظم مصالحه بالدولة والسعادة في اولاده واخراه	لازالت اعلام علايه لامعة وانوار عزه وبهايه ساطعة	ايده اسه بتوفيق السعادات واعده لانجاح المرامات والمرادات	ادام بحاه وزاد اقباله [illegible]	اليم اسه تعالى معالي افضاله ويؤيده في تحصيل اسباب كماله
زاد اسه بسطه وجلاله ورزقه في الشرف ابهة وكمالا	يديم اسه معالم علوه ويقيم في المعالي مراسم سموه	نور اسه بصيرته واحسن بالشيم المرضية سيرته	[illegible]	حفظه اسه بابركة الكاملة وافاض عليه من نعمه الشاملة
ابداه اسه معاقد العز بوجوده وشيد مباني المجد بيره وجوده	اتم اسه عليه مواهبه واكمل بالسعادات مراتبه	حفظه اسه بمزيد التوفيق واذاقه من رحيق التحقيق	ادام اسه بجوده وافضاله وزاد في عزه [illegible]	زاد في مدارج العز ارتقاؤه ورزقه بالخير والحسنى لقاؤه
لازال لذيل الشرف والكمال ساحبا ولالوية العز والجلال رافعا ناصبا	صعد اسه مصاعد اقداره وروج بالحشمة معارج اختياره	دامت دولته بمزيد النعم وطالت مدته في نشر آثار الكرم	[illegible]	دام في ضمان الامان وفي كنف الطاف من هو خير مستعان
زيدت معالي اقداره وقرنت بانجاح جميع اوطاره	جعل اسه ايامه مقرونة بالدوام واوقاته مستوفية بكفايات المهام	صانه اسه عن بوائق الايام وحفظه عن طوارق الشهور والاعوام	ادام اسه وجوده وزاد [illegible]	وفقه اسه بنشر الخيرات وشرفه باقباله على المبرات
جعل اسه دولته مبتهجة السرور واقام رفعته مشيدة السرور	ابداه اسه شرايف ايامه وادر على الارضين مراضيه سحاب انعامه	اقام اسه لاقامة قواعد الكفاية دولته واعد لكفاية مهام الملهوفين مدته	[illegible]	اعانه اسه فيما يحب ويرضى ورزقه خير الآخرة والاولى
لازالت دوحة دولته مورقة وسيارة حشمته من افق الدوام مشرقة	لازالت عوصه قدره خريفة وسحب عزه مطيرة مغيفة	ضاعف اسه مجده واقام باللطف سعدته	[illegible]	ضاعف اسه اقباله وختم بالخير والعافية آجاله

قسم هشتم اهل قلم وساير ملازمان ملوك

ابيات	دعوات	ابيات
[illegible]	زمام مصالح ارباب ايالات ونظام مناهج اصحاب عزت وجلالت بيمن راي وهم ويت ف منوط باد وحصول مطالب ووصول مآرب از فيضان حضرت واهب المواهب بالثقات شامل مربوط	اي ز نوك كلك تو جهان نظام گرفت [illegible]
[illegible]	كفالت تمام مهام انام وكفايت مصالح اكابر واصاغر ايام بحسن التفات ويمن اهتمام ف مقدر باد وفيض عنايت الهي وحمايت پادشاهي نسبت بذات معالي سماتش موفور وموفر	[illegible]
[illegible]	صحايف منشآت ولطايف مخترعات ف حليه رسايل معالي وفضايل باد وبدايع اقلام بلاغت ارقام وروايع كلام فصاحت اعلامش ديباچه جرايد افكار اعالي وافاضل	اي ز پرتو [illegible]
[illegible]	اوراق دفترخانه عزت واقبال وصفحات روزنامه اماني وآمال بقلم مشكين رقم وخامه عنبرين شمامه ف مرقوم باد وصحايف ايام ولیالي چون جرايد فضايل ومعالي برسوم كفايت ورقوم درايتش مسطور ومرسوم	[illegible]
[illegible]	طوامير قواعد كفايت ودفاتر قوانين درايت بانامل اهتمام ف مزبور ومحرر باد وصفايح مشارع مسرات ومشارب خيرات ومبرات در ايصال حقوق بارباب استحقاق باهتمام تمامش مقدر ومقرر	اي [illegible]

تتمه ملازمان درگاه عالم پناه سلاطین

ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	طلایع جنود عزت وکامکاری و لوامع وفود سعادت و نامداری قادمه مواکب اختیار ولازمه مراکب اقتدار ف باد و مشارب ظفر چمن اهتمامش از شوایب خطر مصفا و فیض نصرت الهی و اعانت پادشاهی بنسبت مرتب و موفا	[illegible]
[illegible]	موارد مقاصد و مشارب مآرب ف از شوایب خلاع نقایص زلال صافی باد و اقسام اقبال و شادمانی و انواع اصطناع و کامرانی در منازل و مراحل ذهاب و ایابش وافر و وافی	[illegible]
[illegible]	نهال اقبال و تعظیم و دوحه اغصان اجلال و تکریم ف باقطار امطار فضل آفریدگار نامی باد و کرایم اوقات ملازمت درگاهش در گاه و بیگاه چشم و عب کامرانی و دوستکامی	[illegible]
[illegible]	جناب حشمت ایاب ایالت مآب ف باقسام اکرام الهی و انواع اصطناع پادشاهی مشمول و محفوف باد و ضروب نوایب زمان و صنوف حوادث دوران از سده احترام و عتبه احتشامش ممنوع و مکفوف	[illegible]
[illegible]	طوالع افتاب حشمت ف از مطالع افاضات نعم الهی و مشارق اشاعات عطیات پادشاهی طالع باد و لوامع انوار دولتش از اوج اقبال سپهر مدو ذروه افضال مؤبد و اجلال مخلد لامع و ساطع	[illegible]



قسم اول از طبقه اشرف نقبای عظام و سادات ذوی الاحترام

ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	مسند عالی نقابت و شریف سیادت و نجابت بذات اشرف ف قرین و محلی باد و مرایای ضمایر اکابر ایام و اعاظم انام بصیقل الطاف و اعطاف آن نقاوه دودمان عبد مناف منور و مجلی	[illegible]
[illegible]	ریاض زاهره سیادت و حدایق باهره ولایت برشحات نظرات هدایت سمات ف نامی و ناضر باد و احداق اعاظم افاق بانوار حسب طاهر و سمو نسب ظاهرش از روی ارادت کامل و عقیدت خالص متوجه و ناظر	[illegible]
[illegible]	شجرات ثمرات نقابت و اغصان بوستان سیادت و نجابت برشحات سحاب عواطف و افاضات امطار عوارف ف بصفات کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء و سمات بهیه تؤتی اکلها کل حین ابدا موصوف و موسوم باد	[illegible]
[illegible]	سده سیادت پناه و استان سدره اشتباه ف علی مرور الازمنه و کرور الاعوام مستقر انوار سعادات ازلی و مطرح انظار کرامات لم یزلی باد و صدور اعالی بیامن ذات عالی صفاتش منشرح و شامات اهالی بنفایح فوایح ریاض اعطاف مترادف البرکاتش معطر و مروح	[illegible]
[illegible]	صدر رفیع القدر نقابت بمکارم ذات همایون صفات ف همواره مقصد ارباب فضل و افضال و پیوسته مورد اصحاب قبول و اقبال باد و استان مکرمت نشان نجابت بمواهب شرف ارجاب علو ائتابش موصوف اکابر کوفی الاجلال [illegible]	[illegible]

قسم دوم از طبقه اشرف ائمه اسلام و علمای اعلام

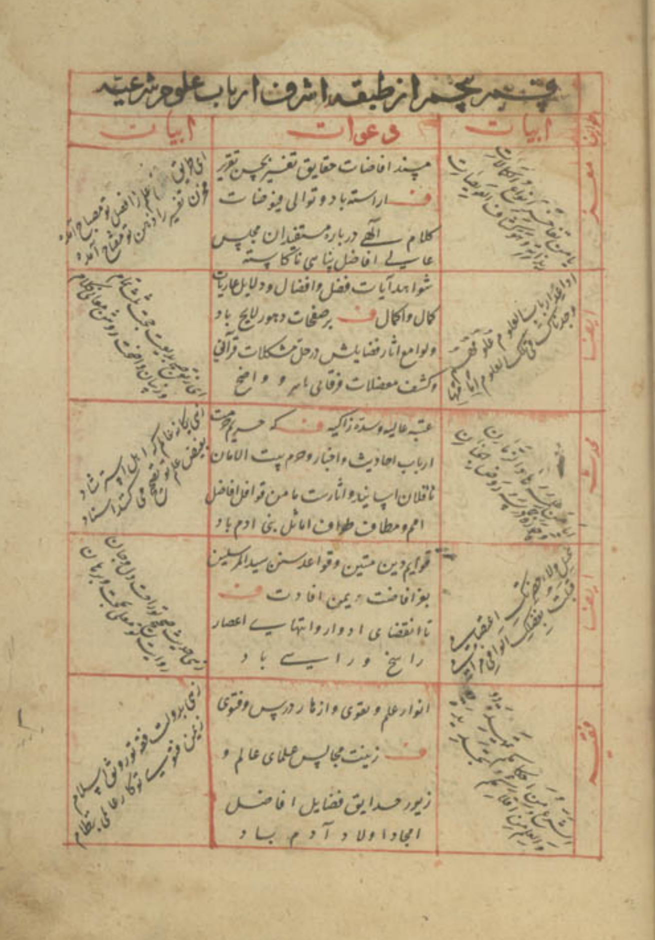
ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	مسند رفیع و سده منیع ف باعاظم علما امطار و اماجد فضلاء اقطار محفوف باد و شرایف اوقات بابرکات و ساعات میمنت سماتش بافادت حقایق فروع و اصول و افاضت دقایق مشروع و منقول معمور	[illegible]
[illegible]	صدر شریعت پروری و مسند فضیلت گستری بوجود اشرف ف موشح و مزین باد و دقایق معضلات علوم و حقایق مشکلات ارباب فهوم بتلقین افادت و تعلیم و افاضه آنحضرت موضح و مبین	[illegible]
[illegible]	مشارب وارد موارد معالی و فضایل و مشارع و افران مناهل فواید و فواضل بیامن وجود باجود ف از مکدرات موانع و منغصات عوایق صافی باد و افاضه تلقین کامل و تعلیم شاملش درباره مستفیدان حقایق و مستمدان دقایق وافر و وافی	[illegible]
[illegible]	منصب امامت عالی بفر فضایل و یمن معانی ف مزین و محلی باد و مرایای خاطر مستفیضان و ضمایر مستفیدان در کشف معضلات علوم و حل مشکلات حدود و رسوم بتصقیل رای متین و رویت مبینش منور و مجلی	[illegible]
[illegible]	مدارس فاضل پروری و محافل فضایل گستری بفر ذات ملکی ملکات ف مرشح و مزین باد و مرجع اشراف امم و اسمه عالم جهت استکشاف دقایق و استفتاح ابواب حقایق سده عالم پناهش مقرر و معین	[illegible]

قسم سیوم از طبقه اشرف قضاة محمد شریعت

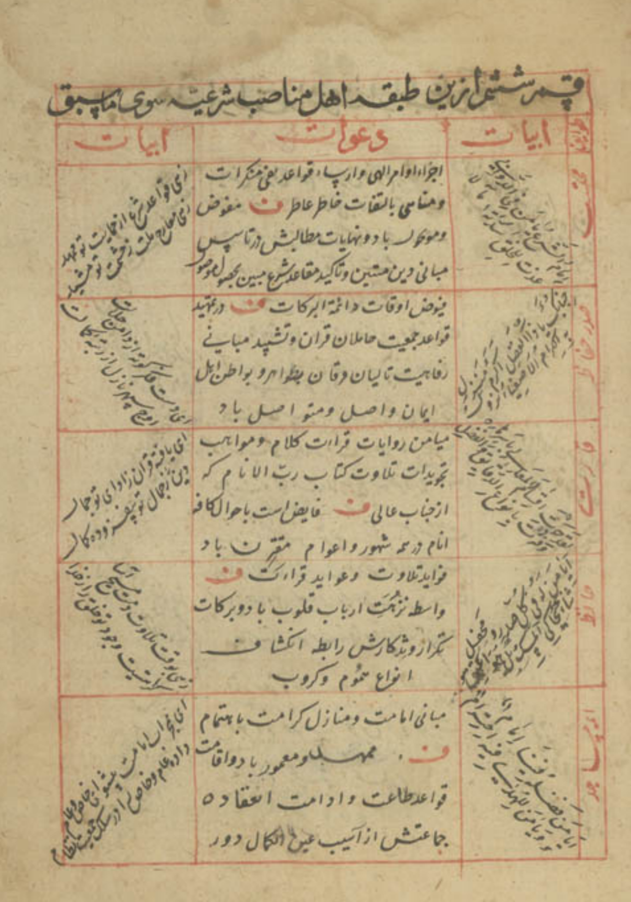
ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	محکمه احکام شریعت غرا و منصه حکم معالم ملت زهرا از برکات ذات ملک صفات ف مقر جلالت و کرامت و مستقر فضیلت و شهامت باد	[illegible]
[illegible]	عالیجناب شریعت پناه اسلام ملاذ ف ابدا مورد متابعان احکام ملت اسلام و مصدر فرمان برداری اوامر شرع سید انام باد	[illegible]
[illegible]	ظل عالی اعلا جناب شریعت انتساب ف بر مفارق اهل زمان مبسوط باد و حصول میامن نصفت بکفایت احکام عدالت انجامش منوط و مربوط	[illegible]
[illegible]	مسند شریعت زاهر و سریر ملت باهر بوجود باجود ف مزین و اثار احکام حق و انوار اعلام صدق بیمن امانت و حسن رعایتش موضح و مبین	[illegible]
[illegible]	سده عالی پناه معالی دستگاه ف محل ورود اعاظم و افاضل و منزل وفود اکابر و اماثل باد	[illegible]

قسم چهارم از طبقه اشرف مشایخ دین وملت

ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	حضرت قدسیه منقبت فردوسی منزلت ف همواره مظهر آثار کمالات ملکوتیه ومطرح انوار افاضات لاهوتیه باد	[illegible]
[illegible]	ذات قدسی صفات وعنصر ملکی ملکات ف چون جواهر مقدسه عقول مجرده از عروض حوادث وحدوث عوارض در ضمان امان مبدع زمین وزمان باد	[illegible]
[illegible]	انوار اسرار فیض اقدس از باطن منور مقدس ف بر قلوب مستعدان قبول افاضات ومستمدان نتایج ریاضات فایض باد	[illegible]
[illegible]	فواید انفاس مبارکه وعواید انات متبرکه ف سبب استرواح قلوب طالبان مناهج طریقت وموجب انشراح صدور سالکان مسالک حق وحقیقت باد	[illegible]
[illegible]	خاطر عاطر از مهر وضمیر منیر ضیا گستر ف مرآت مشاهدات طوالع غیبی ومجلی ملاحظات لوامع عالم لاریبی باد	[illegible]







قسم هفتم از طبقه اشرف ارباب علوم حکمیه

	ابیات	دعوات	ابیات
[illegible]	[illegible]	ریاض حقایق علوم و حدایق فهوم برشحات افاضات ف نامی باد و ذوات سیطه صفات کرحایز قصبات کمالست در همه احوال نامی و کرامی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ظلال افاضت و نوال افادت ف بر مفارق مقتبسان انوار فضایل و ملتمسان اسرار اسرار افاضل مبسوط و مستدام باد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	برکات انفاس مبارک و میامن اقدام متبرک کر اسباب صحت و سلامت و علامات عافیت و کرامت را سابع سته ضروریه است مخلد و مؤبد باد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	میامن انفاس شریفه ف کر بحقیقت بر قانون شفا محتویست و ذخیره خزانه صنعت کامل را حاوی برای نجات نفوس درماندکان بیمارستان حیرت تا قیام قیامت باقی باد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	آثار سعود فلک و انوار اتصالات اجرام علویه قرین اوقات و ایام خجسته انجام باد ٥٥٥٢	[illegible]



قسم اول از طبقه اوسط اصول و اعیان | قسم دوم معارف و مشاهیر

ابیات	دعوات	ابیات	دعوات
[illegible]	همت عالی و نهمت والای ف کافل مصالح اقاصی و ادانی باد و مال احوال مشتمل بر اقبال بیامن شادمانی و کامرانی	[illegible]	آفتاب کمال ف از مشرق اقبال طالع باد و ماه جاه و جلالش از افق مجد و معالی پیاطع و لامع
[illegible]	مآثر خجسته صفات ف در اقطار بسیط غبرا سایر و ساری باد و جناب معالی مناقبش محط رحال کامکاری و ناعداری	[illegible]	ذات عالی صفات ف مجمع مکارم آداب باد و سده والی سمات او مقصد اعاظم اجناب
[illegible]	مجامع مطالب اقتدار و جوامع مآرب اختیار ف حسب المرام بیمن حضرت مبدع الانام مقدر و میسر باد	[illegible]	ساحت مبارک و جناب متبرک ف منشا خیرات باد و ایام خجسته و اوقات فرخنده اش تاریخ مبرات
[illegible]	سایه الطاف و اعطاف جناب کرامت مآب ف بر مفارق اعیان ایام و معارف انام مؤبد و مستدام باد	[illegible]	مراتب رفعت و مناصب عزت ف یوما فیوما در ترقی و ازدیاد باد و امتداد اوقات سعادتش مقترن یوم التناد
[illegible]	لمعات آثار معالی ف از افق کرامت بطلوع مجد و شهامت منور صفحات احوال اماثل روزکار باد	[illegible]	امداد فیض بی منتها از انتظار عنایت حق عز و علا بجناب ف متواتر باد و تاییدات الهی و توفیقات نامتناهی در باره او مترادف و متواتر



قسم سیوم اوساط الناس		قسم چهارم سایر عوام	
ابیات	دعوات	ابیات	دعوات
[illegible]	اعداد عنایات ربانی وحمایات سبحانی جنبت ف تا غایات انقطاع زمان در استدام باد	[illegible]	حیث صفات پسندیده ف در اطراف جهان با نسیم صبا و شمیم شمال هم عنان باد
[illegible]	تواتر اسباب شادمانی وتعاقب آثار کامرانی بجناب ف علی الدوام باد و سایه شرفش علی الایام ممدود و مستدام	[illegible]	نصاب مکرمت ف با آثر رضیه وافی باد و مشرب مرتبش از شوایب مکاره و مناقص پاکیزه و صافی
[illegible]	موارد سرور و مشارب بهجت وحضور باهتمام ف معمور و باد و میامن بخت واقبالش الی یوم الموعود ممدود	[illegible]	دولت معاش و سعادت معاد ف موفا و مهیا باد و مشرب صلاح و فلاحش هموار مصفا و مهیا
[illegible]	مبانی کامرانی ف بفیض فضل الهی مشید باد و مراسم مکارم بوجود باجودش موسس و ممهد	[illegible]	انوار الهی بروزگار ف مقارن باد و امداد فیض نامتناهی در همه وقتش ناصر و معاون
[illegible]	ابواب حضور موفور وجمعیت نامحصور بجناب ف گشاده باد و اسباب کامرانی وشادمانی حسب المرام آماده	[illegible]	ذات ستوده صفات ف همواره توفیق نشر مبرات از بارگاه حضرت واهب العطیات موفق باد







سطر عاشر از صحیفهٔ اولی در ذکر مکان کتابت و آن نیز خالی از فایده نیست چه بسا باشد که وقوف مکتوب الیه است بر حال کاتب و نیز شاید که بودن او در آن موضع بنا بر فایده باشد که بمکتوب الیه عاید گردد پس اطلاع بر آن موجب سرور خاطر وی شود و در اکثر رسایل فاضل جهان نظر اطلاع رسیده که ذکر زمان و مکان با یکدیگر بوده چنانچه این صحیفه فلان وقت از فلان موضع مرقوم گشت و چون ذکر زمان در سطر سابق سمت اثبات یافت درین سطر بعضی از اماکن مشهوره نیز رقم تحریر می پذیرد والله ولی الاعانة

البلدان المنثوره	ایضا	ایضا	ایضا
عرض این ضراعت از مشهد مقدس رضویه علی ساکنه السلام والتحیة اتفاق افتاد	از دار السلطنه هرات حمت بالمیامن والبرکات مرقوم رقم عرض گشت	این ضراعت از بلدهٔ طیبه قزوین لازال موطنا لاهل التمکین معروض میگردد	این خدمت از بلدهٔ کاشان حرست عن طوارق الزمان بسدهٔ مبارک رقم ارسال می یابد
از دار الولایه جام لازال محفا لکرام الانام عرصه می افتد	از قبة الاسلام بلخ حفظه الله عن آفات الزمان بعرض خدمت تصدیع میدهد	این چکیده نامه از معموره تبریز حماها الله تعالی بانفس العزیز رقم اختصاص موسوم می گردد	این صحیفه دعا از بلدهٔ قم حفظه الله اهالیها عن الشام مرقوم می گردد
این رقعه از ولایت خواف حفت بمیامن الالطاف بسمت عرض موسوم می شود	از مرو شاهجان حفظه الله بالامان بعرض این ضراعت مصدع می گردد	این صحیفه الخضوع از دار الملک حلب لازال موطنا لارباب الطلب مرقوم و مرتب می گردد	این نیاز مندی از دار الامان اصفهان لازال مطمح لاهل الایمان متوجه سدهٔ عالی میسازد
این مکتوب از قصبهٔ قاین لازالت زینة البلاد این معروض می شود	از بلدهٔ ابیورد وقی الله اهالیها عن آفات الحر والبرد معروض و مبلغ می گردد	این صحیفه الوداد از دار الخلافه بغداد لازال محفوظا باهل الصلاح والسداد بسمت ابلاغ می رسد	این محبت نامه از دار العبادهٔ یزد لازال منصونا عن المخافات مرسل میگردد
از قصبهٔ تون حفظ الله من شر ... این نیاز مخلوص رقم مخصوص سمت می یابد	از قصبهٔ سرخس لازال شری اهالیه بغیر بخس بسمت عرض موسوم میگردد	این دعا و نیاز از دار الکرام شیراز حفظه الله ساکنه عن آفة الاعوام بدرگاه عالی مبلغ می گردد	این جریده دعا از خطهٔ کرمان حفظت عن الحدثان مرقوم رقم تبلیغ می گردد
این کتاب از بلدهٔ طبس حماه الله تعالی عن الدنس رقم ترتیب می یابد	از بلدهٔ نیشابور حمیت عن الزلزلة والفتور صورت صدور می یابد	از بلدهٔ فاخرهٔ سبزوار حفت بسرور الابرار وحمیت عن شر الاشرار مرقوم رقم ...	این صحیفه از دار الفضل همدان حفت بانوار الفضل والاحسان بکتابت خاتمه می پذیرد

سطر حادی عشر از صحیفهٔ اولی در اختتام موشحه خالی نیست که بعد از تاریخ زمان و ذکر مکان محل ایراد احوالست و حالات حزینه که در مکاتبت نویسد از سر جدا احصا نتوان نمود و چون کلیات از صحیفهٔ ثالثه این کتاب متضمن است ایجا لحذف یافته انحا سمت تعین خواهد پذیرفت و بعد ما که بیمار ارباب انشا متفق اند بر آنکه چون احوال باتمام رسد محل اختتام است پس درین اوراق تحریر شمه از آن اتفاق می افتد و اختتام مشتملست بر مقدمه و دعایی و دعا بطریق نثر مودی میشود و می شاید که منظوم باشد و درین سطر از مقدمات و دعوات آنچه زبان زمان بالملای آن سیاحت نمود در چهار کلمه رقم تسطیر می پذیرد و من الله تعالی الاعانة والمدد **کلمه اول** در مقدمات و آن مشتملست بر دو حرف **حرف اول** در مقدمات منثوره و مدار مقدمات بر اقتدار از اطناب و تمهید اساس دعا و آن منثور خالص می باشد و بعد از آن دعای اختتامی منثور و منظوم می توان آورد و منظوم نیز هست و بعد از آن البته منثورت می باید چنانچه بیان ...

مناسب طبقهٔ اعلی			مناسب طبقهٔ اشرف	
زیادت جرأت حد بندگان نیست بردعا اختصار باید کرد	زیادت اقدام بر اطناب و ابرام بی ادبی تمام است	زیادت محال جرأت و مباسطت ندارد	زیادت مصدع نمی شود والابرام تصدیع الکرام	زیادت جرأت نرفت والاسهاب لیس من الآداب
اسارت ادب از حد و غایات تجاوز نمود بردعا بهتر است ختم کلام	طریقه اسهاب نه وظیفهٔ ارباب ادابست	بزواید تصدیع دادن از دایرهٔ ادب خارج است	زیادت جسارت نمود والابرام لایلیق من الخدام	زیادت گستاخی نرفت والاطناب لیس من داب اهل الآداب
بزواید اطناب از وخام بارگاه عالمپناه تمهید میدهد بردعا کردن اختصار اولی	سلوک سبیل مباسطت تا این غایة غایت جرأت است	زیادت خود را مرتبه جسارت نمی پسند	زیادت انبساط نمی آید والاکثار تصدیع الکبار	زیادت ابرام نمود والاقتصاد مرضی عند الامجاد
زیادت املال خدام مودی بسوء ادبست بعد ازین ختم بردعا اولیست	زیادت ازین ابرام نمودن لایق نمی داند	بزواید املال نمودن مناسب خوام نیست	زیادت تصدیع نداد والاختصار مرضی الاخیار	زیادت املال نرفت والتصدیع موجب التشنیع
زیادت اقدام برابرام حد خود نمی داند ... جرأت از حد ...	زیادت ازین بسط بساط انبساط ترک ادب است	تصدیع از حد گذرانیدن نه حد جاکر است	زیادت اطالت نمی نماید والتطویل لیس بالجمیل	زیادت اکثار نمود والاطالة یفضی الی الملالة

البلاد المنثوره:
- از محفوظه سمرقند لازال محفوظا عن الاشرار محفوظا بالانوار بدیار جرأت اقدام نمود
- از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لازال موطن الاکبر ... از کتاب این عرضه داشت می نماید
- از معموره خوارزم لازال خلاها الله تعالی عن اهل الجرم رقم ارادت می پذیرد
- از بلدهٔ استرآباد حفت اهلها بالسداد بموقف عرض می رساند
- از خطهٔ ساری لازال فی حمایة الباری سمت عرض و رفع می یابد
- مصر المعظم لازال مامنا للانام و ولایة شام خارج موطنا للکرام
- ولایت روم لازال ... حفظ القیوم
- دار الملک یمن از ... عن الحزن
- ولایت شروان حفت بالامان و دیار بدخشان حمیت عن الحدثان
- ولایت غزنین لازالت فی حمایة رب العالمین

بقیه طبقه اشرف			مناسب طبقه اوسط	
چون زیادت علامت جرأتست فالختم علی الدعاء اولی	چون اقدام بر زیادتی ابرام بی ادبیست بر دعا اختصار خواهم کرد	بتطویل و تصدیع بی حاصل مشوش اوقات شریف نمی گردد	زیادت انبساط و اجمال نداد	زیادت ابرام نرفت
چون اطالت سبب ملالتست فلنختم الکلام علی صالح الدعاء	چون زیادت تصدیع از سوء ادبست بر دعا بهتر بود ختم کلام	زیادت تصدیع جناب رفیع دادن لایق حال نمی داند	بسط اطناب ...	بساط اطناب مطوی میسازد
چون اکثار مفضی بالملال است فالختم بالدعاء طریق المودین	چون اسهاب موجب ملال ملازمان آنجنابست پس ختم کلام بر دعا باید	اطناب بیان اطناب امتدادی تمام یافت اختتام بدعا انسب مینماید	... ابرام ... نرفت	زیادت املال نمی نماید
چون اطناب امارت جسارتست فالآن علی الدعاء نختم	چون تطویل کلام مفضی بر حد ابرام است آن به که بر دعای تو ختم سخن کنم	تخفیفا للابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بر دعا اختصار می نماید	... زیادت ... نرفت	... الکلام مسدود می سازد

مناسب اخوانیات

اکثار از سر حد اعتدال تجاوز نمود قصه کوته کرده وقت دعاست	از طریقه اکثار عدول نموده بمنهج دعا متوجه می گردد	حذرا عن الاسهاب بردعای دولت انجناب ختم می نماید	زیادت اطالت سبب ملالت خیمه مزید میداند	ملاحظه املال نموده قواعد اختصار را تمهید میدهد	اسارت ادب از حد گذشت این زمان ختم می کنم بدعا
اطناب از حیز اعتدال متجاوز شد والکرام عن الابرام تصدیع	عنان کلام از صوب اطناب معطوف ساخته دعای دولت اهم مهمات می داند	خوفا عن الاملال متعرض انبساط نمی گردد	زیادت اکثار موجب ملال خاطر عاطر می شناسد	مراسم ادب و الالتزام کرده بساط انبساط مطوی می سازد	زیادت اطالت نرفت سخن مختصر به که وقت دعاست
ملاحظه املال خاطر عاطر نموده از شادی و جسوی دعا	رعایت ادب موجب مزید عاطفت داشته بدعا اشتغال مینماید	تحاشیا عن الاطناب بر دعا اختصار میرود	زیادت جرأت از طریق ادب بعید می نماید	وظیفه حرمت مرعی داشته از طریق اطالت انحراف می نماید	زیادت تصدیع نمیدهد اطناب نمی کم که هنگام دعاست
اطناب بسر حد ملالت کشید والتطاع من التطویل تصدیع	اختتام کلام بر دعای دوام دولت اولی و انسب می شناسد	تجنبا عن التصدیع مشوش درگاه رفیع نمی گردد	زیادت ابرام از دایره خیر الکلام خارج می افتد	صفت جسارت را مرتکب شده از املال اجتناب می کند	زیادت جرأت نمی نماید اولیست اختصار که وقت دعا رسید

حرف دوم در مقدمات منظومه و آن سه نوع است یکی آنکه طرح اختصار و دعا با هم باشد و مکتوب را بر تمام پیت ختم باید کرد دوم آنکه بعد از اختصار ایمای نماید بدعا اما ایراد دعا نکند و همراینه پس از آن دعایی باید منثور سیم آنکه در و ذکر اختصار باشد و پس متعرض ذکر دعا نشود و پس از آن نیز دعای منثور لازم بود و از هر نوعی بیتی چند اینجا مرقوم شد والتوفیق من ولیه

نوع اول

ابیات	فارسیه	فارسیه	مناسبات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	دراز می شود این ماجرا و می ترسم که از ملالت خاطر کسی کند انکار زمهر خواجه ازین به دعا نمی دانم که تا بود ز عمر و جاه برخوردار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	جون دور توفیق کس از بیان مدح آن به که اختصار سخن بر دعا بود باد باقی دولت جاه و جلال تو ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بعد ازین اختصار را خواهم کرد بردعای دوام دولت تو باد تابنده زآسمان شرف تا ابد آفتاب حشمت تو

نوع ثانی

عربیه	ابیات	فارسیه	ابیات	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع ثالث		کلید دوم در دعوات اختتامیه مناسب طبقات بر طبایع متصف
[illegible]	[illegible]	باسلام و دعوات مقم باستقامت بغایت ظاهر و بی شبهه لایح و باهرست که جمیع دعوات منشوره که در افتتاح مشهور سبق ذکر یافته در اختتام می توان آورد الا آنست که آنجا ذکر مکتوب الیه می باید کرد و اینجا احتیاج بدان نیست و آنچه درین کلید مذکور خواهد شد دران افتتاح بشرط ذکر مکتوب الیه ایراد می توان نمود و باید که قواعد نسبت ورود و محل مرعی باشد چه مراتب دعوات بغایت متفاوت افتاده کما لایخفی و چون دعوات منشوره است اگر بعد از ان ایراد چیزی نمایند عربی یا فارسی که مشتمل بر دعا باشد موجب حسن مقطع خواهد بود و حسن مقطع یکی از محسنات کلام است و هر آینه کاتب را اهتمام بشان آن زیادت باید زیرا زیرا که از جمیع آنچه خوانده باشند ... می شنود همین کلمات به قرارت و ... اقرب بالعهد است و برین منوال این کلید بر سه حرف مشتمل افتاده حرف اول

حرف اول در دعوات ... للاعاظم السلاطین اضا الملوک واولادهم

دعوات	عربیه وفارسیه	دعوات	فارسیه
همواره بر سریر سلطنت و کشور کشایی و مسند عظمت و فرمان روایی بنفاذ امور رعایا جمهور مخصوص عنایات الهی و منظور الطاف نامتناهی باد	[illegible]	سرادق عظمت بذروه سماک و قبه افلاک برافراخته باد و اسباب جهانداری بفیض فضل حضرت باری ساخته و پرداخته	[illegible]
رایات نصرت آیات ... حضور منصور باد و ایات جهانبانی بر صحایف ادوار و اوراق روزگار تا احکام نشور منشور	[illegible]	عرصه جهان بنفحات عنایات پادشاهانه معطر باد و اکناف گیتی بلمعات انظار خسروانه منور	[illegible]
اعلام خلافت و رایات عدالت ... در اطراف خافقین مرتفع باد و خورشید عظمت و جلال از افق دولت بی زوال طالع و لامع	[illegible]	سایه چتر همایون بر مفارق ساکنان ربع مسکون بفیض عنایت حضرت بیچون مخلد و موبد باد	[illegible]

للملکات — للامراء العظام

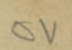
دعوات	فارسیه	دعوات	فارسیه
سریر عصمت و مسند عظمت و ترى الملائكة حافين من حول العرش بعون الملك الرؤف محاط و محفوف باد	[illegible]	ظلال جلالت و اقبال ابدا مبسوط باد و انجاح مهام کافه انام بمیامن مرحمت شامل و عاطفت کامل منوط و مربوط	[illegible]
مروج عظمت و سراپرده ... همواره مهب شمال تاییدات الهی و مصب توفیقات نامتناهی باد	[illegible]	مثال امال و امانی بتوقیع سعادات جاودانی موشح باد و ریاض دولت و کامرانی بر نتایج کرامات دو جهانی مروج	[illegible]
اطناب سرادقات جهانبانی و سلطان نشانی باد و تا د حمایت ربانی و امداد و عنایت سبحانی ابدا ممدود و مربوط باد	[illegible]	نهال دولت در چمن امارت ابدالدهر نامی باد و شرایف اوقات ایالت پناهی مستوعب کامرانی و مستجمع ... و برکات	[illegible]

للصدور والمقربین — للوزراء الکرام

دعوات	فارسیه	دعوات	فارسیه
سایه صدارت پناهی سالهای نامتناهی بافاضه عنایات الهی و امداد حمایات پادشاهی ... بسمت خلود و دوام موسوم باد	[illegible]	آفتاب وزارت و ایالت و سایه عدالت و جلالت از وصمت زوال و آفت اشتعال ابدالدهر مصون و مامون باد	[illegible]
... ایام جاه و اقبال و سرادقات عزت و اجلال باطناب دوام و اوتاد خلود الی یوم الموعود مربوط و معقود باد	[illegible]	میامن نصفت و کشایش و مواهب عدالت بهجت افزای بروزگار کافه انام خصوصا اماجد ایام بسمت اتصال و انتظام واصل باد	[illegible]
مناهج امور دولت و اقبال و مصالح مهام عظمت و جلال بر وفق مامول و منهج مسئول نجاح و فلاح مقرون و موصول باد	[illegible]	نیر جهانتاب دولت و اختر عالم افروز شوکت از وصمت محاق و احتراق در ضمان امان ملک علی الاطلاق باد	[illegible]







لارباب العلوم الشرعیة لبقیة علماء الدین

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
تفسیر مفصلات حقایق کلام معجز نظام و تاویل مشکلات و دقایق کتاب معالی نصاب بافاده خاطر زاهر مفوض باد	[illegible]	میامن اوقات شریفه و مواهب انفاس منیفه برکافه عالمیان و کاظبه آدمیان واصل باد	[illegible]
فواید انفاس شریفه و عواید اوقات متبرکه منبع الجناب موجب هدایات اهل عوارف و غزیر ارشاد ارباب ولایت باد	[illegible]	نفوس مستوجهان روضه رضا و قلوب مجاوران صفه صدق و صفا به نصایح روح و مواعظ روح گستر منور و قرین	[illegible]
تمهید قواعد فقه و فتوح و تشیید مبانی ورع و تقوی باهتمام تمام عالی خاص سپهر و مقرر باد	[illegible]	اهتمام کامل آن جامع فضایل و تقویه ارکان اسلام و تمشیت احکام شریعت سید انام موجب صلاح و سداد خواص و عوام باد	[illegible]

بقیة دعوات اختامیه

دعوات لاصحاب المناصب	ابیات	دعوات برای اهل القراءات	ابیات
برکات وجود مبارک و میامن ذات متبرک در محافل کبرا و مجالس عظام و ری به نسب کافه انام شایع و مستدام باد	[illegible]	مجامع متعبدان و معابد متورعان بوجود مبارک مشرف و مزین باد	[illegible]
امداد لطیبات از حضرت خالق البریات برکت تلاوت و قراآت آیات بینات تا وفات عالی مترادف و متوالی باد	[illegible]	اوقات طیبات و ساعات بابرکات با انتظام امور جمعیت عباد و اتساق مهام رفاهیت عباد معروف باد	[illegible]
میامن مساعی مشکوره در تلاوت کلام و قراآت کتاب ملک علام سبب اعلای شان و موجب ترفیع مکان باد	[illegible]	جناب عالی بفیض فضل لایزالی مجمع امجد و اعالی و منبع مکارم و معالی باد	[illegible]

للحکماء والفضلاء لسایر اهل الفضل

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
ظلال هدایت حکمت شعاری بفیضان رحمت حضرت باری بر مفارق مرتقیان مدارج ارادت و مشتهجان مناهج استفادت ممدود باد	[illegible]	مفتوحات انامل سحرپرداز و مصنوعات اصابع لاجاز… روشنی ابصار ذوی الاقتدار باد	[illegible]
آثار میمنت و ثمار انفاس بزرگوار سبب صحت اجسام و موجب راحت ارواح کافه انام باد	[illegible]	الواح ارواح اذکیا و فضلا و صحایف قلوب اصفیا و عرفا بنقوش توصیف و صور توصیف ذات شریفش منقش باد	[illegible]
اطلاع بر دقایق احکام معالی بسبب مطالعه تقاویم عقاید نیش میسر و معسر باد	[illegible]	نغمات مسرت سمات و الحان بهجت آیات موجب راحت صدور سبب رحمت ارباب ذوق و حضور باد	[illegible]

بقیة دعوات اختامیه

دعوات بقیة الفضلا	ابیات	دعوات للمتزینین من العلوم	ابیات
جواهر منظومات لطافت سمات زینت مجالس سخنوران و زیور محافل هنرپروران باد	[illegible]	برکات اقدام شریف و میامن طواف مکان منیف بروزگار قاطبه انام و کافه اهل اسلام متواصل باد	
لطایف کلمات نشاط انگیز و ظرایف مقالات مسرت آمیز زیور مجامع و زینت مسامع باد	[illegible]	میامن جد و اجتهاد و مواهب فیض غزا و جهاد بایام و اوقات سایران سبیل ارادت و ناهجان طریق شهادت مقرون باد	
امداد فیضان انوار ملک واقی بجناب فضیلت نصاب متوافر و متوافی باد	[illegible]	سحاب برکات اوقات عبادت اتاتش بر ریاض صدور متعبدان و حدایق قلوب متهجدان فایض باد	

حرف سیم در دعوات اختامیه جهة طبقه اوسط با ابیات مناسب آن

للاصولی والاعیان المعارف والمشاهیر

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
دولت انتظام امور معاش و معاد و نعمت ارتقاء درجات صلاح و سداد از فضل رئوف بالعباد مهیا و میسر باد	[illegible]	ابواب قبول و اقبال بمفاتیح جاه و جلال ابدا مفتوح باد	[illegible]
ایام دولت جاودانی و انوار سعادت دو جهانی بفیض فضل ربانی مستمر و روزگار حشمت و شعار باد	[illegible]	قانون کارسازی و دستور دلنوازی با اصابت رای صایبش ممهد باد و قواعد مکرمت و مبانی رحمت با فرط لطف شاملش موکد	[illegible]
مشارب امانی از شوایب مکدرات زمان مصفی باد و مطالب کامرانی به جود و لطف سبحانی محصل و موفی	[illegible]	دولت لاکلام و اقبال موسوم بصفت دوام ملازم ذات آن خلاصه اماجد ایام باد	[illegible]

لاوساط الناس لسایر العوام

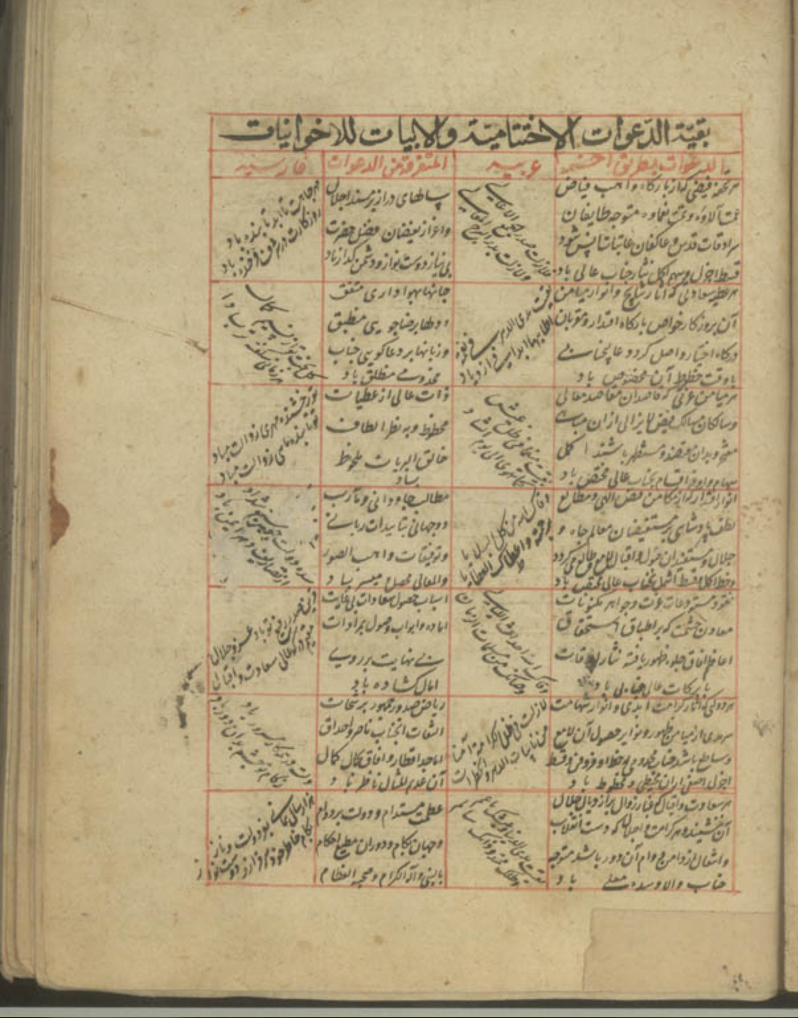
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
مطالب عزت و مآرب رفعت و دولت بامداد و فوز کامرانی و امداد جنود شادمانی میسر و محصل باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
همواره بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد و پیوسته بتحقیق نیل مرادات از الطاف مجیب الدعوات مجاب و محقق	[illegible]	[illegible]	[illegible]
روز نامه بقا بعون عنایت معبود برقوم دوام و خلود مرقوم و محلی باد و جریده امور بحضرت مفیض النور از شایبه فتور محروس و معرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه سیوم در دعوات اختامیه منشوره که در مکاتبت اخوانیات ثبت توان نمود و انواع آن بسیار است و منشی که از لطافت طبع و حدت ذهن بصفت تصرف و تصحیف موسوم و بسمت زینت و تالیف موصوف باشد از دعوات اختامی که در طبقات مذکور شد آنچه خواهد و چند آنچه اراده کند اینجا ایراد می تواند و بخصوصیة نوعی چند از دعا درین کلمه بجهت ترقیم در می آید والله ولی الاعانة والتوفیق

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
سعادت ابدی و کرامت سرمدی قرین ایام همایون و رونق اقبال روزافزون باد بالنبی و آله الامجاد	[illegible]	مسند سعادت بذات شریف منور باد و عرصه ممالک معالی بعساکر مآثر و مفاخرش آراسته و مسخر بالنبی الاطهر الازهر	[illegible]
اسباب اقتدار و ایالات مخلد و ارکان اختیار و جلالت موکد و موید باد بمحمد و عترة الامجاد	[illegible]	جناب رفیع از غبار حوادث و نوایب محروس و دو برود و فود حصول المطالب مانوس بحرمة ملک القدوس	[illegible]
ظلال جلال و شوکت بنوال الطاف حضرت ابدالدهر مبسوط و خیام اکرام و حشمت باوتاد امداد و کرامت مربوط باد بحق شفیع یوم المعاد	[illegible]	ترتیب قواعد اقبال برای عالم آرایش مقرون باد و حمایت دولت و اجلال در همه احوال مقارن ذات همایون بحرمة ن والقلم و ما یسطرون	[illegible]
سایه مکرمت مکارم پناهی و ظل عاطفت مرحمت دستگاهی بمحض عنایة الهی ابد پیوند باد بمحمد من سوشان فی یوم الشاهد	[illegible]	حمایت ربانی رفیق آن قبله امانی باد و عنایت سبحانی معین آن جامع معانی بحرمة السبع المثانی	[illegible]
اعلام اقبال و کامکاری تا بید نصرت و کامکاری در عرصه عزت و نامداری ابدا مرفوع و منصوب باد بحق افصح من نطق بالضاد	[illegible]	ریاع فضل بخاشات سحاب افضالش معمور باد و غبار نوایب و غبار مکاره از ساحت جنابش دور بحق آیة النور و سطورة الطور	[illegible]
عقود جواهر و زواهر عزت و اجلال بوساطت اهتمام آن مظهر جاه و جلال ابدالدهر منتظم باد بحرمة النبی الامجاد	[illegible]	اتمام مهام مخلصان برای جهان آرایش موکول باد و دولت روزافزون بذات عالی مقرون و موصول بحرمة آمن الرسول	[illegible]

تتمة الدعوات للاخوانيات

دعوات تنوع احر	ابيات	دعوات فضاح	ابيات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



بقية الدعوات الاختامية والابيات للاخوانيات



كلمه چهارم در دعوات اختامیه



همین طریقه اقتران بلفظ تحیت

عربیه	تحیات	ابلاغ	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوعی دیگر از افتتاح

فارسیه	مخمسات	ابلاغ	عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات اللایقه بهذا الافتتاح

عربیه	ابیات	فارسیه	ثنائیات عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الابیات اللایقه

عربیه	فارسیه	عربیه	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



بهذا الافتتاح

عربیه	ابیات	فارسیه	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خاتمة الابيات اللايقة

ثنائیات	فارسیه	ثنائیات
تحیتی که ازو دیدها شود روشن تحیتی که بدو سینها شود خرم نثار مجلس عالی اشرف الاشرف خسرو صدر مسند فضلت و بدر اوج حکم	[illegible]	سلام الله کل صباح یوم علی من عند قلبی و روحی وان لقاء المیمون عندی فتوح فی فتوح فی فتوح
تحیتی که زانفاس ان نسیم شمال کند مشام جهانرا پر از شمیم کمال بران سپهر معالی که کوکب فضلت زمین مجلس او جلوه گر براوج جلال	[illegible]	سلام کایام الشباب طراوة وذوق التلاقی فی بعد طول التهاجر علی حضرت حلت بقبل ارضها شفاة الاعالی رغبة فی التفاخر
خدمتی که نسیم مشکینش دم بدم عنبرین شود آفاق تحفه حضرتی که از خلقش دل کند بوی روح استنشاق	[illegible]	سلام الله کل صباح یوم علی تلک الشمایل والمحیا فان لنسیمها لو هب یوما علی میت لعاد المیت حیا
خدمتی کاهل طاعتش سازند ورد جان بالعشی والآصال می فرستم بحضرتی که ازو تربیت یافتند اهل کمال	[illegible]	سلام مثل انفاس الصبوح مقیم فی الصبوح مع الصباح علی من نفسه عجبت بطین من الاداب والمجد الصراح
عرضه میدارم سلامی تازه چون طیب شمال می فرستم خدمتی صافی تر از آب زلال می فرستم سوی عالی حضرتی کز دولتش میرسد ارباب استقبال را جاه و جلال	[illegible]	سلام علی عالی منزل به حل من فاق کل الانام سلام علی طایفی کعبة یطوفها ثم حج الکرام
عبودیتی چون گل بوستان شبودیتی چون رخ دوستان کنم عرضه بر حضرتی کز شرف بود جود او را جهان در کنف	[illegible]	سلام یروح الروح من نشر طیبه ویهدی فؤاد الصب فی قطع غیبه اذا هب ریح او ترنم طایر علی ابل لیلی والحجاز وجیه
فرخنده سلامی ای نسیم سحری خوشبوی تر از شمیم گلبرگ طری اندر بغلی که عنبر افشان گذری از بلبل بی دل سوی گلزار بری	[illegible]	معاشر اخوانی سلام علیکم لقد طالت الاشواق منی الیکم اقول وقد طال التشوق بیننا الی لیتنی قد کنت بین یدیکم



الطبقة الثانیة — القاب اصحاب الطبقة الثالثة

سطر رابع از صحیفه اولی در بیان ادعیه

معروض می گردد که دعا در مکاتبت دو نوع است معین و غیر معین اما معین در چهار موضع باشد مفتتح مکاتبت و مختتم ان و بعد از نام مکتوب الیه و بعد از استدعای دوام ایام دولت مکتوب الیه یا درخواست ملاقات وی و آن از مقوله عرض اخلاص است و غیر معین در اثنای کتابت احوال آورده میشود و آن یا دعا له است بعد الذکر آنچه لازم التعظیم بود یا دعا علیه بعد از مذکوری که واجب التحقیر باشد اما دعوات افتتاحیه دو نوع است مشهور و اسهل و هر دو قسم بر سبیل استیفا سمت ذکر یافته و دعوات اختتامیه در سطر حادی عشر ازین صحیفه رقم ثبت خواهد پذیرفت و دعوات اثنائیه در خاتمه مذکور خواهد شد و آنچه بعد از اسم مکتوب الیه می باشد شرط او آنست که مکتوب مصدر بدعا نباشد و الا دعا در اثنای دعا واقع شود چنانچه القاب دولت فلان مد الله ظله العالی از مطلع اقبال طالع باد و قدما این طریقه را مستحسن نداشته اند بجهت آنکه ذکر دعا بی تکلفی پیش از اتمام دعای اول موهم است بقطع آن و بعضی متاخران این شیوه را پسندیده موجب مزید حسن دانسته اند و بر هر تقدیر دعایی که بعد از نام توان آورد از افتتاح اسهل اخذ می توان کرد چه ادعیه منوعه جهت هر طبقه مرقوم گشته اما آنچه استدعا بر دوام دولت یا درخواست ملاقات باشد در سطر سابع و ثامن رقم تحریر خواهد یافت والله المجیب

سطر خامس از صحیفه اولی در ذکر کاتب

و محل ان بعد از اتمام فقرات افتتاحیات و در طبقات باید که مبنی بر تواضع و تخشع باشد و درجات آن متفاوت است و در اخوانیات مشتمل بر محبت و مخالصت باید و ازین جهت این سطر مشتمل است بر دو کلمه

کلمه اولی از سطر پنجم در ذکر کاتب بر وجهی که در مکاتبت طبقات توان نوشت و مناسب هر طبقه در حرفی مذکور می شود

حرف اول در بیان صفت کاتب در طبقه اعلی

و چون اهل آن طبقه هشت قسم اند کاتب باید که وصف خود مناسب هر قسمی ایراد کند و هر چند درجه عالی تر باشد بذل خضوع او بیشتر باشد چنانچه در جدول هر قسمی رقم ذکر یافته و در اخوانیات سطر دیگر نوشته خواهد شد در محل اثبات اسم کاتب بر وجهی که قدما تعیین نموده و متاخران مقرر فرموده اند والله تعالی اعلم

حرف سیوم در وصف کاتب در سایر طبقه اوسط مشتمل بر بیان محبت و دعا و شوق

واثق موافق اخلاص و ناجح مناهج اختصاص	محب صادق شعار و مخلص مخالفت دثار	محب داعی و شاکر مساعی	داعی مخلص و هواخواه مخصص	مخلص صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص
محب ثابت المحبة و داعی راسخ المودة	محب راسخ الصداقة و المحالفة	داعی ثابت الوداد و محب راسخ الاعتقاد	معتقد کامل المحبة و مخصص ثابت المودة	محب صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص
داعی بی ریا و محب کامل الوفا	مخصص نیکوخواه و محب مخلص بی اشتباه	آرزومند مخلص و هواخواه مخصص	ناصب الویه محبت و رافع ابنیه مودت	محب خالص نیت و نیکوخواه صافی طویت
محب آرزومند	محب مشتاق	هوادار آرزومند	محب خالص	مخلص مشتاق

کلمه دوم در بیان ذکر کاتب بوجهی که در اخوانیات نویسند و سرمایه آن صورت باید که بر محبت و مخالصت دایر باشد و یکی از دو نوع مذکور می تواند شد یکی آنکه کاتب خود را ببعضی از صفات وداد و اتحاد و بسمتی از سمات خلوص و صفای اعتقاد موصوف سازد بطریق نثر چنانچه در طبقات مذکور شد و آن در اغلب پارسی نویسند و اقسام آن در حیز حصر نیاید و درین اوراق صورتی چند از آن اتفاق افتاد دوم آنکه بعد از ذکر خود بوصف محبت و اخلاص بیتی عربی یا پارسی پارده مشتمل بر اظهار احوال خود در خلوص و مودت و ادامت وظایف دعا و اقامت لوازم ثنا و هر یک از نوعین بحیطه ذکر در می آید والله اعلم

حرف اول در ذکر کاتب خالی از حلیه نظم و چند صورت با سالیب متنوعه مرقوم شد

صادق ترین هواداران که در مقام اخلاص مقیم و بر جاده هواداری مستقیم است	مخلص ترین هواخواهان که بحبل المتین اخلاص متمسک و بعروة الوثقی اختصاص متمسک است	خالص ترین دعاگویان که مهر اخلاص بر نگین جان و داغ اخلاص بر جبین دل رهبان دارد	معتقدترین نیکوخواهان که از مخلصان قدیم است و متقلد طوق منت جسیم و لطف عمیم است
که بر وظایف موالات و روابط مصافات بصدق نیت و خلوص طویت مواظب است	که نسایم انفاس متبرکه انجناب را مروح روح و مفتح ابواب فتوح می شناسد	که طبقات افلاک وداد و اتحاد در کواکب ثواقب اخلاص و اعتقاد زینت دارد	که صحایف ارادت را بر قوم اخلاص و اختصاص ترشیح و توشیح مے دهد
که از فرط ولا و وداد و محض خلوص و اعتقاد از جاده هواداری و شاه راه فرمانبرداری انحراف نورزد	که بطریقه مستمره وظیفه نیکوخواهی و رابطه خدمتکاری مرتب داشته و می دارد	که شرایط دعاگویی و لوازم رضاجویی بقدر الوسع رعایت نموده و خواهد نمود	که شارع طواعیت را باقدام صدق نیت و صفای طویت مسلوک داشته و خواهد داشت



تتمه ذکر کاتب در اخوانیات

ذیل در بیان موضع نام کاتب و نزد فارسیان از چهار محل معین است اول در ذیل سطری که خود را ذکر می کنند چون بنده کمترین یا کمینه بندگان و اینجا نام مجرد باید نوشت و این صورت در مکاتبت اعاظم طبقه اعلی انسب باشد و اولی دویم در ذیل سطر آخر مکتوب و اینجا نام تنها ننویسند بلکه صفت مشتمل بر تواضع با وی باید چنانک عبد الاقل یا داعی المخصص یا محب المخلص و امثال آن و این نوع برسایل طبقه اشرف نسبتی تمام دارد سیم بر حاشیه مکتوب از جانب دست راست و اینجا نیز نام مجرد نشاید بلکه صفتی از محبت و یاری و شوق و هواداری با آن انضمام باید داد چون محب مشتاق یا مخلص هواخواه و مانند آن و این قسم مخصوص اخوانیات و سلاطین یکدیگر برین وجه نویسند چهارم بر ظهر مکتوب و این نهایت رعایت ادبست و هرچند بکناره کاغذ از جانب شمال کاتب نزدیکتر باشد بطریق تواضع اقرب بود و اینجا نیز نام بوصفی مناسب حال کاتب منضم باید ساخت و کتاب اعراب نام را داخل سطور مکتوب می نویسند و در مجلسی که لایق آیست وجزوی از کتابت اصل و اصل کتابت می دانند چنانچه محب المشتاق فلان یدعوا بالخیر وکذا وکذا والله اعلم

سطر سادس از صحیفه اولی در ادای تحیات

و آن بعد از ذکر کاتب مذکور میگردد و این صورت در طبقات می تواند بود و از اخوانیات در مکاتبتی که افتتاح تحیات نکرده باشند پس این سطر مطوی باشد بر دو کلمه یکی در تحایای طبقات و یکی در آنچه مناسب باشد با خوانیات **کلمه اول** در تحیات طبقات بر متنبه صاحب فطنت مخفی نیست که درجات تحیات بغایت متفاوت افتاده از آنجا که خدمت و عبودیت است تا آنجا که سلام و تحیت پس هر طبقه را از طبقات ثلاث علی حده نوعی از تحیات باید و هر نوعی در حرفی سمت تسطیر خواهد یافت **حرف اول** در تحیات طبقه اعلی و اساس آن در چهار رقم بر بندگی و خدمت و رقیت و امثال آن باشد و مدار اقسام اربعه باقیه بر اطاعت و ضراعت و دعا و مدحت و مانند آن بود وجوه غیر مذکور شده تصرف در الفاظ و کلمات و تقدیم و تاخیر آنها تعلق بذهن کاتب دارد والله اعلم

حرف سیوم در تحیات طبقه اوسط و آن مشتملست بر تسلیمات با تباین مراتب و درجات

اصول و اعیان		معارف و مشاهیر		اوساط الناس		سایر العوام	
الوف تحیات تشوق دثار و صنوف تسلیمات تعطف و شعار	[illegible]	سلامی مشتمل بر فنون تحنن و غرام و محتوی بر صنوف تشوق لا کلام	[illegible]	سلامی مقرون بامارات یوسنگی و تحیتی مشحون بعلامات دلبستگی	[illegible]	سلامی موشح با نزاع اشفاق و مسرح باصناف اشواق	[illegible]
تحیتی که رسمی مراسم مخالصت و ناشر لوازم مصافات و مصادقت باشد	[illegible]	سلامی که آثار انوار محبت و ازدیاد مواد مودت از آن مستعار کردد	[illegible]	تسلیماتی که مبنی بر صدق وداد و تحیاتی مبنی از حسن اعتقاد	[illegible]	سلامی چون نور آشنایی براهروشنایی و چون مردم دیده و دیده مردم را بینایی	[illegible]
تسلیمات مشتمل بر خلوص عقیدت و تحیات منطوی بر وفور وداد و محبت	[illegible]	تحیتی مزین بتمهید قواعد وداد و مشرف بتاکید مبانی محبت و اعتقاد	[illegible]	قوافل تحیت و سلام با رواحل اشفاق و اهتمام	[illegible]	سلامی از صفت اشتهار و تحیتی از سمت انقضا معرا	[illegible]

نکته اگر در تحیات طبقات ملاحظه منصب مکتوب الیه نموده الفاظ مناسب آورده شود بطریق براعت استهلال هر آینه موجب مزید حسن و لطافت خواهد بود مثلا جهة قاضی برین منوال بود که تحیتی که کاتبان دار القضای ازل فتاوی آن را بصدق دعاوی و ولا مجل گردانیده باشند و وکیلان محکمه قدر در روزنامه ازل معاوی از آن به شهود عهود محبت و وفا مذیل ساخته نثار مجلس عالی می گردانند و برای مستوفی دعوایی که روزنامه اتصال آن از حشو انقطاع منقح و مصون باشد و فهرست جامع الحساب حسن وفا اش از صادر من ذلک تغییر و تبدیل محفوظ و مامون ارسال می رود و در مکاتبت اطبا شمایم حذاقت که چون رواج انفاس مسیح آثار مزیل امراض و شافی اسقام و امراض باشد و علی هذا القیاس **کلمه ثانی از سطر سادس** در تحیاتی که مناسب اخوانیات باشد و هر آینه در مکاتبتی باید که افتتاح تحیات نکرده باشند و اصناف تحیات بجهت افتتاح در مجلس رقم ذکر پذیرفته و از آن محل آن مقدار که خواهند جهت این محل اخذ می توان کرد با بابت مناسب آن و اینجا نیز نوعی جدا از تحیات خالی از منظومات سمت اثبات می باید تا این موضع از کسوت آن صورت عاری نماند والله الموفق والهادی و علی کرمه العمیم اعتمادی

طرف من التحیات اللایقة بالاخوانیات

التحیات نوع لطیف	[illegible]	نوع الطف	[illegible]
دعای که لمعات انوارش بصایر اولی الابصار را منور دارد و ثنای که نفحات ازهار اسرارش ارواح ذوی الاقتدار را معطر سازد بمجلس سامی که حوم کرم و سده گرامی که مرجع امجاد عالم است	[illegible]	تحفه دعای که سرنجم گاه از منظره نصر من الله وفتح قریب چهره کشاید بلکه درگاه و پیگاه بر منصه وما النصر الا من عند الله جلوه نماید	[illegible]
تحفه تحیات و تحیه دعوات که میامن مصافات از مطاوی ان ظاهر و نفایس موالات از مکامن ان هویدا و باهر باشد بمجلس رفیع که مرکز دایره امانی و مطرح اشعه دولت دو جهانیست	[illegible]	تحیات فایضة البرکات و مدحات طاهرة اللمعات با نفایح مناسم ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات سده رفعت مآب مکرمت نصاب	[illegible]
وظیفه دعای که غبار شوایب براویان جلال ان شنید و تحفه ثنای که رخسار را ازان جو دیده اولی الابصار نه پیند باستان سعادت نشان که مجمع اعالی و مربع امانی است	[illegible]	فوایح مناسم تسلیماتی که سایران مراحل تحیات فتوحات چمن امداد و رفاقت ان ابتهاج مناسم ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح توانند نمود	[illegible]
جوامع ادعیه صایبة الاجابة و مجامع اثنیه واجبة الاصابة که ورد شام و هجود و رشحه آن امواج دانش و معمار قدس شد بجناب عالی که کعبه ارباب الالباب و قبله اصحاب ذات است	[illegible]	اعداد دعای چون اثنیه سبحان صوامع به پیچون بحمد ربهم و یستغفرون مقرون مقبول و اعداد ثنای چون ادعیه مقدسیان مجامع بل عباد مکرمون مستجاب و مقبول	[illegible]
لطایف دعوای که رقوم خلعت از حلال سطور ان باهر و حروف محبت از مطاوی کلماتش واضح و ظاهر باشد بجناب عالی و سده ولیی که مطلع کواکب اقبال و مجمع فضل و افضالست	[illegible]	دعای که نهال کلماتش بر جویبار اخلاص ثابت و فرعها فی السماء نشو و نما یافته باشد و ثنای که دوحه اغصانش در روضه افمن شرح الله صدره للاسلام پرورش پذیرفته	[illegible]
اثنیه که از مطالع و مقاطع ان طوالع هوا داری لایح و از عوادم و عوافی ان روایت خدمت و حق گذاری باهر و واضح بود بمجلس معلا که قبله مقبلان و کعبه صاحب دولتانست	[illegible]	فنون دعوای که از ریاحین بساتین اخلاصش نسیم اجیبوا دعوة الداع و از ازهار اسحار اختصاصش شمیم فاستجاب لهم ربهم بمشام قلوب احباب و ارواح اصحاب رسد	[illegible]
مدحی که نفحات سوابق محبت و وداد مشام جان اخوان صفا را معطر دارد و خدمتی که بلمعات لوامع اطاعت و انقیاد سویدای دل اخلان وفا را منور سازد بجناب رفیع که مهبط انوار و مجمع اخیار است	[illegible]	مدحی که روایح افاتش از گلزار خاصیت ان اعرف رایح شود و تحیتی که فوایح روح و ریحانش از روضه ونفخت فیه من روحی فایح گردد	[illegible]

بقیة الافتتاح بالقرب

الابتدات	مقدمه القرب	بیانه	تمه	الابیات
[illegible]	چون انتظام امور جسمانی نزد ارباب معانی اعتباری چنان و مقداری چندان ندارد پس بنا بر قاعده مقرره ع ع خانه از چشم و در دل حاضری	دل حزین را با جناب ف بواسطه ارتباط روحی و استحکام احکام سری بالفعل تمام حاصلست	پس در شرح این حال همین مقال اکتفا می رود	[illegible]
[illegible]	اگرچه آفت بعد مسافت از جناب عالی مناب ف موجب ملال و مقتضی ساعات و کلالت اما بر مضمون ع الروح بالروح ممزوج و مقترن	این صورت از تواصل جانی و طلاقی روحانی مانع و وازع نمی تواند بود	و مجموعی سخن حکما مقوی همین مقوله است	[illegible]
[illegible]	چون کثابت فراق صوری و مباعدت ضروری را در تواصل قلوب و تعارف ضمایر و تفاخر ارواح و تلاقی سرایر دخلی نیست پس بمقوی ع ع یار چون نزدیک باشد گو منازل دور باش	پیوسته دیده دل از مشاهده خیال جمال بی مثال محظوظ و متلذذ است	و برین تقدیر باطناب احتیاج نمی داند	[illegible]
[illegible]	چون محبوب دبور مهاجرت صوری شعله چراغ تشاهد قلوب و تعارف ارواح را منطفی نمی تواند ساخت پس بر قانون ع بطلا الجسم لا یخفی سنا الروح	پیوسته شمع اخلاص در لگن اختصاص افروخته خواهد بود	و هر لحظه لمعه این معنی بر جمه ارباب بصایر روشنست	[illegible]
[illegible]	چون فوایح روایح قرب جانی با وجود بعد مکانی از ریاض مخالصت استشمام می توان نمود پس بنابران معنی ع دوری جا منگر نزدیکی جان را بین	از اعضای جلوس وصفا چون ثمره مهر و وفا روی نخواهد نمود [illegible]	و مضمون همین حال درین مقال مؤدی گردد	[illegible]
[illegible]	چون با وجود دوری مکان و دیری زمان خلاصه دل و نقاوه جان ملازم آستان معالی نشان ف اند پس بر مقوی کلام ع الله یشهد انی بالقلب عندک حاضر	صورت وداد و معنی اتحاد [illegible] خلل پذیر و لایق تبدیل و تغییر نیست	لاجرم از شرح و بسط آن مستغنی شده می گوید	[illegible]
[illegible]	اگرچه قوتی ظاهری بسبب بعد مسافت از استیفای حصه مشاهده جمال ف محروم اند اما بمقتضای ع ع ع تم ابخاوی جان من ابجانت	قوی باطنی در اشکال حظوظ مواصلت و اتحاد [illegible] امان و امال [illegible]	پس درین باب بتطویل مرام نمی گردد	[illegible]

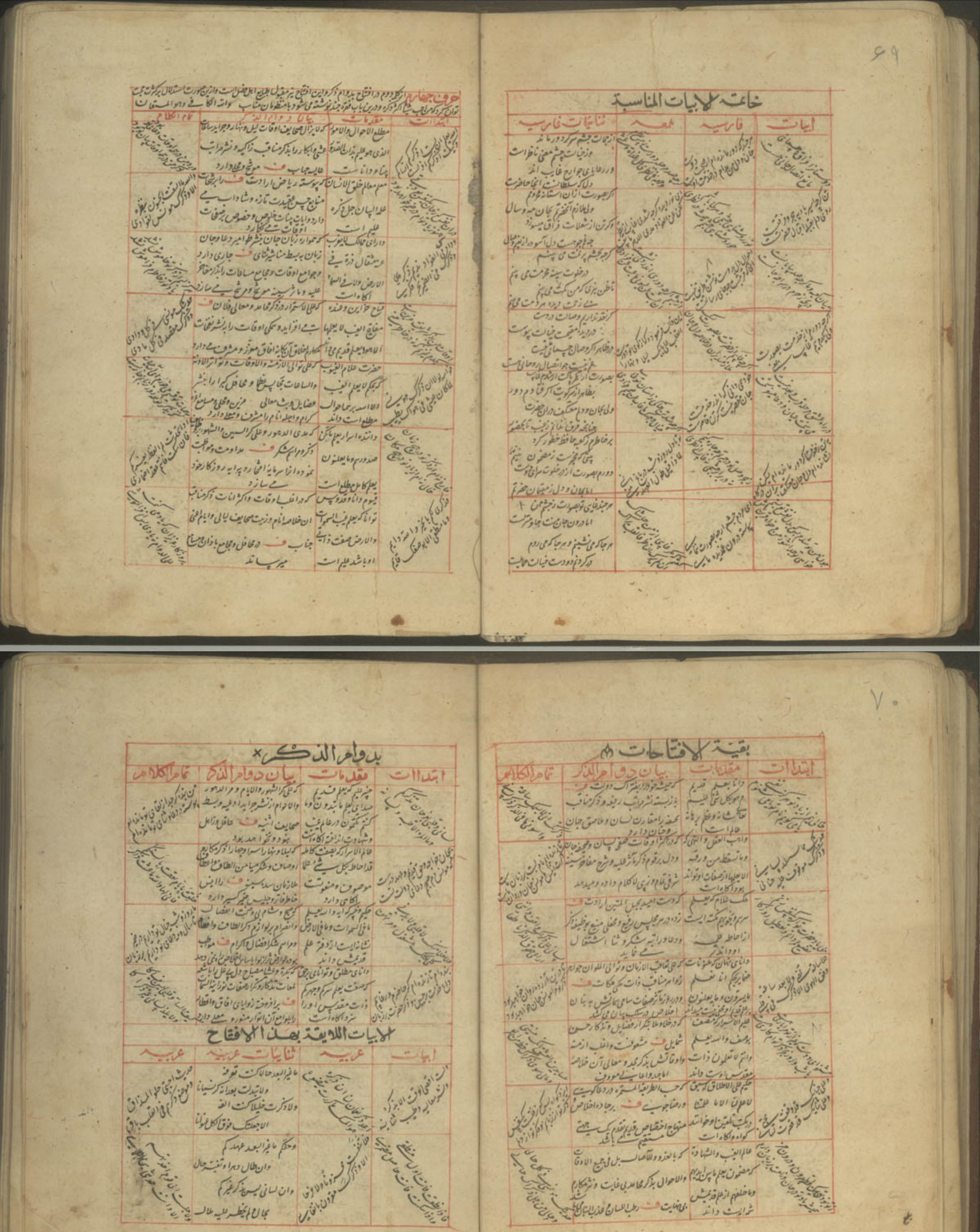


تتمه الافتتاح بالقرب المعنوی

ابتدات	مقدمه القرب	بیانه	تمه	انتهات
[illegible]	هرچند مدتی مدید و عهدی بعید گذشته با دوری ضروری حجاب دیده شوق کشیده گشته اما بمقتضای تن گرز تو دورست جز غم دل با تست	حجاب مباعدت صوری را موجب اختفای جلوات مشاهدات معنوی	و بزبان حال این نکته ادا می کنند	[illegible]
[illegible]	چون با وجود مفاتحات جنود روحانی جهت و اکسار مکاو حاث و قوه جسمانی را مقداری و اعتباری نیست بحکم انی بالقلب والروح	خود را ملازم مجلس شهود و افق السعود و حضور موفور السرور می شناسد	و زبان حالش بدین مقال مترنم می باشد	[illegible]
[illegible]	چون ریاض مودت جانی و محبت جنانی از رشحات ینابیع مصافات نضارتی تمام و طراوتی ما لا کلام دارد لاجرم بقانون جلوه روح پاک جسم حجاب کی شود	در حدایق مشاهدات روحانی چو انوار ازهار صفات فایضة البرکات بنظر اطلاع در می آید	و پیوسته این معنی را متذکر می باشد	[illegible]
[illegible]	اگرچه ترکیب ظلمانی جسمانی از ملازمت دور مانده اما خلاصه نورانیه روحانی مجاور عتبه می باشد بحکم القلب یدرک ما لا یدرک البصر	بدیده سر بر دیده مشاهده لمعات جمال آن مظهر کمال می نماید	و بساط شرح و بسط مکاشفات طی نموده این معنی بعرض میرساند	[illegible]
[illegible]	با آنکه مسافت ما چون سمت بعد المشرقین داشته باشد تلاقی ضمایر و تناجی سرایر موجب مشاهده سری می تواند بود چه گفته اند کر بدن پیکانه شد جان آشنا است	و برین تقدیر سرایشه خود و وثیق مصادقت و حبل المتین موافقت از طریان انقراض و انفصام مصون و محروس [illegible] می نماید	پس اقدام بر ابرام نمودن از طریق ادب بعید می نماید	[illegible]
[illegible]	چون وداد که منشا آن تعارف ارواح باشد بمقتضای اسباب بدوری امکنه و دیری ازمنه تغیر نپذیرفت الجسم مقترن والروح متصل	علی الدوام پرتو جمال با کمال و لمعه معالی و افضال آن بی همال در مرآت روح صاف مشاهده می کند	و نظم این معنی جهت ادای شهادت بعوض عرض در می آرد	[illegible]
[illegible]	اگرچه دیده صورت با جیارها ضرورت از شهود لقای شریف محروم مانده اما بر انجه گفته اند هیچ دوستی بعد صورت سهل باشد اصل قرب	دل و جان بخدمت عزیزش واصلست و شرف مشاهده بی کلفت دید و دیدن حاصل	پس برادای این نکته کلام را باختتام می رساند	[illegible]

الابیات اللایقة بهذا الافتتاح

عربیه	ابیات	فارسیه	ثنائیات عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لئن جالت الایام بین لقائنا / فنحن بعین القلب ملتقیان / تصورت فی قلبی لفرط صبابة / کانک نصب العین لکل مکان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ان قلت غبت فقلبی لا یصدقنی / اذ انت فیه مکان الروح لم تغب / ان قلت ما غبت قال الطرف ذا کذب / فقد تحیرت بین الصدق والکذب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ان کنت عن عالی جنابک نائیا / متباعدا بالقالب المجروح / فالله یشهد والملایک انتی / فی ذا الجناب ملازم بالروح
ان کان قد فقد اللقاء فودنا باق و نحن علی النوی احباب	[illegible]	[illegible]	لئن کانت الایام فرق بیننا / فنحن بقرب القلب مجتمعان / وما ضرنا ان شتت الدهر شملنا / الیس لنا قلبان موتلفان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما غبت عن القلب ولا عن عینی / ما بینکم و بیننا من بین / ان قلت فراق اشت فهذا شینی / الوحشة والوفاء للاثنین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	یا من تفرق بیننا الوصل والبین / لا فرق بینها عندنا المحبین / اذا تلاقت ارواح وافئدة / فلا یضر بعد الاجسام بالبین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لئن بعدت عن نظری و سمعی / وفرق بیننا بعد المسالک / فمالی غیر ذکرک فی سهادی / وما لی فی الفواد سوی خیالک



خاتمة الابيات المناسبة

ابيات	فارسية	عربية	ثنائيات فارسية

ابتداات	مقدمات	بيان دوام الذكر	تمام الكلام

بقية الافتتاحات

ابتداات	مقدمات	بيان دوام الذكر	تمام الكلام

بدوام الذكر

ابتداات	مقدمات	بيان دوام الذكر	تمام الكلام

الابيات اللايقة بعد الافتتاح

ابيات	عربية	ثنائيات عربية	عربية



نوع پنجم از کلمه دوم

انتها	منظومه	بیان الحال	ابتدا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الابیات المناسبة بهذا الافتتاح

فارسیه	ثنائیات فارسیه	فارسیه	ابیات
[illegible]	از دعای تو زبانم نفسی خالی نیست / وز ولای تو روانم نفسی فارغ نیست / در جهان حضرت زمین نشاید غیری / جز ثنای اشکارا و دعای در نهان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگرچه از شرف خدمت تو محروم / بجز دعای توام نیست هیچ کار دگر / گهی لطایف ذکر تو می کنم تکرار / گهی وظایف مدح تو می کنم از بر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مراست ذکر دعای تو زینت اوقات / مراست مدح و ثنای تو زیور احوال / بجز ثنای توام ورد نیست در همه وقت / بجز دعای توام کار نیست در همه حال	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مرا دلیست ز هر غافل و ز جهان فارغ / بیاد تو ز جهان و جهانیان فارغ / زبان بنام تو مشغول و دل بیاد تو خوش / نه دل تهی است مرا از تو نی زبان فارغ	[illegible]	[illegible]
[illegible]	هم نام تو آسایش جان است مرا / هم یاد تو راحت روان است مرا / وانگه دعای دولت روزافزون / هر شام و سحر ورد زبان است مرا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة الافتتاح باظهار المحبة

انتها	منظومه	بیان الحال	ابتدا
مسئول از فیض فضل ربانی آنکه باعث از ملاقات جسمانی خورشید مراد از افق غیب	[illegible]	اگرچه بحسب ظاهر دیده منتظر در اکتحال بکحل جواهر مجاورت و مجاورت ... صومعه سامعه باستماع اجتماع مواد فضایل ...	[illegible]
مامول از شمول انعم سبحانی آنکه بدریافت لقای شریف از شاخ وصل چیده شود میوه مراد	[illegible]	اگرچه دیده ... بشرف لقای دلگشای مشرف نشده اما باستماع محامد معالی آن خلاصه ... اشواق ... مواد اشتیاق متوافر	[illegible]
مطلوب از کرم الهی آنست که برفع استار موانع صوری از برج وصل کوکب دولت کند طلوع	[illegible]	برموجب ... فقد سمعنا ... ولقای عزیز ... داعیه محبت بدرجه کمال ... مودت ...	[illegible]
متمنی از موهبت ... حضرت الهی ... برکت ملاقات صوری نهال باغ دولت در بر آید	[illegible]	هرچند اتفاق مباسطت مراسلات ... مخاطبات ... اخبار مکارم اخلاق و ...	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قبل الملاقات

انتها	منظومه	بیان الحال	ابتدا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الفقرات والابیات

الفقرات	الفقرات	ابیات عربیه
بحکم الروح اذا ام الفاین لست منها بباین اگر از روی صورت ملاقات جسمانی نبوده اما از روی حقیقت تلاقی روحانی واقع است و نوعی از آشنایی ازلی این مباسطت رفت	قبل از ظهور نشاه عنصریه و بروز صورت بشریه در خلوتخانه غیب و وحدت عالم لاریب از اقداح تجلیات جمال و شراب ناب تولیات لایزالی مست دیدار یکدیگر بوده ایم	[illegible]
بنابر قاعده و کل فی الجنسیه بر پایج ... چون صیت محاسن اخلاق و فنون میامن اوصاف روز بروز از السنه و افواه افاضل و اشراف استماع افتاده بود موجب این جسارت و سبب این مباسطت است	بحکم الظاهر عنوان الباطن صورت با معنی ارتباطی تام و نظرات ف پرتش ظاهر دهنده ... باطن نشان بس امید کلی و مراد اصلی آنست که بامداد عنایت ازلی و اسعاد عنایت لم یزلی روی توجه ... بهر روی کوهست	[illegible]
درین وقت بسبب استماع ذکر جمیل سلسله تعارفی که در جنده ارواح و مهر رشته تالفی که در عهدنامه ثابته فی الالواح اتفاق افتاده بود در حرکت آمده باعث برین انبساط می شود	اگرچه بحسب ظاهر بخدمت ف مشرف نشده اما دل را که حریم دولت اباد نظر افاضات عالم غیب و حرم خلوت سرای اشراقات افق لاریب است بجاذبه تعارف معنا ... بدان جناب معلا علاقه روحیت	[illegible]
هرچند بنده بشرف مشاهده جمال مشرف نشده وجود بتکرار او نام نامی و تذکار اوصاف گرامی خورسندی یافته و این معنی از خصوصیه در وقت عادت در حفظ گستاخی در مراسلات و تجویز انبساط در مکاتبات نمی باشد اما شوق کلی و محبت اصلی باعث این معنی شد	هرچند بنده بسعادت حضور شریف ف مستسعد نگشته و در سلک مجاوران عتبه علیه بشرف انتظام نیافته اما همواره آثار فضایل آنجناب را متتبع و با نوار کمالات ایشان مهتدی بوده خود را مشاهده اشرف لقائی می پندو سے داند ÷ یا لیتک فی قلبی بعین جبان	[illegible]
هرچند داعی از دولت مشاهده و سعادت مطالعه جمال بهره مند نبوده فاما روایح مکارم صفات علیه و فوایح احاسن صفات مرضیه مشام عقیده این مخلص مستهام را معطر ساخته بدین جرات اقدام رفت	هرچند ظاهرا اشعه انوار ملازمت ف این ذره حقیر را از حضیض خمول بذروه قدر و قبول نرسانیده اما از خواص نقود اخلاص و نتایج عقود اختصاص جهانی که ذخیره سرایر انسانی و مخزون مکنون ایتلاف روحانیست طراوه دعا گویی لازم سے داند ودر ذکر شریف یکیف علی قل وقت	[illegible]
چون ارواح را بحسب ارتباط علاقه میثاقی ... باشد اشخاص را نیز بمقدار تعارف آن محبت تالف و تعطف روی می نماید اگر بنا بران معنی بعرض این جرات که نمونه از ریاض آشنایی و شمامه از بوستان محبت است جرات رفت معذور خواهد داشت	هرچند اتصال روحانی و مشاهده جسمانی در عالم معانی اصلی موفور و فراوان میسر است و بر مقتضای ایتلاف ارواح با وجود انواع اسباب مستانس ... روایح محبت و وداد استشمام نسایم مخالفت و اتحاد در وح و راحت می توان یافت ÷ ولکن للعیان لطیف معنی ÷ لذا سال المشاهده الکلیم	[illegible]
بحکم مودی الارواح جنود مجنده پیش از روز شعشعه طلوع لوامع آفتاب عالمتاب ذات همایون صفات بعرض این واقعه خود را در سلک غلامان انتظام میدهد و دیده را بکحل الجواهر غبار آثار مقدم همایون تکحیل و پرتو لمعات انوار طلیعه میمون منور می داند	استماع مکارم اوصاف آن اشرف افاضل و افضل اشراف که چون زبانها بر تقریر آن منطبق بود ایها بر کیمیای آن متفق اند دیده دل را بنور جمیم ویکبونه منور ساخته لاجرم دل در هوای ولا و جان در وادی هوای او در طیران و سیمان مانده اند ÷ ان لکی اشتیاق در ارض وان ذکر زار زوی گفتارشی	[illegible]

اللایقه المناسبه بهذا الافتتاح

ثنائیات عربیه	ثنائیات فارسیه	ابیات فارسیه
بنی و بینک فی المحبه نسبه مستوره من اهل هذا العالم نحن اللذان تعارفت ارواحنا من قبل خلق الله طینه آدم	گرچه رویت ندیده ایم ای دوست وصف حسنت شنیده ایم ای دوست سالها در فضای گلشن قدس گل وصل تو چیده ایم ای دوست	[illegible]
ارتاح اذا هب نسیم السحر من لطفک فیتسع نشر الزهر اهواک ولم اقر لقاک نعم فی جنب قد بادر سمعی و بصری	آوازه حسن ز جهان می شنوم اوصاف تو از پیر و جوان می شنوم ان بخت اگرم نیست که بینم رویت باری نامت زاین و آن می شنوم	[illegible]
سلام علی من شاقنی بوصاله وان لم افز الا بطیف خیاله عشقت وما ابصرته غیر انی سمعت عن الحاکین وصف جماله	ز بس وصف جمیع تو بشنیده ایم بجان مهر روی تو ورزیده ایم چنان در دل و دیده جا کرده که گویا ترا بارها دیده ایم	[illegible]
اهدی الیک محبتی و مودتی قبل اللقاء تعارف الارواح ومن القلوب الی القلوب شواهد یشهدن قبل تشاهد الاشباح	با آنکه میان ماست دوری حایل هر لحظه بدین شکسته گردد واصل اسرار کمالات از ره سفد سمع انوار جمالت از ره روزن دل	[illegible]
ان النفوس الاحاد مجندة سه فی الارض بالاهواء تحتلف فما تعارف منها فهو موتلف اما تناکر منها فهو مختلف	ای از تو مرا گوش پر و دیده تهی خوش آنکه ز گوش پای در دیده نهی تو مردم دیده نه آوازه گوش از گوش بدیده آ که در دیده بهی	[illegible]
اهل العقیق ولم احلل بوادیه لکنه البین قد کنت تواد به لکم دعاء عن الاخلاص متصل علی لسان الصبا والبرق اهدیه	میان اهل محبت تعارف از نیت نسیمی و سیله نام و نشان نشان بود چند محققان بتقاضای آشنایی روح بسا که شرح هوا لوحی زبان بلند	[illegible]
ولا بد بی ذکرکم فی مسامعی معشقکم قلبی ولم یرکم طرفی فوا عجبا هل حاست العین اذنه ما عجب من عشق تعشق بالوصف	تا گهر وصف ترا شد صدف سامعه را باصره دارد شرف دیده فشاند ز حسد چون گهر چند از غیرت گوش بود بهره مند کی بود آیا که شود بهره ور دیده بدیدار چو گوش از خبر	[illegible]

سطر ثانی از صحیفه اولی در بیان صفات منثوره و منظومه

مخفی نماند که درین زمان لطافت منشان اغلب منشیان خراسان در مکاتبات و مراسلات بساط نعوت و صفات مکتوب الیه را مطوی ساخته اند و لوای ایجاز و اختصار در ساحت مضمار بلاغت و براعت برافراخته و فی نفس الامر این صورت برعایت قوانین ادب اقرب و بسلوک طریق حرمت و ادای حقوق حشمت اولی و انسب اما چون قدما از اهل انشا طریقه ایراد صفات مسلوک میداشته اند و دران باب هیچ دقیقه نامرعی نمی گذاشته و حالا افاضل عرب باجمعهم و اکثر از فضلای عجم در عراق و ماوراء النهر اقتفاء آثار ایشان نموده ذکر مناقب و مناصب و ثبت مفاخر و مراتب مکتوب الیه از قبیل زیادتی اجلال و اکرام و تتمیم قواعد اعظام و احترام می شمارند بنابر تتبع ایشان تا این اوراق ازان صورت خالی نماند جهه هر یک از ارباب طبقات کلمه چند از نعوت سامیه و صفات عالیه بالفاظ عربی بروجهی که طباع سلیمه از قبول آن ابا ننماید و جهت جمعی خاص از طبقه اعلی بزبان فارسی که در بعضی محلها بکار آید آورده می شود و همین صفات و نعوت را بحسب مقتضای مقام در اخوانیات ایراد می توان نمود و کاتب باید که تامل نموده از صفات مذکوره آنچه مناسب رتبه مکتوب الیه داند بروجهی که بجانب غلو فاحش مایل نبود و از وصمت انحطاط و قصور نیز مبرا باشد اختیار فرماید و اگر مکتوب الیه جامع مفاخر متنوعه و مناصب متعدده بود چنانچه مثلا رتبه سیادتش با شرف علم یا مرتبه صدارت یا وزارت یا منصبی از مناصب شرعیه مجتمع باشد همه جهات را رعایت نموده بهر صفتی ایمائی فرماید و بعد ایراد صفات در هر مرتبه از مراتب اگر بیتی یا رباعی عربی یا فارسی بیارد هر اینه قاعده تعظیم و ضابطه تکریم بدان تاکیدی و تمهیدی خواهد یافت و من الله الاعانة والتوفیق

صفات الملوک والسلاطین

منثوره عربیه	ایضا	ایضا
السلطان الاعظم مالک رقاب الامم ناصر کلمة الله العلیا المترقی علی الدرجات العلی خلیفة الله فی بلاده وظل الله الظلیل علی مفارق عباده العطوف علی الرعایا الرووف بین البرایا	سلطان الاسلام ظل الله علی مفارق الانام رفیع سنام المجد و المغارب ملک ملوک المشارق و المغارب آیة الله بین بریته المجتهد فی اعلاء کلمة عامر بلاد الله ناصر عباد الله	سلطان سلاطین الزمان المتمکن علی مسند العدل والاحسان حامی حوزة الاسلام مروج قواعد الشریعة الغرا باجراء الاحکام صاعد مصاعد السلطنة الباهرة عارج معارج الایالة القاهرة
السلطان الاعظم مولی ملوک الترک والعرب والعجم کهف الثقلین امان الخافقین موسس بنیان الاسلام منشر الالویة والاعلام اسوة الاعاظم السلاطین قدوة اماجد الخواقین	السلطان المعظم والخاقان الاعدل الاکرم ضابط اقطار الامصار بالقوة القاهرة مربط اطراف الافاق بالدولة الباهرة رابط امن البلاد و واسطة امان العباد	السلطان الاکرم ظل الله علی مفارق الانام قرین سریر السلطنة الکبری بنشر العضد و الانصاف ممهد مبانی الخلافة العظمی برفع الجور والاجحاف معیث المظلومین مجیر الملهوفین
السلطان الاعظم والملک الاقدم الاکرم المنصور بالتاییدات المنازلة من السماء المظفر بورود الجنود الغیبیة علی الاعداء اهل ذا البرایا معاذ کافة الرعایا	السلطان المقدم والخاقان المعظم الاکرم الحکم ایه عظمی بالصدق الصریح والحق النعین المعلم رایة عزیمته بالنصر العزیز والفتح المبین	السلطان الاعدل الاکمل الصاعد باقدام الهمم علی قمم الدین والدول ناصب رایات النصفة بعد اندراسها مظهر آثار العدالة بعد انطماسها مجیر الانام مغیث الاسلام
السلطان المعظم والخاقان المکرم اصدق السلاطین قولا و دینا احق الملوک والخواقین صدقا و یقینا واسطة طلوع انوار الامن والامان و سیلة ظهور آثار العدل والاحسان	السلطان العادل العالی والخاقان الکامل الوالی ظل الله فی بسیط الارض عام المعدلة فی الطول والعرض سلطان السلاطین المشرقین برهان خواقین الخافقین	سلطان اعاظم السلاطین حارث ثغور الملک والدین باسط اجنحة الامن والامان علی اهل الایمان ناشر مناشر الفضل والعدل والاحسان معاذ عامة العباد و ملاذ کافة البلاد
السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الافخم الاکرم برهان ملوک الامم عامر المعمورة باثار الجود والکرم ناصب رایات الحق والعدل رافع الویة العدل بین زمرة البشر	سلطان سلاطین الزمان مفیض سحاب العاطفة علی ریاض صدور طبقات الانام امان کافة الانام مرکز دایرة الاوامر والاحکام موسس مبانی الانصاف هادم قواعد الجور والاجحاف	مالک ممالک الافاق وارث سریر السلطنة بالاستحقاق جامع اقانین ایالة الخافقین ضابط قوانین ولایة المشرقین والمغربین حافظ بلاد الاسلام ظل الله علی الانام

بقیه صفات

منثورهٔ عربیه	منثورهٔ فارسیه	عربیه	فارسیه
السلطان المؤید المعظم والخاقان المسدد المکرم اعتضاد السلاطین علی الاطلاق ملاذ اعاظم الملوک بالاستحقاق حارس حوزة الانام حامی بیضة الاسلام بعون الملک العلام	حضرت جم جاهی خلافت پناهی صاحب قرانی سلیمان مکانی دارای جمشید فر فریدون خورشید منظر جهاندار سپهر اقتدار خلاصهٔ سلاطین روزگار	[illegible]	[illegible]
السلطان الاکرم عضد سلاطین الامم آمر العباد باقامة النفل والفرض المخصوص بتشریف هو الذی جعلکم خلایف الارض المؤید بالعنایات الابدیه والمسدد بالرعایات السرمدیه	شهنشاه مالک رقاب سپهر قدر خورشید رکاب قطب فلک بختیاری مرکز دایرهٔ جهانداری طراز کسوت سلطنت و فرمان روایی نگین خاتم عظمت و کشورکشایی	[illegible]	[illegible]
السلطان العالی المؤید بنصر الله علی التواتر والتوالی ناشر الامن والیمن فی الاقطار باسط الرافة والنصفة فی المدن والامصار ناصر الدین المبین حافظ الشرع المتین	پادشاه اعظم زبدهٔ سلاطین عرب و عجم مظهر آثار امن و امان فرمان فرمای زمین و زمان آفتاب تابان فلک جهانبانی ماه درخشان سپهر گیتی ستانی	[illegible]	[illegible]
سلطان الملوک و ملک السلاطین المتفضل لاظهار اسرار السلطان ظل الله فی الارضین انور من البدر الدرح فی ایالة البرایا اظهر من شمس الضحی فی العدالة بین الرعایا	خورشید روشن رای جمشید ممالک آرای آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عاطفت حضرت آفریدگار قرهٔ باصرهٔ شهریاری و کامکاری قرهٔ باصرهٔ بختیاری و جهانداری	[illegible]	[illegible]
الملک الاعدل والسلطان الاکمل اعظم اعاظم السلاطین برعایة قواعد السلطنة والخلافة اکرم اکارم الخواقین بتمهید قوانین العاطفة والرافة	خجسته طالع همایون بخت فروزندهٔ تاج و برازندهٔ تخت سکندر جاه سلطنت پناه کیخسرو سپاه خلافت دستگاه جهانگیر عالم آرای خصم بند قلعه‌گشای	[illegible]	[illegible]

خجسته طالع همایون بخت
فروزنده تاج و برازنده تخت
سکندر جاه

الملوک منثورة و منظومة

فارسیه	ثنائیات و فردیات عربیه		ثنائیات فارسیه
[illegible]	ملاذ البرایا ناصر الحق کلهم باثاره و کان اندی من القطر و یحیهم ظلا من العدل وارفا و یرعاهم بالفضل و النایل الغمر		داور خورشید رتبت کز کمال مکرمت هر زمان بر بزم زند سرمایهٔ دریا و کان شاه ابوالغازی معز ملک و دولت کز شرف خاک درگاه و یست اکسیر عز جاودان
[illegible]	ملک لدولته المعالی تربع ملک لصولته الاعادی تخضع ملک لالویة العداء مفرق ملک لانیة العفاة مجمع		دارای شرق و غرب شهنشاه بحر و بر کاوصاف بحر جود وی از اندازه برترست خورشید تیغ زن که بتیغ گهر نمای از شرق تا بغرب جهانش مسخرست
[illegible]	غیاث الملک برهان البرایا غدا سلطانه ذا الطول والعرض ینادی هاتف فی کل لحظ هو السلطان ظل الله فی الارض		سلطان بروج که ز آثار عدل او باشد حریم مملکت ایمن چون حرم از فر پادشاهی و انوار طلعتش زینت گرفت افسر کسری و تخت جم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آفتاب سلطنت شاهی که اجرام سپهر کم ز تو دیدست پیش جز گردون پیکرش شاه عالم گیر دارا احتشام انکو مدام تازه میکرد دبهار ملک از آب خنجرش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سایهٔ یزدان و خورشید سپهر سلطنت قان کسری حاقان اسکندر جناب آنکه پیش حزم و عزم او بودی آب روی خاک هنگام درنگ و آب در وقت شتاب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شهی که گر بفروشند نعل ابرش را برای تاج کند مشتری خریداری مسعود دولت و دین سایهٔ خدای کرهست بسایهٔ علمش آفتاب زنهاری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شهنشهی که جهان تازه شد بدوراش گرفت روی زمین نور عدل چاپش کجاست در همه آفاق سروری امروز که بهشت گردن او زیر طوق فرمانش

صفات اولاد الملوک

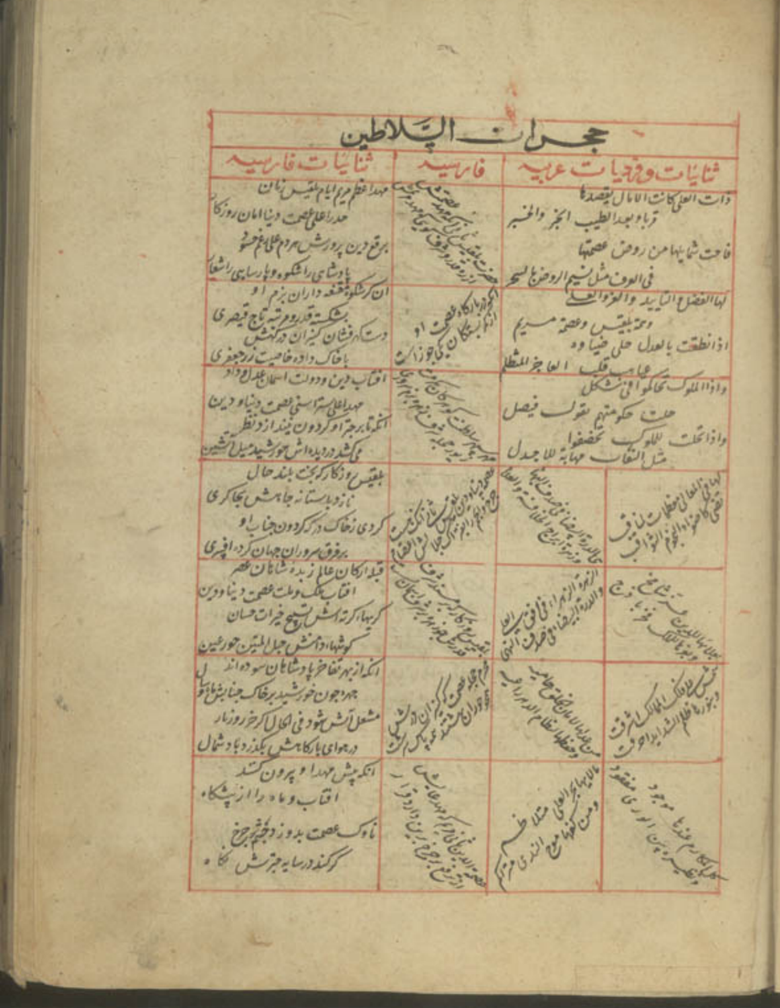
منثورهٔ عربیه	ایضا	منثورهٔ فارسیه
السلطان بن السلطان مظهر انوار الفضل والبذل والاحسان ناشر ناموس کافة الانام ملاذ عموم العرب والعجم واضح قوانین الانصاف قامع اساس الظلم والاجحاف	بقاوهٔ سلاطین الآفاق وارث ممالک الخواقین بالاستحقاق معز اولیاء الله بانوار العدالة مذل اعداء الله باثار الایالة	شاهزادهٔ جهان مطرح اشعهٔ عدل و احسان نور دیدهٔ سلطنت کبری چراغ دودهٔ خلافت عظمی درتاج شاهی دری ابراج الطاف الهی
حامی حماة الایام راعی رعاة کافة الانام مظهر انوار الدولة القاهرة مظهر آثار السطوة الباهرة مجری انهار العاطفة والرافة فی ریاض السلطنة والخلافة	خلاصة ابناء الخواقین زبدة اولاد الملوک والسلاطین زهر ازاری طلع من افق الدولة الباهرة اظهر دُرٍّ خرج من صدف السلطنة الباهرة	خلاصهٔ ملوک عالم نقاوهٔ اجداد و اولاد آدم گوهر صدف شهریاری ملحوظ نظرات عنایات حضرت باری در درج سروری و ناجداری بدر برج کامرانی و بختیاری
نور عین السلطنة الغرا عین نور الخلافة البیضا مالک اماجد المشرقین حاکم اعاظم الخافقین حافظ اقطار الارضین ناصر انصار الدین المتین	ناشر الویة النصفة والعدالة باسط بساط البهجة والجلالة والایالة نقاوة ملوک الآفاق عضد السلاطین بالاستحقاق نور حدیقة الجلالة نور حدیقة الافاضة والرافة	شاه و شاهزادهٔ ایام اعتقاد ملوک و حکام ایام فرازندهٔ اعلام دین و دولت فروزندهٔ رخسار ملک و ملت خلاصهٔ اولاد ملوک نامدار نقاوهٔ احفاد سلاطین کامکار
نور احداق السلطنة الباهرة نور ریاض المعدلة الزاهرة عامر البلاد حامی الانام حامی العباد بافاضة الاکرام قطب فلک العزة والشوکة مرکز دایر العظمة والسطوة	ناصب اعلام النصفة بالرحمة الکاملة رافع ارکان الرافة بالمعدلة الشاملة مفیض شآبیب اللطف و الاحسان علی سایر قلوب نوع الانسان	شهزادهٔ جمشید سریر سلیمان جاه آصف تدبیر مهر سپهر سلطنت و جهانبانی زیور سریر مملکت و گیتی ستانی آفتاب ذروهٔ خلافت و اقتدار گوهر گرانمایهٔ بحر ایالت و افتخار
اسوة اولاد السلاطین قدوة ابناء الخواقین باسط بساط الامن والیمن علی بسیط السامرة ناشر منشور العدل والبذل علی صفحات الدولة القاهرة	سلطان بن السلطان خاقان بن الخاقان المنبسط فی نواحی البلاد آثاره الشایعة المنتشر بین الاوانی والاقاصی من العباد انواره الساطعة	شاه دارا کارای سلطان جهان آرای فلک تخت فریدون سپاه سکندر بخت جمشید دستگاه قدر قدرت قضا صولت کیوان رفعت مشتری سیرت بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت سهیل میمنت

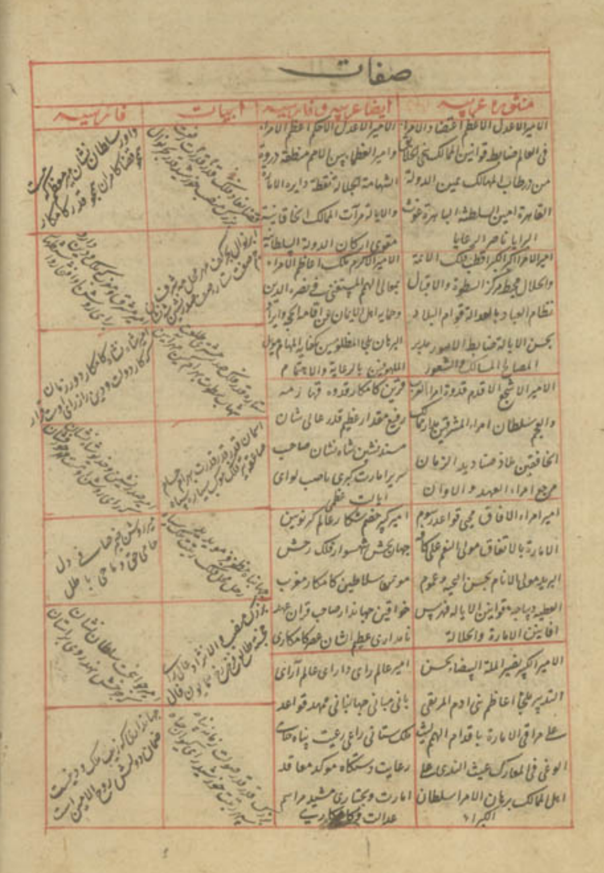
و الخلفاء العظام

عربیه	ابیات	فارسیه		ثنائیات و فردیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]		خدیو ملک ستان شاهزادهٔ دوران شه بر ملوک جهان زیبدش سرافرازی شهی که شهپر شاهین همتش بشکست دل عقاب سپهر از بلند پروازی
[illegible]	[illegible]	[illegible]		ظل یزدان و شهنشاه شهنشاه نژاد کو ندارد و جهان پیش کفش مقداری آنکه حفظش پی دفع حوادث هر دم گرد معمورهٔ اسلام کشد دیواری
[illegible]	[illegible]	[illegible]		عنقای قاف سلطنت و مهر برج عدل نوشیروان عدل و فریدون روزگار خضر سکندر آیه جمشید مرتبت سلطان کامکار و جهان بخش نامدار
[illegible]	[illegible]	[illegible]		آسمان سروری سرمایهٔ امن و امان آفتاب اوج شاهی سایهٔ پروردگار داور گردون پناه خسرو عالی نسب کام بخش و کامیاب و کامران و کامکار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفات معظمات

منثوره بعضها عربيه	وبعضها فارسيه	ابيات	فارسيه
ملكة الملكات حاويه انواع الميامن والبركات بهجه اعاظم الخواقين بعاة اكارم للملوك والسلاطين با درة الادوار الفلكية بارق الانوار الملكية	الملكة العظمى مظهر انوار الايالة الكبرى درة تاج السلطنة الزاهرة دريا ابراج الكرمة الباهرة بلقيس الزمان زبيده العهد والاوان	[illegible]	[illegible]
ملكه ملكات العالم خلاصه بنات حوا وآدم درة اصداف السلطنة العظمى درة افلاك الخلافة الكبرى بارق لوامع الدولة الابدية لامعة بوارق العصمة البهية	صفوة الايام نخبه سلاطين الانام حامية حوزة الايالة حارسة الممالك محمود العداد الثامنة في حجلات الدولة الباهرة الناشية في حجرات العصمة الزاهرة	[illegible]	[illegible]
مالكه رقاب الامم ملكه ملكات الوب والعجم صافية الصفات بصفاء الشيم سامية السمات بالاقسام بمعالي الامم الرابعة بابهة الزاهرة الثابتة بالعفة والعصمة	مقاومة الملكات ذات المباين والسعادات بهجه مقدمات الجلال مقدمه شرايع الكمال المخفية بعصمة الذات المخصوصة بمحاسن الصفات	[illegible]	[illegible]
ملكه سلطنت پناه مظهر لوامع عزت وجاه زبيده مجله سلطنت وشهرياري زبيده حجره مكرمت وبختياري	مالكه الملكات المخصوصة باشرف الملكات نادرة الاعصار خلاصة الدهور والادوار زبيدة العصر	[illegible]	[illegible]
بانوي عرصه جهان بلقيس نگاه عاطفت واجب ان	في استجلاب الكمالات بلقيس الدهر في اكتساب اسباب السعادات	[illegible]	[illegible]
ملكه عصمت شعار مالكه عفت دثار فروغ باصره دين ودولت چراغ افروز شبستان	نقاوه ملكات عالم خلاصه دريات ادم صفوه معظمات زنان زبده مكرمات عهد واوان سهيل مايمن يمن	[illegible]	[illegible]
ملك وملت تخت نشين جمله عفت وكرامت زيور بخش چهره عفت وشهامت	نامدار ريسه زهره شهره فلك شاي وشهريار ريسه	[illegible]	[illegible]





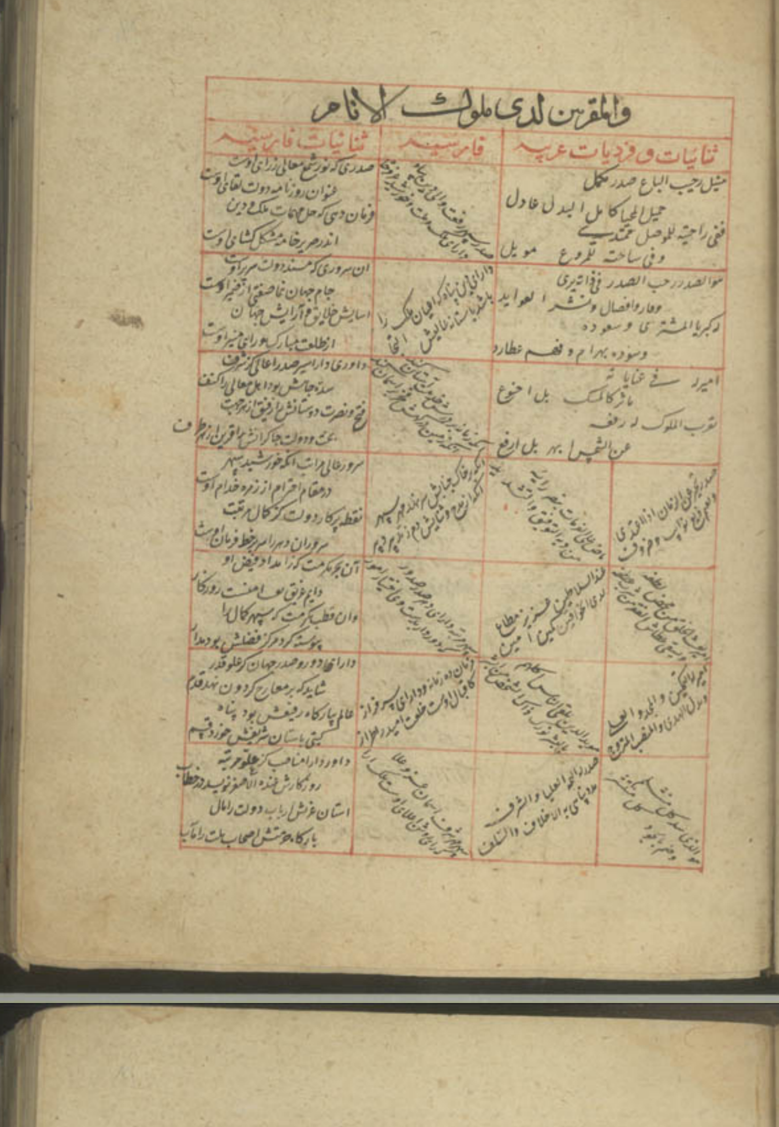
الامراء والحكام

ثنائيات فارسيه	فارسيه	ثنائيات وفرديات فارسيه	
مير ملك آراي روشن راي كز نور دلش روز وشب خورشيد ومه راهست اوشن قطره از لطف او سرمايه دريا وكان پرتوازاي او پيرايه خورشيد وماه	[illegible]	ذو همة كيوان دون مكانه نورا مه انجم المنير تحيرا تنشق من انواره حجب الدجى وترى من جدواه ايفده الورى	
امير شاه نشان داور زمين وزمان سپهر مهر شرف آفتاب اوج كمال نهفتي كه گنند نكهت شمايل او بوي ازغبار كنار صبا وجب شمال	[illegible]	امير يرى من سيفه وسنانه امارة امن الخلق من صفوة الدهر تجلى غمامات الخطوب برايه كما صدع الصبح الدجى من ستار الفجر	
مير لشكر كش دشمن شكن ملك آراي شير رستم دل دستان صفت روشن راي ثابت ازتقويت صولت او ملك وملل ايمن اندر كنف دولت او خلق خداي	[illegible]	امير له ام لدى الكل نافذ وراي به يستقبل الامر مشكلا كان النجوم الافق معن امره فلو خالفته عاد ذو الرمح اعزلا	
امير صدر نشين حاكم زمان وزمين كه هيبت عدل او پست از سماك باكير محيط مركز رفعت كه تيغ معدلتش كند ز صفحه گيتي رقوم حادثه حك	[illegible]	هو الفارس الفوارس كل مقامع اذا اختلفت وسط الحروب حراب رقاب حماة الدين عزت بجاهه وذلت لاشياع الضلال رقاب	
نهفتي كه نماند هيچ سينه غبار اگر سياست او گرد فتنه بفشاند چراغ مهر شود كشته زير دامن چرخ اگر مهابت او آستين برافشاند	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نهفتي كه بروز وغا توان گفتن كه از زمين وزمان برگشد باستقبال قضا نفاد وقدر حكم آفتاب لقا فلك شكوه ملك خلق مشتري اقبال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اگر خاك در گهش بوسه داد دست آفتاب واگه گرد موكبش بر سر نهاد دست آسمان هم براق ودولتش را فوق فرقد پايگاه هم همای حشمتش را برج برجيس آشيان	[illegible]	[illegible]	[illegible]



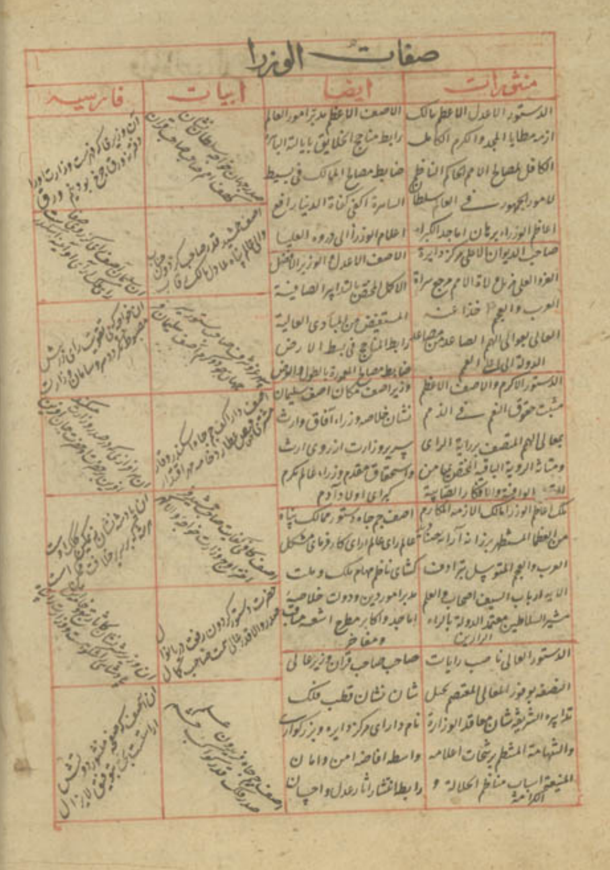
صفات الصدور

منثوره | ایضا عربیه و فارسیه | ابیات | فارسیه



والمقربین لدی ملوک الانام

ثنائیات و فردیات عربیه | فارسیه | ثنائیات فارسیه



صفات الوزرا

منثورات | ایضا | ابیات | فارسیه

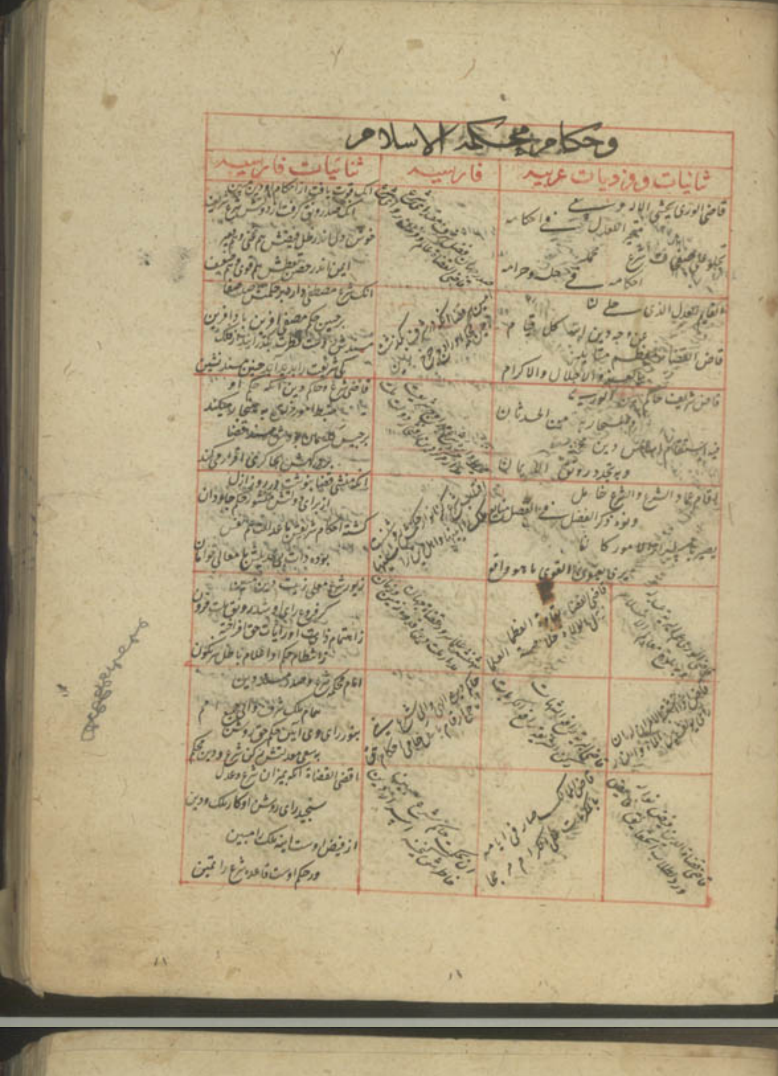


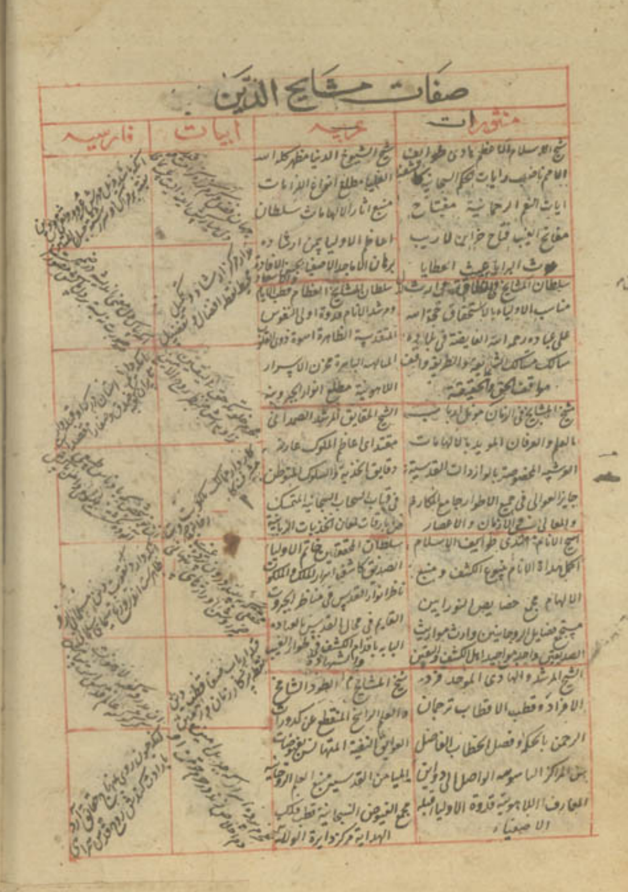
و العلماء الاعلام

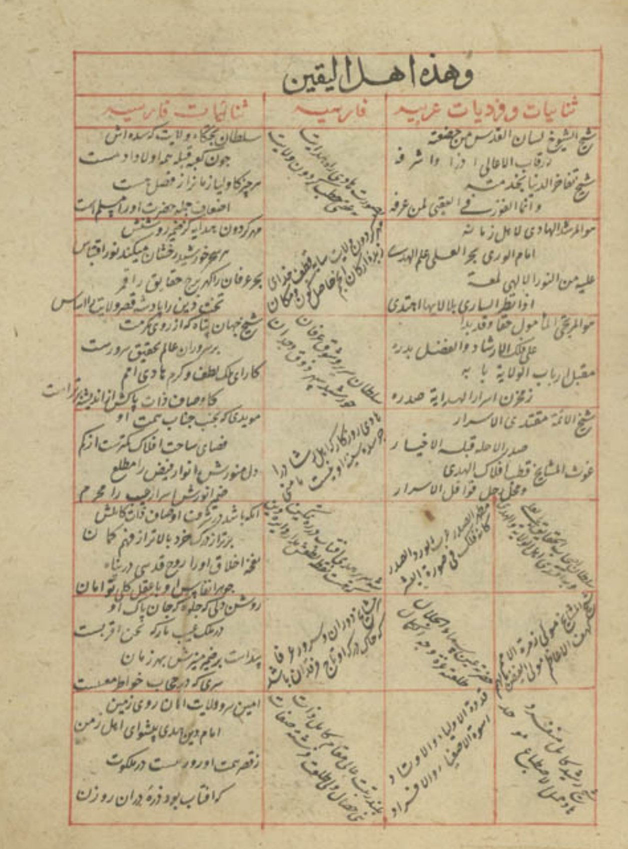
ثنائیات و فردیات عربیه | فارسیه | ثنائیات فارسیه

صفات قضاة الانام

منثورات	منثورات	ابيات	فارسيه
مولانا و مولى الانام اقضى قضاة الاسلام شرف الانام صاحب الدراية في رعاية الاحكام الشرعية حاوي الرواية في انتظام المشتتات الفرعية مقتدا ائمة الدين قدوة الورى المتدين	سلطان قضاة الممالك مسعد المسلمين [illegible] رحاب المهالك بيان المعاني [illegible] العزة من عروة الوثقى ناظم الاحكام الشرع المبين	[illegible]	[illegible]
مولانا الاعظم الاعدل اقضى قضاة العرب والعجم علم مجامع الهدى [illegible] جوامع الورى ناصر الملة الحنيفة حافظ الشريعة المخصوص بمزيد الانام في اجراء الحدود و تنفيذ الاحكام	قاضي [illegible] الاسلام ناقد الاقضية والاحكام [illegible] قواعد الشرع [illegible] معاقد الاصول والفروع ظهير الاسلام باعلا اعلام [illegible] الانام [illegible] مباني الاهتمام	[illegible]	[illegible]
سلطان قضاة الاسلام اعدل ولاة الانام في الايام مطاع الملوك والسلاطين متبوع الخلفاء والخواقين مروج الدين المبين والملة البيضاء مقوي الشرع المبين والسنة الغراء	قاضي قضاة الاسلام مالك ازمة الاحكام في الايام [illegible] الانام بالسنة الاقلام [illegible] الممالك [illegible] الاقدام كاشف حقايق الامور [illegible]	[illegible]	[illegible]
اقضى القضاة والحكام احق الولاة في تنفيذ الاحكام شرع العهد في الزمان [illegible] من اهل الايمان وطلاب الامان محيي مراسم السنة والفرض ناشر الفضايل والمعالي في بسيط الارض	مولانا الاعدل الاعظم اسوة قضاة العرب والعجم شمس مشارق المعالي [illegible] مفارق الاعالي رافع اعلام السنة السنية [illegible] قامع اضاليل البدعة الردية [illegible]	[illegible]	[illegible]
قاضي قضاة الممالك في الايام والي ولاة ولايات اهل الاسلام القاضي بالحق الصريح والحاكم بالنص الصحيح رافع الوية الشرايع بايادي البرهان عامر ابنية المكارم بالايادي والاحسان	اكمل حماة الانام اعدل ولاة الانام منضر حدايق الاسلام برشحات الاقلام مزين رياض الشرع بازهار الاحكام حامي بيضة الدين راعي حوزة الشرع المتين	[illegible]	[illegible]







صفات ارباب

منثورات	عربیه	ابیات	فارسیه
مولانا الاعظم افضل علماء الانام سلطان المفسرین ربانی اهل الحق والیقین منبع اسرار الفرقان مطلع انوار معانی القران قدوه علماء التفسیر اسوة العظماء والحسن التقریر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المولی الاعظم بحر المعانی والحکم مور حقایق التنزیل بدقایق لسان موسس مبانی التاویل لسامی البیان کشاف الایات والسور مفتاح معضلات القرقان بکلاب الفکر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بحر التمام وابو المقام مظاهر دقایق اسرار التاویل مظهر حقایق اموال التنزیل المطلع علی مظان خواص الترکیب فی فن المعانی المشرف علی عواصض اعجاز القران والسبع المثانی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المولی الاعظم مسند افاضل العرب والعجم علامة الزمان عالم دقایق الصحاح وحقایق الحسان محرز الاحادیث النبویه وارث الموارث المصطفیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صفوة المحدثین قدوة المدرسین فرد ومن اخبار سید المرسلین جامع الاصول والفروع من احادیث الرسول الامین مشکوة مصابیح الاسلام مصباح مشارق العلوم والاحکام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سند الاعالی مسند ارباب المعالی عارف دقایق الصحیح والحسن ناهج سنن الاحادیث والسنن الشارق من مشارق انوار الاخبار الطالع من مطالع اسرار الروایات والاثار	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولانا الاعلم الاعظم اکمل فقهاء العالم مفتی الثقلین مقتدی ائمة الخافقین ضابط الاحکام الشرعیة حفظا وروایة جامع النکات الاصلیة والفرعیة درکا ودرایة	[illegible]	[illegible]	[illegible]





وصل ترین الامور

ثنائیات ودعائیات عربیه	فارسیه	ثنائیات فارسیه
وزیر اضاء الدهر لمعه وعدله وضم ایادیه بحسن کلام مطالع من اقباله وحبا مه متوجهات فی تدرب حمام	[illegible]	دستور ملک آصف دوران که ذات او از روح لطف صورت روح مجسم است رایش نهاده بر طبق عرض یک بیک هر نکته که بود ز تیق غیب مدغمست
وزیر انار الملک من نور فضله فصار به صدر الکلام مبجلا اذا اشرقت بالبشر صفحة وجهه کان علیها البدر حین تهللا	[illegible]	آصف ثانی سپهر فضل و دریای کرم آن که ادراک صفاتش قاصر از اهل کلام در کرم او قبله صاحب دلان من کل باب استانش سجده گاه مقبلان فی کل حال
سوا الوزیر بامت به الامم وقد تفاخر منه السیف والقلم یکل تحدید بالغا به تقصیر ولا یحون خطابه نحوه القدم	[illegible]	زیور فهرست دولت زینت توقیع فضل دفتر مجد و علا دیباچه عز و شرف حضرت دستور اعظم کز حوادث دم بدم رای ملک آرایش آرد عالمی را در کنف
[illegible]	[illegible]	جهان مکرمت بحر ایادی پناه مملکت دستور اعظم نبود بعد ازین مشکل که باشد وزیری مثل او والله اعلم
[illegible]	[illegible]	وزیر شاه نشان آفتاب اوج وزارت که زیر دست نشیند قوم صدور صدر نشینش همیشه فتح و ظفر همعنان و رکابش مدام دولت اقبال بر یسار و یمینش
[illegible]	[illegible]	وزیر اعدل افضل که از آسمان آید خطاب حضرت او آصف سلیمان فر یگانه صاحب عالی جناب چرخ شکوه که در غرایم تدبیر اوست فتح و ظفر
[illegible]	[illegible]	والا وزیر ملک که خلق خدای را دارد مدام در کنف اهتمام خویش چون دید از و زمانه که دارای عالمست فی الحال از آن سپرد بدستش زمام خویش

صفات ارباب الدواوین

منثورات	عربیه	ابیات	فارسیه
الصاحب الاعظم کهف طوایف الانام والی الاقالیم المجد والکرم مالک ازمه اهل السیف والقلم ممهد قواعد الرای والتدبیر بالعقل الکامل مشید مبانی التقریر والتحریر بالفضل الشامل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الاکرم الاعظم الوالی الاقدم الاعدل مجری البرایا باثار عدله مغیث الرعایا بانوار رایه ناظم الامور مرتب مصالح الجمهور رافع مراقع العلی عاقد معاقد العز والجلالة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الاعدل الاکرم ناظم مهمات الممالک بلسان القلم مدبر مناهج الملک والملة حافظ من انتظام مصالح الدین والدولة ناظم امور العباد فی البلاد وکافل مهام البلاد رعایة لصلاح العباد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب المعظم والوالی المکرم المقدم ساحب اذیال الاقتدار غایة افتخار للدهور والاعصار قدوة عظماء الزمان اسوة ارباب الدیوان مدار الممالک سبب قرار المسالک رافع اعلام العدالة جامع اقسام الایالة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الارفع الاعلی والوالی اشرف الاولی منضر ریاض امور الانام بارشحات الفایضة عن سحاب القلم منور زوایا العالم باللمعات الساطعة من انوار المجد والکرم ملاذ الطوایف مظهر اثار العواطف	[illegible]	[illegible]	[illegible]



اوصاف اهل القلم

منثورات	عربیه	ابیات	فارسیه
الوالی الاعظم الاعدل والمطاع الاکرم الافضل قاید ازمه المعالی واسطة الحاج مرایات الاعالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشهیر المکرم والمطاع المعظم کهف الانام بحسن التدبیر المتبوع لکل مامور وامیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الوالی الرفیع اولی الکبریاء بالقدر المنیع منتج المرامات السنیة وسیلة حصول المرادات الکلیة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المولی الاعظم الاعلم مدبر قوانین الفضایل والحکم لسان الدولة الزاهرة ترجمان الحضرة الباهرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولانا الاحکم مستجمع بدایع الحکم مجمع الاداب والعلوم مالک رقاب المنثور والمنظوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مالک ازمه البیان قاید اعنة افانین الکلام بالبنان منشی الممالک السلطانیة منشأ العواطف الخاقانیة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اشرف جواهر الکتاب مظهر اسرار اللباب فی الحساب فهرس صحایف الفضایل دیباجة دفاتر المواهب والفواضل	[illegible]	[illegible]	[illegible]



صفات من تعلق بالدیوان

منثورات	عربیه	ابیات	فارسیه
الصدر المکرم والاخص الارفع المعظم مثبت ارقام الفیض علی اوراق احوال الانام منبت ریاض الافاضات برشحات القلم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المولی الرفیع والصاحب الشهیر المنیع ممهد قوانین الدواوین راقم رقوم المجد علی دفاتر العز والتمکین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صاحب اعظم مؤسس مبانی المجد والکرم ناظم الایات الباهرة فی نظم الامور ناصب الرایات الزاهرة فی رعایة الجمهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب العادل والصدر الفاضل جامع ایات الافتخار رافع رایات الاقتدار عون البریه ظهیر الرعیة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الرفیع والصدر الحبیب المنیع قدوة اشراف الاطراف اسوة المتخصصین بیامن العدل والانصاف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب الاکرم الاعظم ملجأ افاضل الانام مرجع الجمهور فی نظم الامور ممهد قواعد السرور لارباب الصدور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصاحب المعظم مستکمل قوانین امور الانام کاشف غمة الامة باعلاء اعلام الاحکام کافی مهام الانام باظهار الانشاء الانتظام	[illegible]	[illegible]	[illegible]



حرف دوم از کلمه ثانیه در افتتاح بحوالة حالات واین را تفویض الاحوال خوانند و بنای این افتتاح بر آنست که کاتب صورت اخلاص وصفت اختصاص خود را بر آینه ضمیر مکتوب الیه جلوه دهد و جان باز نماید که صدق نیت وصفای طویتش بر خاطر مکتوب الیه مخفی نیست پس در شرح خلوص عقیدت و وفور ارادت خوض نا نموده سخن را مختصر سازد و بعرض احوالی که دارد اشتغال نماید و این نوع افتتاح خالی از لطافتی نیست چه توفیق کامل و توصیفی شامل است مر مکتوب الیه را در روشنی ضمیر وصفای خاطر و درین افتتاح ابتدا بچیزی کنند عربی یا فارسی و مقدمه تفویض بنویسند و بیان حال ذکر کرده تتمه سخن ادا نمایند و بسجع یا مصراع عربی یا فارسی ختم کنند و چا صورتی چند برین وتیره ایراد کرده شد والله العلیم

الافتتاح بحوالة الحالات وهو الثانی من الاخوانیات

ابتداء الکلام	مقدمة التفویض	بیانه	تتمه	الاختتام
[illegible]	چون بر ضمیر منیر [illegible] فیوض لایزالی و مطلع اشعه انوار جلالی و جمالیست	صورت حال واین [illegible] در صدق نیت وخلوص طویت ظاهر و واضح	هر اینه در آن باب باطناب واسهاب محتاج نمی داند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقية الافتتاح بالتفويض

الابتداء	مقدمة التفويض	بيانه	تتمه	الانتهاء
[illegible]	جون برات صنوف [illegible]	تحقيقاً للابرام و [illegible]	[illegible]	[illegible]

الابيات المناسبة بهذا الافتتاح

فرديات	فرديات	المصاريع	ثنائيات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اذا وصف الناس شواقهم ...



للقضاة الامناء	تمام الكلام	للمشايخ والابرار	تمام الكلام
وبا دعيه صبح وشام دوام انتظام مهام شريعت پناهي كه در ضمن آن صلاح وفلاح كافه انام اندراج دارد از حضرت ملك علام مسالت مي نمايد	قواعد اين مرام بتاييد اجابت ذي الجلال والاكرام ممهد باد	وبر تعاقب اعصار ودهور وتتابع ايام وشهور مزيد افاضات روحاني ان منبع فيوضات رباني از جناب جلال احديت جل كمال صمديت در مي خواهد	[illegible]
واز مواهب واهب الاماني تصفيه مشارب مرادات دوجهاني وتوفيه مآرب ومرامات جاوداني آن منبع مكارم ومجمع معالي مي طلبد	بر مدارج اجابات الهي بفيض فضل نامتناهي متقاعد باد	وبا اوقات موجوه بعداز اوراد مثلوه از براي مزيد اسباب اعتلا وتضاعف درجات ارتقاي ملازمان سدهٔ حقايق پناهي وظايف دعا موفي مي سازد	[illegible]
وفي جميع الساعات علي وجه الضراعات دعاي استحكام مباني جلال اسلام پناهي واستظهار اسباب اقبال [illegible]	بموطن اجابة ومنزل استجابت واصل باد	وبرابته دعاي كه بر ذمت همت مزيد ان آستان قدسي نشان [illegible]	[illegible]

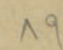
لارباب العلوم الدينيه	تمام الكلام	لاصحاب المناصب الشرعيه	تمام الكلام
وذكر مناقب زاكيه وشرح مراتب عاليه ... والعوام ...	[illegible]	وبروجه كمال اخلاص ...	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ومجامع اوقات وجوامع انات [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



حرف سيوم از كلمه دوم در افتتاح بقرب معنوي اين افتتاح مبني بر انست كه كاتب اين معني را ادراك كه بعد مكاني ودوري جسماني مانع قرب جنابي ووصل روحاني نيست واگر بصورت از شهود لقا وشرف التقا حرماني است اما بحسب معني وصال مدام واتصال بر دوام ميسرست پس مكتوب اليه را بحقيقت حاضر دانسته مخاطب سازد ودر بيان شوقي كه لازم اخوانيات است شروع نا نموده بوصف احوال ... واستحسان منسوب دارد ابتداي بايد ومقدمه وبيان قرب وتتمه وانتهاي جنانچه مرقوم ...

الافتتاح بقرب المعنوي وهو الثالث من الاخوانيات

ابتدات	مقدمة القرب	بيان	تتمه	الانتهات
[illegible]	جون همواره لوامع جمال باكمال ... از روايا ... خيال طالع است پس بحكم الله كفته اند ...	كثافت جهت جسمانيه را مانع مشاهده انوار ...	واز تصلف بيان وتكلف بنان تحاشي نموده اين ...	[illegible]



للحکماء والفضلاء	تمام الکلام	[illegible] هذه الطبقه	تمام الکلام
وجان وجنان مشعوف وملهوف شرف انتظام در سلک مجاوران سده سدره احترام که ذریعه وصول بلذات روحانی و وسیله حصول نجات جاودانی تواند می باشد	نیل این مطلوب بروجه مرغوب مقدر و میسر باد	وفی آناء اللیل واطراف النهار لطایف عواطف آفریدگار صورت تیسر انتظام در زمره مستعدان مجالس مجالست تمنا می کند	مساعدت این سعادت بروفق ارادت میسر باد
وپیوسته مستدعی ذریعه احراز دولت لقای اشرف و وسیله ادراک سعادت التقای میمنت انتمای آن مطلع انوار عزت وشرف می باشد	ابواب حصول این مرام از فیوضات ملک علام مفتوح باد	واز فتاح ابواب امانی وآمال وفیاض [illegible] عوارف فضل وافضال استدعای دریافت شرف ملاقات مسرت افزای میدارد	منشور این مرام بطغرای اجابت رب الایام موشح ومزین باد
دولت دریافت مجلس شریف را که منتهی آمال کلیه وقصوری امانی اصلیه است از عواطف ربانی وعوارف سبحانی استدعا می نماید	ادراک این سعادت من حیث لا یحتسب مقدر باد	وبجوامع همم متعطش ادراک دولت التقا بوده آن صورت را که اقصی غایات مقاصد انسانی واعلی نهایات مطالب دو جهانیست از حضرت ربانی در می خواهد	سهام این مقصود به هدف اجابت حضرت معبود مستوجب باد

حرف سیم در عرض اخلاص بروجهی که مناسب طبقه اوسط باشد در اغلب اوقات قابل گردید [illegible] ملاقات

للاصول والاعیان	تمام الکلام	للمعارف والمشاهیر	تمام الکلام
ومتوجه سعادت ملاقات شریف که خلاصه زندگانی ونهایت مقاصد وامانیست می باشد	اسباب وصول بدین مرام بسمت انتظام مقرون باد	وبدل وجان احراز شرف ملاقات شریفش را که آیینه طلعت امانی ومطلع مواکب مسرت وشادمانیست استدعا می نماید	توفیق سعادت اجتماع علی احسن الصور وایمن الاوضاع مقدر باد
وحصول شرف ملاقات شریفش را که اشرف مرادات وایمن سعادات تواند بود در اوقات مظان اجابة از حضرت عزت مستدعیست	از اشارات عالم غیب وبشارات واهب لاریب مرزوق باد	ودولت دیدار که غره صباح کرامت ولمعه چراغ عافیت وسلامت از لطف احدیت وفیض صمدیت جل جناب جلاله وعم سحاب نواله درست می خواهد	ادراک این شرف فی اقرب الازمان میسر باد
وبغایت غایت آرزومند شرف مجاورت وعطشان زلال مواصلت که غایة مسئول هواداران ونهایة مأمول امیدواران تواند بود می باشد	وصول بدین مأمول از مکامن الطاف خفیه ظاهر ومکشوف باد	وادراک سعادت [illegible] لقای عزیز ومحیای کریمش از کرم عمیم ذی الطول الجسیم والفضل العظیم می طلبد	اسباب این سعادت کرما وجودا مساعد باد

للاوساط	تمام الکلام	[illegible]	تمام الکلام
وادراک سعادت لقا را که دولت عظمی دوستان همان است مترصد ومترقب می باشد	توفیق وصول بشرف این مأمول مرزوق باد	وبغایت مشتاق لقای شریف سامی باشد دریافت این مراد	علی احسن الحال مرزوق باد
ودریافت محاوره روح پرور ومحاوره روح گستر را از لطف الهی وفیض نامتناهی مستدعیست	وصول بدین اعز امانی بی شائبه توقف وتوانی مقدر باد	ومتعطش زلال وصال که سرمایه آمال همان تواند بود می باشد ادراک این متمنا	[illegible]
وشرف لقا وسعادت التقا را که احسن آمال وموجب مزید اقبالست دیده برشاهراه امید دارد	اسباب ادراک این متمنا منتظم ومهیا باد	وآرزومند مشاهده لقای عزیزش می باشد که موجب حصول ملاقات باشد	[illegible]

حرف دوم در الخلاص اخوانیات باشد وپوشیده نیست که تمام این [illegible] که در طبقات مذکور شد الحی مسطور میتواند شد وفقره چند دیگر جهة مزید [illegible] آورده میشود والله اعلم

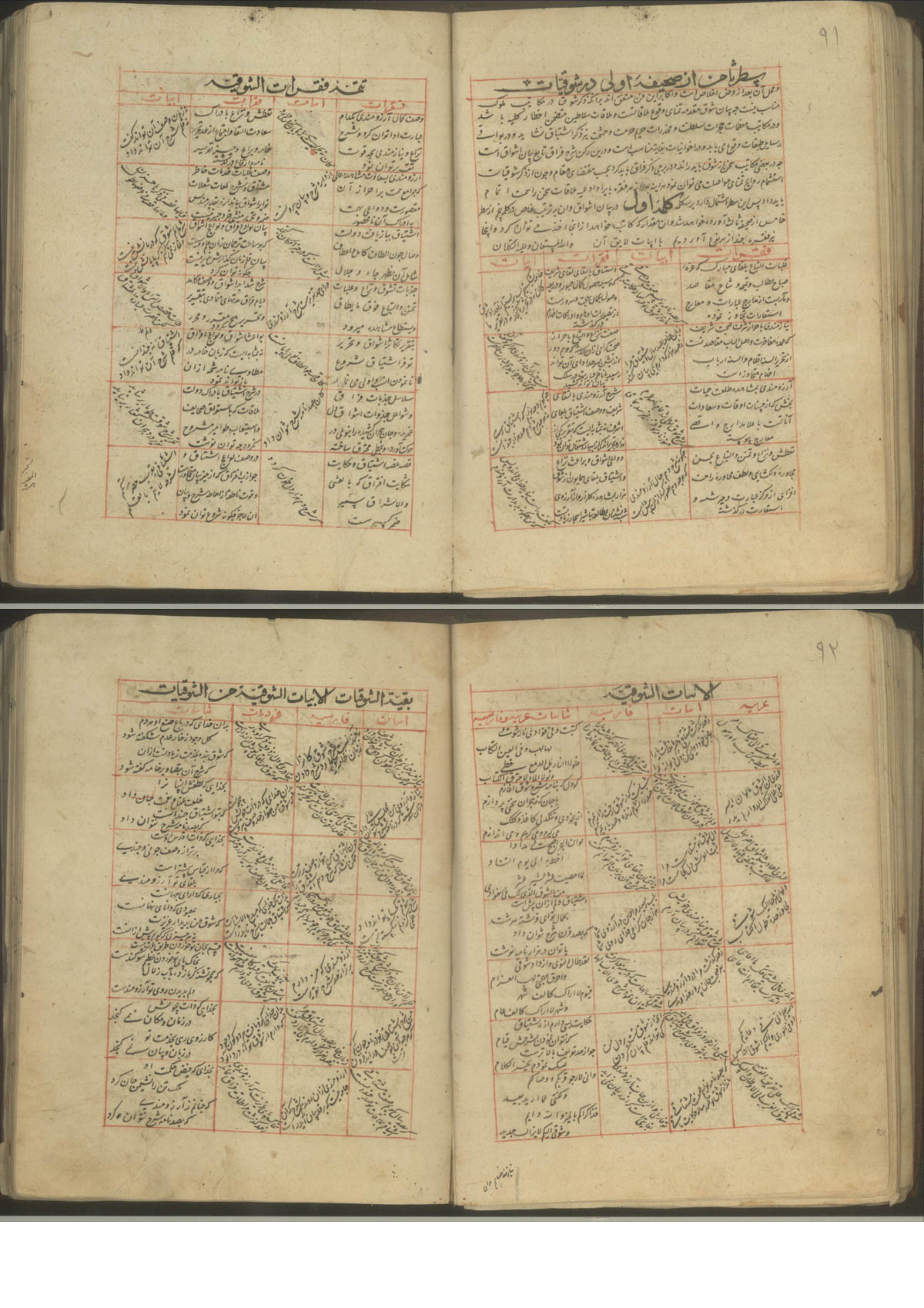
للاخوانیات	تمام الکلام	ایضا	تمام الکلام
واز حضرت مفتح الابواب ومسبب الاسباب تعالت اسماؤه وتوالت نعماؤه معارج کامرانی واعتلاء مدارج نامداری آن انجناب استدعا میرود	[illegible]	وهمواره بتضرع وزاری از عواطف بی نهایت حضرت باری دوام ایام کامکاری وانتظام اسباب نامداری آن مطلع اشعه بختیاری درمی خواهد	[illegible]
واز الطاف حضرت حق وسوابق انعطاف ملک مطلق انتظام عقود شوکت واستحکام معاقد جاه وابهت آن صاحب دولت می طلبد	[illegible]	ودوام دولت [illegible] با عده اقارب بل مجاوز مشارق ومغارب بدان مخصوص ومشتهر [illegible] حضرت وهاب مستدعی می باشد	[illegible]
واز بارگاه وهاب علی الاطلاق ومعبود باستحقاق جل ذکره وعز شرح صفاته تمهید قواعد احترام واستحکام مبانی احتشام آن خلاصه انام مسالت میرود	[illegible]	ودوام دولت میمون ومزید اقبال روزافزون که مصالح کلی ومناهج اصلی در ضمن آن مندرج است از مواهب میسر المآرب درخواست میرود	[illegible]
ولایزال بالتضرع والابتهال علی لسان الحال والمقال دوام جاه وجلال ومزید ابهت واقبال آن مظهر فضل وافضال را از ملک متعال طالبست	[illegible]	واز حضرت فیاض مطلق [illegible] فضله ومیامن طول استدامت آثار جاه وجلال واستقامت احوال عزت واقبال آن جناب میطلبد	[illegible]

تتمه عرض الاخلاص للاخوانیات

الفقرات بنوع [illegible]	تمام الکلام	الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام
وهمواره در موقف اختصاص بزبان [illegible] واخلاص شمه از مناقب ستایش و[illegible] از مراتب عالیه که [illegible] از سرحد احصا بیرونست معدود می سازد	[illegible]	علاوه تواصیلا مستدعی آن می باشد که نسیم توفیق از مهب تقدیر وزیده گوی وصال از [illegible] اقبال روی نماید	[illegible]
واز سر صدق تمام وخلوص لاکلام آیات مناقب آن خلاصه انام وجمهور مفاخر آن نقاوه اعاظم ایام در محافل خاص وعام تلاوت می نماید	[illegible]	امیدواری است که صبح ادراک حضور حیات بخش که سعادت دوجهانی را واسطه است از مطلع شادمانی طالع گردد	[illegible]
وتا از جان رمقی واز نقش حیات بر صحیفه وجود رمقی باقیست در مقام ثناخوانی چون صبح ثانی صادق دوم ومانند قطب سپهر ثابت قدم می باشد	[illegible]	امل بلطف یزدانی مستعین است واعتقاد بفضل ربانی جازم که ناگاه میامن سعادت ملاقات از مکمن غیب چهره گشاید	[illegible]
وپیوسته مجالس اعالی اعاظم وهمواره محافل اماجد واکارم را بلوامع انوار تعریف و[illegible] توصیف آن جناب منور ومعطر میدارد	[illegible]	رجاء واثق تمام دارد که ناگاه بروفق بشارت لاتیأسوا من روح الله نسیم نجاح از [illegible] لطیف وزیده کل مقصود در ریاض وصال بشکفد	[illegible]
وطوطی ناطقه را در شکرستان مناقب ومدایح آن ذات بارگاه همواره نغمات متسقة السمات تلقین می نماید	[illegible]	حقا که باستشمام روایح مجاورت [illegible] فوایح مجاورت مستظهر بوده امیدوار است که این مرام بروفق مراد روی نماید	[illegible]
وبر رابطه دعاگویی ووظیفه ثناخوانی که بر ذمت همت مخلصان جانی امری لازم وحکمی متحتم است مواظبت می نماید	[illegible]	تمکن همت بر احراز دولت مواصلت مصروف [illegible] امید [illegible] قبل حصول المنیه از [illegible] جلوه دهد	[illegible]
ودر موقف ارادت واخلاص ودعاگوی [illegible]	[illegible]	ووثوق رجا واثق [illegible] متمکن است که ناگاه نسیم [illegible] دولت ملاقات [illegible]	[illegible]

خاتمه عرض الاخلاص للاخوانیات

الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام	الفقرات علی طرز آخر	تمام الکلام
وعلی تعاقب الازمنه وتتابع الادهور جزو دعای علو مراتب وسمو مناقب آن خلاصه اعاظم ونقاوه اکارم تکراری وتذکاری ندارد	[illegible]	وبر درگاه الهی برای ارتقای جناب فضایل پناهی برمدارج کامکاری واعتلا برمعارج بزرگواری از روی ابتهال وزاری دعا میکند	[illegible]
وتکمیل صحایف اوقات وتمامی جرائد امانات را بدعای دولت که بلاشبهه امارات اجابت وعلامات استجابت بر عنوان آن مراقم ولایح است مزین میدارد	[illegible]	واز فیض عنایت اکرم الاکرمین وفضل عنایت ارحم الراحمین بدعای نظام اسباب دولت وقوام ارکان حشمت را درخواست می کند	[illegible]
وپیوسته در مدارس اخلاص ومجالس اختصاص بدرس دعای دولت روزافزون وشرح ثنای ذات اشرف همایون مشغول می باشد	[illegible]	واز لطف ازل وفضل لم یزل مزید مجد ومعالی آن قدوه اماجد واعالی بدعا [illegible] متوالی [illegible] مسالت میرود	[illegible]
واز افاضات مهیمن سلام ومقدر ذو الاکرام بقای کریم ایام آن خلاصه انام [illegible] تعاقب الشهور والاعوام سوال می کند	[illegible]	وجهه ترقی آن جناب براقصی مدارج کمال وتصاعد براعلی معارج جاه وجلال بتضرع وابتهال فی الغدو والاصال دعا می گوید	[illegible]
وهمواره در پنهان خانه اخلاص وکنج زاویه اختصاص بدل خالی از شوب ریا وزبان حالی بصدق وصفا بدعای دولت مشتغل است	[illegible]	ودر حریم اسحار بدعای جان وزاری آن بزرگوار که سبب نظم قواعد دلنوازی وموجب رفع عالم برافرازی همان خواهد بود اشتغال میرود	[illegible]
علی الدوام بترتیب روات ادعیه فاتحه [illegible] ذکر معهود بوده اشتغال میرود	[illegible]	وپیوسته بدعاهای بی غرض از محض الطاف حضرت مبدع الجوهر والعرض مزید ابهت وازدیاد جاه وحرمت آن جناب می طلبد	[illegible]
ودعاهای [illegible] دولت که استظهار مخلصان بدانست در اعقاب صلوات [illegible] اوقات مظان اجابه دعوات مشغول است [illegible]	[illegible]	وهمواره بر [illegible] دعای دولت روزافزون [illegible] صلوات خمس ساخته [illegible] سبع رفیع [illegible] کند	[illegible]



تتمه فقرات الشوقیه

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات

سطری چند از صحیفهٔ اولی در شوقیات

و محل آن بعد از عرض اخلاص است و اکابر این فن متفق اند بر آنکه ذکر شوق در مکاتیب ملوک مناسب نیست چه بیان شوق مقدمه تمنای وقوع ملاقاتست و ملاقات سلاطین متضمن اخطار کلیه باشد و در مکاتیب معظمات حجرات سلطنت و مخدرات حریم حرمت و حشمت نیز ذکر اشتیاق نشاید و در بواقی رسایل طبقات وقوع می باید و در اخوانیات بغایت مناسب است و درین رکن شرح فراق تابع بیان اشواق است چه در بعضی مکاتیب سخن از شوق باید راند و در برخی ذکر فراق باید کرد بحسب مقتضای مقام و چون از ذکر شوقیات استشمام روایح تمنای مواصلت می توان نمود هر اینه بعد از هر فقره با یراد ادعیه ملاقات سخن را سمت اتمام باید داد پس این سطر اشتمال دارد بر سه کلمه

کلمهٔ اول

در بیان اشواق و آن بر ترتیب خاص در کلمهٔ پنجم از سطر خامس از صحیفهٔ ثالثه آورده خواهد شد و آن مقدار که کاتب خواهد از انجا اخذ می توان کرد و اینجا نیز فقره چند از هر نوع آورده ایم با ابیات لایق آن والله المستعان و علیه التکلان

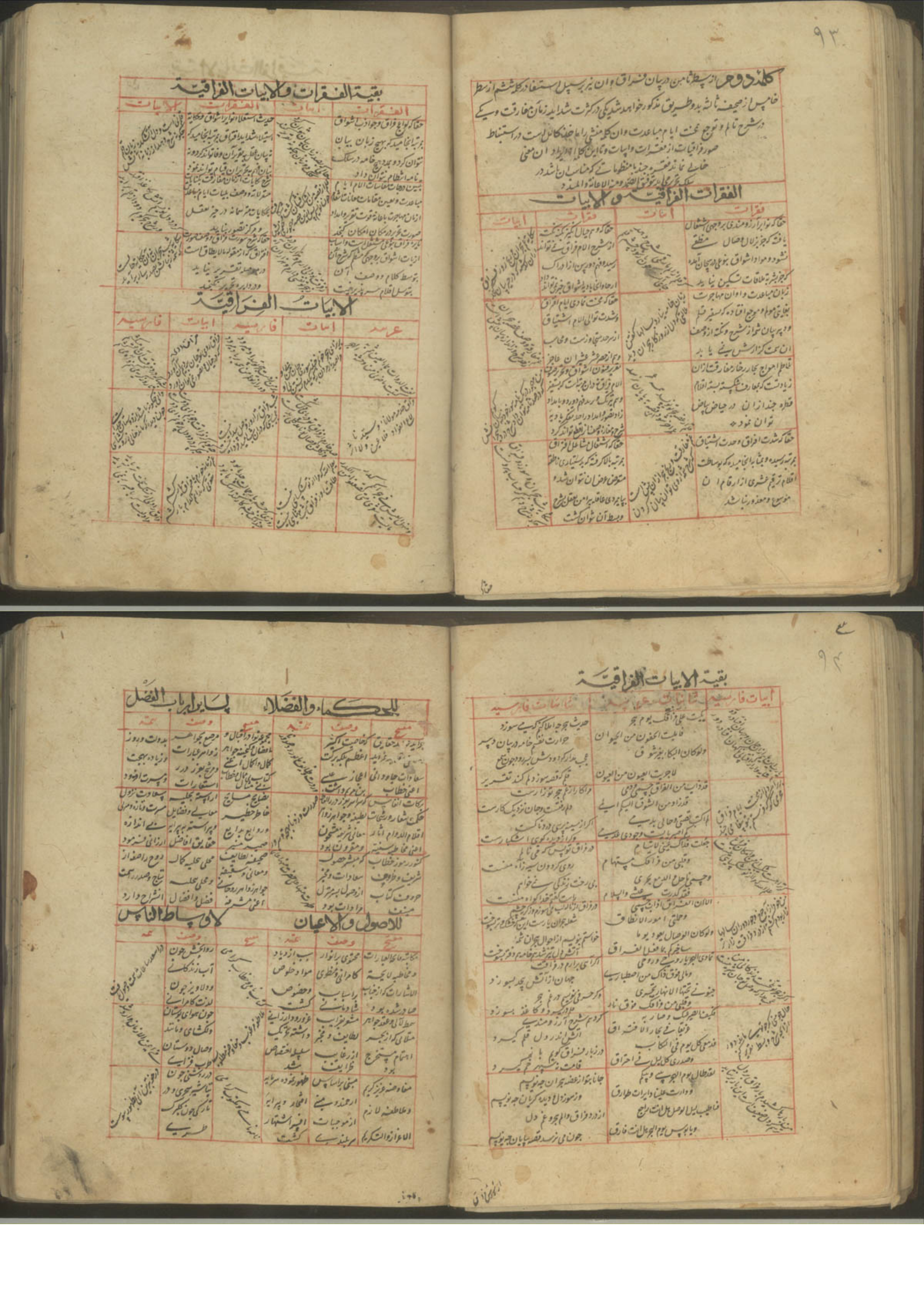
فقرات	ابیات	فقرات	ابیات

بقیة الشوقیات الابیات الشوقیه من الشوقیات

ابیات	فارسیه	فردیات	شاهیات

الابیات الشوقیه

عربیه	ابیات	فارسیه	شاهیات عربیه و فارسیه



کلمهٔ دوم از بسط ثامن در بیان فراق و آن بر سبیل استفتاد کلام ششم از سطر خامس از صحیفهٔ ثالثه بدو طریق مذکور خواهد شد یکی در کثرت شداید زمان مفارقت و دیگر در شرح ناکام و توجه محنت ایام مباعدت و آن کلام منشی را ماخذ کامل است در استنباط صور فراقیات از فقرات و ابیات

الفقرات الفراقیة و الابیات

بقیة الفقرات و الابیات الفراقیة

الابیات الفراقیة

بقیة الابیات الفراقیة

للحکماء والفضلاء لسایر ارباب الفضل

لاولی بساط الناس للاصول والاعیان

المقدمات اللایقة بالاخوانیات

مطلع	وصف	مطلع	وصف	تتمه
مطلع هوای سپهر و کامرانی و مورد ورود آمال و امانی یعنی مخاطبه نامیه ف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مجموعه توافق اسباب کامرانی و دیباچه ترادف آثار بهجت و شادمانی ف اعنی مفاوضه گرامی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صحیفه بهجت و سرور و تذکره محبت و حضور که از جناب نامزد این مخلص شده بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عنوان دفتر مقاصد و مطالب و طراز کسوت امانی و مآرب اعنی ملطفه ف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نسایم گلزار رحمت و تعطف و شمایم نوبهار مکرمت و ملطف اعنی مشرف نامه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حاوی بشارات دلگشایی و جامع اشارات راحت افزایی اعنی خطاب مستطاب ف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
طراز لطایف ارادت و شارح شرایف عنایت سعادت آثار اعنی مکاتبه بهیه ف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المتفرقات من المقدمات شاملة للطبقات الاخوانیات

مطلع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	وصف	تتمه
خطاب مستطاب بی شبهه ... مقتبس از انوار ... ف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سمت ظهور یافته درجیم دل و جان مقر و مکان ساخت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بنزول شریف و سیله ابتهاج مواطن و ظواهر و ذریعه ارتیاح خواطر و ضمایر گشت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	در زمان خجسته بورود در مسایل مفاخرت و میامن مباهات افزوده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	در ایمن اوقات و اکرم ساعات محاط علوم و مفهوم ارباب اخلاص و اختصاص گشت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و ورود نموده سبب بشارت خلایق اهل حقایق و موجب بشارت اصدقا و ارباب دقایق شد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ذوق شوق بیستون من رحیق بکام دل مشتاقان رسانید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بر مخلصان قدیم نازل گشته از پایه افتقار شان برزده اقتدار و افتخار رسانید

المنظومات فی تعریف مکاتیب الطبقة الاعلی والاشرف

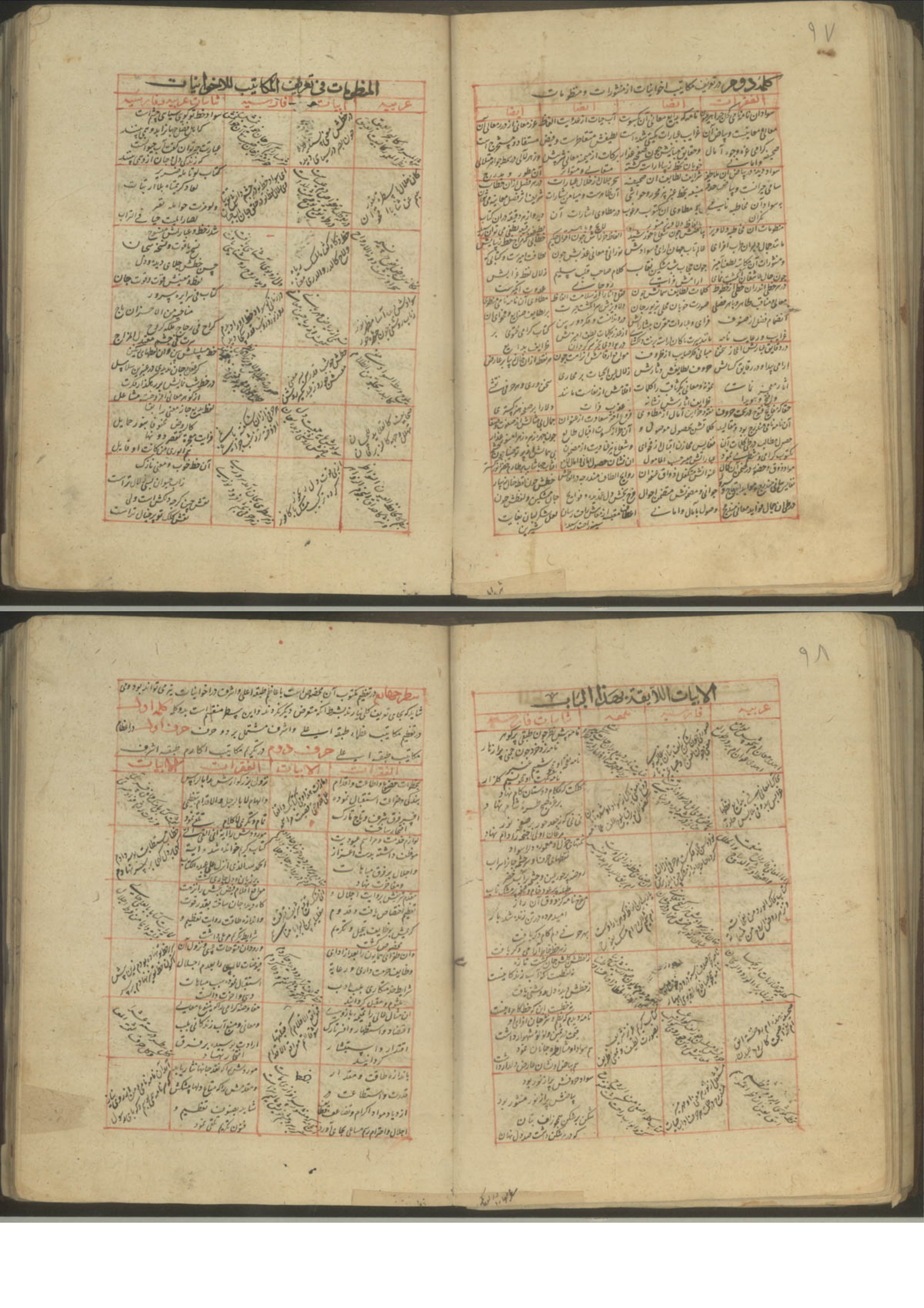


سطر سیوم در بیان در توصیف مکتوب و ابیات آن بعد از تمهید تسبیب و معنی تصرف بجای وصف جزئی می تواند آورد و مخفی نیست که توصیف مکتوب بحقیقت توصیف کاتب است پس هرچند دران مبالغه رود از تعظیم ظاهر شود و توصیف بالنسبت بخط مکتوب باشد چون جودت حروف و لطافت ترکیب و حسن صورت آن بسلامت الفاظ رعایت و فصاحت و بلاغت دران واولی آنست که بمجموع بکرم وصف درآید بکرو فی که خط کاتب از درجه توصیف ساقط باشد توصیف خط و بلاغت در مکاتیب ملوک و امرا و حکام لایق نیست چه آن توصیف راجع بتعظیم منشی و کاتب ایشانست نه بدیشان بل همان مقداری که در سطر سابق از وصف جزئی مثبت شده کافیست و در مکاتیب صدور و وزرا که بخود کتابت فرموده باشند ایراد توان کرد و مکاتیب سایر طبقات از ابرار و سادات توصیف حاجت نیست و در جواب طبقه اشرف بجامه توصیف لایق مناسبت و او سطر حکم سایر دارد اما زینت اجوبه اخوانیات بتوصیف نیست و درین سطر توصیف مکاتیب در دو کل سطور میگردد

کلمهٔ اول در توصیف مکاتیب طبقه اعلی و اشرف نثرا و نظما

والتوفیق من ولیه

المقدمات	ایضا	ایضا	ایضا	ایضا
بخطی چون طره طرار بر غره غرا مسلسل و دلگشا و لفظی مانند آب حیات در سواد ظلمات روشنی و جلا فزا	هر لفظی از آن چون زبان صباح متضمن طلوع آفتاب معانی و هر حرفی چون نسیم ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ویدم دل در بحر فضل اصلی از اصول حقایق مشاهده نموده و بر روی جان در ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



سطر پنجم در بیان نتیجه و ان عبارتست از ذکر فواید صوری و معنوی

که برورود مطالعه مکاتیب متفرع باشد و ایراد این معنی بتعریف و تعظیمی دیگرست مر مکتوب را و اختصاص باشراف طبقتین اعلی و اشرف ظاهرست و در اخوانیات نیز لایق باشد و بنظم و نثر ادا می توان نمود و این سطر دو کلمه است **کلمه اول** درانچه مناسبت با طبقه اعلی و اشرف دارد و منقسم بدو حرف

حرف اول درانچه لایق مکاتبت اعاظم طبقه اعلی باشد

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	محبوب ان نامه دولت کلزار امانی و آمال تازه و بظهور آن نشوه سعادت سرور ارباب قبول و اقبال [illegible]	[illegible]	از نشعه آن خطاب عالی مثال متعالی بسر معنی کلام الملوک ملوک الکلام بر ارباب بصیرت آشکارا گشت
[illegible]	طلوع ان صبح کامکاری و ظهور آن نور [illegible]	[illegible]	از مطالعه ان توقیع رفیع در طغرای [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه دوم در تعظیم مکاتیب که در اخوانیات شاید من الفقرات والمنظومات

ایضا	ایضا	ایضا	الفقرات
سواد نامه همایون جون کحل الجواهر نور باصره جان یافت و بینش را مانند شعاع مهر جهانتاب سرمایه روشنی روان ساخت	این خلاصه اوقات زندگانی و نقاوه ایام کامرانی برفرق افتخار نهاده تمیز بازوی اقتدار کرد انید	قدوم عزیزش را وظایف اکرام و رعایت احترام موجب و موثق داشته بلب ادب متقبل ساخت	ورود شریفش را مراسم اعزاز و تکریم و مواجب اجلال و تعظیم از روی اخلاص قدم تقدیم رسانید
مورد ان وارد [illegible]	موقع کریم و مورد [illegible]	مورد [illegible]	مورد میمون آن خطاب همایون را [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شاباشیات	فارسیه	الابیات	العربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

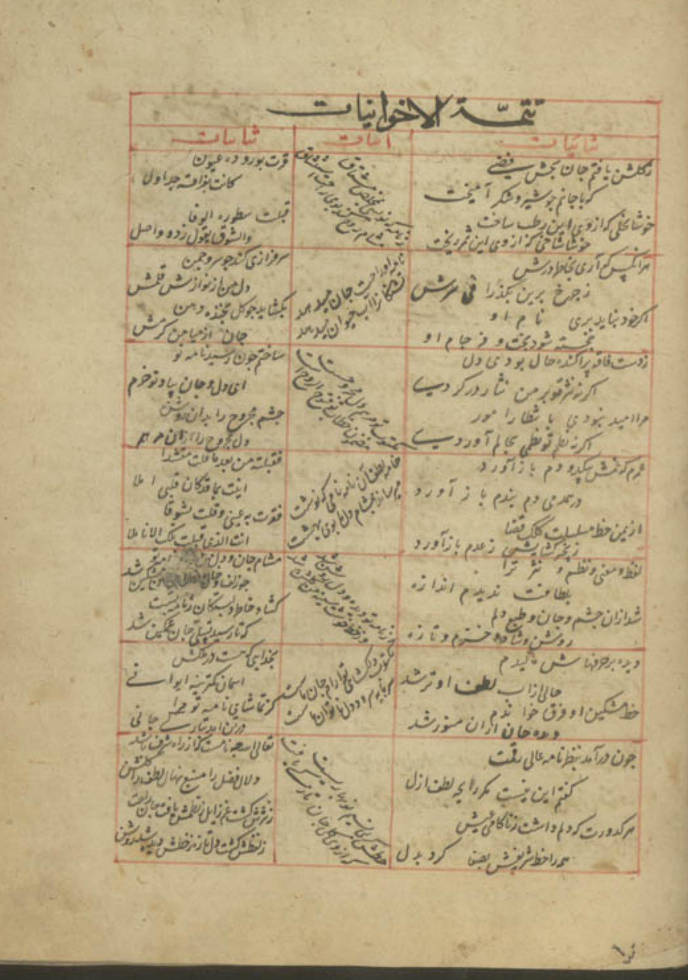
حرف دوم درانچه مناسب مکاتیب اعاظم طبقه اشرف تواند بود نظما و نثرا

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	از فحوای ان ملاطفه سامی مخاطبه گرامی سرایة انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بر زمین [illegible]	[illegible]	از رشحات خطاب عالی که در منصب بلند میستفاحینا ها افاضه نموده نهال آمال باوراق سعادت اقبال ارایسته گشت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لوامع انوار خطاب مستطاب [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]



کلمه دوم در ذکر نتایج مرتبه مکاتیب اخوانیات

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	از بشارت [illegible]



تتمة الاخوانيات

ثنايات	ابيات	ثنايات

ايضاً للاخوانيات

ابيات	فقرات	ابيات	فقرات
[illegible]	ازكمال تفقد وجمال تودد كه اين جناب در ضمن ان خطاب مستطاب درج و نموده بودند	[illegible]	از يمن مطالعه آن كتاب بانشي سمات و ذوق مشاهده آن خطاب قدسي صفات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

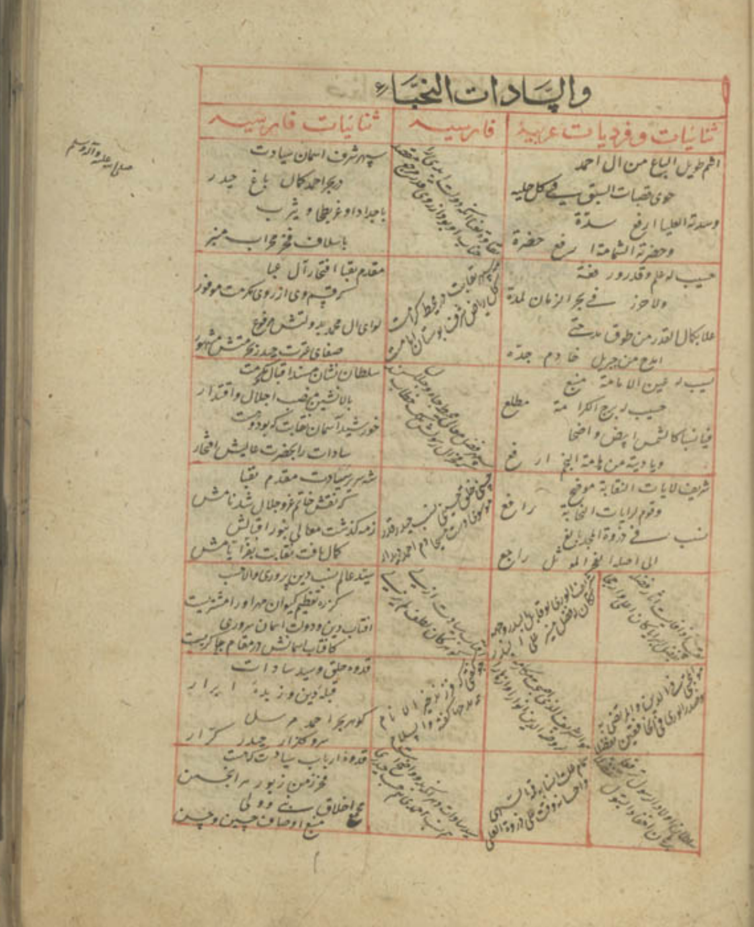


اوصاف ساير الملازمين

فارسيه	ابيات	عربيه	منثورات

سطر ششم در مقابله و محل ايراد آن بعد از هيچ تواند بود مقابله دو نوع است يكي آنكه بازاي نتايج كه بر مطالعه آن مكتوب مترتب بوده يا در برابر عواطف و مراحمي كه مضمون كتاب بران اشتمال داشته دوسه كلمه از خدمت و عبوديت با سلام و تحيت بر اختلاف مراتب آورده شود دوم آنكه طريق اقتدا رعايت داشته متعرض ارسال خدمات و تحيات نشوند و اين صورت با دب اقرب است و هر يك از نوعين در كلمه مذكور مي شود **كلمه اول** در ايراد خدمت و تحيت و چون سطر ثامن از صحيفه اولي تحيات متعاوته را جهت طبقات و اخوانيات متكفل است كاتب صاحب قدرت مي تواند كه تحيات مناسبه از ان محل بدينجا نقل كند و جهت دستور العمل مختصر چند اينجا نقل مي كند مناسب طبقات

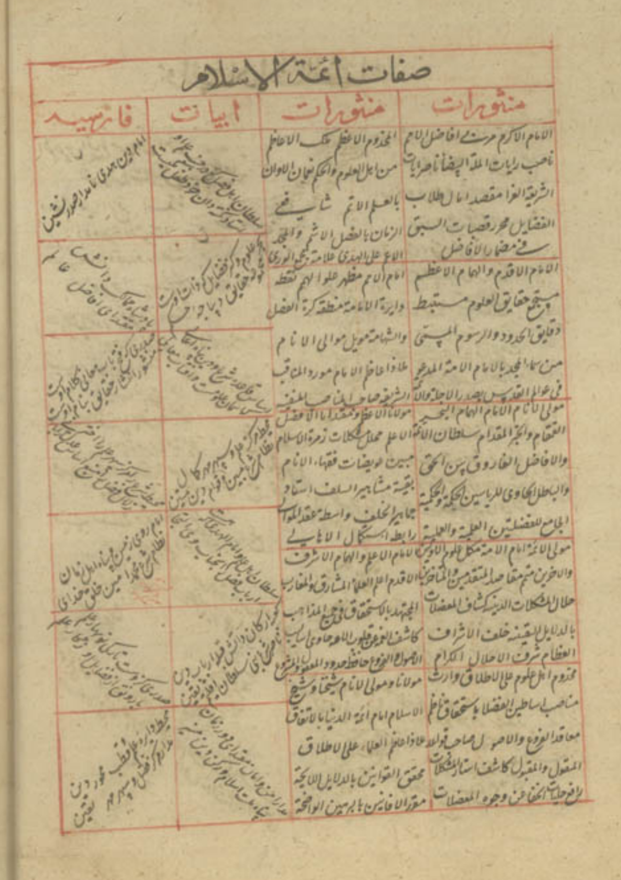
طبقه اعلى	طبقه اشرف	اخوانيات
صنوف عنايت و ذره پروري كه در ضمن آن مندرج بود با سپاس بنده نوازي انضمام داد	در مقابله حرفي از حروف آن گرم و در برابر نقشي از نقوش ان در	الطاف و اكرام كه منه اول اقلام مجسته ارقام مشتمل بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]



صفات النقباء

منثورات	منثورات	ابیات	فارسیه
مرتضی ممالک الاسلام موئل اعاظم النقباء العظام علامة الهدی نشابة الوری شرف ابناء الرسالة زبدة ایات النقابة والجلالة قدوة الزمرة العلویة اسوة العترة النبویة	المرتضی الانجب الاقدم والمجتبی الانسب الاکرم برهان اساطین الملاء والطین سلطان النقابة ونقیب السلاطین نور عین الامامة عین نور الکرامة	[illegible]	[illegible]
المرتضی الامجد الارفع والمجتبی الاسعد الامنع نقیب نقباء الافاق محرز مناصب السادات بالاستحقاق مطمح انظار بدور العزة والجلالة مطلع انوار شموس النقابة والایالة	صدر الامة الباهرة بدر الملة الزاهرة طرة ناصیة السیادة غرة جبهة السعادة طاهر الانساب نبوی الاخلاق والماثر علوی الاعراق والمفاخر	[illegible]	[illegible]
ملک اعاظم السادات المتحلی باقسام الکرامات والسعادات ملاذ اکارم النقباء اسوة الزمرة المنتسبة الی آل العبا زبدة اولاد السبطین قدوة امجاد الخافقین	السید المجید والشریف الاید جلیل الاصل فی ذاته جمیل الوصف فی اخلاقه وصفاته انسان عین السیادة عین انسان السیادة سند آل طه و یس نبوی السبط الیمن	[illegible]	[illegible]
المرتضی المعلی والمجتبی المزکی خلف اعاظم الاسلاف شرف الاشراف الاخلاف من آل عبد مناف [illegible] الهاشمیة العلویة [illegible]	نقیب النقباء الاطهار اقدم اعاظم السادات فی الافاق والاقطار [illegible]	[illegible]	[illegible]
المرتضی الاشرف الافضل والمجتبی الاعظم الاکمل زبدة امجاد النقباء قدوة اعاظم النبی [illegible] الخافقین [illegible]	خلاصة اولاد الرسول [illegible] البتول زین العترة المصطفیة جمال الزمرة [illegible] سید السادات العظام [illegible] السعادات بین الانام	[illegible]	[illegible]





تتمه صفات العلما

منثورات | عربيه | ابيات | فارسيه

مولى الانام متبوع اهل الاسلام في الايام امام اهل الطاعة والاطاعة ناصب رايات المساعي في اقامة الجماعة معتدى الامم مثبت الحقوق قلب في الزمم

مولى الموالي مجمع المعالي موس انية الكرام مشيد اركان الاذان والاقامة مصدر النغمات المحزونة في الترجيع مورد الالحان الموزونة بالصوت الرفيع

المولى الشريف والاعلى من زينة التواقيف مترصد الازمنة والاوقات مراعي شرايط الاذونة والساعات دقوالي مدو المعالي ذخوالايام والليالي

مولانا الاكرم جامع المعالي والحكم مقرر جوايد فصول التوصيف محرر صحايف اصول التوريف جامع اشتات الامور عارف مراتب الجمهور

المولى الوحيد المويد بالتشديد قدوة اصحاب التصريف المصون ذهنه عن التحريف وكلامه عن التصحيف رابط نظم البدايع وقواعدها واسطة عقد الجامع ونظامها

المولى الكرم عليم العديل في العالم المتحلي بمحاسن الجلال السنية المتخلي عن ذمايم الخصال الدنية مجمع الاداب مقبول قلوب اولي الالباب

المولى الاوحد والشريف الاسعد الادب الاديب لارباب التوفيق وواجب الترجيب عارف الاساليب الادبية واقف الغوامض النحوية ناظم دواوين الادب جامع فنون السوال والجواب

[illegible]

صفات الحكماء وطبقاتهم

منثورات | عربيه | ابيات | فارسيه

مولى الانام افضل فضلاء الامام اكمل المدققين كاشف اسرار المحققين سلطان اسطين الحكماء مغيث النفوس باجماع العلماء

مقتدى اكابر الامم برهان حكماء العرب والعجم افضل ارباب الفضل والحكم غايض بحار المعاني الجو بعلو الهمة جمال مجامع الفحول كمال محافل اصحاب العقول

كشاف مشكلات الحقايق مفتاح معلقات الدقايق ومعضلات الرقايق مخزن نفايس جواهر اصناف الحكم مرام سرار خواص الحدوث والقدم غاية المطالب الروحانية نهاية المقاصد الانسانية

البحر الاعظم والبحر الخضم احكم ارباب الحكمة اسبق سباق العلم بسمو الادمة مكمل النفوس بجوامع الكمالات متمم فضايل العقول بتزاوف افاضات السعادات

مولانا الاعظم قدوة الاعاظم الاطباء في العالم مسيح الثاني مستخرج قانون المعاني بتقاوة الموجودات والمادوات خلاصة البسايط والمركبات

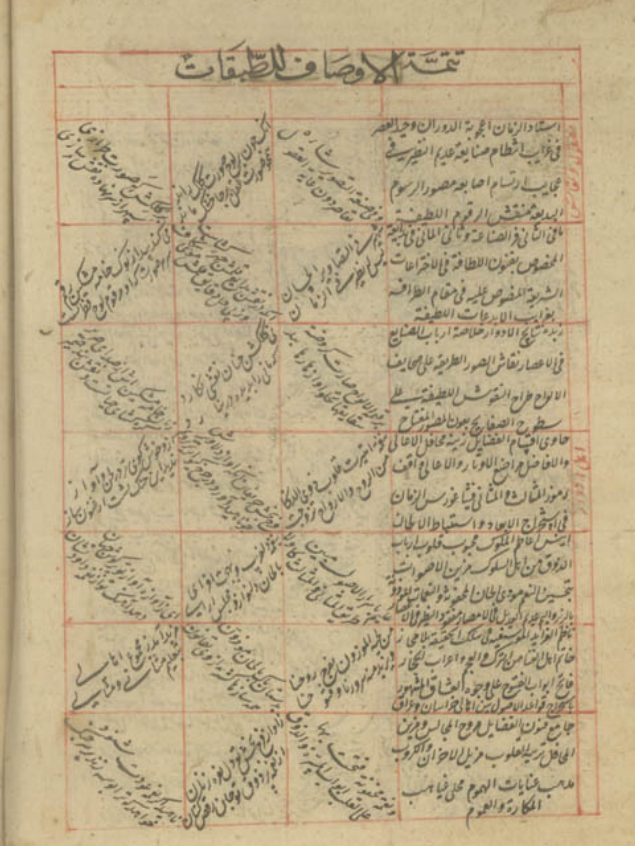
ملك ملوك الاطباء حاوي كمالات اولياء جالينوس الزمان ابقراط العهد والاوان واقف اسرار الامراض رافع استار الاعراض مسيح الزمان لشفاء نوع الانسان

المولى الاعظم مبارك الوجه والقدم راحة الارواح شفاء القلوب والاشباح وارث منصب جالينوس مزيل العوارض عن النفوس دافع انواع الالام شافي اصناف الاسقام

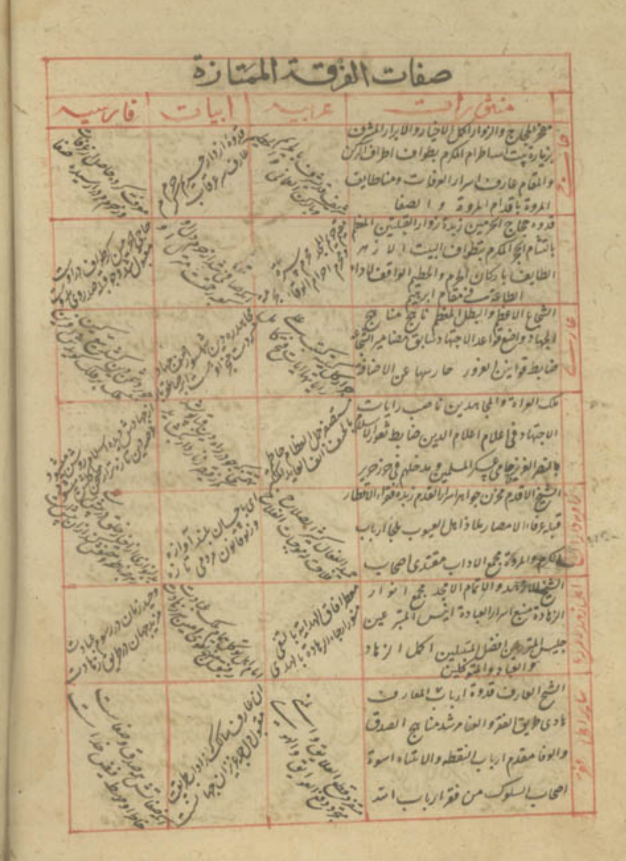
[illegible]





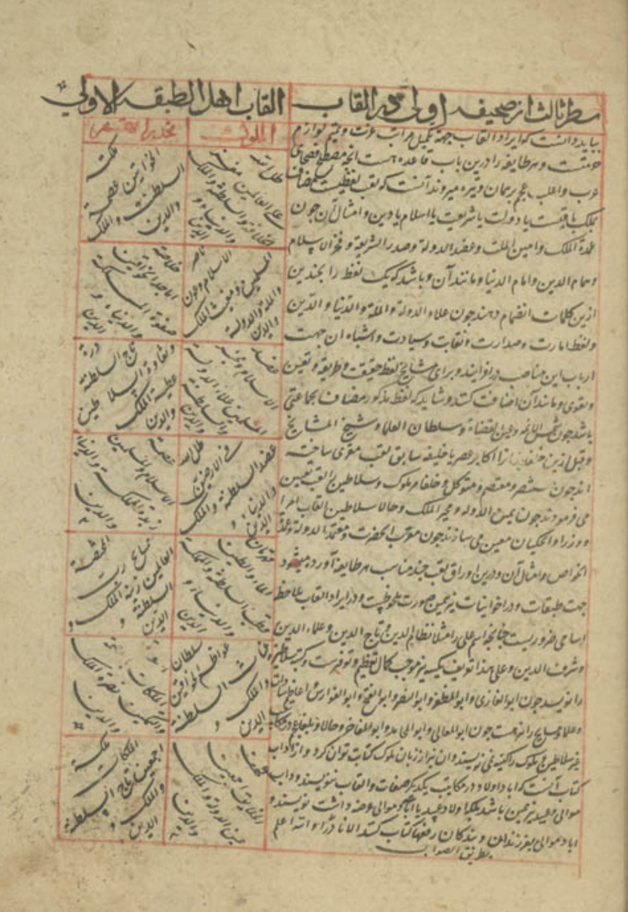

تتمة الاوصاف للطبقات


الداخلة في الحكمة


صفات الفرقة الممتازة
منثورات
عربيه
ابيات
فارسيه


صفات الاصول والاعيان
اوصاف المعارف والمشاهير
منثورات
عربيه
فارسيه
منثورات





بقیت صفات المعارف وتتمه اوصاف المشاهیر

ابیات	عربیه	منثورات	عربیه
فی علو مقاصده ا علی جرم باقدام الفتوة والسماح	[illegible]	الصدر المعظم منبع علو الهمم خلاصة الادوار نقاوة اماثل الاعصار کریم الاصل فرازنات شریف النسل بین الاماثل والاقران	فی رفع العلیا منفرد بها [illegible]
[illegible]	[illegible]	الصدر المعالی افتخار الاعالی نادرة الایام واللیالی ینبوع زلال المعالی معدن جواهر اللطف العمیم مخزن نفایس الطول الجسیم	[illegible]
فی آفاق الکفاءة [illegible] ومع المعالی ونشر العطاء	[illegible]	الصاحب الرفیع ذی القدر الشامخ والقدر [illegible] مجمع المکارم منبع العوارف بدر سماء المآثر والعواطف الراقی الی برج الجلال الصاعد علی ذری الاقبال	فی نطق الکفین بالجود والندی [illegible]
[illegible]	[illegible]	المعظم الاوفی والمکرم الاکفی مزین صحایف الایام برقوم آثار الشهامة والرعایة مصابیح الازمان بلموع انوار الکفایة	[illegible]
[illegible]	[illegible]	قدوة الاعیان اسوة الاقران مقبول اهالی الآفاق منظور ذوی المکارم والیه اخلاق کفیل المهام صلاح الانام ولی النعم جلی الکرم	فی [illegible] المکارم بالمعالی [illegible]
[illegible]	[illegible]	منظم جوامع الامور بالکفایة مدبر مهام الجمهور بحسن الدرایة ویمن الرعایة اوحد الاشراف واشرف الاعیان اظهر الآفاق وافق الاقران	[illegible]
[illegible]	[illegible]	افتخار الاعیان الفایض من نوال اقباله علی الاکفاء والاقران راقم آثار الکفایة علی صحایف الاحسان جامع اطوار الرعایة بین طوایف الانسان	[illegible]







سطر سابع از صحیفهٔ اولی در بیان عرض اخلاص

وملاک آن بعد از ادای تحیات و عرض اخلاص جنانچه [illegible] در رسایل بلغا ومکاتبت فضلا بنظر در آمده باستدعای دوام ایام دولت مکتوب الیه است با دامت برنشر مناقب وشرح مناصب او یا توجه تام بحصول مجاورت و وصول مجاورتش و در هریک ازین اصناف ثلثه صور مشوحه ممکن است هم در طبقات وهم در اخوانیات و بدین سبب این سطر نیز منطوی باشد بر دو کلمه **کلمهٔ اول** در آنچه مناسب طبقات تواند بود ومشتمل بر سه حرف **حرف اول** در عرض اخلاص بنسبت طبقهٔ اعلی و مدار آن بر استدعای ازدیاد دولت و تضاعف حشمت باشد وبرای اتمام سخن درین قسم کلمهٔ چند منظوم یا منثور بطریق دعا لازم است

للملوک	تمام الکلام	لاولاد السلاطین	تمام الکلام
واستعلای مراتب ارکان دولت قاهره وارتقای مناصب اعیان حضرت باهره بخلوص نیت وصفای طویت از بارگاه مجیب الدعوات عز شانه استدعا می نماید	صحایف این مراد از دیوان امانی بطغرای اجب دعوة اذا دعان موشح باد	و در محل مناجات سحرگاهی از لطف نامتناهی حضرت الهی استدعا میرود که خط لطف آثار سلطنت تازه وانوار عظمت بی اندازه بر صفحات ایام دولت همایون ظاهر و باهر گردد	[illegible]
وبعد از ادای مراسم سنت و فرض از حضرت بدیع السموات والارض دوام عهود سلطنت وجهانبانی وقوام حدود خلافت و سلطان نشانی را مستدعی می باشد	چه آید این مرام از فیض فضل ملک علام برقوام اولی استجابت مرقوم باد	وازو تا بی منت وفتاح مزه ازسمت صفت مسالت می نماید که بندگان دولت قاهره بعون عنایت ربانی و مدد حمایت سبحانی جهان جمله زیر نگین آورند دشمنان بر زمین آورند	[illegible]
و دوام ایام سلطنت و شهریاری وخلود عهود خلافت وجهانداری بندگان حضرت اعلی که متضمن صلاح حال ونجاح آمال عباد الله است از حضرت مبدع البرایا مسالت می نماید	مناشیر این مطلوب از بارگاه حضرت مجیب الدعوات بپروانهٔ فاستجبنا موقع باد	وهنگام سحرگاه از بارگاه عنایت حضرت اله درخواسته میکند که ابداً ربع مسکون در تحت فرمان همایون باشد و رایت سلطنت و کشور گشایی آیینهٔ ابهت و فرمان فرمایی از زنگار روان واشتغال مصون	[illegible]
وانتظام رتبهٔ خلافت و اتساع عرصهٔ سلطنت که متکفل صلاح احوال اهل عالم و متضمن نجاح امور جمهور بنی آدم است بالعشی والاشراق از حضرت فیاض علی الاطلاق در دست می خواهد	کسوت حال این مطلوب بطراز او از فاستجبنا لهم [illegible]	واز درگاه وهاب العطیات وفیاض البریات تقدست ذاته وشهرت صفاته مسالت میرود که تمام معمورهٔ اسلام در حوزهٔ تسخیر واقتدار بندگان حضرت [illegible]	[illegible]

للملکات	تمام الکلام	للامراء والحکام	تمام الکلام
واز حضرت وهاب الامانی که بخشندهٔ سعادات جاودانی وبرارندهٔ مرادات دو جهانیست مزید جاه وحشمت ودوام عصمت وعظمت آنحضرت درخواست می نماید	والله ولی الاجابة ومنه المنة فی الاستجابة	واستحکام مبانی ارادت ونامداری وانتظام معاقد ایالت وکامکاری بدعوات سحرگاهی از حضرت الهی که فیاض فیوض نامتناهیست استدعا می طلبد	[illegible]
ودوام دولت ابد پیوند که عز سلطنت بانتظام آن منور ومعلی وخلوت مملکت بطراز اتساق اسبابش مطرز ومحلی است از درگاه الوهیت می جوید	والله سمیع مجیب سمیع مفضل الدعا ومجیب	ودوام اتساق امور دولت وخلود انتظام مهام حشمت وشوکت آنحضرت را از بارگاه واهب الرغایب ومیسر المآرب جل شانه وعظم سلطانه مستدعی می باشد	[illegible]
وبتضرع وزاری از حضرت باری عز ذکره وعم بره خلود ایام سلطنت ودوام اسباب عظمت که کافل صلاح عموم رعایا ومشتمل بر نجاح کافهٔ برایات در می خواهد	وهو مجیب للعباد وعلی اجابة الاعتقاد	وبوظیفهٔ دعا و راتبهٔ ثنا که برکافهٔ انام عین فرض وفرض عین است لیلا ونهارا سرا وجهارا اشتغال نموده دوام دولت بندگان حضرت امارت پناهی بدعاهای سحرگاهی از غنایت نامتناهی الهی درمیخواهد	[illegible]

للصدور وارکان دولت	تمام الکلام	للوزراء واعیان الحضرت	تمام الکلام
وهمواره انتظام امور صدارت پناهی از بارگاه الهی بدعا ونیاز سحرگاهی گران زمان بنور درره دعا پرده مسالت می نماید	امارات اجابت بر صحایف این دعوات واضح ولایح باشد	وصحایف اوراق زندگانی بدعای ایام کامرانی واستدعای مزید رفعت ودولت دو جهانی موشح ومرشح می دارد	وبه یامن دعوة اجیب دعوة الداع مستوثق ومستظهر می باشد
واستعلای مراتب جاه وجلال وارتقای مناصب اعزاز واجلال آنحضرت را از بارگاه عطیات اله بگریهٔ شب وناله سحرگاه استدعا می نماید	بشرف نجاح مقارن وبسعادت اجابت مقرون باد	ودعای دولت همایون وحشمت روزافزون که واسطهٔ صلاح رعایا بلکه رابطهٔ نجاح کافهٔ برایاست بعد از روایت فرایض وظایف نوافل باداست می رسانند	نقش این مرام بسمت قبول ورقم وصول مرقوم ومموکه خواهد بود
واناء الصباح واطراف الرواح از حضرت مبدع الارواح وخالق الاشباح تضاعف انواع دولت وترادف آثار مکنت آنحضرت بربان کردل موافق اوست درخواست میکند	برعت اجابت ووقوع استجابت مشرف باد	ودعا دوام ایام وزارت وایالت وخلود افاضات آثار نصفت وعدالت آنحضرت را فی کل الازمان از صمیم دل وجان بادا میرساند	وامید وار که صبح این مرام از مطلع اجابت طلوع نماید

در رعایت ادعیه | در بمعنی استعداد | در شوق ملاقات | در عنایت الطاف | در غیبت و حضور | در اخلاص



تمام الکلام	پیاپی مالا لازم مین	تمام الکلام	لاهل الدیوان و ارباب القلم
بر منصه اجابت و منظر استجابت جهره گشای و جلوه نمای باد	و در جمیع احوال پیرمایه امانی و پیرایه امال دعای دولت آن جناب شناخته وارزاورد زبان و سجو روان ساخته		واستدامت مهام دولت و استقامت امور حشمت ما که وسیله اسایش رعایا و ذریعه ارامش برایات از ملک اعلی استدعا می کند
بصلاح اجابت و نجاح استجابت مقرون و مشفوع باد	و فی السراء والضراء بدعاء مزید جاه و جلال و ازدیاد دولت و اقبال اشتغال می نماید		و علی التوالی از ملک متعالی تعالی شانه و توالی احیانه تضاعف مواد مجد و اقبال و تضاعف امداد جاه و جلال بزبان ابتهال مسالت می نماید
توافق اجابت ربانی و رو نجل استجابه سبحانی بدان مقرون باد	و از خزانه افضال جمیع لایزال انتظام مهام دولت و اتباع ازدیاد مواد جاه و جلال ان علیم المثال سوال می نماید		و بالغدو والاصال از روی نیاز و ابتهال دعای کوان جناب را سبب ترقی بر مدارج حشمت و موجب ترفع بر معارج رفعت بارشد بارگاه رفیع الدرجات رفع می کنند

طرف دوم در عرض اخلاص بر وجهی که مناسب طبقه اشرف باشد و ان بستدعا دوام جاه و حشمت مکتوب الیه است یا ادامت بر شرح مناقب و مراتب یا توجه بروبت و محبت وی و درین نوع تمام کلام که بدعا باشد و کاه بغزان واسه المستعان

تمام الکلام	للاکابر الاجله السادات	تمام الکلام	للنقباء و الولات
علامات اجابت این مرام بر صحایف ایام مشهور باد	و بزبان ثنا خوانی بی نشاید نهاون و نوانی دعای ادامت ایام معالی و فضایل آن مقتدای اعالی و افاضل و طبقه اسحار بل رابته لیل و نهار وارد		و از سر عقیدت خالص و نیت صافی بدعای دولت نقابت پناهی که صلاح بی غایت و فلاح بی نهایت بران مترتب و متفرع است اشتغال می نماید
صحف این دعا بر قسم اجابت موقوف و ارزان باد	و از حضرت واجب الوجود و مفیض الکرم و الجود تهید ارکان این پروری و تشیید بنیان شریعت گستری آنحضرت را از درگاه الطاف باری بزبان زاری و تضرع در می خواهد		و اناء اللیل و اطراف النهار بطابق زمره ابرار و موافقت فرقه المستغفرین بالاسحار را دیه دوام سعادت اتمام مواظبت نموده و سعی می نماید
شرف اجابتش مقرر و ظهور استجابتش مقدر باد	و دوام ایام دولت حضرت افاضل پناهی از بارگاه الطاف الهی بدعوات سحرگاهی بطریق نیاز زنا مشا سعی در خواست می نماید		و عقیب الصلوة از حضرت مجیب الدعوات دوام اسباب کامکاری و نظام مهام بختیاری ملازمان سیادت پناه را مستدعی می باشد

دار انواع عذر از هر کونه | در عتاب از هر کونه | رقعات که در هر وقت نویسید

عذر ترک التقایب

در عقب جناب عالی زیادت از آنست که در حد کتاب تقدیم التقایب محتاج شود و اشهر که بحسن حلیه حلل ... وگرنه منیشا افتاب معلوم است ... طلق خوش ... کلک شاعر

عذر ... بجواب نوشتن

... وما النظم الکرم ... قصوا

عذر قلت ... غنیمت

... جون ...

عذر ... کشا

... سعادت ... و ... ساختند ... که آن خداوند معلوم دارد ... خطا و اسلام اعلم بالصواب

عذر ترک ملازمت

اگر چند روز بحسب انتظار نه از روی اختیار در ملازمت جناب عالی مقصر بود حق تعالی آگاهست که یک لحظه از دعای دولت فارغ گشته و نیت اما ... معذورت بجواب ... روا الحقیقه ... باختیار ... قرین بود ... باختیار رواق ... اختیار کند

این سعادت حصول موالات ... این کدام دوستانست ... و با کدام کار روانست ... سپل ... شفقت ... دلدار ... چون ... جواب خود ... و قواعد عهد و مواثیق را ... با اسیای بنا ... ای امید من و بعد توم اسر تمه باد ... بجوین خطا ... ور ... خطا کرد ... کرت کدورتی از دوستان ... ان دعوی دوستی کجا شد ... کس ... جنین ... کورانفس ... ولطاری ... ما ... ما را بتو ... امید بود ... نظری ... جان ... سایه ... سرو ... جرا ... اگر چه بصورت ... از خدمت ... دوران ... جون ... و کرامت ... نصیب ... حکایتها ... بپایان آوردم ... کو شرح شوق تا پایان نویسم

در بهار نویسد

کلزار دولت روز افزون همواره از نسایم بهار فیروزی سرسبز و شاداب و جمن جاه ایام همایون ... نسایم شمال بهروزی ناظر و سیراب ... بهار عمر تو ... گرد ... ند ... باید

در زمستان نویسد

همواره از سحاب افضال ... ذوالجلال رشحات عنایت ... اقطار ... ان ... آن ... محفوظ و شاداب باد

در صبا ... نویسد

... صباحت ... باد ... متوون ... ماه ... کامیاب ... رسید

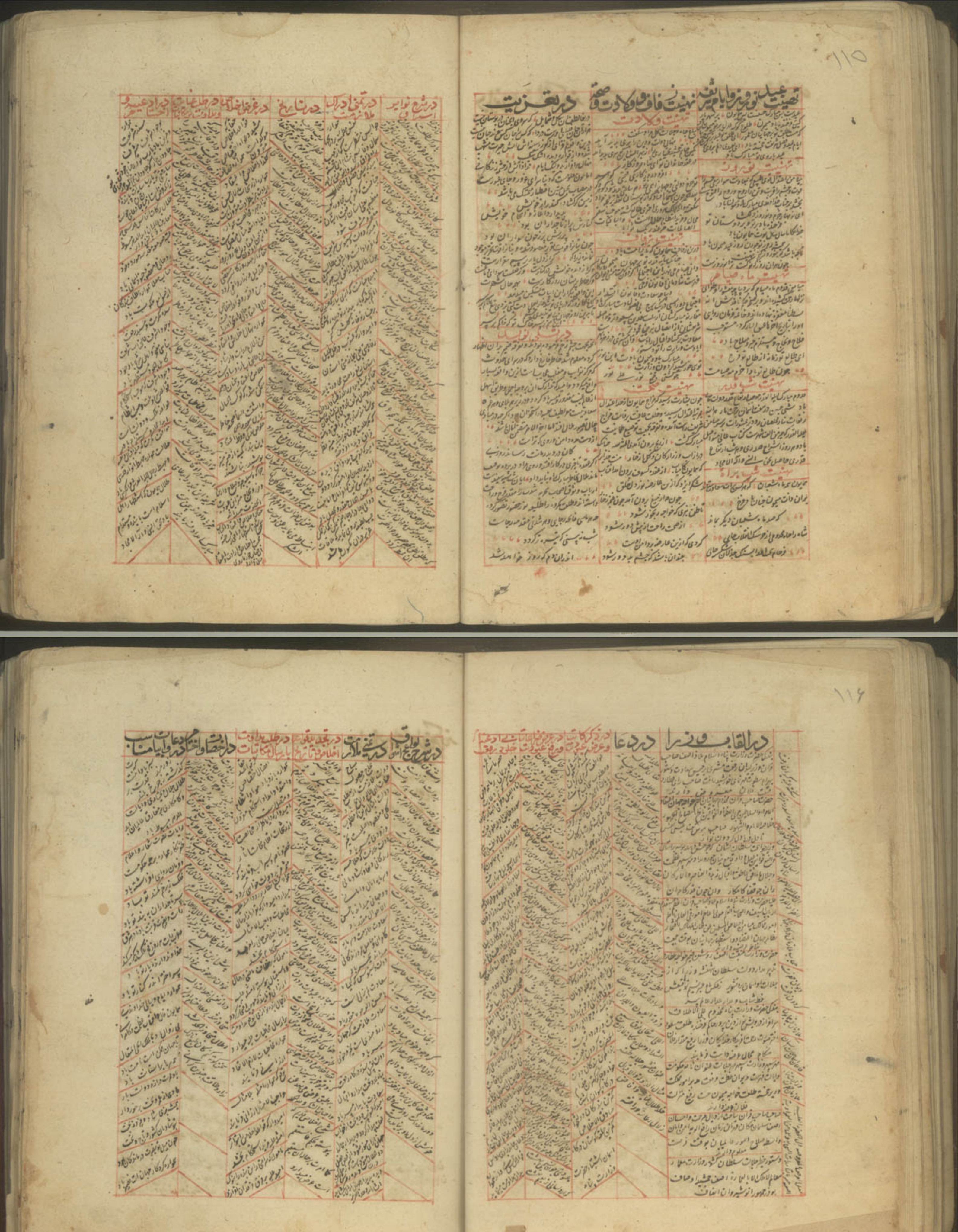
در شب نویسد

ای ... شب ... روز ... کو روز روشن اقبال ... بکام دوستان ... روزت ... شب ... بکام ... مطلع صبح شادمانی باد

ختام

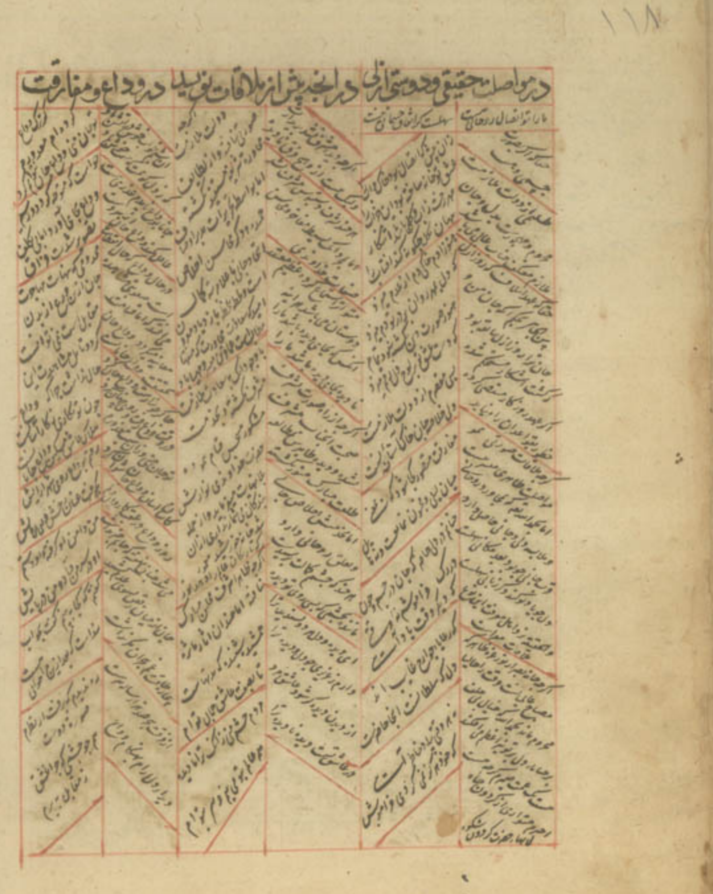
دیز القاسادات و قضاوموالی

عنوان	دیز القاسادات و قضاوموالی	در دعوا	در ذکر نام کا...	در ... عبر	در ...
	جناب سیادت پناه ... سادات ... الاخلاق ... منادن				

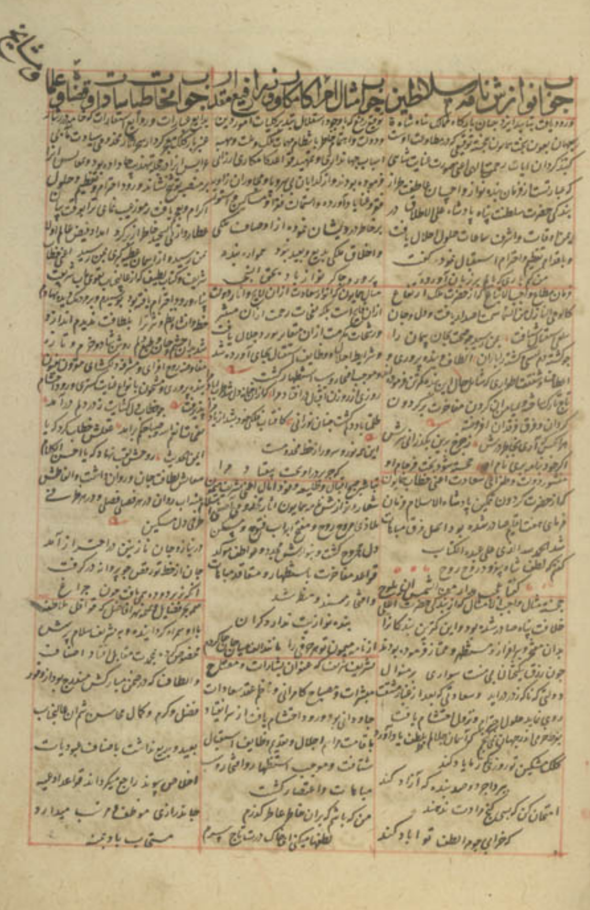

۱۱۵
در تعزیت
تهنیت ولادت
در تاریخ
۱۱۶
در القاب وزرا
در دعا

در القاب اکابر	اصناف دوم	در ارسال دعوات طریقه کنند
صواحب	منشی	
	شاعر	
طبیب	محتسب	
منجم	خواجه سرایان	
	مطرب	
	نقاش	

در اشتیاق	در یاد کردن ایام وصال	در وفا و ثبات قدم

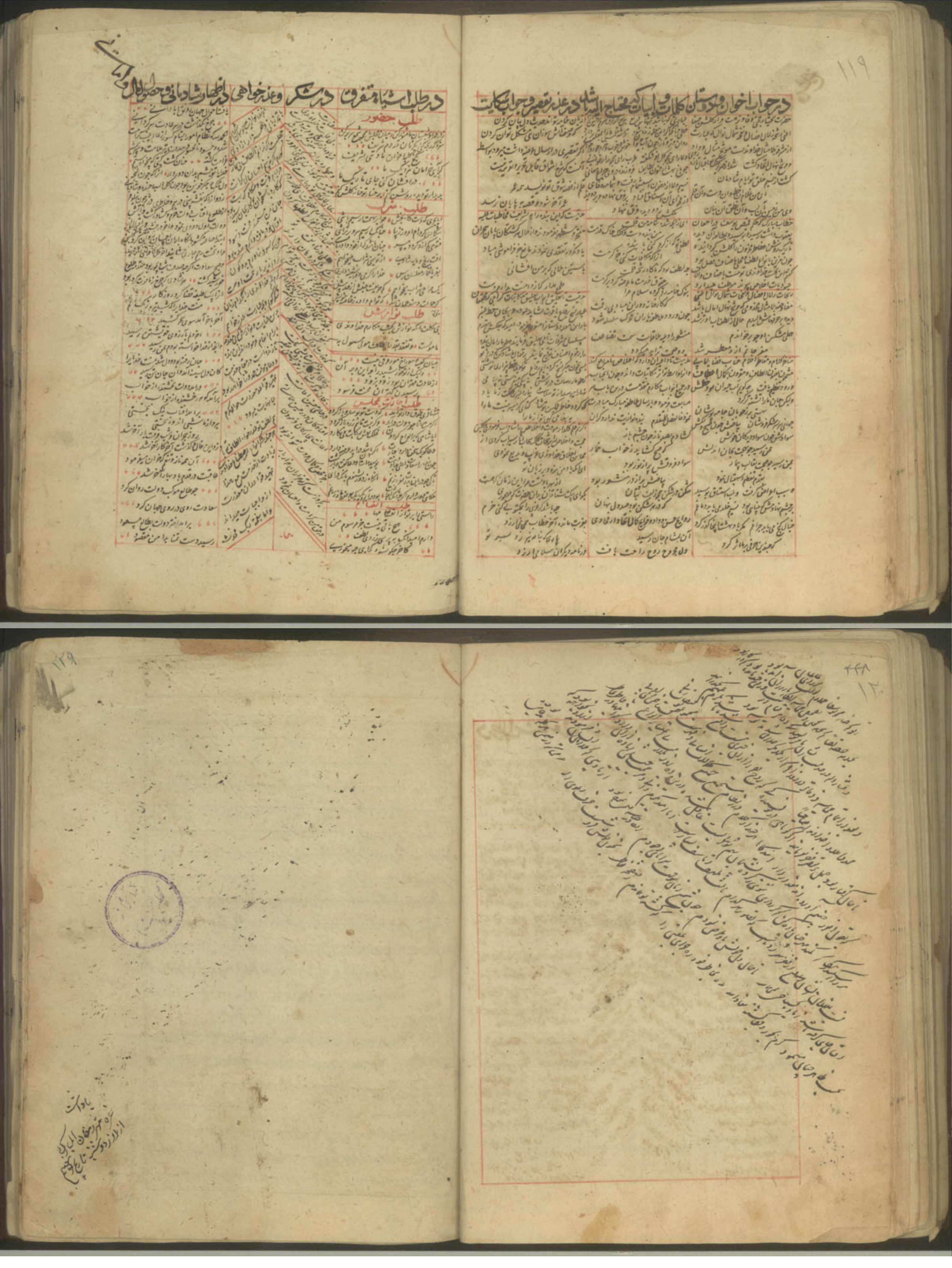


در مواصلت حقیقی و دوستی ازلی | در انجه پیش از ملاقات نویسند | در وداع و مفارقت



جواب نوازش نامه سلاطین | جواب امثال امرا و حکام و وزرا و رفیع مقدار | جواب مخاطبات سادات و قضات و علما

تاریخ



119

در جواب اخوان و دوستان کلمات و ابیات که محتاج الیه باشد در عذر تقصیر و جواب شکایت

در طلب اشیاء متفرقه

طلب حضور

طلب شراب

طلب نوازش

طلب زینت مجلس

طلب انعام

در شکر و عذرخواهی

در اظهار شادمانی و حصول آمال و امانی

120

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای کرده بکلک صنع ترکیب بشر * ذرات وجود نقش بسته اجسام و صور * هر حرف که از خامه حکمت زاده * جلوه‌ای قضا کشته و عنوان قدر * انشاء حمدی که تبر سلیمان صحایف ابداع اطناب صحیفه نثار و انکار را طوا سر دو ابداع سکری که منشیان رسایل اقتراع رقم کند با عجز و اقتصار را عنوان زبده کلام فصاحت نثار و تکریر بلاغت آثار لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک از قلم حق شیم فصاحت بانیه که فاتحه ابداع الجاد و بسمله انشاد طمانینه خاتم نبوت زیور رقم اوست * خاتم لعلی که نگین خاتم امداد * مقصود وجود دهر و عالم امکان * زو یافته فاتحه تشریف ارباب شرف نامه خاتم انبیاء صلی الله علیه وعلی آله وعترته واحبابه الذین هم نعت السعاده وصدر الکتاب الرسایل العلاء فصل الخطاب اما بعد بعرض میرساند مسوّد این ارقام نقیر مستهام عبدالله بن محمد المروارید وحمیاه الله عن ... که بعضی از اصحاب فهم و ذکا و ارباب التفات و التفات رجال این بیقدار را دواشته مرقومات کلک عجز و ناماوادی طلب میشود و از آنجا که کمال عطوفت خاطر شکسته را التحیز فی میسر بود بنابر آن بنوی از مسودات متحاصل و متفرق از مرقومات بلا طایل که اکثرا بی آن اتفاق افتاده بواسطه عدم توفیق و جمع ملتمس هر جا مانده جمع ساخته در قلم امر مامول از نظر کیمیا اثر ارباب مرحمت آنکه در نیز مرقوم از منثور و منظوم هر غلطی یا خطائی که ملحوظ گردد در ترتیب اصلاح تزیین دارند و از اثر سهو و نسیان حمل کرده از آثار عفو درتحمل شمرند والسلام علی من اتبع الهدی نشان صدارت جناب امیر ابوالقاسم صدر الکتاب مجمعا مال سلاطین ذوی الاحتشام و فصل الخطاب ... صدارت شیخ الاسلام که مآثر دولت قاهره مالک الملک لولی الملک من تشاء و تباشیر سعادت تابعه الملک ... مالک شاد زمام هادی و دائم ساری ارشاد مصدر است آن که اوامر بود که لوحات ضمایر قدسی شعار را در مطالع ظهور مصنوعات ... شعشعه سعادت اثر فارجع البصر هل تری من فطور از اشته ما مبانی توفیق اینجا عبرت وی کاشته ما عبرت مامول است از شرح لی صدری و یسر لی امری اجابت پذیرفته و با ادخار بفعکم در جات مدارج از دیوان صدارت وامنه تولی ملکه من تشاء ... توقیع و لقد اصطفیناه فی الدنیا طراز اوراد با ... که حاملان کامکاری و سراج و باج عظمت و شهریاری آن دودمان علامات تا که در ظلمت ... باشد طلیعه صبح منشور هر جوادث و محو نوایب در بحبوحه طارم بر کواکب مصون و محروس باد و در ساحت شبستان وجود و فضای کاشانه سپهر قرار نفوذ با انفاس روح ایتوفی فروختم

گرفته

دستخط ... جام هادی ...

سلطان جهانگیر نامه جانان که هر ساعت بجان میخوانمش * یاد شد آن نامه و من همچنان میخوانمش * چند چشم غیر و تشویش کوش کسی * گوشه میگیرم از مردم نهان میخوانمش * گریه ام از خواندن آن نامه مانع میشود * کر چشم بسته جون آب روان میخوانمش * عنوان نامه افشان شد که یارب شکل * بسکه هر ساعت بچشم خونفشان میخوانمش * جون کنم نامه نمیخوانم نشان زمین * در هم خم بهم نمیدهد جان میخواهمش * تا سلطان عشق فتنه انگیز بلاانگیز صحرا زدال ارباب صفا و اصحاب و فا را مضرب خیام ظهور و شور رسانده و اساس خیال ضلال پیشه بنیاد و دم محال اندیشه که مراتم براهین عقلی و معادم قوانین نقلی اند بر انداز دل شاهده منزل شاهده محل خدام مشتری احترام آفتاب احتشام مریخ انتقام قمر انتظام سلطان حکما برهان علما عمده اساطین جهان زبده سلاطین زمان خلاصه افراد نوع انسان مظهر اصناف جود و احسان مورد فیض الهی و الطاف نامتناهی عارف حقایق اشیا کما هی از ما نابائی الکل صور مرقوم بر لوح هیولی افضل الخاص متنبه بعلاو الی الواثق باسم الرحمن الرحیم ظهیر السلطنه والحکمه والدین ابراهیم سلطنه عشق جانی فرار شسلطنه خیال و هم خالی باد خاک براه طایف دعوات بی پایان در مواقف عرفات عرفان بگوش هوش عابدان جوامع انس و ساجدان صوامع قدس میرساند و جواهر زواهر اخلاص در منازل اختصاص بر فرق ممالک تجرد دنثار بر رسم نثاری فشاند بیت بجان یار قدیم و کی عهد درست * که مونس دم هجر دعا و دولت تست * نرسیل بن اگر ز طوفان نوح دست برد * ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست * بگمن معامله وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد بصد هزار درست * بانه العظیم که تا حضرت دعوی تمیز و هوش دارد آسمان وار حلقه مهر آن حضرت در گوش دارد مستهیم ناظر روی تو صاحب نظرانند کرنت * بوی گیسوی تو در سر همه سر گشتند الحمد الله ابراهیم خلیلا ولکن بابه و کیلا در باب شوق مترددبودم که از غیر خود بپوشم یا باظهار حقیقت عقل که در مدرسه بدن حاجب مناجات است میگفت شروع در عشق منافی مناسبت و عشق که در کشور جان سلطان است میگفت اظهار این دعوی و انتشار این معنی بهر از کتمان است ناگاه دل فریاد بر آورد که بمعارض این دو بی قاعده و ناقص ایشان بی فایده است جون نامه من همه متوجه جهیز ان حضرتم صورت شوقم در آن آینه چهره آرای منطبع است و نفس قدسیه ایشان بر دلایل این حال خجسته مال مطلع بنابر ان از عرض این اعراض بود

کوشش

... فی الرؤف الودود نامه سلطان مندان تا سلطان مهر برکت سپهر ... آتش بار جمیع آفاق را منور سازد و حجاب کدورت و نقاب ظلمت که اظلال صفت اختلال زمین تیغ مبیض بر اندازد اطراف و اکناف ساحت کشور را از پرتو صبح ظهور پیکر خدام بهرام احترام سلطان سلاطین زمان خاقان خواقین جهان منبت اشجار عدالت و دین پروری منبت اثمار ایالت و دادگستری حامی بیضه دین ماحی آثار مفسدین قالع بیخ کفر و الحاد قامع بدع ظلم و افساد فاتحه مقاله معارف خاتمه رساله عوارف مطلع آفتاب یقین مطیع علما متقین خسرو شاهی که بنظره خدایی * حتم است برو جهانگشایی * دولت جنبری زد استانش * گردون صفتی ز آستانش * پیلان بدرش زمین سپه نفی * رفته ره مورچه به سینه * دریایی از کف جوشش * دوزخ شرری ز تاب تیغش * رمحش ز خط سما گذشته * تیرش ز حد خطا گذشته * لوحیت حسامش ابکون بسطح * حرفش رقمی ز سوره فتح * اللهم لعنایه الآله عن الامثال والاشباه غیاث السلطنه والخلافه والدین محمد شاه مزین و معمور باد و کدورت ارباب طغیان و ظلمت اصحاب عصیان از ساحت گردون ساحت او دور خاک راه در موطن خضال عالم مثال مقبل آستان آسمان آشیان که کعبه حاجات طوایف ملوک و قبله مناجات اهل سلوک است معاقوه می نماید و بمصابیح ثنا مستطاب و مفاتیح دعای مستجاب قندیل آسمان را روشن ساخته ابواب جز بر خاک نشینان روی زمین میگشاید شرح شوق بدین روی اهر شاک و بوسیدن دست گوهرفشان چه نویسم که چون است وجه توجه ذره بآفتاب و میل قطره بدریا ... فرموده باشند بیت تشنه را شوق آب چون باشد * آنچنانم بخاک پای شما * مدتی مترصد فرصت بودم که رایات اخلاص و هواداری در میدان ظهور و اظهار بر افرازم و آیات اختصاص و خدمتگاری زینت نسخه شعور و اشعار سازم درین ایام خجسته انجام که جناب فضایل مآب عارف آیات بینات حروف کاشف غایات شعور و وقوف خلاصه فرقه مکارم الاخلاق فریدون خواجه اختیار الملة والدین فریدون احرام کعبه آمال و قبله اقبال ... تمام دیدم و خود را از سلک داعیان دولت ابد پیوند کشیدم * دور از آن درم مت کوه دعایم جان ودل * هر جا کسم ... ای خاک کوی تو ام

بجل

... برکیفیت تراقع او وخصیص دارم بنابر تکرر التماس او صورة حال ... در گرداب افتراق انداخت و او را مطعون و متهم ساخت با آنکه در ایصال طرف ... نموده و تعایس پیاک سلطانی از میان ربوده و بعد از توضیح مرام و تنقیح کلام نور حق بر دل اعیان ... و ارکان دولت تافت و در مجلس همایون تادیب لایق و تعزیر مناسب یافت یکی مخاطب شد بخطاب اخرج منها فانک رجیم و ان علیک اللعنه الی یوم الدین و یکی مخاطب گشت بخطاب سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین جون اطناب و اسهاب بنهایت رسید بدعا رقم ختم بر سخن خواهم کشید شعر خدایا تا مدار است آسمان را * مکن خالی از آن سلطان جهان را * فلکش جون خاکش زیر نگین باد * کلید عالمش در آستین باد نامه مولانا محمد تلمسانی جناب حقایق مآب دقایق نصاب زبده ارباب المعارف الذوقیه عمده اصحاب اللطایف الشوقیه الموسوم بحقایق حکمة الاشراق المرقوم بدقایق نعوت الاطلاق شمس السمار المحقق محمد الاهل المحقق التدقیق را بدعا عاری ریا که از شیوه تکلف خالی و حلیه توقف عالیست میرسانم و بذکر مناقب و فکر مآثر ذات فرشته صفات ایات حمد بر اهل روزگار میخوانم بیت توسی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس * ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک * حکایت اشتیاق و شکایت افتراق از سرحد تو بر برون است و از هرچه اندیشه احاطه آن تواند کرد افزون شعر زبان خامه ندارد سر بیان فراق * وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق * دریغ مدت عمرم که بر امید وصال برسید و نیامد بسر زمان فراق * تا از بهجت تشریف محروم گشته بکام خاطر نکفتم و یک گوهر تحقیق بمراد دل نسفتم نه همدمی که نکته بلند دریابد و نه محرمی که سخن ارجمند بر تابد رباعی بیکس دل من چو محرم رازی یافت * و اندر قفس جهان هم آوازی یافت * در زلف سیاه ماه روی گم شد * تاریکی شب بود که شب بازی یافت * درین اوقات از چمن روزگار سعادت آثار غنچه نو شکفت و شرحی مروج بتحیه منطی رقم تحریر پذیرفت هر که بعد از آن علم احرام عازمه خواهد افراشت نسخه آن موطن خواهد داشت تا آن همایون حضرت خلافت پناه طل آله با حضار بنده بعقد ارمت صدور یافته و آفتاب عنایت از مشرق هدایت و زمین استعداد بر ذره خاک تافته امابر دوت هواهم تبه است که آفتاب می کوشش سحاب سحاب تردد نمی نماید و آب ...

امیر الدین ...

... بیش مبین خود نمی‌گشاید بنا بر این حافظ جای معلی وقت در این ایام اگر گم رخت بیگانه و ...
انشاء الله عز و جل ع شاه انجم چو شرف کند ایوان حمل * عزم جزم است که اعلام جزم اقبال و توجه قبله ...
نمایم و از سراب روی طلب بر خاک قدم فرق آن سرزمین سایم همت عالی ارتفع ندارند و فقیر را از جملهٔ مخلصان
و محبان شمارند مودت نفسی که از وجهی آینهٔ خدا و از وجهی جام گیتی نماست روزی همه باد بحق الاقطاب والافراد
والابدال والاوتاد

جواب نامهٔ قاضی صفی الدین عیسی

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت * کار چراغ خلوتیان باز در گرفت * بازغی که خاطر ما خسته کرده بود * عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت *
آن عشوه داد عشق که تقوی ز ره برفت * وان لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت * زنهار از آن عبارت شیرین دلفریب *
گویی که پستهٔ تو سخن در شکر گرفت * نامهٔ سعادت نشان عالیشان که برای جهت این شکستهٔ پریشان خاک آستان
درویشان مرقوم قلم همایون رقم حضرت صدارت پناهی مظهر صفات الهی قطب فلک الاقبال مرکز دایرة
الافضال افضل من سار تحت الخضرا اکمل من مشی فوق الغبرا حامی مراسم الملک والملة ماحی معالم الظلم والبدعة
مجدد جهات الفواضل مجدد سمات الفضایل اللایح من ذکا ذکائه لوایح الحکم الفایح من ریاض فؤاده روایح
الکرم قدس الله عن الاخلاق الذمیمة تقدیسا منع التزید و الطایفة والدین عیسی لا زالت مآثر الفضل سیده
الفیاض و ذاته واسطة الجواهر و رابطة الاعراض شده بود زنگ تفرقه از آینهٔ جان زدود و ارقام دولت
التیام بر صفحهٔ دل محنت منزل نگاشت و حجاب تکلف از پیش دیده برداشت **بیت**
ای شکر تو روزی که ز ما یاد کند * پیر دلم و ده صد بنده که آزاد کند * امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند *
گر خراب چو مرا لطف تو آباد کند * هر چند بوسیدن آستان که قبلهٔ راستان است بحسب ظاهر واقع نشد
و کوکب موافقت از برج مجالست لامع نگشته **بیت** دل سراپردهٔ محبت اوست * دیده آینه دار طلعت اوست *
من که سر در نیاورم بدو کون * گردنم زیر بار منت اوست * و اکنون که برق محبت از مکمن غیب جهت
و حقیقت اخلاص صورت شعور و نقش ظهور بست **بیت** سر ارادت ما و آستان حضرت دوست *
که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست * چه سازمان با دل تنگ چو غنچه دهد * که چون [illegible] بر لوحت *
زبان ناطقه در وصف شوق من لال است * چه جای کلک بریده زبان بیهده گوست * رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت *

الذی هم

گشته مدید و بهر وسعتی در بقاع دولت و ارجمندی بمشاهدهٔ احوال خیر و شر و ملاحظهٔ امانی و آمال کافهٔ بنی نوع بشر امعان نظر لازم
داشته‌ایم و در خلوص نیت و صفای طویت از تو نیز فیروزی امید واثق علیم بذات الصدور است که بنا بر کلمات
امتثال کلمهٔ انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق از مراتب پرهیز اس و مطالع پر وسواس الذی یوسوس
فی صدور الناس من الجنة والناس ایمن بوده در سلوک جادهٔ رواج شرع مبین و رونق ملت سید المرسلین اقصی
طرق اجتهاد و مساعی جمیله مبذول داشته [illegible] شکرانهٔ این موهبت و سپاس این عاطفت رای قلعه گشای ظلمت زدای
[illegible] بوده [illegible] که از آنجا [illegible] کردار جهان و فایده [illegible] فردوس آثار دوران که مردم
علیه درجات دنیوی و اخروی [illegible] فوجی که [illegible] فضل و افضال و مرتبت [illegible] استیفای امتیاز داشته باشند از عوام
حواشی و [illegible] فواید تحصیل کرده و هر یک از زمرهٔ جلیله که بکلمهٔ علیهٔ ان الذین سبقت لهم منا الحسنی متحلی بوده بجنس خصوصیات
سابقه و کسب شرف والسابقون السابقون اولئک المقربون [illegible] ایادی لطف سال و دوام [illegible] کامل [illegible] علیه و مطالع
وجیها فی الدنیا والاخرة و من المقربین سرافراز گردد تا بر حسب کریمهٔ یوم ینفع الصادقین صدقهم مصاحب [illegible]
اساس ابواب سراپردهٔ دولت [illegible] قبلهٔ ارباب ترقی و اعتقاد تواند گشت والحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله [illegible] صدق این معنی دلیل [illegible] دعوی آنکه [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] اقبال و سعادت [illegible] حشمت و جلال [illegible] که یکی از ما [illegible] ایام که [illegible]
[illegible] شرف خدمت [illegible] قبول [illegible] باشد [illegible] استعداد [illegible] خلعت [illegible]
مقام [illegible] منصب [illegible] صدارت عالی که از اهم مهمات کارخانهٔ سلطنت [illegible]
امور کارگاه خلافت است سرافراز گردد تا [illegible] فیروزی [illegible] شریعت احمدی و لوای ملک آرای
ملت محمدی سر از [illegible] سپهر [illegible] شعایر شرایع اسلام [illegible] تقویت پذیرد و چون [illegible]
[illegible] عارف لایق تر از مولانا اعظم [illegible] مولانا جلال الدین قاسم که [illegible]
صفات مذکوره [illegible] فرموده [illegible] خدمت [illegible] دودمان [illegible]
[illegible] از مسند صدارت [illegible] خدمات [illegible] رسانیده [illegible]

فرموده منصب رفیع القدر صدارت عالی را با مضافات و منسوبات و حجاج و ملحقات بدو تفویض فرمودیم
تا بر ظهر احکام که در سر کار صدارت واقع شود بمحل مهر در توقیع گشته و صاحب از حسن کیاست و شعور و فرط فطنت
و وقوف او بسر و بلوازم و قواعد مذکور قیام نماید و را پس از پیش مقتدا مقدم تمامی اهل علم ممالک محروسه بوده
بکیفیت حال تقیا و سادات و قضاة و محتسبان و خطبا و ائمه و مدرسان و اصحاب فتوی و متولیان و متصدیان امور
اوقاف واجب و امور نیز تمام در تیسیر انتظام امور شرعیه لازم شناسند و هر کس را از این جماعت عزل و انزال
کنند و هر کس را که صلاحیت آن داند بجای او نصب سازد و سپل سادات عظام و قضاة و علما و ائمه و صدر ممالک و امرا و
اعطار و مسالک و سایر منتسبان امور شرعیه آنکه او را من کل الوجوه پیشوا و مقتدا خود دانسته با هم و نهی او مطیع و منقاد
باشند و خود را نصب او منصوب و بعزل او معزول شناسند و متصدیان امور اوقاف تمامی مرقومات اولادی و قرایتی
و قدیم و جدید را بنظر نویسندگان او در آورده چیزی پنهان و پوشیده ننمایند و چون بلوازم این امور کما ینبغی قیام
نماید رسم الصدارة دستوری که بدو رساند فرزندان کامکار و امرای نامدار و وزرای عظام و نواب عالیمقام
و باقی ارکان دولت ابدمند و سایر اعیان حشمت ممالک محروسه او را قوی و مطلق دانسته امداد او را لازم شمرند و از جواب
برین جمله روند الا آنکه **نشان شیخ الاسلامی حاجی علی جانب باطن الظاهر** چون فائز صوامع قدسی جوامع هداه من علیه ان
انّ اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بر مجامع فردوس لوامع ولاة مسالک و نیک عملی بهدی من ربهم و اولئک هم المفلحون
همواره بنیام الناس تنبه این طایفه را با مضامین ادبان و هادی آمال و دامان جاه و جلال متوالا و متواصل است سلام و اکرام
این عالم سنیه و مطلوب سیاست فیض من المهد صبیا بمجلس دولت حیا التفات عهد انوار رشد علیهم مستوره از ما عزت اجناب اولیای
بکشف حجابی لا یوفیهم عزی نقدم با مدیری باید از جمله آنکه چون پیوسته انتی بتعبیر عرش سیما و متممه منکی و ساحت هدایت انجماد ممدوس از قوت
قطب فلک حقیقت مرکز دایرهٔ طریقت مهبط انوار الهی مظهر اسرار نامتناهی که در مرکز کنت کنزا مخفیا صاحب سریر
او دنی در به ندرا لفنا تخت نشین ممالک ولایت سلطان نشان اقالیم هدایت المتواصل الی جناب الله هو سید الرسل الظاهر
سلطان ابو سعید ابی الخیر قدس سره سایه مبارک بر تربه روضه و ذره فضای الدارین قوم فرموده عنایت و مراقبت اولاد و احفاد تابعان
و اصحاب احباء بزرگوار آن حضرت از دو همت بلند لازم و محتم دانسته ام و در احیا و مراسم قبیحیت متعهدان و متوطنان آن
آستانه ببذل مجهود را فرض عین شمرده درین وقت حکم فرمودیم که رتبهٔ نامی و منصب گرامی شیخ الاسلامی

و سجاده نشینی بقعه مبارکه آن حضرت من حیث الاستقلال والانفراد بدستوری که بعالیجناب ولایت مآب هدایت قباب
شیخ الاسلام المرحوم الاعظم قدوة الصادید للشایخ فی العالم کهف الانام ملاذ الانام خواجه شمس الحق والطریقة والحقیقة
والدین مودود بزرگ روح الله روحه متعلق بوده بولد نامدار عالی مقدار آن جناب معالی انتساب حقایق شعار معارف
دثار فارس مضمار العلم والافضال جامع اصناف البلاغه و الکمال خلاصه دودمان ولایت نقاوه خاندان شرف
هدایت خواجه ناصر الملة والدین ابو النصر که علمه علمی الله ما لا یعلمون را علاوه شرف نسب قابل آنست گردانیده
گردانیده بزینت دیانت و صیانت زیور دینداری مزین گردانیده و بهر کاری متحلی است تعلق داشته باشد والی از منسوبات
این امر اعظم القدر است مخصوص بادو شمرده و او را من حیث الاستقلال شاغل این امر دانسته با دیگری که
ندانند و اعزاز و انعام و تبجیل و اکرام و قمع تام در ... نکدار زند تا از سر فراغت خاطر نسق امور ارباب طاعات و تنظیم
مصالح اصحاب عبادات مطلق آن اهل قیام تواند نمود تا از جناب ... رواج و رونق آن بارگاه ملایک پناه
سپهر اشتباه و فراخ بال طالبان و عاکفان الحاجب المعقد و رکن شیده از تقویت این مهام دقیقه با سلوک نگذارند و از
ترویج و توقیع ارتقا و لوازم حدت نهر او بر لیعت غرایس موفور بظهور رسانیده چون نواحی با این امر قیام و اقدام
نماید وظیفه بدستور کرد و متولیان و کارکنان اوقاف مزار مبارکه برین موجب مقرر دانسته از حق و صواب دید او
که موافق قواعد شرع و راستی باشد بیرون نروند و بعزل و نصب معزول و منصوب باشند الا آنکه **نشان صدارت**
سید ابی الطیب فرزندان تاج بخش تخت نشین و امرای ملک آرای ملک گیر و صدور منشرح الصدور
و وزرای عالی مقدار و ارکان دولت بی زوال و اعیان حشمت با انتقال و حجاب سراپرده عظمت و کارداران ولاب
آستان حشمت و کشورستانان و زمرهٔ ایام جمهور خواص و عوام احسن الله عواقب امورهم بدانند که چون صدر الکتاب
صحایف ملت سپهر انتظام و فصل الخطاب و آیه عادة قوامی شرح الصدور للاسلام که طغرای منشور سعادت
ابدی و عنوان دیباچهٔ جمال موهبت سرمدیست بر لیح قضا و توقیع خورشید الجلا همیون مصدر گشته است
و رای زرین و فکر مبین که مطلع انوار و خازن گنجینه بعلم خاینة الاعین و ما تخفی الصدور است بمواد سیدی علی
الکم بدولت موافقت و منزلت مراقبت اتم توجهم همگان بسوق الاهل الاهل در تعلیق و تنسیق مهام خلعت
منصب گرانمایه را مناسب قامت استعداد امام ساجر فی ذکاء و طرا نافرا بخشید درین والا که سیادت مآب

مرتضی اعظم سید نظام الدین ابو الطیب که در ریاض حسب سیادت طراوت از ازهار و سیمای سعادت یافته کمالات
حسب را علاوه شرافت نسبی دارد و بعز بساط بوسی همیون رسید و کمال قابلیت و حسن شمایل او از صفحات احوالش
نقوش زیب اعتنا شد نه حکم فرمودیم که منصب عالی صدارت فرزندان ارجمند سعادت یار منظور انظار حضرت
کردگار ابو الفتح حیدر محمد میرزا با جمله از متعلقات است به او مفوض باشد و در تعظیم و تکریم او دقایق سعی مرعی دارد
او را صاحب عهده اعلا شناخته و ارتفاع لوای شرع پیش داشته و تعیین بقاع خیر و تربیت مشایخ امور و نصب
و عزل و نصب ارباب مناصب در بلاد و ولایتی که تعلق بفرزند مشار الیه داشته و من بعد متعلق شود بدو رجوع کنند
تا مشار الیه بمشارکت مرتضی اعظم سید شاه رستم بر وجهی که تعیین آن امور اقدام نمایند امرا و ارکان دولت فرزند
ارجمند مشار الیه انکه او را بدین امر منصوب دانسته حکومت و کفایت او واجب و لازم دانند و در باره او مساعی مشکوره
بظهور رسانند مشار الیه نیز باید که از سر وثوق تمام بدین امر قیام و اقدام نماید و دقیقه از دقایق اجتهاد فرو
نگذارد و چون بواجبی بدین امر قیام نماید علوفه دستوری از محل خود کرفته بوده و واصل سازند الی آخره ه

نشان [illegible] تولیت آیه سید غیاث

فرزندان صاحب قران ظهور قرین دام امرا و اسلاف [illegible] مکان غرس یکبین و صدور
خود را آن پاک دین و وزرای آصف نشان مسند نشین ارکان دولت بلند پایه و اعیان حشمت ابد پیرایه و طایفان
ارجاء و امصار سلطنت و حاکمان احکام قضا حکمت از عمار بلاد و کافه انام و قرن عوامی زمره عوام [illegible] ظلوا لله ولم
[illegible] من الکثرات و الآلام بدانند که اجابت [illegible] و طلوع مهر دولت بی زوال و ثبت تدبیر حکم قاطع است لا ازال
همواره بمحبت مساعی نیت و شیمت شاه و رویت بر ارتفاع ارکان اشاعه خیرات و ارتقاء بنیان آفاق مبرات متصور
و مسطور بوده و است و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله [illegible] طلاز بنات ایها
الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم [illegible] ذکر شرف
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی آسوده باشند طبق مقصود [illegible] شکرانه این موهبت عظمی را استمداد
[illegible] ابواب البر [illegible] واجب و لازم [illegible] مصداق این سیاق
و مصدق این مصداق انکه بر ضمیر قدس التهام و خاطر غیب ارتسام [illegible] ه
ارباب الاخلاص من [illegible] صادق الاخلاص سید غیاث الدین محمد که [illegible] و زندگانی و متاع حیوه این

جهان را از مبدا عنفوان شباب تا موسم المشیب نوری در تربیت باغ دوده جهان آرای دولت ساکر بود و لمعت
سکوار بیت العزه سلطنت ابد پیوند حسن آرای نمود و بنابر [illegible] بیت الامان دولت خواهی و ارکان شامخ البنیان
بیت الخواص خلوص با منشا سعی لمساعی جمیله ارتفاع و ارتقا کشیده در سوالف ایام و سوابق شهور و اعوام بتوفیق
احداث مدرسه علیا اسا که مرجع اصحاب سعادت و ملجا ارباب افادت و استفادت باشند با طراح لنگر اصحاب خانقاه
محیط صلی و خانقاه ملاذ مساکین و فقرا اتواتبود خطیره که جلالی صحیح و مزار دوست [illegible] و چیزی از نفایس
املاک و شرایف اسباب خود را بر آنجا وقف لازم شرعی نمود شرایط صرف آن کمای اورد در بنی ولا
با ستعدادی اولاد و احفاد و تمام [illegible] عظام و کمستان کرام سید جلال الدین سلطان محمود و سید سلطان محمود که از آبا و
اکتساب ترقی عبودیات بندکانه و رسوم خدمات جاکرانه در دست دولت خاقانی ثبوت رسانیده در کنف [illegible]
خاص و زمره ارباب اختصاص متمکن اند حکم فرمودیم که موقوفات بقاع مذکوره را بموجبی که در وقفیه که موشح بموقع
قضاه اسلام دار السلطنه هرات کشته و تعیین و تجدید یافته و قرار یافته رایشیم حکم به صحت و لزوم آن نموده اند حالا اتفاق
وایم و الی بر محلی ساخته حکم برکافه نمایند تا بمرور دهور و ایام و تمادی شهور و اعوام از تعرف و اختلال و تحریر اختلال
مصون ماند و ثواب این بر روزگار فرخنده آثار همیون لاحق گشته باقی مساعی را بر رفع درجات اخروی باعث مسطور
معلوم انکه قضاه اسلام و ائمه عظام دار السلطنت هرات در رعایت و محافظت آن کوشیده اصلا نگذارند که تغیر و تبدیل
بر اعوان راه یابد و تغیر دهند آن در لعنت و سخط باری تعالی بود باشد فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین
یبدلونه ان الله سمیع علیم الا لاف

نشان موقوفات امیر ناصر محمود

حواجه اصناف خلاف و کامکاری و مقالید ارباب
سلطنت و شهریاری و ارکان ممالک دینی و دولت و اعیان امرای ملک و ملت اعنی فرزندان جوان بخت کامکار
و امرای ملک آرای نامدار و صدور رفیع القدر عالی مقدار و وزرای عالیجاه سپهر آثار بلند مقدار نواب
عتبه جهانبانی و بانیان مبانی سده عظمت و کشورستانی و طایفان سراپرده جاه و جلال و حاکمان شاد روان عز و
اقبال از زمره اکابر و افاضل و جمله اعالی و اسافل و جمهور انام از طبقه خواص و عوام ارسی [illegible] ایام
بنی الشهور و الاعوام بدانند که چون بار آیه فرا اندیشه و قرین مکرمت نیت همیون که بر دولت قاید توفیق عالم ملکوت
و دلالت هادی یا ایها الذین آمنوا [illegible] جلت عظمت جلاله دعوت کرده بیایند بر پایه قسمل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله

کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة بهره از خوان بیکران احسان لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون خواهم
دارد لاجرم مستانفان این دولت ارجمند و متشبثان این سلطنت ابد پیوند بر حسب التماس علی الدین ملوکهم بمتابعه
اقتباس انوار این سعادت نموده و محرک سلسله التماس بجریان با عنایم لازم می شمرند چنانچه عمده الخواص ذوی
الاختصاص کمال الدین بابا محمود که سرمایه عمر و زندگانی و بضاعت حیوة این جهان را مصروف خدمت آستان
سپهر مکان همایون داشته با آثار حمیده و خدمات پسندیده از جمهور خواص اختصاص تمام دارد و طور معاش
او بر قضای همیون مقرون نیست بلازوه عرض رسانید که بدلالت موهبت سبحانی و هدایت مکرمت یزدانی نظر
اعتبار بر خواتیم امور و عواقب کار گماشته املاک و اسباب و اراضی و مستغلات خود را در مشهد مقدس معلی منور از والد
نامدار خود که شرف جوار روضه مطهره رضویه علی ساکنها التحیة و السلام مشرف است وقف لازم شرعی کرده است
و قضاه اسلام تصحیح و لزوم و شرایط آن حکم و تسجیل رسانیده اند در سنوات ماضیه آن التماس حکم جهانمطاع
نموده ایام بالمسئوله و الساعه حکم ملک مطاع ارتفاع اعلام شجاع لا یزال نافذ ای اقطار الرابع المسکون عز اصدار و شرف
نفاذ یافت که موقوفات مذکوره را و شرایط مضمن را چون مبانی مبانی شده او مستحکم داشته تغیر و تبدیل بقواعد آن
راه ندهند و از شوایب نقصان و مهمت احتمال مصون و محروس شمرند شرایطی که در ضمن مذکور شده متورد دارند
متولیان و کاشتکاران صدور رسایر متصدیان امور اوقاف بهیچ وجه در آنجا دخل نکنند که تغیر کسند این شرایط
و این احکام در لعنت خدا و سخط باری تعالی خواهد بود فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع
علیم کتبت بالامر العالی اعلاه الله تعالی و

نشان امارت خواجه نظام الملک

مبانی دین ملک الصدور و قواعد
نظام ملک ابدی الخلود حاکمان معالی تجلیل متینی و بانی رواق و ناظمان مصالح رای رزین کشور گشا اعنی برادران کیوان
رفعت بیضا علم و وزرای کردون حشمت انجم حشم دارای جوان بخت و وزرای کافه رای صاحب تدبیر و فطانت و
عرش اساس و ساکنان عتبه کیتی قضا بساط سایر نواب شوکت انتما و اعالی جاه عرش اعلا و جمهور انام از فقرا و فرا
عوام نصب الله شرفهم فی خلود السلطنه البهیه بانهم و زاد قواعد الاحسان مهاد رجامهم بدانند که بر حسب کرامت آیه الی
قد جلت منی جل ولی بکه سنتها سر تبدیلا در اسالیب ضوابط جهانبانی و قوانین مناهج کشورستانی زمره شریعه که
متوج تاج ابتهاج اصطفیناه منا الدنیا و شرف برایح و رایح و اعنامه امر المکه و الحکمه و محامات بوکشته از الکی خلافت و کامکاری

و وساده سلطنت و شهریاری با قدام اجتشام ایشان مزین است جان سبوی گشته که حقوقی از خدام سعادت
رسم که از ناصیه آمال و اماثل ان لوامع آثار آفات ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در خشان آمده نقد قابلیت
فطری مستعد استفاضه انوار لطلیات و السابقون السابقون اولیک المقربون گشته باشد بهمین ابا و عواطف
خسروانه و مکارم اصطناعات پادشاهانه رطبق خطاب بلا از نبات ترلوا لباس منا لیم برا اوج
مدارج سعفه فوقی مراتب حلیه و ما منا الا له مقام معلوم رتبه معارج و تصاعد یابند

شعر

او ای راحه بمن نظر از تربیت است ● کرنبید وزلی و اقبال سزاوار شود ● قطره ای که از ابر بکند وقت بهار
کر صدف پرورد کش لؤلؤ شهوار شود ● و اگرچه از طلوع الشیوح این دولت کردون قباب و بلوغ شعشعه
برق این آفتاب جهانتاب پرتو این آیه بر جنس افراد اهل قربت و منزلت این آستان عالیشان تافته باهر اینه
ظهور این عارفه جلیله بر قوی این عاطفه جمیله در باره فرد مندی که زواهر جواهر اخلاص و نقود اختصاص کرده
بعد اخری مره بعد اولی بر محک اعتبار تمام عیار ساخته مستعد انواع فیض عواطف و مستحق اصناف فنون لطف
در ربع گشته باشد و شیمه و نیکخواهی و شیوه حق گذاری را وسیله خلوص و خلاص خود از نکاره زمان
و شداید دوران نموده لایق تر و اقبال است

شعر

طالب ثابت قدم انکس بود کز کوی دوست ● رو بگردانند
اگر شمشیر اید بر سرش ● بنابر ظهور این مقدمه و لزوم این توطیه امین الدوله القاهره خواجه قوام الدین نظام الملک
که از عنفوان اقبال آفتاب عالمتاب سلطنت ابد پیوند اقبال وار از نظر کردگار ملازم رکاب نصرت انتساب [illegible] بوده
بموجب وفا [illegible] و اثر بملک قرار اصیل روز بروز اصطفای انسی ذکر و از ذکرا عانه کاعد بشهود وزارت اعلی بود و
با ثر رضیفه مراسم شفقت ابوت کافه انام بقدم بدیرفته روز بروز سبب رفع درجات تقرب ادی گشت
بدان سبب مترقی آنکه رتبت و در مراتب نقلیات متنوعه بود و فرق اشتهار یافته و بالاخره منظور لازم الوثوق گشته دار هم
و منصف بنقل [illegible] اکثر بشر مسمی گشته و بظهور انجامیده ارباب الحکم و بهتان نظلت جاه منی حتی بمر الاخر وقع
تیه کرفتار آمده آن منصب رفیع قویم البنیه تا حضرت جلت او نخیناه و هدیناه الی صراط مستقیم بر او قرار گرفت و [illegible]
جون دواعی همت و دعاوی نیت ارجمند بر حسب فرمود آن پایه کیعالی الامور و بسعی معنا فها در باره او مجدد
این مانع بود و دستور اعاظم الامراء و الوزراء مغمور منظور ○ ان الکنت تطلب نبتة الاشراف

سعادت

فعلیک بالاحسان والانفاق را اضعاف نموده کریمه واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین شعار و دثار خود ساخته
بود عنایت کرده نصب و تقدیم منصب اشراف دیوان اعلی که از معظمات امهات مهام کارخانه سلطنت
است بدو رجوع فرمودیم و درین رتبه بتر الفاظ بهام خلاف نظام و اجبار رسم زهامت بنی الانام را بنوعی
بخبر و تدبیر رسانید که ترکیبی بر ان سوءل و مقصور شوانید و لاجرم کمال مکرمت خسروانه و فرط مرحمت پادشاهانه
ادعا ران نمود که ایادی تربیت روز افزون جناب انتظام و مصالح نامرسی نام او را بنوعی تقویت دهد که صحایف
احوال و جراید امانت بعد از مرور دهور و اعصار خواتیم علی مقدار سلاطین گردد و نعوار دستور العمل اعیان
بندگان صادق الاخلاص گردد شعر الصدق یمن و منجاه و تجره فیه الکرامة والاقبال الشرف والکذب
وحوف والصدق سلم و ایمان و مفرح اعتقاد نه و چون درین وقت حکم جهان مطاع سلطانه از کمال عنایات
و اصطفا عاطفت خاقانی نو اقتدار و شرف نفاد یافت که دستور عضد الدوله در سلک ارکان دولت منتظم گشته
در دیوان امارت مهر زند و مستخبر و مستحضر مهمات کارخانه سلطنت بوده و هیچ فرد از متصدیان امور و اشغال
در صلاح و صواب دید او که همه اینها محض خیرخواهی و عین نیک اندیشی خواهد بود دم از رد و مطالعه و ممانعه
نزنند و کتاب و دیوانیان شاغل دیوان خلافت از صدور عظام و وزرای ذوی الاحترام و سایر متصدیان مقالید
عوام سمیر بر رشتای نظام از وضیع و شریف و صغیر و کبیر شرایط احترام و وظایف تبجیل و احترام نسبت باو مبذول داشته
از اعزاز و اکرام او و دید از دقایق اجتهاد نامرعی نگذارند و سایر تر باید که مفهوم الامارة بالعبادة
را مصدق دانسته و ابدا اقضل المعروف لغوثه الملهوف را حتم لازم و حامل المعنی اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا
بالعدل را منظور و ملحوظ خود ساخته در اطراف معاش و مکاسب شاغل با تو شش عدل و انصاف بنوعی بر کوشند که عنوان
نامه فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی طغرای دلگشای ان تواند بود و در تصفیه آرای تمامه امور ملک کرام طرای ملک فرای
بال کلیع از ربقه با بعدل مکتب البرنجوا و جستوای خود دانسته مسکوی نخستین رسم جهانگیری مبتنی بر آن شعبه احسن عاطفت خود دانسته
و اینها ملتمج قوی و منهاج احسن با اسباب تزیین و که عز عنایات جلایل جواب و انعام سوال بحکم اقدر و از جوانب بری جلوه کنند
نشان داروغگی
ابوالمکارم بیگ برمرایای وضمایر عیسی پیرایه اهل الابصار و سویدا دلهای قدسی بنا پراو ارباب ضمیر خسروانه که سعادت عمر پرداری حق
و نبا روی آلاء مستحکم حقیقت مجاز اند مخفی نخواهد بود که چون فاتحه سال انتظام فرخنده سیر عنایت ما و توجه رد و ادای نیک عالم کون و مکان

ابتدا و ابتداء

ابتدا و ابتداء و من یعظم شعائر الله ما به و سابقه ما رفته منازل تحقیق و تایید باسعادات و تقدیس تجدید و ظلام حمام هوای پیرای
کن فیکون آثار انوار فاتحها تو لوا فثم وجه الله بخشید کوشش و ورش سعادات و تقدیس باصفای نفحات اهل من سایل حمام تشعشع شرف
شود که تعلیق مهم دولت ابدی و الهام محتشم جانب بر عی از عالی و جنان کواب بدایت سنگ اب لبیک ابتدایی لطف الله
نواند گشت مثل از من و تبرسیع جانها کشیده باشد طغرای نیک نامی وضع بدافریبی و جمعی از ایراد این تمهید و مقصود از
ایراد این آیات آنکه چون انجناب اسلام نقابت ماب شعار الافتخار من نظام الدین احمد ترکل بر لاسی که از نمو و طلوع سعادت و دولت
ملک ارتعا و نشو و نمو غصون نخل فلافت آثار ملاحظه و از تحرکن و از ملازم مرکات مسیح انفاس دولت در خلاص مهام کارخانه
سلطنت و عوالی مراتب نیابت و امارت بر سایر متصدیان امور عظیم و شغل جسیم مستقیم است عنایت کاملی و اشمال از هدایت
صنوبای جلال کبریا و نجات طیبه خود را متعهد مشاغل و متکفل شغل عظام امور رعایا و ایالت و حل عقد آنها بتدبیر خود کرده
برالله هادی و من قوم یهدی الیه من یهدی الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا از انوار ارادت و عنایات ازلی
فول و جنبه شمول الهیه و الهام و صفای عالم آرای جبل ایشان الکعبة البیت الحرام قیاما للناس راه و ارشاد حقیقی و اشارت سعادت تعبیر
شمس الله از بارگاه ملک الاشتباه استدعا و ان نمود که رخصت طواف ارض مقدس و اجازت وصول حرمان وادی اقدس که سعی
آیات سعادت مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا نعت و صفات آیات یافته بدولت آنحضرت بعد از فوز بادراک آن موهبت شرایط دعای
دولت و استدامت حشمت همایون اقدام نماید الی بالمسؤله اشرف حکم جهان مطاع واجب الاتباع شرف اصدار یافت که آن عالیجناب حامی
متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و کراما بوده از ممالک که برسد شرایط تعظیم و تبجیل و تقدیم رسانیده او را
از زار خانه و مساکن و منازل و مراحل سلامت به سلامت بگذرانند و سبیل فرزندان کامکار دوام از نامدار و حکام و
دار و مکان و جوه و اعیان و رؤسا و معارف و مشاهیر و جماهیر از کلانتران مواضع و سرحدات قبایل مستحفظان طرق
و شوارع و غیر ذلک آنکه در ملک زمره در مشار الیه با توابع و متعلقات متوجه آنست در منازل بود بسلامت و عافیت بگذرانند و هیچ جا که
مجرد بوده باشند بدرقه و دهند و الاغان مشار الیه را بکلی و لی حکم با الایلاغ نگیرند و هیچ وجه دست تعرض و پای اهانت بمتاع ایشان
نرسانند و برین موجب مقرر دانسته تقدیم رسانند نشان داروغگی جهت امیر محمد مقیم کیخسرو
چون مقصود اصلی از خلقت اهل عالم و مطلوب حقیقی از فطرت بنی آدم که لا آلی اصداف جود و جواهر خزاین اسرار عالم
غیب و شهودند که از زوایای عالم احیت الصور گسترده که دعای جهانی و ادارالفوا است ازسموات افلاک سامی و مساعی حضرت غیبی مستور را تقرب الله تعالی

عازم جهت قبله فاینما تولوا فثم وجه الله گردد و متاع هستی را از حضیض آب و گل بذروه کعبه جان و دل نقل کند و ایام عمر
که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بشریف سبحانه و خدمات التوفیق فیشتر ز الابعطی الا لیعبد غیر بری و لا تعا
بدرجه علیه این رتبه سنیه جز باجابت مرام ترتیب که رکن اعظم و قسم اشهر اثبات حج بیت الله الحرام کو و اذن فی الناس
بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر اثبت معتوران شد بخطاب بالکعبة طایفه مصدوقان مصداق و مخصص این مشتاقان کالاقف حرام الحرمین مجد
محمد مقیم که آباء عظام و اجداد کرام آستان دولت بلند و متمسک انوار خلافت اند و ارادت از ازاول ظهور بیت الاولیا منظور حجت در کار پادشاهی
قیام و اقدام نماید و با وجود حداثت سن نقاب حمایل و متکفل لوحی و کسب متعلق احکام حسب طریقت الالهی و فهو علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا گوش هوش شنوایی نموده حالا عازم زیارت حرمین شریفین گشته زاد الله شرفا الحرمین قصد توجه بدان
وادی ایمن آورده ایجابا بالمسؤله این حکم در قلم آمد که رعایت جانب او را متحتم دانسته سلامت از جمال که گذرانیده و هر جا محتاج بود
باشد بدرقه و مدد دهند و الاغان او به حکم ولی حکم نگیرند و از جوانب بری حمله روند ان اتح نشان داروغگی جهت ملا الیاس
عبدالوهاب کرمانی چون بذرقه الطاف الهی و دلیل تقاصد اعطاف نامتناهی که فالظم سالک وادی هدایت و راهنمای
قیاقی عنایت ست بامارت مصابیح سعادت سلم بری و اعانت مشاعل موهبت بر طرق سعادت منزوی را منزل و من یعظم شعائر الله فانها
من تقوی القلوب رسانید به هبوط انوار شعوق التوفیق و من اهتدیها کرده اند بر این به امت مکث شرعی فرسایی بر مستقلی آثار و مستعلی انوار
رفع موانع حجابانه و قطع مواجس سامانه آمد مؤید باسیر تقرب و تو صل حقیقی بود و پیوسته طی مراحل دقایق و منازل را التزم گشته اطراف
عالم ملک و ملکوت را که کعبه جان ناطقان را ه هدی تحقیق آشانت منسلک خواهد بود خصوص از ین مشتهب آنکه در شهود مثابه هدایت
ماب مقتدی جناب افادت شعار ارشاد پناه معارف دستگاه قدوه اصحاب التحقیق اسوه ارباب السعی الجامع بین الحکم والطریقه
والحقیقه مولانا علی الحق والحقیقه والدین عبدالوهاب ادام الله برکاته که همیشه اوقات نامی را بکمال سرمایه صفوه کرامی را صرف فواید
فنون ظاهری و حقایق علوم باطنی نموده چندین سال در ارض مقدس بیت الله الحرام تصفیه باطن با کمل و اذکار و تحقیق انتقال نموده
و باز از منادی شوقی نداء الحج واحد را استماع کرده متوجه جانب حجاز شده و اراده نموده که باصول امام عالی قول الحج بیت شطر
المسجد الحرام گشته بشرف طواف المسجد اسعد و زیارت امینی اسعد مشرف گردد سبیل فرزندان کامکار دوام از نامدار و ارکان دولت
و حکام و دار و عمال بلاد و ولایات ممالک محروسه و متعلقات سالک معابر و مستحفظان اقطار و امصار آنکه مقدم عزیز ایشان را
گرامی داشته شرایط تجلیل و احترام ایشان لازم و متحتم دانسته و توقیر و تعظیم ایشان از قبل و اجابت شمرده ایشان را از مجال

نحو و بسلامت بگذرانند و هیچ نوکر و سرکرده بزرگ و کوچک که همراه داشته تشویش و جهات با ایشان را الا
بکمرند از جوانب بری جلوه روند نشان نقابت امیر عبدالقادر چون خلعت ارادت ابتدا چون مالک عطف و کامکاری
در کسوت سیادت دار الخلافه سلطنت و کجکساری ما را بسایه عنایات ازلی و علامه تهذیب لم یزلی که علم تصحیح نجوم نسب
و فنون تنقیح ابواب فضل و ادب جا ثابت برقد قدر او اقامت مقدسی کرامات دولت ابد پیوند ما را بوین نسب
متابعت قوم و من یطع الرسول فقد اطاع الله و توفیق مراقبت صراط المستقیم آثار سالک شاهد او حق او بدرا
و دواعی ابدالی آمده گردانیده و در فرقدسای کاهت عالی نهمت ما را بجهت ملک آسای محبت و دامن عالیشان
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آراسته و جهره عالم آرای نیت صافی روئیت ما را کمال
مجالیه مثال اتحاد ارادت خاندان منبع الارکان قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پیراسته دار دو او
الرجال تو سلو بوسیله وسیلی حسبی لال محمد لاجرم بشکرانه این موهبت عظمی و عطیت کبری عنوان همت بلند و اعالی
نهمت ارجمند داعی و ساعی بر آنست که مجلس اعزاز و اکرام و او را انک مسند رفعت ارتسام بارگاه جهان پناه ما شرف
اقدام احترام این طایفه شریفه مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق در شان ایشان وارد شده
رتبت زینت باید و ب کرد و ن انبساط و گریبان نیز اساس کافی فردوس مثال خطوات مکارم معانی ایشان تمنی
بپذیرد بنابر علی هذا الی آن عذب البیان فاطب بلاغت مناقب تربیت یاد شاه بدان ترانه ترنم داشته که و ما الحیوة الدنیا
ربطوا الحبه علیهم سلام الله ماماح طایر مضمون حب آل محمد براه من النار والهادی و مهدی میرانیم و درست اعتصام
و اعتقاد بعروة الوثقی الولای لال محمد امان من العذاب زده است کامل فوز و فلاح و استحصال فخر و نجاح در بیت موده مقصور
و محصور میشماریم و چون بواسطه تقار رشیف عهد داوان کامیاب ها منتشر شده شکوه در سلک یاقوت ناب و لعل مذاب
انعقاد و ایدنیا انگیزه اعتبار که ما عقد در شاهوار و لالی گرانمایه انتظام پذیرد و طوایف و قبایل ازادا اسما
و اراذل خود را بوسیله که ترتیب افق الحاندان نبوت بما انتساب داد و ترتیب ایشان بنا سید مشتبه ممزوج و مختلط کرده
بر ذمت دولت قاهره لازم نمود که این طایفه جلیل القدر را از فاطبه ادانی و اسافل امتیازی تمام و اختصاصی
باشد و نهال مطمع الخصیبه محمول الحسب خود را با صلاب بزرگوار و اعقاب نامدار حضرت سید الابرار اتصال و
انتساب نتوانند داد و حصول این مامول فخر ثانی گردد منتظم گوهری که ما شرف نسب عالی اخلاف مکارم هوا خواه

بکاسته و تبیع انساب …

وقاد

ومعانا و باکال اسلام و دیانت مهارت علوم و فنات مجمع داشته و از آل بزرگوار حضرت رسول مختار در تبت علم و دانش و ورع و خصوصیت و رع و تر تیب یا وری از همگنان بر سر آمده و مسالک سلالات عظام و طوایف اتقیا دهر سا
سید الانام را علاوه دینه و جمیع فنون یقینه داشته بشده مسیر فتوا نبود و چون این صفات بدایع سمات در ذات
ملکی ملکات عالیجناب سیادت مآب افادت انتساب افادت پناه معالی دستگاه حلال المشکلات و کشاف
انواع المعضلات واقف مواقف الشرایع و الحکم طالع مطالع العلوم و الحکم منور مصابیح القاهره بانوار الهدی مفتح
ابواب معالم الشرایع مفتاح الکفایه السید المسند المولی الاعظم المختص بعنایة القادر نظام الحق و الشریعه و الدنیا و الدین
سید عبد القادر ادام الله بر ایام افادته که با وجود طبع مطبوع حاوی اصناف بدایع علوم و حکم و اسعاد ذهن نقاد و
مصداق مصدوقه و علم الانسان ما لم یعلم گشته نام نامی و اسم سامی او بر صحیفه فخر نبوده و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
سمت ثبوت داده منحصر و منتهی بود بنا بر آن او را بمنصب نقابت دار السلطنه هراه و ضیاع و ملحقات و مضافات و
منسوبات که آن خلاصه عالم و زبده اماکن بنی آدم است بعالیجناب مشار الیه تفویض رفت تا جناب او از شیوه حمیده
و شیمه پسندیده آن عالیجناب سنده و ایدیا و مذکور قیام و اقدام نموده تحقیق انساب و اسباب طبقه سادات کرام و قبایل
ایشان نماید و صحیح النسب را از مجهول النسب و زیف را از جید و سید را از مستعد فرق نموده هر کس را که بوسیله کذب و افترا
در زمره سلسله منخرط شده باشد انزجار لازم دانند و در رفع و کسر شجرها که به تلجیه و زور ساخته بر ایشان جهد را بدوان
ضم ساخته باشد کوشند و در نفی نسب ایشان اعلام و اعلان نمایند سبیل فرزندان کامکار و امرای نامدار و صدور
عالیمقدار و ارکان دولت و اعیان ملک و ملت و جمهور انام از طبقه خاص و طایفه عوام الحکم و ترجیح و نظم
جناب مشار الیه غایت سعی مرعی دارند و دقیقه از ادب اهتمام نامرعی نگذارند و حق کل الوجوه دست اعلای آن جناب را
قوی و مطلق دارند حاجت نشاندارات عظام ایشان را معتقد او پیشوا و مکتوی انساب صحیح اهب خود دانسته هیچ یکی بر از اینکه
حطا و عنه و العیاذ جناب مشار الیه بحکمند و در این رسم کتب بالامر الاعلی نشان متولی فیض آباد بلخ
بر ضمایر غیبی سرایر متولیان فیض آباد شفقت و احسان و خواطر قدسی مآثر معاران بقاع دو انشانما دراف
و اعتنا و عاطفت خوانان خیرات به پرایه محبت لهم بنیاد محسنی و تا بها بان مراحل مبرات نیز مایه ولاد و نظام مصالح
کبری جلیلقدار ارباب نظم نظام عالم و رابطه عقد انتظام بنی آدم اند مستور و محجوب نماند که اقتضای حکمت بالغه الهیه

ومعصی قدرت کامله و تربیت در تفویض زمام اختیار بکف کفایت سلاطین خورشید منقبت و تسلیم عنان اقتدار بید قضا
درایت اساطین گردون منزلت مبتنی بر آن تواند که بعد از ادای حقوق یزدانی و تحرض مراضی سبحانی بنول الجهود و سعی
محمود در تکفل احوال و تیقظ آمال افراد کافه انام و العداد عامه خواص و عوام که بدایع ودایع حضرت ذو الجلال
و الاکرام اند مرعی دارند چنانچه هیچ یکی از معضلات امور و مناجح مهام جمهور مفقود و مطروح نماند و در شکر انعمت کرامت انتساب
و موهبت سعادت انتصاب یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم فوجی را که شرف قابلیت حسبی و نسبی و زینت
خصوصیت موروثی و مکتسبی ممتاز گشته بمدارج علیه و معارج سنیه رسانیده تا بنون آل نبوت او مرتب بالمقربون رسید از رتبه
رفیع ایشان که داشته که بسبب خلوص نیت و صفای طویت ایشان نتایج دینوی و فواید اخروی بدولت روز افزون
لاحق و عاید گردد و چنانچه محاسن خدمات رضیه و مراسم عبودیات مرضیه ایشان او سطه بنای ارکان مناجح بنیاد ملک مدار
و رابطه مدار قوام سریر گردون نظیر دولت استوار تواند بود و همچنان از مآثر افاضت خیرات و اشاعت مبرات ایشان
مزارع اعمال و بساتین آمال سلاطین خورشید اقبال بر شحات جویبار ثواب جمیل و اجر جزیل سیراب گردد و الآخرة خیر و ابقی
لهم غرض از تمهید این ترتیب و ترتیب این تشبیب آنکه تبلیغ لسان الغیب دولت لاریب که ناطق انطقنا الله الذی انطق
کل شیء است ارکان دولت و اعیان ملک و ملت را بتقدیم و تلقی ما تشکرون الی ولا تکفرون بر افراز کرداننده سواره مارشاد
اما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر بجانب تعمیر بقاع الخیر و تکثیر انوار البر مامور و محکوم فرموده و به برکات انفاس عیسوی
اقتباس همایون نتایج آن بر صحایف روزگار انان ناطه و بیاد گشته و میکرد و از جمله آنکه توقیع الهی و تایید مشاهی
مقارن احوال و حافظ آمال عمدة الملک نظام الدین درویش علی کوکلتاش که بر همنونی سعادت
ابدی و دلالت عنایت سرمدیه خدمات جلیه و طایل مساعی جلیله دیرین دولت ثابت دارد و بدرجات
ملک سمات و مدارج قدسی معارج تربیت بلند و دولت ارجمند شرف اجتبا زیافته سمت التقرب
او در بارگاه ایک عالیک بنا ماموجب قدرت منازل التعلم اعداد است بنی الحاب برجهان و جهانیان
ظاهر است شکرانه این توفیق فرح و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض نموده به نیت ثبات دولت
همایون و مدار حشمت روز افزون بر نواحی قبة الاسلام بلخ که مقر اولیا الله و مدفن مجردان صاحب
انتباه است رباط رفیع الارکان و منزل منیع البنیان بنا کرده که سیاحان طرایق و سبل و طوافان
بادیه تجرد و توکل را مامن سلامت و مقر استقامت باشد اسباب رونق و جمعیت آن را بنوعی

خیال کرد که واردان و زایران آنجا را از پادشاه و گدا و وضیع و شریف و صغیر و کبیر مجملان کذر است
که دقایق خدمت و شرایط ضیافت ایشان را بر وجهی وجود دیگر که مرجحی بر آن تصور نتوانند کرد بنا بر آن
در ولایت مذکوره بجوی قدیم که مشهور به جو گش بود و از آثار آن غیر اسم و رسمی نمانده و هیچ آفریده در آن
ولایت از پیر و جوان تاریخ آبادانی آنرا معلوم ندارند و لیس خود جاری ساخته بفیض آباد موسوم کردانید
و داعیه دارد که بر آن رباط و بهر بقعه که بعد از آن بسازد و خواهد وقف کند و چون در آن ولایت معهود
فی ما ثبت که از انهار و قنوات که جاری سازند چهار دانگ بدیوان متعلق گردد و دو دانگ بصاحب ملک
متعلق باشد استدعا نمود که دو دانگ نهر بلاه لیکه و نهر کلته که مبیع و شرای صحیح شرعی از ورثه شیخ
ابو الفضل بدو منتقل گشته در عوض چهار دانگ نهر فیض آباد بدیوان گذارند و نهر فیض آباد بتمام
در حیطه تملک و قبضه تصرف عمدة الملک مشار الیه در آید صاحب الرای مشار الیه آنرا وقف نموده اند خاصت
بنا بر التماس مشار الیه حکم فرمودیم که دو دانگ نهرین مذکورین را بدیوان گرفته در عوض آن نهر فیض آباد
را تماما مشار الیه گذارند تا تمام ملک مطلق او شده وقف سازد و از نهر مذکور مال و اقوات انبار و محال
و در بست و زکوه و بهای کاه و دانه و ضابطانه و محصلانه و حق الاوابه و شرفانه و غیر ذلک
نطلبند و نستانند و به هیچ جهت توقع نرسانند عمال و کارکنان امور دیوانی و ناظر اعمال سلطانی
اصلا پیرامون نگردند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و ارادت هیچی در نیابند و کارکنان ایشان در آنجا
مدخل نکنند و ده یازده رسم الصدارت و ده نیم حق التولیت نطلبند و نستانند و توقع نرسانند
که اگر خلاف کنند در معرض خطاب و سیاست سلطانی ماخوذ بوده ملام. نشان صدارت سید زین العابدین
فرزندان کیوان قدر سپهر اقتدار و امرای ملک آرای گردون مدار و صدور
رفیع الشان عالیمقدار و وزرای کافی رای کفایت آثار و ارکان دین و دولت قوام اعیان
ملک و ملت مستقیم بدانند که گلشن دلکش اقبال در روضه خورشش هوای جاه و جلال خواقین
فرزوه مکانات هر کس و سلاطین تاج بخش تخت نشین جز بزینت سحاب فیض بهار روا آفتاب
فیض آثار محبت خاندان نبوت و دودمان رسالت طراوت و نضارت نپذیرد لاجرم بنا
بر بن مایده ارجمند و نیت سعادت پیوند اسلاف نامدار و اجداد عالی تبار ما پیوسته شاهد ملک را

بزیور ملت آراسته چهره دین و دولت را بمحبت و موالات آل بزرگوار حضرت رسالت پناه
نبوت دستگاه پسندیده نشین یا رنگ ولی مع ابد گلگون می داشته اند و اعتبار جانب ایشان از فرایض
فرضی می دانسته اند و همواره اقتدا بسنت سنیه مرعی داشته اند بمقتضای من اکرم اولادی
فقد اکرمنی در انتظام این سلسله و استحکام این قاعده سعی مشکور بنده ول مساعی بنیاد دین و لاغایه
انور جناب اقتضا نمود که منصب جلیل القدر صدارت فرزند ارجمند متحده العظیم و الامانه
ابو المنصور منظور حسین بهادر را ابقاه الله تعالی عزا دوام الفرو الاقبال که از جلایل معالی و مراتب
امور لازم الاحترام است بمرتضی اعظم قدوة العلما الکرام سید زین العابدین علی که بمنابت حسب و نسب
و فضایل موروثی و مکتسبی قرین و متحلی است و اجداد و اسلاف او از ظهور دولت این دودمان متعلق
اعالی مناصب و عوالی مراتب بوده اند مفوض باشد و حکم شد که آنچه از لوازم و رسوم این منصب بالکلیه
بدو متعلق دانسته عزی را با او شریک و سهیم نشناسند و هرچه لوازم این امر است چون عزل و نصب
ارباب مناصب شرعیه و غیره در بلاد و ولایاتی که در حیطه و حیز حکومت فرزند مشار الیه
طول الله عمره باشد مخصوص او شمرند مشار الیه نیز باید که در ترویج ملت نبوی و رونق شرع مصطفوی
جد المقدور کوشیده و دقیقه از دقایق سعی نامرعی نگذارند و بنوعی معاش کند که نزد الخالق و
الخلایق مشکور و مستحسن باشد نشان امارت توشکخانه جناب امیر شجاع الدین برندق
تا همای قدسی هوای همت بلند و باز نیز پرواز دولت ارجمند فراز پنجه قدرت و مهابت و کامیابی دارد و در بزرو
فرش خرام سپهر و مرغ زرین جناح مهر صید سرپنجه شاهی دولت است و هر لحظه شکار کردون شکار بخت فیروز
ما که دست آموز عنایت یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء است از صدای بال ملک و صفیر مرغ فلک
بگوش هوش چنین میرسد که من بازیت همت تو که پرواز میکند زیر پرش فلک و زیر فلک ملک
و چون اسلاف عظام و اجداد فلک احتشام ما را عادت خسروانه چنان بوده که بعد از ترتیب اساس دین و دولت
و تمهید قواعد ملک و ملت ساعتی بقصد تنزیه خاطر دریا مآثر بحر ثری تنویر طبع را بصید و شکار مشغول میداشته اند

ماثر اقتدار این سیرت پادشاهانه نموده. بعد از اشتغال خلافت گردون پناه و اشتغال امور سپاه نظم دستگاه

که وحشم و سلیمان وجنوده من الجن والانس والطیر نمونه ایست خود را با نعام عام احل لکم الطیبات وما علمتم

من الجوارح سرافراز ساخته گاه گاه طایر همت بلند را که از عالم ملکوت می طلبد نصیب خطابست که بیت

زهی ای بلند شیر وبعد از جنگ دوزده سهیل بازداران تیرابر پاییه بلغار کل هوای صید و شکار در زمینه دولت

افزای باشد و چون درین امر از معتمدان لایق که به جهت مهارت و وجه لعمارت از ممکنات تقرب السبق ربوده

بزوابد اخلاص وعواید اختصاص مکت امتیاز داشته باشند ناگزیر بود بنابران قدوة الامراء فی الزمان عمدة الملک

شجاع الدین محمد برنوق بهادر برلاس که حقوق خدمت پسندیده وصدق دولتخواهی وحسن عقیده اداباء واجداد به

نسبت ودولت این دودمان وتحت این خاندان بر اهل جهان ظاهرست مدار دیوان عنایات با شرف پیشوای

امرای درگاه ونوبتیان بارگاه جهان پناه مستثنی است حکم فرمودیم که متعهد ومتکفل قوشخانه همایون بوده

حل وعقد قبض وبسط آن اقسام وضبط انتظام شاراالیه متعلق باشد وشرکت معتمد الخواص جلال الدین بایسلام

برلاس بر انجام امور ند کور قیام واقدام نمایند الی آخره

نشان مهتری محمد نقاره چی

چون کوس دولت کامکاری حضرت لم یزل وطبل نوبت عظمت وشهریاری با توفیق دستیاری تایید بلیت

احد مرسل صدای دلکشای اذا جاء نصر الله والفتح را در دور چرخ گردون ونداء ملک آرای انا فتحنا لک

فتحا مبینا را از نقاره خانه حصار استوار سپهر نیلگون تا نفخ صور وصیح نشور بلند آوازه گردانیده ارکان ثبات

این دولت چون جرم ثقیل کوه ممکن وپایه اورنگ خلافت جهت جسم خفیف بکنار دور موج بر خطر تواریت

این علیه سینه پرداخته وعنایات بی نهایت ربانی که احسن القول فتوح کامکاری وبیت الغزل فتوحات شهریاریست

بر ذمت همت حسن عمل که مبنی روعایت ارکان ونقش پرداز صحیفه کارهاست ولازم وواجب گشته که تشهیر آیات

وقفار بی امنیت بر قلع وقمع اعدای شرع ودین ورفع ومنع ارباب ظلم ورکن منصور وحصور بود و لوای غرای

ملت احمدی وطبل زرین قبیل شریعت محمدی بتقویت وتربیت عزت واستیلا سرافراز وبلند آوازه باشد وتمشیت

اینها تقویت این موهبت جز ترویج وتجدید اسباب مقابله ومواقعه آلات مقابله ومحاربه که در صف هیجا ومیدان

جوه

تقویت

و غا باعث پردلی مردان مرد وموجب جلادت پردلان روز نبرد دست ستیز ال وازان جمله ابهت دولت خلافت

که نقاره خانه همایون که صیت نامداری وصدای نوبت سلطنت واقتدار با ابتهاج سکان عالم جبروت وتعالی

مجامع ملکوت رسانیده وبرساند بر اطراف نشیمن خاک واقطار رسایط افلاک منحصر دارد برسم ضبط ورابط نظم

وبقواعد حشمت روزافزون موافق باشد وبحکم کریمه ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها زمام ریاست

وعنان کفایت آن جمعی باشد که از اقران واکفا بفنون مهارت وهنرپروری ومزید کفایت ومهتری ممتاز

ومستثنی باشند از انجمله استاد هنرپیشه نیکواندیشه مظهر الغرایب بنیاد الاقدر ستاد شمس الدین محمد را که ابا

عن جد مقرر وباضافه جابجایی از اجمال بر کرامت بود ودرین وقت بلوغ تبلور بی صحبت ملک مستتر دستیغعد

گشته از دور شاهی جرعه عنایت نوشیده وبرخ دمانیده طرایف هنر وبارنگ والطاف لعب وجابکی الکاس ادا

پوشانیده منظور عنایت گشته وخلعت دستار پوشیده مقرر فرمودیم که در نقاره خانه همایون اعلی رکت

مهتر عماد الدین محمود که مقدم وکلانتر نوبتیان درگاه سپهر اشتباه است برادرانه رسم ومهتری مقرر بوده از ازای ازین

مهم باشد متعلق است ربع کامل بدو مخصوص باشد سبیل مهتران عظام زانیهم انجه ادوار نکته و سهم خود دانسته

مواقعت ومرافعت او را در جمیع ابواب مهمات نقاره خانه لازم وواجب شمرد وسایر نقارچیان وسنجیان

وضنبا وانی مهم مشاراالیه را کلانتر وپیشوای خود دانسته نهی اوامر ونواهی او را معتبر شناسند واز مشورت و

مصلحت او تجاوز ننمایند جماعت عزب ادبکان عیالان وقوالان وقرطبالان وطوافان وحامیان و

سرتراشان ودلاکان ودلالان واسبابانان وغربالان ولولیان ووصیت کنند بزان کو برجماعی که

درین اطراف انتساب داشته باشند استعادت مشاراالیه را کلانتر وپیشوای خود دانسته والجمع حصه دستوری او بود بگیرند

تکالیف شرعی وحکمی بوکیل وگماشته او جواب گویند واز مکان وولایات بر نحوی این طایفه هر جا که دستور باشند برسند ونقل

نکنند الی آخره

نشان در باب جماعتی که بعمارت گنبد گنبد روشنفرین شناه شده بیمار

برادر ان نصرت لعقار باده در قبر زمان

کامکار سعادت شعار وامرای دولت فرجام وصدور ذوی الاحترام ووزرای صاحب اقتدار وارکان دین ودولت

واعیان ممالک ملت وجمهور اهالی وقاطبه خواص وعوام ممالک محروسه صانها الله تعالی عن الآفات بدانند که چون آثار

عز فروغ شعشعه صبح اقبال بر وظهور طنطنه کوس عظمت وجلال در دودمان سپهر اساس وخاندان حضور رشید

بذمت

ونگارستان

اقتباس با مهیشه پرتو اشراق آفتاب معدلت بر فضیل سپهر ملک ودین لایح وهویداست وروز بروز شمال

اقبال امانی وآمال که از جویبار نصفت وحسان این خانواده سر برآورده است رسیده چون ابر نیسانی نیز

قدس آمده جهان وجهانیان را در سایه امن وامان متمتع وآسوده دارد وصیت جلال همایون وکوکب اقبال روزافزون

بدرجه همت بلند وبنیاد رفیع کاشته اگر سیبوا او سپاه ابو دومان کس زمانی رشک نگارستان چینی عبرت فردوس برین

گشته واین عنایات بی غایت ربانی وموهبت بی نهایت یزدانی را مزاید ومتضاعف است الحمد لله علی نعمائه بنابر حسن

مقدمات درین ولا که بقصد استمداد واسترواح از مراقد وفطرات اولیا الله که خاک عنبر آمیز ارباب نظر ساحه

خطه این دیار را معطر ساخته نظر اشرف بر آن ساحه بوده بخاطر کیمیا ماثر چنان تلوح گشت که ساحت گنبد را

که مصداق صنوف قبلها علیها ساقطها است معمور ساخته خانه ساکنان تربیتش بموجب ان المتقین در جنات وعیون

در فضای انس وهوای قدس جلوه گرانند زایران وطایفان قرار است ان انتزط بدیده نیاسند بنابران حکم شد

که در فضای شهر بند کهنه اصل ونقاب شهر نوی که محیط مزار فایض الانوار حضرت بزرگوار پیشوا حکم رضی الله عنهما

است هر کسی اب بر دو باغ نشانند ومزروع ومعمور سازد از اخراجات ودخل تکالیف دیوانی معاف ومسلم بوده

بهیچ جهت از اخراجات سته وغیره تعرض نرسانند ومزاحم نشوند الی آخره

نشان تدریس مولانا رکن الدین مسعود

فرزندان جوانبخت کامکار وامرای ملک آرای ...... عظام وصدور عالیمقدار ووزرای کافی کفایت آثار و

ارکان دین ودولت قویم واعیان ملک وملت مستقیم احسن الله تعالی احوالهم وانجح بالخیر والسعادة آمالهم بدانند که چون پیوسته

اعلاء معالم علوم دینی وارتفاع اعلام علما شرع مبین بر رای جهانی که مصباح دقایق حقایق وکنوز حقایق است واجب ولازم محکم

میدانیم وپیوسته دواعی فکر بلند پایه عالی رای السعادت برابه تربیت اصحاب فضل وارباب قابلیت که حصول معالی واسعاد

وفور فضایل واکتساب علاوه شرف ذاتی گردانیده مفهوم زکاء فطرت وسلامت جبلت را مصدق علم کتاب واخلاص معلم

ساخته اند مقصور ومحصور است بنابران حکم جهان مطاع آفتاب شعاع نفاذ صدور وشرف ورود یافت که منصب جلیل

القدر تدریس دار السیاده سلطانیه که از خواص صدقات ثوابت خیرات همایونی در سر چهار سوی دار السلطنه هراة

بنا یافته بمولانا ملاذ الاعاظم جامع الفضایل والحکم مولانا رکن الدین مسعود که بکمالات حسبی ونسبی وفضایل موروثی ومکتسبی از ارباب

فضل وافضال واصحاب بلاغت وکمال بمزید حذاقت ذهن نقاد وجودت طبع وقاد ممتاز ومستثنی است مفوض باشد الخ

رفیع الشان

ذهن

از حسن افاده وتعلیم ولطف ابلاغ وتفهیم او سزاوار ارباب استفاده را محظوظ وبهره ور گرداند وپیوسته باوقات

وحوزه درس وفتوی ومجلس علم وتقوی مواظبت نموده بمزاوله ومذاکره نکات ودقایق در گرداند فنون

شرعیه قیام واقدام نماید سبیل متصدیان ومباشران اوقاف آنکه عنایت شارالیه را از لوازم دانسته

در احترام مشاراالیه دقیقه از دقایق نادرع نگذارند واثبات سعید وطلبه برای او موقوف دانسته ازسخن و

صواب دید او بیرون نروند والسلام

نشان مولانا عبد الله کرمانی

اعضا سدره خلافت و

جهانبانی واوراق شجره سلطنت وکامرانی از فرزندان پاکیزه گوهر عالی نژاد وامرا ونشور دین وداد وارکان

دولت ابد اتصال واعیان حضرت گردون جلال مازجر متر بیت نقبا وانام وکیارا وولا سید الانام وقضاة

شریعت شعار وعلما وفتوی دثار واکابر واعالی واصول واهالی ممالک ومسالک عموما وسکان دار السلطنه هراة

خصوصا بدانند که چون سپرده رفیع البنا سلطنت وشهریاری بلمیامن احکام شریعت ودین داری پاجوق فتزا

از حدود دار الملک امن وسلامت مافوق است لعبره فتح وظفر از ابری تیغ غزو جهاد دیرکات صیقل دین وداد بر عالم

عالمیان لایح ولامع لاوم فطرت کامل غیرت همایون را که جامع قواعد لعیت ولهو وقادح ماثر خطا وسهو است

علیعت کرانابه والامرون بالمعروف والناهون عن المنکر والی فطوف لحدود الله ناحرام است شفاعت ار تزده

آمدست وجهد امدوزنده امل خیر الحاج انکه احکام ورع وپرهیزکاری ترقی باری باشد که رضای حضرت آفریدگاری

واو فوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم برآن منطوق آمده بود بنابران فی هذا الوقت حکم جهان مطاع آفتاب شعاع لازم

الاتباع لازال منقاد الاقطار والارباع نفاذ یافت که فضایل مولانا اعظم مولانا عبد الله

الکرمانی که بجنابت حواشی تحلی فضایل آراسته ومناهج آمالش تا بخیر پیراسته است وبکمالات حسبی ونسبی وفضایل موروثی ومکتسبی

علاوه عفت وورع واحتیاط دارد احتساب جلیل المرتبه بلوکات دار السلطنه هراة وولایت او که از معظمات اعمال

تواریخ دار السلطنه هراة است بر گردن مولانا اعظم مولانا رکن الدین علاء الدوله باشتغال نمایند ودعوی مخصوص بنی امر از اعراف

القدر بانشارت رابه منسوب داشته ومضاف ومتعلقات آن امر را چون دفع ومنع فسق وفجور ومنکرات وازاله

مناهی ومنکرات از کراوانی ومزامیر وطنابیر وآلات اهل فسق وبرانداختن رسم باطله وقطع معاش لواطه وصلاح ایشان بین

و تعدیل بکمال و اوزان و زراع و تعطیل شعار و اقامت جمعه و جماعت و کم تعین مردم بر وظایف طاعات
و عبادات بر ذمه کیهات خود لازم داشته سعی کاملی بجای آورده و از عدالت و میل انصاف [illegible]

[illegible]

نشان صدارت مولانا ظهیرالدین محمد طبیب

[illegible]

[illegible]

نماید اما چون از مجلس شریفش و صحبت حال گزیر و شکیبائی نبود و یک لحظه شرف مجلس انس با سلطنت موید برابری
داشت هرگاه که اگر یک سلسله عزیمت می نمود بهر جائی که ممکن بود مرافقت نموده التماس فتح آن داعیه [illegible]
تا درین فرصت که میل رای شریفش زیاده از هر نوبت بظهور انجامید و بوسیله [illegible] دولت قاهره خان
معروض گردانید که شوق [illegible] عالیه آن [illegible] وجه از این معنی در نمیتوان گذشت و اکنون که [illegible]
اطراف و اقطار را از حدود ماوراءالنهر و ترکستان تا کاشغر و [illegible] تا اقصی بلاد هند و غیر ذلک [illegible]
و اخلاص در رقبه عبودیت داده‌اند و مراحل و منازل در کمال امنی و رفاهیت است بعد قضای الهی این مقصود در
مدت اندک که صورت نمیتواند انجامید و آرزوئی که یک قرن بلکه زیاده در سویدای او متمکن بود [illegible] دولت قاهره
بوصول نمیتواند رسید و مقارن التماس و جناب [illegible] گفت که اگر التماس او درین نوبت درجه قبول نیابد اثر حزن
و ملالت [illegible] شریفش خواهد رسید و با وجود آنکه هیچ وجه قوت [illegible] آن التجا [illegible] نمود و [illegible]
[illegible] فرمودیم و میعاد مقرر رخصت فرمودیم که [illegible] از گذشته در معاودت [illegible] و ازهر
درگاه واجب المسئول [illegible] که [illegible] و سلامت [illegible] عنقریب [illegible]
شمایلش روزی گرداد [illegible] العزیز سپس حکام و داروغگان و روسا و اعیان و جمهور انام از خواص و عوام
آنکه [illegible] متابعت [illegible] امور [illegible]
نمایند و از [illegible] حافظ [illegible] داشته و در منازل [illegible] رابطه [illegible]
که [illegible] رضای شریفش [illegible] رضای همایون [illegible] خوشنودی [illegible] جمعی را [illegible]
رافت و شفقت و احترام آن [illegible] بسلامت [illegible] نشان ضبط موقوفات
موسین [illegible] باسم خواجه نظام الدین سید علی احمد فرزندان کیوان رفعت
و امرای رفیع منزلت و صدور منشرح الصدور و وزرای عالیقدر و سایر ارکان دولت و باقی اعیان مملکت
بدانند که بانی مبانی [illegible] واقف [illegible] بانوار الوهیت و قدر [illegible]
ربوبیت جل طوله [illegible] اوقات [illegible] اوان [illegible]

اکرم کرده

و حاکم گشته که قصه احوال و سجل آمال ارباب فضل و افضال و اصحاب ایادی و نوال چون صحایف ایام و لیالی طویل الذیل
و شجره طیبه [illegible] چون نخله مثمر اسلام موبد الظل باشد و لهذا خواقین کامکار و سلاطین قوی اقتدار سیما اجداد
عالی تبار و اسلاف نامدار ما در تعمیر موقوفات [illegible] ابواب البر عموما و ترویج و تشیید [illegible]
[illegible] خصوصا سعی جمیل و جهد بلیغ ارزانی داشته ما نیز اقتدا بدان [illegible] قبل ازین [illegible]
[illegible] که اشرف موقوفات [illegible] ارکان السلطنة [illegible] الخاقانی [illegible]
السلطانی نظام الدین علی شیر زاده الله تعالی [illegible] ارکان السلطنه [illegible]
از قبل خود خواجه نظام الدین [illegible] مقرر گردانیده [illegible]
خود [illegible] ارکان السلطنه [illegible] الحال [illegible]
بنابران حکم شد که بموجب [illegible] ارکان السلطنه [illegible] مذکور [illegible]
کرده داشته والسلام والاکرام نشان منصب بکاولی میر حاجی میرزا در مدرسه شریفه سلطانی
چون بنای عمارت دارالملک خلافت و جهانبانی و طرح روضه جلال سلطنت و کشورستانی بر ترتیب و زینت [illegible]
[illegible] ارکان [illegible] اسلام و بنیان [illegible] حضرت [illegible] حصول آن مامول [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
اقامت دلیل [illegible] مقابله آن [illegible] عالی [illegible]
استعداد [illegible] احوال [illegible] همایون [illegible]
[illegible] رضای حضرت [illegible]
مقرر فرمودیم که بر طبق و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا از زمره انام و طبقه خواص و عوام را از فواید انعام
عام بهره مند گردانند تا مثوبات آن [illegible] همایون [illegible]
خاص [illegible] نظام الدین حاجی بکاول [illegible] ثابت دارد
و سابقه [illegible] منصب بکاولی [illegible] مدرسه شریفه و خانقاه [illegible]

بدو مفوض شد که بوظایف آن خدمتکاری قیام نماید و مادام که معتمد مشارالیه در قید حیات باشد [illegible]
مذکور [illegible] شربت [illegible] از دست ساقی اجل چشیده یکی از اولاد او و اولاد الاولاد
بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن که قابلیت امر مذکور داشته باشد متصدی آن باشد و چون بواجبی بامر مذکور قیام و اقدام نماید [illegible]
[illegible] فرزندان کامکار و امرای عالیقدر و صدور عظام و وزرای
ذوی الاحترام و باقی متصدیان امور از متولیان و مباشران امور اوقاف سلطانی [illegible] مذکور [illegible]
اهتمام [illegible] و اولاد [illegible]
[illegible] اعطای نشان امر حاجی که بعد از نقل حضرت اعلی فردوس مکانی واقع شده
[illegible] متولیان و متصدیان
[illegible] و امرای با اقتدار [illegible]
اوقاف [illegible] سلطانی [illegible] سابقه
[illegible] فردوس مکانی [illegible]
[illegible]
بنده نواز [illegible]
[illegible]
کلام [illegible] الایام [illegible]
[illegible]
نظام الدین [illegible]
[illegible] و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا
[illegible]
[illegible] مدرسه [illegible]
[illegible]
[illegible]

بدو [illegible] و اولاد او مفوض [illegible] متولیان و متصدیان امور [illegible]
[illegible] و غیر ذلک [illegible]
او معزول [illegible] و چون بواجبی [illegible] قیام نماید وظیفه بدستور [illegible]
و جزئی [illegible] نشان خواجه حسن علی حافظ جهت مدرسه [illegible] چون حافظ کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] فی الارض [illegible]
[illegible]
دولت [illegible] حافظ کمال الدین حسن علی [illegible] کلام مجید [illegible]
[illegible]
[illegible]
جامع [illegible] العالمین [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انکه [illegible]
که [illegible] والسلام والاکرام نشان قضاء امیر [illegible]
دارالسلطنة هراة و ممالک خراسان چون اختیار حاکم [illegible] قضا و قدر [illegible]
[illegible] دارالقضا [illegible]
و الاحسان [illegible]
[illegible] دارالسلطنه [illegible]

تغییر
منتقل
دوا جهان [illegible]
النسا
قطع

و اسعد روف العباد شمس دولت سلطنت مدار استو ضیع و ضیع بر بسیط تحقیق ما بشا بجتار فرس و شرف [illegible] فاتم سعادت [illegible]

فحیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق مختوم گردانیده لا معقب لحکمه ولا راد لقضائه لاجرم این مواهب جلیله القاب در مجلس [illegible]

امور کاینات روز بامحه عزم حدی و معاند را کطی السجل للکتاب در نوردیده امرو الصبورت دعوی [illegible]

کشیده و رای قضا مضا یا که مرتفع الیه علوه طینه خلافت بل شرع [illegible] که نصف [illegible]

عدول برواحی [illegible] ایابت [illegible] که امتثال حکم بر کافه امم و عاظمه بنی آدم واجب و لازم است پس هر آینه در ازای این [illegible]

و ادای این عادت [illegible] مبانی شریعت بنوعی و تزیین معانی ملت مصطفوی [illegible]

اهم است از فرایض [illegible] بود و در تمهید مبانی اسلام و اتباع ما ثر شرایع احمدی علیه الصلوه والسلام سعی [illegible]

شرایع این ممالک و معطلات عوائد این مسالک [illegible] که امرال [illegible] وضیع و شریف و عبید و اما [illegible]

در پرده [illegible] علما و اعلام و قضاة محکمه اسلام [illegible]

و عرصه ربع مسکون دار السلطنه هرات سواد اعظم [illegible] عالم [illegible] و مجتهد علم [illegible]

البلاد [illegible] در مسافت [illegible] رفیع المراتب [illegible] قضا [illegible]

کشوری [illegible] شریعت شعار [illegible]

اعلم بالاتقیا [illegible] دار العدل و اذا حکمتم بین الناس

ان تحکموا بالعدل [illegible]

قدسی صفات [illegible] افادت [illegible] افضل الفضلاء الاشراف اقدم [illegible]

العرفا فی الآفاق والاطراف [illegible] العلوم الشرعیه [illegible]

سید [illegible] والدنیا والدین حسن [illegible] موجود [illegible]

[illegible] مسند [illegible]

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [illegible]

[illegible] لازم [illegible]

[illegible] السلطنه مذکور [illegible]

[illegible]

تنقیح قضایا و اوقاف

داشته که [illegible] و اموال و دماء مسلمانان در کنف [illegible] و عباد را از [illegible]

مرآت سواد و رشاد را از شوایب زنگ کدورت و فساد پاک گرداند و فصل دعاوی و خصومات و قطع قضایا [illegible]

و انبته اجرای حدود و تعزیرات و دفع مواد منهیات نماید و [illegible] اموال [illegible] و قسمت ترکات [illegible] و محافظت اموال

غیب و [illegible] و تعدیل اوزان [illegible]

و موذنان [illegible]

و حاکم امور شرعیه [illegible] اعلام و مشایخ [illegible]

داشته احکام و اوامر و نواهی ایشان [illegible]

[illegible] و دعاوی [illegible]

و امثال [illegible] روایت [illegible]

و اکرام [illegible] متوجهات [illegible] افعال [illegible]

در جمیع احوال و تمامی افعال [illegible] امام [illegible]

حق از باطل [illegible] فرزندان [illegible] و اکرام [illegible]

ملک پیوند و متصدیان اعمال سلطانی و مباشران اشغال دیوانی [illegible] و اکرام و تبجیل [illegible]

دانسته در هر حال دست تعدی [illegible] دانسته دقیقه از دقایق [illegible]

[illegible]

[illegible] جلیل القدر [illegible]

[illegible]

و جهات [illegible]

دهند [illegible]

و از جوانب [illegible]

نشان [illegible] خواجه فضل الدین محمد

لوزاندان فلک حشمت [illegible]

ثابت قدم [illegible] و وزرا [illegible]

[illegible] و صغیر و کبیر [illegible]

[illegible] فی العالم [illegible] دولت

بدرقه دولت [illegible] افضل مسایل و اعظم دلایل سعید ملک [illegible]

لئن انسلک من المومنین [illegible]

رحمت خود جای داده است [illegible] منظور دارد که [illegible]

از قیاس انس [illegible] بسبب نزول حوادث و حدوث نوازل اشارت حکم [illegible]

لکم الارض [illegible] ممالک محروسه [illegible]

هدایت و من [illegible]

رود بامان اورده [illegible]

ارکان دین و دولت و اعیان ملک و ملت [illegible]

و [illegible] جماعت [illegible]

تا [illegible] فراغت در سایه دولت [illegible]

[illegible] خراسان که موطن اصلی [illegible] است

بسبب بعضی [illegible] عراق افتاده بودند [illegible] ظلم و ستم شده [illegible]

و عنایت و مرحمت [illegible]

و ارکان دولت [illegible]

بحسن رای ملک آرای [illegible] افضل الدین محمد [illegible]

[illegible]

نمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نکو [illegible] نشان مسعود [illegible]

[illegible] عالیجاه قدس سره [illegible]

حیات و ثمار [illegible] آثار [illegible] عوام و [illegible]

بتقادم [illegible] وکلا [illegible] و متصدیان امور اشغال دار السلطنه هرات [illegible]

حفظ الله تعالی [illegible]

تکمیل [illegible]

او و استقیموا [illegible] از اوج آسمان [illegible] عالی همت [illegible]

جوامع ارباب [illegible]

حضرت [illegible] تجدید [illegible]

آن [illegible] حضرت پروردگار

بشرف [illegible] و الحمد لله تعالی که این عادت [illegible]

[illegible]

[illegible] فی الضمن [illegible]

الانوار [illegible] قطب المکاشفین و قدوة الواصلین مرجع [illegible] ارباب [illegible]

[illegible] قطب الحقیقه والدین [illegible]

[illegible] قدس الله تعالی روحه [illegible] علی العالمین [illegible]

و تصدیق [illegible]

و سایر [illegible] معاف و مسلم [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت [illegible]

و مباشران [illegible] معاف [illegible]

افتخار الحفاظ مولانا خواجه کلان و اولاد و اتباع او موجبی که در ضمن احکام علیها کشته مفوض داشته تغییر و تبدیل بقواعد آن راه
ننهند و چون بواجبی بدین امر قیام [illegible]

[illegible]

[illegible]

121

خواهد بود مطلقا بیرون نرود و تغیر و تبدیل بقواعد ارکان [illegible] را ... و در کلی و جزوی بدو رجوع نمود با تواتر انعال ابواب صلاح
خود داند و از زمان درگاه آیند و بوده که مهمات بدانجا رسد مطلقا از اری کو سبب آن او اجابت نماید اجتناب نمود و از تکالیف او محترز باشد
از جوانب برین جمله رود ان شاء الله تعالی. **نشان رخصت حضرت سلطان اسکندر میرزا** غصون سدره اقبال و فروع شجره سلطنت و جلالت
فرزند ان کامکار کامیاب و امرای نصرت لوای ظفر انتساب و نواب دیوان کیوان جناب و اعیان بارگاه سپهر
انتساب و متوطنان درگاه و مردمان شاد [illegible] از ان حلاف بناء علی تفاوت طبقاتهم واختلاف درجاتهم بدانند که چون مشیت دیوان قضا و حکم
حکمت تؤتی الملک من تشاء از ابتدای وقتی ... اقبال خیرات السموات والارض کشور رفیع التقاء یفعل ما یشاء و لابت ملک داری را بموقع اسم الملک راین مواب
دولت ما ارزانی داشته ... لوای ملک آرای انی جاعلک للناس اماما اسعادت امداد حق جل و علا بجلی در مسند ان عالیشان حاکم
بین الناس بر افراشته لاجرم بر طبق بودای ... او لی والکفرون ... و بلعل شکر تم لازیدنکم شکرانه این موهبت عظمی
بی دریغ شامل حال برادران کامکار بعضی شاه رود فرزندان جوانبخت عدالت آثار که چراغ مصابیح این خاندان عالی مقام اند نیکو این
زمره ذوی الاحترام اند داشته در ارفع مدارج و علو معارج ایشان سعی نموده و تمام حصول رضا دریاب ... از ظاهر که هر یک
مرتبت قابلیت نیکنامی از دیگران ممتاز و در مضمار سعادت بلند آواز بر اوز باشند با وجود در حفای این طبقه رفیعه
مرجه عنایت خاطر دواء جرمت باز ایشان باشد مبذول میداریم ... و از میمن ان مقدمه و ترتیب این معنی که
معمول است خورشید امتلا مستدعی آن بود که جهانی ترتیب و مدارج عاطفت دریاب ... اندران ... سعادتمند
محض رحمت تعالی ... عیون السلطنه والایاله نور حدیقه الحشمه والجلال المؤید من عند الله المهیمن الاکرم عیاث الدین
سلطان اسکندر بهادر طول الله عمره ... بو این معنی با ستقامت باشد وازاندان کامکار دولت ابد پیوند
سنت حافظ و ربادی اعتقاد اختصاص برافراز کرده و چون ارادت [illegible] الله انواع خدمات صدق ... انا
ملاحظه عیون بصیرت میگشت این معنی بر منصه ظهور و وقوع میپیافت و چون بعد از نقل برادر مغفور سعادت
سعادت آثار بر سن ... را وام کرد والد بزرگوار او بت برحمت برادرش فرزند اعز عنوان و ... سلطان اویس
بهادر طاب ... اثر ... ان ایشان را بر ... لال و جمال فرزندی شاه رالد سکنی میدادیم و از جهت ... والبس
و اسماس و فرزندی شاه رالد هیچ گونه تحقیق منصور نمی نمود انکه فرزند مرغ شاه رالد را ضعف کونه عارض گشته
که تردد و علالته موجب ... و انی میباشد و ... انکه در معالجات ... بقدیم رسانیده نتی کرد ... الی اخ
انتم

مرتفع کرده تکمیل این عارضه مندفع شود دیر نگشت و نیز پیوسته ان عز فرزند را مس از سعادت ازلی عز ... و اوجهت
اهل اسلام و مجالست با ارباب ریاضت و اعیان مکنون ضمیر منیب توبه بود و پیوسته نصاب اهل واررتی این طرف
راه دانسته و امضاء این نیت از جانب ما رخصت شروع در آن مستطلب بنابر آن که رضای خاطر عاطر
او در سایر مصالح و مدعیات تحریر و رواج مید انستیم اقوالا بعد از تکرار الحاح و مبالغه او نجو این معنی نموده ...
کردیم بعد فرزند شاه رالد ... از تکلف گرفتن مواجب و نگاه داشتن نوکر و رفتن بورش و کسر محاکمات
و سلم باشد و هر وقت هر جا که خواهد در ممالک محروسه زراعت نماید و هر ملکی که اراده کند در ممالک مذکور
بطریق سیر عبور نماید و بهر طریق که خواهد بصحبت ... آید و هیچکس را درین صور بمحل اعتراض ...
سبیل فرزند ان و غیره و لک اکه در باب توقیر و اکرام و اجلال و احترام او سعی نمایند الا **نشان دولت محمد شاه جاه جهانی**
جهانی با ملکی جلال الدین محمود اعصان سدره خلافت و جهانبانی و اوراق شجره سلطنت و کامرانی از اولاد اولوان
حشمت و تبار والغیره فرزند ان معدلت آثار و امرای ملک آرای با دین و داد و وزرای دولت ابد بنیاد
و اعیان حضرت کردون جلال و ارکان مملکت ... اجلال ما و ... عمال سلطانی و فارسان بنوالت
اشغال دیوانی وزره انام از طبقه خواص و عامه عوام احسن الله احوالهم فی حصول المرام و یسر امالهم فی حسن
العواقب والاختتام بدانند که چون بر وفق سنت الهی و موهبت حل ... بانتهای عادت حمیده و جهل ... بوده
عطا اسلاف این خاندان شریف البنیان بر ان جاری گشته بر حسب کلام بلاغت نظام ربیع الانام ...
منازل الکبار هر کس که نهال اخلاص در باغ اختصاص بحقیقت برومند گردانیده ثمرات و فاق و وفاق شیر ...
بنده بحکم ... السابقون السابقون اولئک المقربون درجه امال و حدیقه آمال او را بمیامن ترتیب و مراعات
طراوت و نضارت بخشد لاجرم رای عالم آرای بانجمال مسرت رضیه و شیمه مرضیه ... بوده
انجام باشد که در سی ... از جمله انکه چون ... اعظم صادق الاخلاص ... الخواص ...
معتمد رجاه بعبودیت مستقیم شد جلال الدین محمود که من المهد الی العهد در ظل تربیت حضرت اعلی خاقانی بوده
از دریس مکانی ... تربیت پرورش یافته و بعلاوه حسن خدمات شایسته منظور انظار عواطف الحضرت
و مساعی نیکوخواهی و خیراندیشی دولت الحضرت ملاحظه حسن عاقبت و آثوت ایشان نمود ... بر حسب منطوق

142

یاد حسن فی الخیرات در احیای مراسم رواج بقاع خیر کوشش می نمود بنابر آن بعض از حلال اموال معظم شیخ و عامل
و محصلی کار و بار و املاک خاصه تربیه و باغات و نقی مراکی و ترکیب اوقاف بید جامع بلده طیبه هرات و بعضی از حوالی
کار و بار ... ایالات و احداد او ساخته بود ... و الحجر غیرات ... بنا کرده و ویران بود و او عمارت کرده بعض اوقاف ...
ان بلده بخواص شده بود و کما ینبغی لوازم ان تمام می نمود در وقت که بر حسب ... ملک قدر ...
حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی دست داد و صورت خدمتکاری و جانسپاری او با کمال اختصاص ... دولت
هر دانست و کاین و خدمات دیوانی و امور که در زمان ... و خاص از انواع ... ت و اختصاص ...
رسانیده بود بر خواص و عوام روشن و مبرهن شده بود حکم فرمودیم که کمالات مذکور بنوعی که در زمان خجسته
نشان الحضرت مخصوص او بود ... از انچه مذکور شد حالا نیز ... بدستور ... و تمکین آن باشد و انچه حاصل
دارو عملی و محصل و حق التولیه و حق الاهتمام ان شود بنوعی که در زمان الحضرت ... کرده وجه حاصل او ...
مراقی حکم و شروط و اقعین بعمارت ضروری و ارباب وظایف و سایر وظایف مصارف شرعی ان مصروف دارد
بنوعی که در زمان ... بود صدور عظام و متولیان عام و مباشران امور وقف هر محل ... ها گرد ... اند دخل ...
و برای و روبیت ... او ... موقوفاتی که در آن زمان ... اولوده ... حالا ... بمور شده ... رسم الصداره
و حق التولیه عام ... معاش ارباب استحقاق از ایشان ... ارکان ... بطور کرد و چون ...
و جهات کار و بار ... با ایالبطر ... داد ... اندازه ... برسانند و داخل ... ساز ...
الحکام حضرت خاقانی که درین ابواب صادر شد عدول کو ... دانسته ... تعهد ... اعلام آن
راه ... امر ... **نشان رواج مولانا علاء الدین** ... اهالی بحق ... اعاظم ... ادر ...
واد الطرق ... انواع ... دیوان ... حضرت ... مجموع ... لی قصور ...
... از ... اشیاء ... انواع ... ترتیب ... مال ...
ما سد رونق در ... اوان ... منکلات ... لدار ... زمانان ... ارباب قابلیت و اصحاب
معطلت ... و قاعد ... کلام ... اعتقاد ... داد ... ارسانی ...
این کرامت در ... مسلم ... اوان ... و ... جلال و کمال ... علی ... انوار ... تحفه ... ابدیت ...
قدوه

قدوه الفضلا و زبده البلغا مولانا کمال الدین اپی که مدتی مدید شد که در حوالی ملک سپهر احتشام و حواشی محفل ابد احتشام پروانه
وار ... ابواب ... دولت پایدار گشته است و با استحقاق و استعداد حظی عنایت و مراقبت ... اهل دولت ...
جمع شام ... اعلام ... وقت ... رفیع ... ولسراعلا ... بالتعب ...
و امروز ... فی الکس ... رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق بالموش جای ...
بدین زاد ... داد و ... بقول ... اورا رخصت فرمودیم که در حصول آن امنیت سعی نموده
چون بدان سعادت فایز گردد و ادعیه خلود و کامرانی ما را در اوان ... تبرک ... دعا ... دوام ...
و دارو ... مالک ... سالک ... شعب ... ازمنازل ... عنایت جانب او
لازم دانسته اصحاب علم و ارباب فضل مقدم او را گرامی داشته مراعات او ... تقدیم رسانند متولیان و مباشران بقاع خیر حوالی
شرایط توقیر و ضیافت او را واجب دانسته ... وارد ... امداد نمایند تا بفراغت ... مبارک ...
موفق ... الله ... **نشان اشراف خواجه معز الدین حسین** چون شرف دیوان ...
مالک الملک که به پیرایه عدل و انصاف ... و وزیر کارخانه تبارک الذی بیده الملک کبریا ... جود و اغنا
بعد ... مصطفوی ... الکمون ... مستدعی ...
و هو مومن ... فاولئک ... صاحب ... اعتصام ... و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم
منظور داشته باشد و ... جمع خرج معاد و معاش و اوراق ... حسن سلوک ... احسان ...
وجهه ... بانوار والسابقون السابقون اولئک المقربون منور باشد ... عوارف ...
... بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانند ... اسرور ق
دفتر ... روز کار ... محاسبه ... تو مع عدالت ...
حشمت و جلالت ... دوام ... ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم مقصود از ایراد این سیاق ... مصداق ان چون دستور اعظم خواجه معز الدین حسین که
ابا عن جد ... خدمات اجداد کرام و اسلاف ذوی الاحترام ما را بر جبین اعتقاد ... در زمان خجسته فرجام
اعلی حضرت خاقانی فردوس مکانی قدس الله تربته که اشرف ازمنه و احیان بود بلوامع انظار خورشید اعتبار الحضرت

عالیشان

مستقر گشته اولا واولا منصب تولیت اوقاف خاصه خود که منظم مهمات جلیلات سرافراز گردانیده بودند و از روی کمال اعتقاد و اعتماد که درباره او داشته‌اند نام او را در وقفیه شریفه بنام تولیت بعضی ابواب ثبت فرموده و بعد از امعان نظر و اطلاع بر بعضی حالات و سرانجام مهمات او بمنصب جلیل القدر وزارت که موقوف علیه جزوی وکلی اسلام شهریاری است ممتاز گردانیده تولیت مذکور را نیز علاوه آن گذاشته بوده‌اند و درین ابواب امتثال واجب الامتثال از روی اهتمام در تقدیم آورده تا آنکه درین ولا که بر خلافت ما و استحقاقا باقدام سعادت اختتام همایون زینت پذیر گشت و نظر عنایت بی دریغ شامل حال او داشته اراده رعایت او فرمودیم و نسبت عالی الشأن آن حضرت را بنظر فرخنده اثر در آورده و چون در آن اوقات حسن خدمات او خشنودی بندگان آن حضرت از آن معنی شاهد افتاده بود و بتجدید بر جلایل خطیر لایح و لامع شده و منظور انظار عنایات ملکیت گشت از روی کمال مرحمت پادشاهانه و غایت موهبت خسروانه که درباره او بآیات خوش تیم او را منصب رفیع الارکان منیع البنیان اشراف دیوان را که از امهات جلایل مهمات حوزه سلطانی و عمده خلافت بانضمام و لوازم آن مر او ارزانی داشتیم و منصب تولیت اوقاف خاصه همایون را تفویض عالیحضرت و شرط وقفیه شریفه علاوه آن گذاشتیم تا حاکم

اشراف م

از حسن اعتقاد و یمن صلاح که در او و سر او این دو امر و قع رفیع بانفصال رسانیده و بظهور شان همیون و پروای آن ثمر شامل مزید سبیل برادران کیوان رفعت و فرزندان گردون حشمت و امرای جهانبخت کشورگیر و وزرای صافی رای صایب تدبیر و قاطبان شده عرش اساس و ساکنان عتبه گیتی فضا باسایر متصدیان امور و دیوانی و مباشران عمال سلطانی آنکه او را از متصدیان این امر خطیر دانسته دست او را در اعمال آن شغل قوی و مطلق دارند و آنچه سازد و پردازد که هر آینه متضمن مراسم کفایت و کاردانی و دولتخواهی خواهد بود تغیر قبول دراورده او را اولاء لازم دانند وزراء عظام و صاحب توجیه و هر کس که در مهمات دیوانی دخل داشته هر کس سازند بتوقف منحوم داوسازند از جانب رحلام رند نشان احتساب مولانا سلطان علی محتسب فرزندان گیتی کشای فلک سریر و امرای ملک آرای کشورگیر و صدور منشرح الصدور روشن ضمیر و وزرای عالی قدر عطارد تدبیر و نواب سراپرده عزت و حجاب ابواب علو و حشمت و سایر ارکان سلطنت سپهر انتقام و باقی اعیان ممالک ابد احتشام رعاهم الله تعالی بمزید درجات دوام علی البلیات بدانند که چون محتسب رای دین‌پرور شرع گستر که مخاطب بخطاب لازم الاحتساب و أمر بالمعروف و نهی عن المنکر گشته است ملم قاطع و امر نافذ ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا امر بدان گشته که صحایف و جنات احوال کافه انام

و صفایح خصائص امال خواص و عوام از شوایب ظلمات معاصی و مناهی و وساوس کدورات مکاره و ملاهی بر صیقل انزجار و مصقل اجتناب مزکی و مصفا باشد و همواره داعی دولت بلند و ساعی نیت ارجمند مجاوف وعید والذی نفسی بیده یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر او لیقولن الله ان یبعث علیکم عذابا من عنده ثم لتدعنه ولا یستجاب لکم نازل گشته در ساحت کردون وفضا د هر بوقلمون صدای جهانگشای و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون در داده کلام دولت انتظام بحسب افضل الاعمال النصیحه والامر بالمعروف والنهی عن المنکر لکل صغیر و کبیر را بر صحیفه ضمیر اکثیر مارسطر و مزبور دارد و دواعی همت عالی و دعاوی نیت صافی در منوال راسخ و جازم گشت که شعایر شرایع دین مبین و مناهج مجاهد شرع متین را بمصداق مصدوقه و اتبع ملة ابراهیم حنیفا نسق و رونق داده اعلام اسلام را بین الانام ارتفاع بخشد و اصحاب بدعت و ارباب ضلالت را بتعزیرات و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون منزجر و متأثر گردانیده در دایره فاخره الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر منتظم سازد و هر آینه در اشاعه این داعیه لازم النجات و اقامت این عاطفت محی البرکات از زمره که بحلیه عدالت واجتهاد متحلی بوده صفت امانت و دیانت را علاوه آن داشته باشند و دفع و منع فجره و فسقه کما ینبغی چاره نیست بنا بر آن درین وقت حکم جهان مطاع آفتاب شعاع لازال نافذا اشرف نفاذ یافت که مولانا اعظم قدوة المتشرعین مولانا نظام الدین سلطان علی که در احلیل الحسب احتساب ساعی حمیده ظهور رسانیده و صورت حسن معاش او بکرار در مجلس همایون بسمت ذکر پذیرفته باتفاق مولانا اعظم قدوة الفضلا مولانا شمس الدین محمد قدی محتسب دارالسلطنه هراة و ملکات مع مضافات و منسوبات باشد و جناب ارکان توقع دارایی ایشان سرد بلوازم این امر قیام نمایند و جمهور انام و کافه خواص و عوام را بالتزام خیرات و مبرات دلالت نموده از ارتکاب مناهی و ملاهی باز دارند و در باب منع و زجر اشرار و لوانید و بدمذهبان و تارکان صلوة و اجرا حدود و تعزیرات و تعلیم فرایض و واجبات و ترغیب مردم بجمعه و جماعات و تعدیل اوزان و ذراع و مکیال و تحقیق اسعار و ما یکون من هذا القبیل فی کل السبیل جهد مستطاع مرعی دارند و تقویت و تمشیت و توقیر و احترام ایشان را لازم دانسته اوامر و نواهی ایشان را که هر آینه مطابق شریعت غرا خواهد بود مطیع و منقاد بوده از آن عدول و انحراف نورزند و در مواضع و محلات محتسبان جلد این تعلق نمایند و هر ساله وظیفه او و رسم محتسب ادب دستور از محل المعهود رسانند و از جوانب بر طلبند الله العزه نشان تدریس مع السیدیه جهه امیر صدر الدین ابراهیم

برادران کامکار شریعت پرور و فرزندان نامدار فضیلت گستر و امرای دانش‌پرور و صدور باعقل و سداد و وزرای ملت کیش و نواب صلاح اندیش و منتسبان پایه سریر خلافت و مقتبسان انوار مشکوة سلطنت و جلال و مستعدان حوزه علم و داشوری و مکتسبان حرفه فضل و هنرپروری و سایر انام از خواص و عوام اعلمهم الله تعالی سبیل الدین القویم و هداهم الی الصراط المستقیم بدانند که چون رهنمای بخت فرخنده اثر و پیشوای خوده صائب بحر طبع خرده شناس ما را که باوراک علوم و حکم وارث دولت ملک ما علم کن تعلم مشرف دارند و جوهر باطن و کاشانه قدسی مواطن ما را در شبستان ظلمت بانوار مصباح هدایت و سراج وهاج درات روشن داشته کواکب خورشید مناقب ضمیر منیر ما را مطالع طوالع صواب طالع و ثوابت انجم مراتب خاطر خطیر را مواقع تابان برمواقف طوایف طلوع الحسن الحسنی بسابح و لوامع ساطع الانجم عواره در ای ظلمت زدای باران مجد و جهدات که ابواب شرایع و افعال بدایع فعالیه من یهدی الله فهو المهتد و مفاتیح و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم افتتاح یابد تا ارکان آن متون دولت و اقبال و شروح عظمت و جلال با تحشیه استدامت و توطیه استقامت تصحیح و تنقیح یابد و همواره پیوسته منتهای همت کامیاب و مدعای نیت مقرون بصواب مقصور بر آنست که مدارس علم و تقوی و مجالس درس و فتوی که از امارت دولت مهذب و حلالت الکامی تقلب تقدی طالب است از شوائب نقوش تجرید یافته بتخصیص معانی و تهذیب مبانی ممتاز گردد و وجهی که کس قابلیت ورشاد و یمن صلاحیت و استعداد آراسته بکریمه الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده رطب اللسان تواند بود و در تفضیه مباحث مشکله و سایر مقاصد دعوی بلند انا المدرکون مبادرت تواند نمود یمن تربیت و عاطفت ما استشاد داشته باشند و چون این خصایص در ذات ملکی ملکات عالیجاه مقابت پناه افادت دستگاه افاضل ملاذ فضایل شعار قدوة العلماء المتبحرین زبدة الافاضل المتفردین جامع الاصول والفروع حاوی المعقول والمشروع استاد الفضلاء و مقصر العجم امیر صدر الملة والدین ابراهیم مدالله تعالی فضایله که از مبدا و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل تا غایه که ذکر قاصر شش بر صحایف منت تعلیم از مدلول واذکر فی الکتاب ابراهیم خبر میدهد و مبانی اعتقاد و ماثر رشادش در امور بمنا از مسطوق لازم الوثوق ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا حکایت میکند ظاهر و باهر بود از روی عنایت بی دریغ امر تدریس مدرسه شریفه بدیعیه که نمونه بدیع السموات والارض واقع گشته بکمالات شأ دالیه تفویض فرمودیم تا در فضای فرح‌افزای آن افاده علوم دینیه و اشاعه فنون یقینیه نموده طلاب را محظوظ و بهره‌مند گرداند و طریقی که معارف معهود شده در ایام تحصیل مدرسه

و ذو من دعوت اقتباس م

حاضر شده بدرس کتب متداوله اشتغال نماید منظور از مخلصان آنکه در امداد و اعانت و تبجیل و احترام ایشان دقیقه نامرعی نگذارند کاشکسان و متولی و متصرفان موقوفات مذکوره اش زاد مدارس آنجا دانسته وظیفه دستور اشان و طلبه موعی که در شرط واقف قرار گرفت بی شایبه تنقیص و کسور رسانند و هر ساله اشان مجدد طلبند نشان مولانا شمس الدین محمد بحرآبادی فرزندان کیوان قدر گردون اساس و امرای ملک آرای دولت اقتباس و صدور صافی رای خورشید و وزرای عقده گشای صواب اندیشه و نواب حرم سراپرده اسرار و حجاب فضای بارگاه سلطنت و اقتدار و سایر مستحسان ابواب خلافت و باقی مسان انوار عنایت از اصول و فروع و وضیع و شریف و صغیر و کبیر متعهم الله تعالی بدوام العافیه فی خلود الدولة الوافیه بدانند که چون مطالع طوالع همت کیوان ارتفاع و مقاصد مواقف همت خورشید شعاع را که اصول فصول ابواب دین و دولت و کشاف ما صناف قوانین ملک و ملت است پیوسته متوجه الواح اشاعه فنون و ایضاح هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون مشرف و مزین بود مدام همواره رای هدایت بخش و فکر کفایت اثر که بوسیله دریوزه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا مناقب قدسی صفات و علماء من لدنا علما سرافراز گشته باحیای مراسم برو احسان و اجراء مدارس خیر و احسان مامور و مآلات حکمت الهی نامتناهی که مفتاح تذکره دولت و منهاج مقاصد تهذیب حشمت بنای مدرسه رفیع و قبه منیع که مجمع علمای انام و مرجع فضلای ایام تواند بود بر ذمت اقتدار از واجبات فرایض میدانست تا در خلال آنکه تصاری نیت و قصوی امنیت متوجه آن بود که از تمکن غیب و مطرح لاریب این رقم بر لوح خطرناک نگاشته آید و ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بنا برین مقدمات چون مولانا اعظم جامع الفضایل والحکم مولانا شمس الدین محمد بحرآبادی که مدت مدیدات که حکمت وقت نظر صایب تحریر و آداب البحث منطق جد بتقریر طایفه تلامذه و زمره طلبه را بحظ وافی و بهره اوفر رسانیده دم از نفحات طیبات انی اعلم ما لا تعلمون میزند و بمشیه حسن افادت و تفهیم و لطف طلاقت و تعلم در بیان معانی بیت عقاید یکسان گشته قابلیت تدریس و افاده آن بقعه شریفه بکمال داشت بمضمون والذین اوتوا العلم درجات عمل نموده حکم فرمودیم که تدریس یک صفه عالی از این مدرسه که بدو متعلق باشد تا فاتحه از کمال مهارت و حذاقت او سزد بافاده علوم دینیه و اشاعه فنون یقینیه اشتغال نماید و دقیقه از دقایق مطالعه و مراوده نامرعی نگذارند و یکی همت را بر ترقی و تصاعد این طایفه گماشته سعی و اجتهاد تمام بجای آورده سبیل متولیان و مباشران آنکه مولانا مشار الیه را مباشر این امر دانسته مراسم احترام و قواعد

اعزاز و اکرام او تقدیم رسانیده چون مواجب بدین امر قیام و اقدام نماید وظیفهٔ او و معیشه و طلبهٔ او را بدستور شرط انف
بدو رسانند

نشان بخشش نام بردار قوشونی که باهتمام خواجه مجد الدین محمد واقع شده

وزیران خورشید قدر فلک احتشام و امرای ملک آرای عالی مقام و صدور رفیع الشان ذوی الاحترام و وزرای
صاحب رای کفایت فرجام و نواب سراپردهٔ خلافت و جهانبانی و حجاب ابواب عظمت و کشورستانی و سایر ارکان
دولت بلند و باقی اعیان مملکت ارجمند و جمهور سکنه و مجموع سکنهٔ ممالک خراسان یسر الله تعالی مقاصدهم علو الدولة
السلطانیه بدانند که چون طلیعهٔ نیت کیوان منزلت موسسه کنه عالی همت را بر قمع ظلم دولت و قمع سپهر [illegible]
در عرصهٔ دوران و ساحت امکان لوای ملک فرسای ان الله یامر بالعدل والاحسان افراشته است و همواره مقتضای فطرت
باهرت و جبلت علت مضمون صدق کلام الحق دلالت خبر که بوسیلهٔ دو تقوای که صحیفهٔ احوال و جریدهٔ اعمالش از شایبهٔ
وایعهٔ غرض مصفی و مبرات بر صحیفهٔ رای عالم آرای ثبوت موسسه لاجرم شروع در ان از فرایض میدانم غرض ازین
تمهید و ترتیب آنکه درین وقت معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد بدروهٔ عرض رسانید که در زمان حضرت
خاقان مغفور و حضرت سلطانی سعید شهید انار الله برهانهما هرگاه که جهت دفع اعادی ملک و قلع و قمع مخالفان لشکری واقع میشد
جمعی از اعیان ولایت را نام بردار و قوشونی گویان همواره بلشکر بیرون می آورده اند مالکه آن مردم را معاف داشته
ند عوض کرده سپاهی میداده اند و در سالی که لشکر ضرورت نمی شده مطلقا بدین جهت ایشان تعرض ننموده و نکرده اند و در ایام فرخنده
فرجام همایون جلالی که نظام الملک و افضل که مهمات دیوانی ممالک محروسه بعهدهٔ ایشان بوده بنابر حصول مال خود و جماعت
متعلقه و کلانتران مال دیوان را بر ایشان تکلیف کرده عوض آن نام بردار قوشونی را سال بسال از ایشان مال و جهات کرده از رعایا
بطریق ظلم و تعدی میگرفته اند و در بعضی ولایت آن وجه را شمار کرده توجیه می نموده اند بسبب آن از خراسان [illegible]
شده اند و التماس نموده اند که بدستور از منهٔ سلاطین ماضیه عمل نموده شود بسبب رعایت وجهت حال جمهور رعایا و برایا
سکنه و خلاف ایام گذشته در مهاد امن و رفاهیت مستظهر بوده بدعای دولت روز افزون قیام می توانند
نمود چون نقد اخلاص شان را الیه الکرات و المرات بر محک امتحان و اعتبار زده روز بروز صورت در تقوای رنگ
اندیشی او بر ضمیر منیر همایون واضح تر است و صدق خدمات پسندیده بر ذمت دولت ابد الدهر ملتمس او را
مبذول داشته حکم فرمودیم که نام بردار توشونی خراسان را مادام که رایات همیون جهت ضروری

بجای توجه سفر نمایند مطلقا نطلبند و اگر ضرورت ملکی پیش آید بدستور زمان حضرت خاقان مغفور مردم را نام نویس
کرده هر که قابل لشکر باشد بلشکر بیرون آورند و مطلقا زر نطلبند و بعلت تعرض نرسانند از جوانب بر جمله روند

نشان حضرت امیر علی شیر که جهت مهمات آستانهٔ انصاریه داده اند

چون بر حسب منطوق لازم الوثوق حدیث صحیح و مضمون صریح الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف رابطهٔ اتحاد و علاقهٔ
و سلسلهٔ آشنایی صبح ازل در عالم ارواح ثابت و مستحکم است سرایهٔ امتزاج و ارتباط میان ارباب معنی بر دلیل مذکور متقرر
و مسلم خواهد بود شعر زان پیش که جان در تن عیب نهان بود ❊ عکس رخ دلدار در آینهٔ جان بود ❊ لاجرم هر صفت که
در فضای وادی غیب تحقق پذیرد تقدیر آن در فسحت کشور شهود همان صورت جلوه گر خواهد بود و صدق این بیان
و ثبت این برهان را بموداز ظاهر آنکه بنابر تعارف و تناسب روحانی که بندگان همیون را با ذات قدسی صفات جناب
رکن السلطنة عمدة المملکة قدوهٔ ارباب دین و دولت زبدهٔ اصحاب ملک و ملت موفق الخیرات مؤسس المبرات اعتضاد
الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الملة والدنیا والدین علی شیر زاد الله میامن توفیقاته محقق است مبشر
توفیق الجناب را اسعاد آن فرموده که از مطلع مهد رضاع تا زمان ارتفاع اختر دولت خورشید شعاع در طریق موافقت
با ذات سلیمان صفات همیون رتبهٔ توامانی داشته و خاطر ارجمند را میامن امداد ظاهر و باطن در تیسیر مقاصد دینوی
و اخروی همایون کاشف الحمد لله الموفق علی التوفیق و پوشیده نیست که درین مدت اوان و مرور تمادی دوران که زمان
فرخنده فرجام همایون بوجود گرامی الجناب زیب و زینت پذیرفته دولت با علت را بهر چه دلالت نموده و بدان ایما
فرموده همه متضمن صلاح دنیا و آخرت همایون بوده الحق این مقدمه را افتتاح کماهی نشست بنابر آن داعیهٔ همایون همواره
مستدعی رضای خاطر و ارادهٔ ضمیر خیرت ماثر الجناب بوده و هر چه رضای الجناب بدان مقرون گشته از آن تجاوز
نفرموده ایم و ملتمسات ایشان را بهیچ حال قبول کرده ایم و چون همواره آرزوی ضمیر انور همایون آن بود که بعد از حصول امر
جهانگیری و جهانبانی و نجح مقاصد گیتی گشایی و کشورستانی ملازمت تربت منور حضرت قطب الاقطاب الانام سلطان
المشایخ فی العالم مقرب الحضرة الباری ابو اسمعیل خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره بادولت مجاورت
سدهٔ علیهٔ حضرت ملک المشایخ والاقطاب مهبط انوار الحقیقة من الوری ابو الحباب شیخ علم الحق والدین الکبری
قدس الله سره میسر گشته ایام سلطنت خجسته فرجام بدین فوز سعادت انجام منتهی گردد و درین مقدمات را

باجناب شار الیه دایم الاوقات مطارحه می فرمودیم تا آنکه درین وقت جناب شار الیه بعرض رسانید که چون متمنای
خاطر همایون این صورت بود و ضمیر انور تصدیق آن می نماید که ضمیر حوایج دنیوی و اخروی همایون شعار آن رکن السلطنه
است و آستانهٔ علیهٔ حضرت مقرب الباری را بجهت علاقهٔ نسبت صوری همایون و قرب مسافت از عتبهٔ سدهٔ حضرت
شیخ علم الحق والدین قدس سره مناسبت زیاده مانست اگر متمنای جاروب کشی و خدمت آن آستانه بهارشیانه
بوکالت همایون رجوع بدان جناب شود اسد آنست که حصول مامول همایون نیز بدان بهترت تواند شد و مدعای که مذکور خاطر
دریا مقاطرات تواند رسید بنابر الملک المسئول حکم فرمودیم که خدمت آستانهٔ علیهٔ انصاریه که اشرف مهام ایام است
بحسن اهتمام جناب شار الیه مقرر باشد تا بدانچه از میامن حسن سیرت و سریرت آنجناب سزد لوازم التفات تقدیم فرماید
و در باب رواج و رونق و نظم و نسق آن منزل فردوس بنا آنچه رای شریف آنجناب اقتضا نماید از روی اهتمام بظهور رسانیده
سبیل وزیران کامکار و امرای نامدار و صدور علیه مقدار و وزرای صاحب اعتبار و سایر ارکان دولت و باقی اعیان
حضرت و فرقهٔ انام از زمرهٔ خواص و عوام عموما و متولیان و متصدیان و مباشران امور اوقاف آن بقعهٔ متبرکه خصوصا آنکه
امر و نهی آنجناب را نافذ و موثر دانسته بی موافقت رای و استصواب کاشکال ایشان کاری نسازند و بهیچ نپردازند و جمیع
وجوه حاصل موقوفات را بهر نوع که فرماید بمصارف شرعی آن مصروف دارند و خود را بعزل و نصب آنجناب معزول
و منصوب دانند و حکمش را رضای ایشان در هیچ از مهمات آستانهٔ متبرکه اصلا خلل عاید نه گردد الآخره **نشان خواجه [illegible]**
قدوة الحفاظ بین الانام زایر بیت الله الحرام سالک مسالک الایقان حافظ غیاث الدین محمد دیدار
ترخان بتوجه خاطر فیض آثار و ترتب ضمیر کیمیا کردار شرف اعتبار یافته که از ممر وادات آن دیار مقدس آثار
جان جنان جامع علیه رسیده که میامن توقعات ازلی و مواهب نامتناهی لم یزلی شرف و کرامت طواف حرمین
شریفین زادهما الله منزلة و زیارت مراقد ائمه علیهم الصلوة والسلام استسعاد یافته تماک بی آل آستانه که اعلی مطالب
و اسنی مآرب حقیقی است شرف گشته و دران محال مبارکه بدعای استدامت و دریوزهٔ استقامت دولت علت قدم
نموده این معنی مستلزم انبساط و امتنان خاطر انور گشت اما چون حقوق این دولت ارجمند بوسیلهٔ اهتمام رکن السلطنه
عمدة الملک قدوة اصحاب دین و دولت زبدهٔ ارباب ملک و ملت موفق الخیرات مؤسس المبرات عضد الدولة
الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الدین علی شیر در بارهٔ او بسیار است و بر طبق کلام شریف اولادنا اکبادنا

مراقبت حال اولاد و اشیاع تا بار بهر طریق مراجعت او بدین امر اولی و انسب است باید که چون مضمون حکم
لازم الاذعان که از روی عنایت بی کران سمت صدور یافته باکه صورت العود احمد را لازم دانسته بموطن اصلی
مراجعت نماید و توقف ننماید بار برسد الی آخره **نشان ترخانی مولانا شمس الدین مفتی** فرزندان صاحب قران طوق
و امراء ذروه مکان سپهر تمکین و صدور صافی رای خیر اندیشه و وزرای ملک آرای حضرت مثله و نواب
خورشید انجلا و حجاب بارگاه فلک اعتماد و زمرهٔ انام و طبقهٔ خواص و عوام یسر الله آمالهم و انجح بالسعادة والخیر احوالهم
بدانند که چون ضمیر خرد اقتباس و رای حق گذار قدرشناس همایون که رعایت خدمتکاران قدیم و مراقبت
چاکران بر جادهٔ عبودیت مستقیم را از کرایم عادات و مناهج سعادات معهد اند بر آن داعی است که بحکمی از
زمرهٔ والسابقون الاولون من المهاجرین بیمن توفقات ازلی شرف خدمت دریابد مراعات حقوق خدمات
پسندیدهٔ او باکمل صور و احسن وجوه تقدیم پذیرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
تقریب این حال و تمثیل این مقال آنکه معتمد قدیم الاخلاص مؤتمن سابق الاختصاص مولانا شمس الدین علی
شاه پسندی که ارعوهٔ غرهٔ صبح دولت پیکر ند و حبیب طلعت خورشید حشمت ارجمند که ظهور کلم اد ازنخب
امید تمام شکفته بود و صبح دولت از مشارق کل زینت پذیرفت پروانه وار جا در شمع شبستان خلافت ملازکرده
باقتباس انوار عنایت سرافراز گشته بود و اوقات حیوة و ساعات عمر را از ابتدای عنفوان شباب تا مبادی
در خدمتکاری و جانسپاری درگاه همایون مصروف داشته و بواسطهٔ خدمت نیکو بندگی از مرتبهٔ انتا من حیث الاستعمال
که در بدایت حال بدو مفوض گشته بود بمنصب عالی نوابی گری که از عمدهٔ امور خلافت و جهانبانی است و بمرتبهٔ جلوس
در پایهٔ سریر ملک مصیر و کتابت سرپایه و عرض نظم و داد خواهان و عرض ایشان و خواندن توقیع در مجلس
خاص و غیر ذلک سرافراز گشت در همه حال منظور انظار عنایت و مرحمت می بود و درین وقت بوسیلهٔ تقریب [illegible] رکن
السلطنه عمدة المملکة زبدة اصحاب دین و دولت قدوة ارباب ملک و ملت اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب
الحضرة السلطانی امیر علی شیر زاد الله تعالی میامن توفیقاته بعرض رسانید که حقایق اوقات زندگانی او که
چهل و دو سال صرف سعادت خدمتکاری این آستانه نموده و اکنون که سن او بمراحل [illegible] رسیده ضعف پیری
برو استیلا یافته و قوی بضعف انجامیده و احیانا نفس خدمتی که ارشاد قضیهٔ تقصیر مضمون [illegible]

که خدمت ملازمت او بتلاوت کلام و دعاء اجابت فرجام جهت ثبات دولت گردون احتشام مقصور و محصور باشد
و فرزندان قابلیت آثار او خواجه ناصر الدین منصور و خواجه غیاث الدین محمد که رضیع دولت این دودمان دین
مت این خاندان اند من المهد الی العهد نشو و نما یافته این نعمت اند بملازمت درگاه همایون اشتغال ورزند و رای موهبت
موهبت آثار مضمون آنکه * رسمیست که مالکان تحریر بد آزاد کنند بنده پیر * در ازاء حقوق خدمات
او بتقدیم رسانید بنابر الطاف خسروانه و عنایات پادشاهانه که شامل احوال و کافل آمال اوست و داعی
بسیار چند که برضای خاطر او مقرونست ایجاب ملتمسات او فرمودیم که بهر نوع که مرضی خاطر او باشد معاش
نموده بزراعت و درویشی خود اشتغال نماید و در هر جا از ممالک محروسه خواهد بفراغت و دواعی مشغول
بوده توطن نماید و احدی ابواب تکلیف ... و پرسش نکند و هرگاه که بملازمت درگاه آید او را در
آمدن منع ننمایند و حجاب و ملازمان درگاه تعظیم و تکریم او را لازم دانند و در سرحدها و گذرها مزاحم او نشوند
و چهارپایان او را الاغ نگیرند و اصلاً و مطلقاً تعرض نرسانند از جوانب بدین جمله روند الی آخره. نشان در
باب سید نور الدین محمد پادشاه هند نوشته اند
بجناب سلطنت مآب عدالت نصاب
نصفت شعار رای اعظم نامدار خان رفیع الشان عالی مقدار اسکندر خیار ملوک الهند قدرا و رتبة
و اعلام بین الانام ذکرا ما ترحی حسن وجه الشمس عن نور وجهه کالبدر فی السماء من الذکا ،
غیاث الدنیا و الدین غوث الاسلام و المسلمین زقا اسه مدارج العز و العلی و وقاه عن النوایب و
الحوادث و الغایبة از انقاف رشحات سحاب عنایات سلطانی و انفتاح ابواب اسباب اصطناعات
خاقانی اعلام رای صواب نمای آنکه چون اقتضاء ادوار سپهر برین و انتقضای مرور شهور و سنین
بر کسر نظم اهل انس و الفت و تفرق جمعیت اصحاب قرب سبب معطوفست هر چند گاه قومی که بر یار
وارد بوده انجم کردار بنور التفات کحل منور داشته صرصر نوایب حادثات این سلک نظم را از
یکدیگر جدا ساخته بر تو اجتماع ایشان را ظلمت فراق مبدل کرده اند و فوجی را بتواتر التهاب شرار فراق و موانع
نار حرقت اشتیاق که اشد المکاره است محروق سازد غرض از تمهید این مقدمات و تمهید این تسلیه که مدت
متمادی شد که بحسب تقدیر رب قدیر علت کلمه جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب نبوی دودمان الشرف و السیادة و بقیة اصحاب الدرایة
و الهدایة ذو الحسب الطاهر و النسب الباهر سید نور الملة و الدنیا و الدین محمد الحسنی دامت برکاته که با وجود کمال و شرافت حسب النسب

از

نشان هم

والدین
از جانب آبای کرام بحضرت سید انام و از طرف امهات ظاهرات بحضرت قطب الواصلین برهان المحققین مولانا عادل ... الحقیقة و الدنیا
محمد الزاهد الله عالی قدس سره نسبت دارد ساحت آن دیار فرخنده آثار را بمقدم گرامی مزین گردانیده است جمعی از اخوان و اقربای شان
در ظل لوای فلک فرسای سلطانی اعزاز و احترام دارند در این ولا بندروه عرض رسانیدند که مدت مهاجرت آن سیادت مآب بطول
انجامید و از دوری حبیبان و امید حبیبان بعید ایشان متجاوز الغایاتست ایجاب ملتمس ایشان و خاطر ایشان اقتضا فرمود که باز ایشان
آن مرتضوی انتساب اعلی کرده شود که مضمون الوصل حرر السحاب و سیر سیر السهاب را مغتنم دانسته ایشان را بدین جانب روانه
گردانند در سلک اهل شرف و بیابه سریر فلک مسیر منخرط گشته دیده عقیده احوال و اصحاب منور دید ار خجسته آثارش جلا پذیرد
نعم سکون الحادثات فانها وان سکنت عاقلا تحرک یعنی که چون امر نافذ ساطع بدان دیار رسد ارسال سیادت مآب در
حیز توقف نخواهد گذاشت و السلام و الاکرام نشان داروغکی نقاجهت خواجه عمید الملک فرزندان تاج بخش
تخت نشین و امرای رزم آرای ظفر قرین و وزرای کفایت شعار و امناء دیانت آثار و مباشران امور دیوانی و عاملان اعمال
سلطانی و مهمان درگاه و احکام بارگاه و غیر ذلک ییسر الله آمالهم بدانند که چون بحکم رفیع قدرت ایزد متعال و بموقع حکمت قادر
لایزال جل واغ نه ناصیه داران پاک تاج ده تخت نشینان خاک منشور مقامی نفاذ خلافت ابدی مدار آیال بحضرت
سعادت سرمدی موشح گردانیده و سمند خوش خرام ایام که یکران خوش رفتار است از یمین و یسار بداغ اختصاص رکاب
ظفر شعار ما استیلایست و این موهبت ارتفاع حسن حالکران صدق آثار و یمن کفایت خادمان شفقت شعار که هر یک بمراتب علیه
مرتبه اخلاص او مشار الیه عتبه دولت بی انتها و اختصاص اند مقصولاتست لاجرم خاطر دیانت پذیر تفویض امر شغل
خطیر بکدام روشن ضمیر لازم میداند و رجوع امر مهم بقبضه کفایت صاحب درایت واجب و متحتم میشمارد بنابر آن
مقرر شد که امر ضبط نقاخاصه بمعتمد الخواص رشید الدین عمید الملک متعلق باشد و لوازم امر مذکور مخصوص دانسته و از جوانب
بدین جمله روند الی آخره نشان احتساب مولانا زاهدی چون سنت الهی و فیض فضل نامتناهی
از بدو ازال و مورد اراده حضرت مهیمن متعال جلت قدرته چنان جاری گشته که فوجی از بندگان
که مشرف شریف ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب باشند و طلبشان عالیشان
الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله بر کتف حمایت خود انداخته
سلوک دین مبین و اجتهاد ملت مستبین را شعار و دثار خود گردانیده باشند از دیوان

رانح بقیان محمد مهدی الی صراط مستقیم رجوع موانقص مهمات شرعیه و نسق امور ملت در میان اقران و اشباه
ممتاز و مستثنی کردند بامضمون اعط القوس باریها و اسکن الدار بانیها حبث و لغو نمانند لاجرم درین وقت که مولانا
اعظم زبدة الفضلاء مولانا زاهدی اقبال وار بدرگاه عالم پناه شتافته منظور نظر التفات پادشاهانه گشت
و قابلیت سرانجام امور از وجنات احوال او تفرس فرمودیم حکم جهان مطاع لازال نافذا صدور یافت که منصب
جلیل احتساب ولایت استرابان که از معظمات و امهات ولایت خراسانست مع التوابع و اللواحق بشرکت
و اتفاق شیخ زاده اعظم فلان بدو متعلق باشد و لوازم امر مذکور چون منع از اسکار و فعل اسعار و تعدیل اوزان
و ذراع و مکاییل و اجرای حدود و تعزیرات و ازاله فحشات و منکرات و قلع و قمع ارباب بدعت و دفع و منع اصحاب ضلال
و غیر ذلک بدو متعلق باشد و بنوعی بدین امور قیام نماید که عند الخالق و الخلایق مشکور و مستحسن باشد و چون
بواجبی بدین امر قیام نماید وظیفه اجداد و اقتاب میانه ایشان بطریق مناصفه قسمت یابد بسبیل احکام دارد ...
و غیر ذلک آنکه او را درین امر منصوب کرده ما دانسته شرایط تبجیل و تعظیم بجای آورند و از اکرام و احترام دقیقه نامرعی
نگذارند و از جوانب بدین جمله روند الی آخره نشان خواجه جلال الدین شیخ بایزید مهنه
چون متولی رای ملک آرای که عامر خانقاه کون و مکانست در ضیافتخانه دولت بی علت بذل نوال افضال را
از لوازم میداند و میزبان عاطفت بی کران که ابواب افاضه خیر و احسان بر روی عالم و عالمیان گسترده
اکرم الضیف را از فرایض می شمارد دو بوسته در ترویج بقاع فلک ارتفاع و عرصه عالم است بتوفیق سعی جمیل و فلارا
و بیامن جد و اجتهاد خاطر فیض مآثر جامع صوامع ملک و ملکوت از کدورات طوث و مدنس مصفی و مزکی است ...
و المنه خلاصه این تفصیل و نقاوه این تمثیل آنکه چون نسبت ارادت و اخلاص عقیدت لهذا انتهاد اختصاص بکمال آستان
عرش آشیان فلک نشان حضرت قدسی مآب گردون جناب سلطان المتزهدین برهان المؤحدین قطب الاوتاد
و الاقطاب عتیق الرحمن شیخ فرید الدین لقمان قدس سره العزیز ما سند ارکان دین قویم استحکام تمام دارد و داعی
همت عالی نهمت بر تعمیر و تنسیق مهام آن بقعه بزرگوار مصروف بوده است بنابران سابقا تولیت آنجا را بحکم
ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها بجناب معالی نصاب معارف شعار تقوی دثار اعاظم الاولیاء
سهیل الماجد الاصفیا خواجه جلال الملة و الدین شیخ بایزید دام الله معالیه تفویض فرموده و جناب مشار الیه
در ضبط و ربط موقوف علیه و موقوفات آن مجهود مبذول نموده و آثار جمیله و خدمات جلیله بظهور رسانیده بود

المحون

اما چون این معانی کماینبغی بر صحیفه ضمیر آفتاب تاثیر همایون واضح نگشته بود در محل توجه رایات نصرت شعار
بجد و دحصار بقعه شریفه مذکور از موکب همایون دور مانده بود بنابران زیادتی اهتمام جناب سیادت مآب
سید شمس الدین محمد مشهدی در امر تولیت با جناب مشار الیه شریک گردانیده بودیم و جناب مشار الیه با وجود
استقلال و التماس ترک آن بمشارکت سیادت مآب مشار الیه بدان امر اشتغال می نموده تا آنکه لوای ظفر انتمای
همایون از جانب حصار معاودت فرموده بدار السلطنه هراة نزول جلال ارزانی داشتیم جناب مشار الیه
بدرگاه عالم پناه آمده و بعد از شرف بساط بوسی صورت استعفا خود از آن منصب بعرض رسانید و خدمات پسندیده
و آثار حمیده او که در آن بقعه شریفه ظاهر است مشروح بعرض رسید اعتبار شانه و له تعالی لکانه منصب
شیخ الاسلامی و امر تولیت آن بقعه من حیث الانفراد و الاستقلال بجناب مشار الیه تفویض رفت تا بعضی از کمال
دیانت و دینداری و دیانت و پرهیزگاری انجناب سزد بدین دو مهم لازم الاعزاز قیام و اقدام نموده
زیادتی آثار و کفایت بظهور رسانید و از قواعد ضبط و ربط و صرف و خرج دقیقه از دقایق اجتهاد و احتیاط
نامرعی نگذارند در آبادانی و معموری آن منزل شریف بنوعی اجتهاد نمایند که صحیفه معاش و اسعاش انجناب دستور العمل
ارباب کفایت و کیاست تواند بود چون بواجبی بدین امور قیام نماید وظیفه شیخ الاسلامی و تولیه خاص بدستوری
که در نوشتهای قبل وظیفه تولیت من حیث الاستقلال در ازای قبل بشرکت سید شمس الدین محمد مشهدی
کرده اند نصفی در وجه وظیفه شیخ الاسلامی و نصف در وجه وظیفه تولیت گیرد و سبیل سادات عظام و مشایخ کرام
و علماء اعلام و قضاة انام و متولیان امور شرعیه عموما و مباشران و مزارعان و متصرفان موقوفات حضرت شیخ الرحمن
خصوصا آنکه جناب مشار الیه را شیخ الاسلام و متولی آنجا دانسته بهیچ باب از سخن و صواب دید او که موافق شرع
شریف و حکم همایون باشد تجاوز ننمایند و عدول و انحراف نورزند و آنچه از لوازم آن مناصبست چون عزل
و نصب امام و حافظ و موذنان و طلبه درس و محبان آنجا باستمام مخصوص انجناب شمرند و توقیر و تعظیم او از
واجبات و لوازم شمارند جناب مشار الیه نیز باید که بنوعی تقصی آن امور نماید که بهیچ آفریده را مجال اعتراض نماند و
طریق مسلوک دارد که عند الخالق و الخلایق مشکور و مستحسن باشد الی آخره نشان استاد ملا محمد عیحکی ارکان دولت عالی مقام
بلند آوازه و اعیان مملکت گیتی فضا سپهر اندازه و اصحاب عمل و ارباب حساب و مباشران امور دیوانی و متصدیان سوال و جواب

بدانند که چون همواره همت دولت کارساز مترنم نغمه دل نواز مواعید عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه نسبت باصحاب فضائل
و ارباب مهارت بوده است علی الخصوص در باره هنروری که در ادوار زمان طبقات دوران چون الحان و ساز گاهش
نوای سامع بسیط خاک نرسیده و چون شعبه از اعمال اصطلاحات او که ریسش گوش شنیدن دایره افلاک ترانه نشده و داستان
کمبلاق تعلیم هدایت ربانی گوی مهارت در میدان تعارت از همگنان ربوده سر گستری که بدلائل عنایت سبحانی بلند جهد
گلاش در مضمار فضیلت از کارسازان پیدا است که ز راییره مقصود از تربیت این شد و تقریب این ترتیب آنکه چون فرید العصر
و وحید الدهر نادر الزمان و منوّد الدوران استاد نظام الدین قلی محمد که در شکلات فن موسیقی که اسکل فنون ریاضی
بل دق علوم حکمت و معضلات آن بیان توفیقات ایزدی و لطایف تأییدات سرمدی مهارت تمام دارد از
استماع نغمات طیبه روح افزای عالمیان بمجالس فردوس مانند را حظی اوفر و نصیبی موفر میرسانید استدعا نمود که
موضع جهارباغ را از ولایت شرغان که مولد و وطن اصلی اوست بدو ارزانی داشته مثال واجب الامتثال نفاذ
گردد که عاملان و متصدیان اعمال آن محال از متوجهات و موتّبات دیوانی تعرض نرسانند و حرار و یکی قدم و
قلم کوتاه و کشیده دارند اعتبارات نه و ایجابا لمسئوله حکم جهان مطاع آفتاب ارتفاع لازال نافذا فی الامصار والاعصار
شرف صدور و … یافت که موضع مذکوره را سیورغال مشار الیه دانسته مال اخراجات نطلبند و از کل تکالیف دیوانی
معاف و مسلم و مرفوع القلم دانسته بهیچ وجه من الوجوه حواله و مطالبه ننمایند ارباب و سرکار ولایت مذکوره بر موجب مقرر داشته
از اخراجات حکمی و غیر حکمی مسدود سازند و مطلقا مزاحم نشوند فی خامس عشرین جمادی الاول سنه ۸۹۰

نشان صدارت امیر شمس الدین محمد سید یوسف چون ادای شکر خدای شمس کلام انا افصح العرب والعجم عبارت حکمت
اشارت قدسی نظام انا سید ولد آدم بابلاغ … انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و خبر
سعادت مجهر ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا کالبدایه … لبان ساغر محبت خاندان و بکر … هدایت
طالبان مسلک العلم مصباح الابصار … که آب ابد و حیات سرمدی داشته است و مناصب لوای عرش
اسمای قدس … قرآنی و روایت هدایت معجز روایت فرقانی در ساحت بی غل متولیان ولای اهل البیت نبوی
و عرصه جواهر دانش بار متلالی قوانین شرع مصطفوی نسخی سپهر برق قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و ظل سعادت … زدنی علما افراشته لاجرم در سویدای قلب قدسی قالب و زوایای طبع عرفان …
ما کمال محسنه … سیادت و درهای برج سعادت که … اولاد و اجداد و احفاد اخیار حضرت سید الابرار …

اند

اشارت بعلمای دین دار و فضلای درایت شعار تواند بود مرکوز و مکنون است و بتکرار ادراک این هدایت عظمی و موهبت
کبری همواره دست تشبث بذیل همت عالی نهمت این دو طایفه بزرگوار روان دو قوم نامدار عالیمقدار مستحکم
داشته ایم بدانچه جهد بشری بدان گراید و ارباب نیاز را از دست برآید بهر یک ازین دو طبقه ارجمند قاعده اخلاص
مرعی فرموده الحمد لله سعی ما … و چون … صدق آثار … این دو حیثیت در یک ذات بهی وجهت وجهی
است چون جمال هر دو معنی را در مرآت خورشید ضیا یک صورت مشاهده می نماید بی شبهه ای طلب خود برده در مواد
اعتقادی افزاید تقریب این مثال و نشان مقال آنکه عالیجناب فضایل مآب سیادت پناه مکارم دستگاه
افادت شعار فضایل دثار دقایق آثار زبدة العلماء المتبحرین قدوة الفضلاء المتفردین افضل الاماجد بعلو النسب
الفاخر امجد المکارم بسمو الحسب الشامخ جامع الاصول والفروع ناشر المعقول والمشروع معین دواوین العلم والکمال مدون
تدوین الفضل والافضال کهف الانام مرتضی ممالک احلام السید المعتمد النجیب السند الحسیب النسیب المختص بمزید لطف
الملک الصمد سید شمس الملة والحقیقة والدنیا والدین محمد ادام الله ظلاله و اشاع بین الانام افضاله که با وجود نجابت
حسبی و قطعات موروثی و مکتسبی اقسام و انواع حسن خصایل را مستجمع آمده و مدتی در تحقیق دقایق علوم و تنقیح حقایق
فنون جد مستطاع مبذول داشته بمعارج معنی فایز آمده و از علمای کبار ممتاز و بر جمله فضلا سرافراز گشته اکثر این
طایفه شریفه اشارت است خود در مقام تقدیم و خود را اتباع ایشان در دایره رضا و تسلیم میدارند و بر صحیفه
خاطر مضمون این مصراع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری می نگارند و مع ذلک سررشته خلوص اعتقاد ما که
از مبادی احوال است والد مغفرت شعار و عم ولایت آثار ایشان مستحکم بود در باره آن عالیجناب مشار الیه
با ضعاف مضاعفه سمت وقوع دارد و چنانچه صورت ارتباط و اختلاط عالیجناب مرحومی ایشان صحبتا یوما فیوما
در تضاعف و ازدیاد است شیوه حسن و اعتقاد و شیمه اختصاص و اعتقاد ما در باره آن عالیجناب در تزاید
می باشد تا بجایی که بدین واسطه رای انور مستدعی آن بود که همواره از صحبت ارجمند آن عالیجناب بهره مند
بوده باشد از التماس … که چون اقبال ابد و سعادت سرمد در حضر و سفر ملتزم رکاب باشند تا بمیامن
انفاس شریفه ایشان اوقات طیبات باستماع نکات و دقایق و استفادت فواید و حقایق مصروف گردد اما چون
بر خاطر … شد که جمعی کثیر و جمّی غفیر هر روز بلکه هر ساعت بمجالس بهشت آیین درس آن عالیجناب
حاضر گشته مستفید می گردند و فی الحقیقة این صورت … از موجبات دولت ابد … و مقتضیات حشمت بی …

النواهر

می تواند بود از آنکه اشارت از آن تکلیف پرورش فراهم و مراتب مشایخ … و اخطار کرده شد در گوشه معاف کردیم تا بفراغت
خاطر و جمعیت باطن و ظاهر نشر علوم دینیه و درس فنون یقینیه اشتغال نمایند و در خلال ابواب دعا و خلود کامرانی
ما بر وجهی تشاهد اجابت کشایند و هر سال دیوانیان عالی بطریق تنخواه مبلغ پانزده هزار دینار از محل آنچه بی شایبه
قصور و انکسار بدیشان رسانند و در ایصال و سرانجام آن نهایت سعی بظهور رسانند سبیل امرای نامدار و دیوان
عالیمقدار و متصدیان اشغال سلطانی و متصرفان اعمال دیوانی آنکه در باب تبجیل و اکرام ایشان قصوری جایز ندانند و جهد
مبذول داشته بنوعی عمل نمایند که شکر باز رسد الی آخره **نشان تدریس مولانا فصیح الدین**
چون مقصود از بنای مدارس خیر و احسان و غرض از ایجاد اماکن قدسی مواطن بر و احسان نزد سلاطین مکارم
و خواقین ذوی الاقتدار آنست که علمای دین دار و فضلای بلاغت دثار در ظل رافت و عاطفت خسروانه
مرفه الحال و فارغ البال با نشر افادۀ علوم و افاضه فنون اشتغال نمایند تا مثوبات آن بر روزگار خجسته
آثار علیه و لاحق گردد و معمار همت عالی نهمت خاقانی با احداث مدرسه بدیعه که مهندس عقل معمار و مدرس حکمت
شعار در دقایق ریب و زینت آن تحیر دارد موفق گشته مناسب چنان نمود که یکی از علمای دین پرور و فضلای
حکمت گستر در آن فضای مسیح الارکان بامر افاده اشتغال نماید بنابر این حکم فرمودیم که عالیجناب افادت
مآب معالی نصاب افاضل پناه مکارم دستگاه قدوة العلماء المتبحرین زبدة الفضلاء المتفردین کشاف معضلات
الدقایق حلال مشکلات الحقایق جامع العلوم والحکم قدوة العلماء فی العالم مولانا فصیح الملة والدین محمد النظامی
مدظله العالی که مؤلفات خجسته آثار ایشان از اصول و فروع و مدونات فرخنده آثار ایشان از معقول و مشروع
ظاهر و باهر است من حیث الاستحقاق والاستعداد مدرس مدرسه مذکوره بوده بدانچه از لوازم آن امر است قیام و اقدام
نماید و چنانچه از فرط درایت و کمال دانشوری آن جناب متصور است در روابط آن اشتغال نمایند و پانزده نفر
طالب علم که مختار آن جناب باشد در مدرسه مذکوره بموجب شرط واقف در حوزه درس ایشان مقرر باشند
وظیفه بدستور شرط واقف اخذ و غیر را با ایشان شریک نسازند الی آخره **نشان قاضی علاء الدین محمد**
چون حکم دار القضا اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون و آمر محکمه فصیح القضاء و من احسن من الله حکما لقوم
یوقنون صحایف اعمال کافه انام و صنایع امال جمهور خواص و عوام را مسطور دواعی و صور دعاوی قاطبه انسان
که عبارت از مجاری معاملات ایشانست مسجل کرده اند حکمت بالغه ربانی و قدرت شامله یزدانی مقتضی آنست

که انعقاد

که انعقاد مرام زمره بشر و انتظام مهام از خیر و شر برای صایب و فکر ثاقب ارباب دیانت و اصحاب دیانت که حکم مبهم
و امر محکم و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون را دثار و شعار خود ساخته باشند مفوض باشد
ماهذا الافتقار من بیده الملکوت و مشیته من الیه الکتاب للوقوف نقاوه تفصیل آن اجمال خلاصه تقریب این محل آنکه
بر مرآت عین الیقین ضمیر جهان … لامع گشت که در ساحت جهان کردار و فسحت خطه دار الخلافه هراة و توابع
که اعظم بلاد عالم و اوسع اماکن بنی آدم است و فی الحقیقة بیمن دولت روز افزون مصداق مفهوم سواد اعظم گشته رواج
دین قویم احمدی و رونق شرع مستقیم محمدی بمرتبه ایست که افزون از آن و زیاده از آن متصور نمی تواند بود
الحمد لله والمنه و چون سکان دیار سپهر آثار اکثر بمذهب امام اعظم و همام اقدم ابو حنیفه کوفی عمل می نمایند
قضاة حنفیه جهت قطع و فصل مخاصمات نصب پذیرفته رفع قضایا بر مذهب مذکور می نمایند و بسیاری از خلایق
که بر جاده مذهب امام اعظم بر مذهب او قطع و فصل می باید دانست که جهت امور آن طایفه نیز یکی از علمای
دین دار و فضلای پرهیزکار که بحلیه ورع و پیرایه تقوی مزین و محلی باشند منصوب گردد و مرافعات امور انام موافق
مذهب مذکور بقطع رسانند بنابر آن مقرر شد مولانا اعظم جامع الفضایل والحکم مجمع الاصول والفروع و مجمع المعقول
والمشروع مولانا غیاث الملة والدین محمد که فارس میدان شریعت است و با وجود کمال در … و پرهیزکاری
اصناف علوم دینی کرده بانوار … صورت تهذیب اخلاق که عمده شرایع اسلام است صحیفه خاطر
محرر دار السلطنه هراة و توابع قاضی نافذ الامر بمذهب امام اعظم و قضایا و معاملات این طایفه را
موافق شرع شریف بقطع رسانند و آنچه بدین امر متعلق باشد چون رفع مخاصمات و کتابت صکوک
و عقود و انکحه مع الولی و هر چه متعلق بدین امر دارد بدو مفوض دانسته غیر را با وی شریک ندانند
و ندانند سبیل فرزندان کامکار و امرای نامدار و صدور عالی مقدار و ارکان دولت علیا و اعیان
مملکت عظمی و سایر برایا و عامه رعایا آنکه او را باین شغل عظیم مقرر دانسته در امداد او شرایط
سعی بجای آورند و دست او را قوی و مطلق دانسته بتجلیل و اعزاز او از واجبات شمرند الی آخره
نشان صدارت خواجه سلطان محمد فرزندان … ظفر قرین و امرای سعادت نشان و صدور
و صدور عالی قدر و وزرای شرح الصدر و نواب عتبه گردون قباب و حجاب سده سپهر جناب و سایر ارکان دولت علیا
و اعیان حضرت ملک … ایده الله تعالی امالهم و قرن بالعافیة خلود السلطنة احوالهم بدانند که اقصای همت

کردون اعتلاوار تضاعیف خورشید انجلا که صدر الکتاب امانی و امال جمهور و مصدر رباب تعلم خامة الاعیان و ما تخفی
الصدور رست بر ان جمله صادر و وارد گشته که هر یک از تجلیات انوار دولت آفتاب سما و سمانا را ن کل
قبه چرخ عرش فرسا که بیمن هدایت هادی توفیق و معاونت عنایت قائد تا پدر را و سر منزل الذین شرح الله صدوره
للاسلام برده جراید معاش و ابتعاش با فاکه کلها باخلاص مصدر داشته باشند در هر صدر حوزه و رفعاه
مکانا علیا بت فرمایم بتخصیص آنانی که بشرف مساعی مشکور جمهور دولت وجهه عزت او لاد کامکار اخفاد
نامدار بار ابقاهم الله تعالی فی علو العز و الجلال با شراق آفتاب سعادت رتو هل یستوی الذین یعلمون
والذین لایعلمون درخشان و نور افشان کردانیده اند و بحکم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة ملتفت
دولت علیه و اکرام النسب حسن الادب را علاوه آن ساخته بنا بر ان فضایل ماب خواجه نظام الدین
سلطان محمد که در ابواب تادیب و تعلیم و تفهیم فرزندان ارجمند سعادت یار منظور انظار عنایت حضرت
آفریدگار مواهب الملک الاحد مغیث الدولة و الدنیا و الدین حیدر محمد بها در طول الله عمره و ده لیته دقیقه
از دقایق ارشاد و اجتهاد نامرعی نگذاشته در مکتب انی اعلم ما لا تعلمون بکلک استعداد و انامل استحقاق مفردات
و مرکبات تعلموا الخط فانه من مهم الملوک بر صفحات قابلیت بلند و صفایح ادراک ارجمندان عزیز فرزند
نگاشته و حقوق خدمات پسندیده او درجه ظهور دارد حکم فرمودیم که منصب عظیم الشان صدارت
فرزند مشار الیه را بدو تفویض نموده آنچه از لوازم و مراسم آن شغل عظیم و امر جسیم باشد مخصوص او
شمرند و در تعظیم و احترام او که هر آینه سبب صلاح و فلاح خواهد بود دقیقه از دقایق اجتهاد نامرعی نگذارند
و از دلالات او که در باب ترویج امور دینی و رونق شرع مبین باشد بهیچ سبیل بیرون نروند و عدول او
نجویند و هیچکس را در این امر با او شریک و سهیم ندانند نشان خواجه عبد الحی جهت راه خرج فرزندان کشور
کیر معدلت گستر و امرای صیانت تدبیر نصفت محور که موقع جهانبانی برای صایب و فکر ثاقب ایشان
منوط و مربوط است و صدور شروع امور خیر اندیشه و وزرای خرده بین خرد پیشه که ترتیب امانی
آقاصی و ادانی بطبع صافی و کف کافی ایشان مبسوط و منحصر توانند بود داخل و شیعیان جامع ابواب
دولت علیا و زمره معاونان لوامع انوار حشمت اندکان دولت و اعیان حضرت و سایر طوایف انام
از خوصه خاص و فرقه عوام شیدالله تعالی ارکانهم فی ظل لواء الدولة الی قیامة بدانند که چون شارق

سعادت

بشارق سعادت ابدی و طالع مطالع درات سرمدی اعنی آفتاب جهانتاب این دولت بی زوال و افسر فیروز
بکران حشمت بی اختلال باعث بر آنست که پیوسته اشعه لمعات جهان افروز بر ساحت احوال قومی که از فتح
کان من المهد صبیا تا ختم ما دمت حیا خاک سده شریفه و عتبه منیفه این سلسله رفیع الارکان را در بامر بصیرت
کردانیده بنوش دارو ی حاوی مشکر فاتمات یکرانه رطب اللسان باشند انداخته شمره آمال ایشان را بنوعی از
پرتو عاطفت و سایه مرحمت بجود و نمو بخشد که با خصاص اصلها ثابت و فرعها فی السماء منعوت
توانند گشت و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم خصوصا قومی که برکات سوابق خدمت
و برات خلوص عقیدت بدین صفات و ظایف طاعات و مجاهد عبادات افزوده بیمن انعام علام الذین
احلنا دار المقامة من فضله و بامر ساطع و لیطوفوا بالبیت العتیق بشرف تقبیل ارض مقدس و وادی اقدس
حرمین شریفین زادهما الله شرفا و کرامة رسیده معاش و اتعاش خود را بر سنن شرع مبین و سنت
حضرت سید المرسلین مستقیم گردانیده باشد مصدوق آن منطوق و مکنون آن مضمون آنکه حاجی الحرمین سالک مسالک
الطریقه خواجه نظام الدین عبد الحی مکی که بدین خصایص متجلی گشته مدت مدیدست که قدم عزت
در اذیال طاعت نهاده بدعای دوام دولت اشتغال دارد و نیز عهدی متمادی گشته که هر چه ملوک او بوده
از ضیاع و عقار و غیره به فرزند مرحوم خود خواجه شمس الدین محمد مکی تملیک کرده بوده دریں ولا مقتضی
نزول حوادث و حدوث نوازل بحکم یمحوا الله ما یشاء و یثبت فرزند مشار الیه عرضه فنا گشته است اعلام نمود
که بنوعی که در ایام حیات مشار الیه او را با شاغل و شواغل دنیوی مهمی نبود دعا لاینزید و رجوع نباشد
الیها بالمسئله و اعتبار اشانه حکم فرمودیم که او را متعرض نشوند و به انقطاع دعاگوی اینجا دولت دانسته اوقات
او را بجمیع و قسمی صرف نکردانند و بعلت اسباب و املاک و هر جهت را لیه از ان محل گشته مدخل ندانند و متعرض
احوال و نشوند تا از سر فراغت بوظایف عبادات و طاعات اشتغال تواند نمود و هذا الکتاب

انزله الیک مبارک لید بروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب نشان امرای عظام خطه سمرقند رکن السلطنة
و الجلالة شمس الدین درویش محمد ترخان و سجاع الدین احمد حاجی بوفه را لعطا ب پادشاهانه مخصوص
بوده باشند که هنگام هبوب ریاح عنایت ازلی و اوان ظهور رشحات هدایت لم یزلی
که لواء مرشاء اتمای حضرت صاحبقران فردوس مکان انار الله برهانه ظل شمس بر موجودات انداخت

وعلم سلم و جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده در فضای هر که دوران افراخت بعد از فراغ شغل جهانگیری و کشور گشایی
و حصول جهانبانی و فرمان روایی دار الملک سمرقند را که شجره طیبه ملت زهرا و نهال شریعت غرا که بصفت
عالی منقبت اصلها ثابت و فرعها فی السماء موصوف در ریاض ارم کردار ان خطه فیض آثار نشو و نما
یافته جهت مقر سریر سلطنت مستور رایت خلافت مقرر گردانیده و آن دیار جنت آثار را بشرف قدوم
حضرت لازم از سایر اصقاع و اقطار و قرون و امصار امتیاز بخشیده و تا مسند بقا بوجود اشرف آنحضرت
زینت داشت اهالی آن ملک و عموم ممالک اهل اسلام در حیطه دولت سلیمان احتشام آسوده دست اقتدار
اغیار و اجانب از دامن کامکاری و جهانداری آنحضرت کوتاه بوده و چون بحسب اراده ازلی اجابت
دعوت ارجعی بعالم بقا فرمود دار الملک سمرقند بسر بر کرد و ن مسیر اولاد آنحضرت قرین بود و عرصه این معانی
آنکه تا غایت قبة الاسلام مذکور از زمان حضرت امیر بزرگ مهبط انوار دولت و مرجع احیاء حشمت آن دودمان
بوده و غیری را مدخل نداشته در اوقات حیات برادر مغفرت شعار بر اقتضاء مروت ذاتی و داعیه مرحمت
جبلی ملاحظه ان جانب مغفرت مآب در آن ملک با دمضایقه نمیرفت و چون از وی برادر مرحوم سلطان محمود
میرزا انتقال یافت همان معنی ملحوظ بود و اکنون که واقعه ما لیه او تحقیق انجامید و از برادران نصرت شعار کسی که
حراست آن ملک بواجبی نموده از عهده ظلم و اسباب جور اعداء الملک و دفع که در ارجاء و انحای آن دیار زند بیرون
تواند آمد نماند جهت رعایت اموال و دماء مسلمانان و تعهد امور ملک حضرت امیر صاحب قران که فی الحقیقه تخت مورونی
انتساب است سمت عرش منزلت را از لوازم می نماید اکنون مرضی خاطر انور همایون آنکه تا رسیدن موکب حضرت
آثار ظفر اقتدار همایون ان قبة الاسلام را که بحمایت و صیانت رستم حصار ملک بنام و دعوت خلقه سپهر
عالی مقام است از تصرف اغیار محفوظ داشته شرایط اهتمام مرعی دارند که بهر مسعود که لشکر ظفر محشر بدانجا
رسید و بدان اشعار نمایند او لاد از او لاد عالی مقدار و احلاف نامدار و فرزندان اعزار جند سلطان بدیع
الزمان بهادر و مظفر حسین گورکان و حیدر محمد بهادر را شاهی کران فرستاده و رایات همایون انتعاش
ظل مرحمت بدان دیار انداز و خطا آنکه لوای ملک فی سایها بهر حال متوجه آن حدود است بواسطه رعایت این
یک سامی ر و رعایت امال و صفحات احوال ایشان ثابت و موکد ماند چه اگر بدین منوال صورت دولتخواهی بظهور رسانند
نتایج آن بروزگار ایشان و اولاد و احفاد عاید گردد و اگر بر خلاف این معنی تسلط جمعی از اجانب

ما قد

با غیر ایشان که استقلال سلطنت و خلافت نداشته باشند رضا و امانی و امال ایشان مقرون باشد هر آینه ابد الاباد که
صورت بد نامی و وقاحت عواقب موجب وزر و وبال ایشان کرد و الی آخره نشان شیخی خواجه جلال الدین شیخ
بایزید بهمه سلمه الله تعالی من المکاره چون حضرت فیاض جود بخش متعال جناب والای کارساز
لایزال جلت عظمته جلاله و علت کلمته کاله در محافل اقدار و اجلال جامع افضال و اعزاز ما که نوبه صوامع قدس و
خلاصه جوامع انس است پیوسته اصحاب فضیلت و کمال و ارباب فضیلت و افضال را بحلی حلل نعت مدارج و تعالی
بی خلل مراتب کیوان معارج فایزه عارج دارد و همواره منظر خورشید مصیر تنزیه و ترویج طبع صاحب بیهه
کاشته توقیر و احترام و سر و مرام اهل دانش و بینش و زمره فضلا که زبده آفرینش اند واجب و متحتم می داند
از ان جمله جامع الفضایل قدوة الافاضل اسوة العرفاء و الفصحا مولانا سیفی ذات فضایل که شیوه تحسین
و شیده فضل گستری او بر سکان جهتی ساطع و برهان قاطع است همواره نوع ماده دیجات همایون
سرافراز گشته بانظار عنایات خسروانه بر اشباه و امثال امتیاز دارد و درین ولا بدرجه عرض رسانید
که مدت متمادی است که از وطن مالوف وطن معهود و صحبت اخوان و خلان را گذاشته ساکن این
دیارست و از آن حدود ملتمسات اصحاب و احباب او مشتمل بر استدعاء حضور او بدو میرسد ایکاما
لستوله چندگاه او را رخصت فرمودیم که جهت رعایت جانب انجاعت بدان دیار رسیده بر دو دیار را جهت
و معاودت را لازم شناسد سبیل داروغکان و محصلان سالک و مراحل و آینده و رونده و غیر ذلک
آنکه مقدم او را عزیز و گرامی دانسته قواعد تعظیم و تبجیل او بجای آورند و از منازل و سبیل که مخوف باشد
بسلامت گذرانند و مزاحم و متعرض نشوند و چهار پایان او را و مردم او را و لاغ نگیرند زکوه حال بعلت
زکوه تعرض نرسانند و مراقبت احوال او را واجب شمرند از جوانب بر جمله روند نشان همایون شیخ نجم
مقرب السلطانی شیخ نجم الدین بوفور عنایت پادشاهانه و صنوف اصطناعات خسروانه
مزید اختصاص یافته بداند که پرتو مهر لمعات خورشید نظر که مجلی اشعه جمال شواهد غیب و مطرح انوار کلیات
مرآت لاریب جهان مرتسم گشته که نوعی از زمره دولتخواهان حق شناس و حقوق انطباقه جان سپاران دولت اقبال
که بواسطه خلوص نیت و ذکاء فطرت بشرف مراتب علیا و رتبه مدارج قصوی صاعد و عارج گشته حسن معاش و انتعاش
را سرمایه سعادت جاودانی ساخته باشند همواره بمزید اصطناع اختصاص بخشیم بنابر ان چون قدوه افاضل

السلطنة

مصداق این معانی و تمثال این جانی بوده اهواره آثار محمدت و تحسین او از تقریر دلپذیر و ادای جان فزای کن
عمدة الملک عضد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الدین امیر علی شیر بنده وه عرض رسیده درین ولاکه
آن رکن السلطنة بحکم سلسله عنایت درباره او گشته خاطر انور اراده نمود که تربیت او درین شامل حال و کافل آمال او
کرده تا با انوار سراج و هاج مناهج دولت ارجمند راه بمقصد اقبال آورده در سلک خدمتکاران خاص اختصاص تواند
یافت می باید که روابط مرحمت خسروانه را ملحوظ و منظور داشته از سر وجدان تمام و وثوق اعتضاد لا کلام متوجه
سر بر دولت مصیر گشته بعرض اندکه آثار عاطفت یوما فیوما درباره او متضاعف و متزاید خواهد بود
مکتوب حضرت فردوس مکانی به رستم بیک بعالیجناب سلطنت مآب اخوت انتساب معدلت شعار نصفت آثار نقیه
دودمان عظمت و کامکاری نقاوه خاندان دولت و بختیاری جلال السلطنة و الدنیا و الدین رستم بیک رفع الله تعالی
فی الاسلام اعلاهو و تقدس الانام اوامره و احکامه ز واهر جواهر تحیات که از طیب نفحات مشک اسای آن ریاحین
ریاض انس نکهت پذیرد و نفایس عرایس تسلیمات که اشعه انوار طلعت عالم آرایش زاویه وداد فروغ گیرد ابلاغ
داشته عوالی همت کردون اساس و اعالی نیت خورشید اقتباس بر ارتقاء مدارج جاه و جلال و اعتلای مراتب عز
و اقبال مصروف و منتظر آنکه میامن توفیقات ایزدی محافظ حال و منهج آمال آن بقیه خاندان جاه و جلال
بوده و ارتقاء دولت مدارج سنیه و معارج بعهدت دهد انه قریب مجیب بعد ا آنهاء رای ملک آرای آنکه بر عالم
و عالمیان ظاهر و باهر است که صورت التیام و ارتباط جناب سلطنت مآب مرحوم مبرور حسن بیک که هیبت ایزدی
کمال اشتداد حکم مبانی استحکام ادات درجه نهج منتهی گشته و اخلاق حضرت شعار جناب مشارالیه رعایت
قواعد اخلاص نموده سلاسل اعتصام را چگونه مستحکم داشته خصوصا برادر غزان دثار یعقوب بیک طاب ثراه که عقده
خلوص اعتقادش نوعی جان موثق تشیید مبانی اتحاد گشته بود که کلک سوگوار و خامه فرسی عذار از عهده تسطیر و تحریر آن
بیرون تواند آمد اکنون که نوبت جهانداری و فرمان روایی برحسب نوید عاطفه و نجعلهم ایمة و نجعلهم الوارثین بدان جناب
سلطنت مآب انتقال پذیرفته بحکم منطوق الحب یتوارث بر ذمت همایون لازم و محتم است که مراقبت مراعات
طریقه سابقه بهر حال مرعی و مسلوک ماند نصفت دثار از جلوس شریف بر وساده سلطنت و نزول واقعه هایله
و حادثه نازله برادر غزان شعار اگرچه تا غایت به تمادی متعلل شده اما چون مراسم تهنیت و تعزیت ابرو فقط
سن

ست سلاطین جم جاه خواقین حشمت دستگاه ما فیروسیف محل و مصرف و درین مدت بواسطه سوانح روزگار
در عقده توقف مانده بود در ضوقت معتمد الخواص السابق فی مضمار الاختصاص ساربان علی را که معتمد ان خدمتکاران و
مخصوصان دولت آثار بشرف محرمیت تمام امتیاز دارد فرستاده شد تا مراسم تهنیت ملک موروثی و قواعد تعزیت اقربا تا مدار
کامکار رابطه مودت را استمداد و بهد مطبوع آنکه چون طریق مسالفت بین الجانبین رسوخ یافته که انهدام بنیان آن
از قبیل ممتنعات من بعد راه و رسم تعارف راطی فرموده مراعات طرفیه موالاة و مواخاة را لازم شناسند و در صوادر
احوال اعلام و پیغام مسلوک دارند مواد نصفت و دولت در انقطاع باد الی آخره **مکتوب خورکان اعلی سلطانی احمد میرزا**
بجناب اخوت مآب سلطنت انتساب ممهد قواعد السلطنة و الایالة مشید مبانی العظمة و الجلالة و المؤید بتاییدات الملک المنان
معز السلطنة و الدنیا و الدین سلطان احمد کورکان ادیم الله تعالی ایام سلطنته و ضاعف کل یوم مقادیر حشمته و شوکته
فوایح روایح سلامی که از مهب عهد اشتمالشم وفاق مسعب باشد و شمایم نسایم دعوانی که فشاعات نسیم اتحاد و اتفاق
مستشام انداز ابلاغ گردانیده پیوسته اراده خاطر بر تضاعف موهبات و تکاثر اسباب حشمت معروف است و الله ذو الفضل
العظیم بعد آرای ملک آرای آنکه درین ولا چنان بکاظراز مهر رسید که جهت حدوث واقعه هایله و وقوع حادثه نازله
عالی جناب ولایت مآب حقایق انتساب قطب الاقطاب فی العالمین حجة الله علی اهل الارضین عواهر کاشف الحکمة
تایدات الازلیه کشاف معضلات السرایر بتوفیقات الابدیه المستغرق فی بحار رحمة الله ناصر الحق و الحقیقة و الدنیا و
الدین خواجه عبیدالله قدس سره سقی الله روحه فی فرادیس الجنان و روضات الرضوان یکی از مخصوصان عمده و قدرت
را برسم تعزیت بدان جانب فرستاده شود بنابر آن مرتضی اعظم زبدة آل سادات سید جلال الدین حمزه صدر را فرستاده
شد که مراسم پرسش آن اخوت مآب سلطنت مناب را تقدیم رسانیده غبار تحسر و تحزن را از حاشیه
اعتقاد مخالصت سمات بتسلیه و تسکین محو گردانند و بعده مراسم تعزیت با اولاد گرامی و احفاد نامی
آنحضرت که بقیه دودمان ولایت و ثمره شجره بوستان هدایت اند رسانند در ذیل آن مقدمات چند کلمه دیگر
از هر باب حواله بتقریر مشارالیه رفته بجامع جلال خواهد رسانید بیان سلطنت بتشیید مبانی خلافت
مشید باد **مکتوب بحضرت مرحومی در باب تالیف بهارستان** رشحات سحاب فضل و افضال و قطرات غمام بلاغت
و کمال که ریاض بهارستان الفاظ معانی و گلزار نگارستان آمال و امانی را سرسبز و سیراب گردانیده بود و اعنی کاشته
خامه سحر پرداز و رقم زده کلک مشکین طراز عالیجناب هدایت مآب ولایت آیات عرفان دثار

حقایق آثار مظهر الطاف ربانی مظهر آیات سبحانی کاشف اسرار الطریقة مهبط انوار الحقیقة المختص بعنایة ملک
المنان مولانا نور الحق و الدنیا و الدین عبدالرحمن جامی موسوم باسم بهارستان گشته سمت ارسال
یافته بود معتمد خاص خواجه مجد الدین محمد که همیشه دم صدق از ولای آن آستان قدس آشیان میزند
بمجلس همایون آورد و با وجود آنکه جهت قوت ضعف و ضعف قوت طبیعت از اصغاء الفاظ و اقبال معانی
غافل و عاطل بود مضطرب وار بکه بی اختیار معتمد خاص مشارالیه با دای بعضی از روضات و لطایف و غرایب
آن امر فرمودیم و استماع آن موجب صحت دماغ و جمعیت و فراغ گشت و چون اکنون بهم عالیه بساط بهار
نشاط و کامکاری مبدل گشته موجب جان است که خواجه مشارالیه من اوله الی آخره بحسن ادا در مجلس خلوت بدفعات
بعرض رسانید چنین که موجب زیادتی بهجت و مسرت خواهد گشت ان شاء الله تعالی درین ولا از افواه چنان مسموع
که عزیمت فرموده اند که دیگر بار رفع اقامت راطی کرده مسافت راه حجاز سپرند بنابر آن که مبادا این تردد
در خاطر شریف بوده باشد احباب را خاطر در تردد است التماس آنکه بزودی کیفیت اعلام فرمایند و بوقت همت
عالی نهمت امداد فرموده از حاشیه خمر انور محو نفرمایند ظل هدایت و ارشاد بر مفارق اهل اعتقاد ممدود باد الی آخره
مکتوب بخواجه عبیدالله جوامع صوامع ملک و ملکوت و محافل مجامع ناسوت و لاهوت بتفاوت نور افروز ولایت
و مصابیح ظلمت سوز هدایت که مظهر انوار غیب و مظهر اسرار لاریب است روشن و مزین باد و برکات
ظلال شجره عرفان و رشحات زلال سرچشمه احسان بر سکنه مساکن امکان و سدنه اماکن عالم و عالمیان
ظاهر و سایر بحق محمد و عترته ذوی الحسب الطاهر و النسب الزاهر بعد از عرض دعای بی ریا موافق
قدسی لطایف و سکان آستان ملایک آشیان آنکه بر ضمیر اکثر ماثر و اضح روشن و مقرر و مبرهن خواهد
بود که این مخلص صادق العقیده هواره خود را اخلاص را از شوایب زنگ تقصیر مصون داشته پیوسته
محکوم حکم نافذ و مامور امر آنحضرت دانسته و میداند خصوصا در باب موافقت بین الجانبین که تا بدان مامور
گشته خلاف آن لمعه ای تحقق نه پیوسته و سرکردم استقلال و استیلا ترده تا درین اوقات که جمعی از مردم آن
طرف آب که غالبا اسباب نوکری عبدالعلی ترخان داشته از آب امو بر عبور نموده بعضی از تراکمه صحرانشین را
تعرض رسانیده و نهب اموال ایشان نیز تعدی کشیده اند از ین جانب فوجی جوانان سپاه نصرت دستگاه
بدفع ایشان نامزد شده بود بنابر رعایت انفاس متبرک آن حضرت حکم نداشتند

بکیفیت

که جمیع نواحی و بخارا و سمرقند بنابر آن فتنه ایشان منقطع شد اکنون استدعا از خاطر قدسی مآثر آنکه مشخص گردد که عبدالعلی
ترخان که مدد معاون ایشانست از آن جانب تحریر یافته باشد اگر بخود مباشر این فتنه میکرد اگر چنانچه حکم یافته باشد ظاهر
گردد تا غایت ازین جانب اعانت و ملاحظه تمام بوده و اگر غیر خلاف و جدال از آن جانب است این مخلص پیش خدام
آن حضرت معذور خواهد بود و اگر عبدالعلی ترخان بخود محرک سلسله فساد شده آنچه باید کرد و اگر تادیب او از آن
جانب بعمل واقع شد باشد هم منصف حالی آنحضرت است ازین جانب نجابت و سهل و آسانست و ازان اعلام فرمایند عرض
آنکه وضع و منع او کرده شود و بعضی که درین باب رای ملک آرای و ضمیر غیب نمای بهر چه صلاح ملک و ملت در آن باشد حکم خواهد
فرمود ظل عالی بر مفارق اعاظم و اعالی مستدام باد بمحمد و آله الامجاد **مکتوب حضرت اعلی به رستم بیک** بجناب
سلطنت مآب اخوت القاب حشمت انتساب شوکت آثار عطاف دثار رشید الدین الی قوایم السلطنة بقدره و ثبت
نظاما بمجده اسامات مضاعفاتی که نکهت آمالها آن حریاض انس و استنشاف می و فوایح روایح مصادقاتی که ترشح نسایم
آن از طیب ازهار باغ بلاغ بحر باشد ارسال داشته بموارد قصارامت و قصوری است برازد با دمواد سلطنت و جلالت
و ارتفاع لوای حشمت و ایالت مقصور و معطوف است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم هذا التصویر
تیمم ضمیر آنکه چون اراده حضرت قادری مانع و تعلب منازع خلق قدره بلغ و قمع جمعی از کفره نمود و لو بسط الله
الرزق لعباده لبغوا فی الارض متعلق پذیرد به موجب فاراد الله شاها ما اسامه نیران قتال و جدال سائر محال و خشم
گرداند که بصمصام انتقام بکه بکر ساحت طول و عرض فسحت ارض را از شر و ظلم و اعتساف مصفی گردانیده سنة الله
التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا مصداق این مقال و تمثال این اجمال قضیه سوانح احوال و شداید اقلال
عراق و آذربایجان است که بتجدید بر منصه ظهور جلوه گر آمده و تفصیل آن واقعه چنان است الی آخره **مکتوب حضرت**
اعلی بحضرت یعقوب بیک عالیجناب سلطنت مآب اخوت انتساب نور حدقه السلطنة و الایالة و الی اقالیم المعدلة
و العدالة مظهر آیات الله علام الغیوب مظهر آثار و تیمم نعمته علیک و علی آل یعقوب خلده الله تعالی سبحانه فی سریر
العز و الجلال ملکه و سلطانه را مجد دار و ایح تحیاتی که از ریاض حدایق یگانگی منبعث گشته بزلال جویبار اختصاص محرک
سلسله اتحاد تواند بود و بیو جواهر تحیاتی که از کنوز معادن یکجهتی وارد شده از وادی خانه اخلاص منور اعتقاد تواند گشت
مذکور مجلس فردوس آیین و صحبت فلک رهین گردانیده بمواده از دیاد مواد سلطنت و اقبال و ارتفاع مدارج جاه و جلال را

از حضرت مهیمن متعال مستدعی می باشد انه سمیع و مجیب هذا رای عقده کشای و انهای ضمیر صواب نمای آنکه پیوسته
دواعی همت بر آن مقصور و تمامی نیت بر آن منظور بود که فضای قصر رفیع البنای وداد و هوای ساحت نزهت
سرای اتحاد که مهب ریاض امن و امان و مهب ریاح هل جزاء الاحسان الا الاحسان است اشاعت عبارت طلعت
آثار معنوی و مجلی باشد همیشه رابطهٔ ملاقات و مقالات معنوی را که مصراع با دیگران میسکو سخن تا بشنوم آواز تو
بواسطهٔ جمعی از محرمان که بپاس سدهٔ سلسلهٔ سدهٔ گردون قیاس خورشید اقتباس که بنیان مودت و زمان
محبت اشداد و امتداد از ایشان دارد مرعی و مسلوک ماند بنابرین ارادت چند نوبت بعضی از مخصوصان
درگاه گردون پناه را بحکومت بشوای بلاد و ولایاتی که ممالک محروسه که در حیطهٔ ضبط دولت آن دودمان
سلطنت آن خاندان عظیم الشان ذات شرف دارد فرستاده شد که چون مضمون خلوص الود من حسن
العهد را بین الجانبین کرّة بعد اخری مشاهده کرده اند و از دیاد مواد یکدلی و موافقت و یکجهتی و مرافقت کوشیده
لوای فلک فرسای دوستی را که صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء دارد در ساحت گیتی برافرازند
و در اطفای نایرهٔ ارباب حسد کوشیده شبستان افلاک را از پرتو مشاعل انوار محبت بحبهم و یحبونه منور سازد
اما بموجب الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از ارسال بعضی از آن زمره سهم مراد
بر هدف تعذر رسیده و قضیهٔ معتمد الخواص جلال الدین ساربان حسید خانزاد که مستند امیر اعظم جلال الدین محمد
واقع شده مؤید این معنی است القصه چهرهٔ این مطلوب و لمؤ این مقصود در حجاب تراخی و توقف می بود
تا آن غایب که بر خاطر دریا مقاطر از عالم غیب فایض و سانح گشت که چون امیر عظیم الشان رفیع البیان را
یکی از محرمان درگاه گیتی پناه باید که با وجود کمال عقیدت و اخلاص و نهایت درجهٔ قرب و اختصاص بحلیه
همت بلند از همه پیش و بعزت دولت ارجمند از همه بیش باشد و الحق موصوف بدین صفات خجسته
سمات حرم محرم اسرار دولت استوار و سند نشین خلوت بارگاه گردون قرار رکن السلطنة و عمدة المملکة
مقرب الحضرة السلطانیه عضد الدولة الخاقانیه نظام الدین امیر علیشیر که پیرایهٔ صفات ملکی سمات بر ضمیر
دولت اثر مخفی نمانده بیش دیگری نبود با وجود آنکه تا پرتو اشراق این دولت و لمعات صبح این خجسته افق
فیروزی طالع گشته از صحبت فردوس آیینش لحظه شکیبا نبوده و نیست اما بنا بر آن فایده عظمی و غنیمت

کبری که همت ذکر یافت ایالت آن حدود را تمام در قبضهٔ تصرف و حیطهٔ ضبط امیر مشار الیه آورده مقرر
فرمودیم که روز بروز سلسلهٔ دوستی و موافقت را متحرک داشته موجبات یکجهتی و موافقت را
متصاعد و متزاید دارد و از امور سانحه که بر منصهٔ وقوع بمت ظهور رساند بمضمون لا صواب مع ترک المشوره را
منظور داشته در آن باب ابواب مکاتبه و مراسله را بین الجانبین مفتوح دارد بی شبهه صلاح دین و دولت
نکاح عمل نماید بر ضمیر آفتاب تاثیر عین صواب خواهد نمود شعشعهٔ آفتاب جهانتاب بلطافت بر اقطار
و امصار متجلی باد بمنه و کرمه **مکتوبی که مقرب الحضره به پادشاه فتح شان والی شروان نوشته** لمعات آفتاب
دولت ارجمند و رشحات سحاب کرم بمیامن اشاعهٔ انوار و محاسن افاضهٔ اقطار همت عالی نهمت اعلاجناب
سلطنت مآب معدلت انتساب ظل الله فی العالمین کهف الایام و عون المسلمین **بیت** ملک الملوک الارض قاهر با
عزایم ارزت بزمرا الکواکب **بیت** مظهر اسرار السلطان ظل الله فی الارض مطلع انوار و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین
منظور انظار حضرت آفریدگار معین السلطنة و العدالة و الدنیا و الدین فرخ یسار اعز الله انصاره الملک
بوجوده و افاض علی الانام آثار عدله وجوده در فضای جهان و ساحت دوران ظاهر و متعاظر باد و دوحهٔ حرام
روضهٔ دولت و احتشام باقطار و امطار عنایت ابدی و هدایت سرمدی مثمره و ناضر بحق النبی و عترته ذوی الحسب
الطاهر و النسب الزاهر بعد از تمهید قواعد افتقار و تبلیغ مراسم انکسار مرفوع موقف عیسی لطایف سدهٔ منیعه معروض
مقاصد قدسی موارد عتبهٔ رفیعه آنکه چون بر حسب من احب شیئا وجب له حب کل ما ینسب الیه حبل متین
خلوص نیازمندی بارگاه مبانی دولت علیا استحکام تمام دارد درین مدت که خدمت مولانای لفضل جامع الفضل
و الحکم زبدهٔ ارباب کمال نقاوهٔ اصحاب الفضل و الافضال مولانا لقمان الدین که از وطن مالوف و مسکن معهود
ساحت این دیار را بیمن قدم مسرت لزوم مشرف داشته ثمه مخالطت و مصاحبت این نیازمند را بپیرایه
السرور استیناس گردانیده بود اکثر اوقات در نفحهای که بمیمنت توجه خاطر اصحاب هم این مجلس را توفیق
احداث آن دست داده در مزاوله فنون و ممارست علوم اجتهاد تمام نمود و باندک وقتی که بنسبت علوم
و تفوق او بر روحی کثیر و جمعی غفیر بظهور پیوسته استحقاق رعایت و استمال تربیت از وجنات احوال او
لایح گشته اما چون بر طبق کریمهٔ ان الینا ایابهم امارت سعادت حب الوطن من الایمان را در هویداء باطن

الوطن

غالب یافت هر چند بمصاحب شغف و مدارج بهیه که لایق حال اهل کمال تواند بود ترغیب یافت طواف کعبهٔ آستان
موهبت ایشان را بر آن راجح دانسته در تصمیم عزیمت مبادرت نمود رجا واثق و امل صادق که چون اهتمام
خاطر خورشید مآثر بر ارتقاء مدارج اصحاب فضیلت عموما و اتمام نحو امانی مشار الیه خصوصا درجهٔ کمال دارد
بالغ وجهی مراعات و مراقبت جانب او تقدیم یابد و نیل مرامات و مامولات او بیمن همت عالی بهم سر بود
ریاض مکرمت و احسان بفیوض عنایت ملک منان سرسبز و سیراب باد **کتابت حضرت اعلی بحضرت شاه اسمعیل**
عالیجناب سلطنت مآب خلافت نصاب سیادت انتساب عدالت شعار نصفت آثار رشید
ارکان العظمة و الجلال موسس مبانی السعادة و الاقبال مهر سپهر ایالت و کامکاری دری برج رفعت و بختیاری
گوهر درج سیادت اختر برج شرف **نظم** در دریای سعادت خسرو عالی تبار **نظم** در حریم مکرمت کامیاب و کام بخش
بر فراز تخت دولت کامران و کامیاب المختص بعنایة الملک الجلیل مظفر السلطنة و الدنیا و الدین
شاه اسمعیل مهد الله تعالی قواعد المعدلة بدوام دولته را تحیاتی که روایح آن بجو مجمر ارواح انس را نکهت افزاید
و تسلیماتی که لمعات مشاعل خورشید مماثل آن فروغ شعشعهٔ قدسی را امداد نماید مبنی از هوای مودت
و فرای یحبهم و یحبونه و مستی از زلال ساغر با لامال احوا اهل حبی لحبی همراه سرع اختصاص و تحقیق طریق مودت
خاص گردانیده ابلاغ میرود و اراده خاطر قدسی همت و ذات عالی نهمت بر آن امل است که بمیامن آثار
بخت فیروز و انوار دولت ملک افروز توفیق اشاعهٔ عدل و داد و تایید افاضهٔ حسن معاش و معاد بدست
کافهٔ عباد و بلاد رفیق حال و قرین آمال و دولت مآل باشد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بعد هذا
تصویر ضمیر خیر و انهاء رای منیر آنکه نگاشتهٔ خامهٔ نوادر بیان و رقم زدهٔ کلک درفشان که مصحوب مفخرة
الاماثل و الاقران یعقوب آقا ارسال داشته بودند در اواسط شهر ربیع الاول رسید و بوسیلهٔ حسن
تعزیز نواب عطارد نظر و فحوای هوای آن محل رفیع مقرون گردید اشارتی که بتوارد مفاوضات و تواتر رسایل
و مراسلات بین الجانبین رفته بود چون مقتضی رای شفقت انتما من المهد الی اللحد بر مرافقت دوستان موافق
و نیکخواهان صادق مجبولست و بر عالم و عالمیان ظاهر شده باشد که مراعات جانب سلاطین عظام
و ولاة و حکام ولایاتی که با ممالک محروسه قرب جوار دارد در اکثر سابق و لاحق بهر مرتبه فرموده ایم

مرآینه جنت آن عالیجناب که بشرف امتیاز نسب نبوت و محبت دودمان امامت و ولایت باشد باضعاف و الاف
آن خواهد بود و یقین است که چون آن جناب مستدعی آن باشد این معنی با کمل وجهی صورت پذیر
خواهد گشت ثانیا آنچه در باب عطوفت و اشفاق نسبت حال نجم آل فرزند اعز ارشد سعادت یار
منظور انظار عنایات آفریدگار مهر سپهر رفعت و شهریاری اختر برج سلطنت و کامکاری المؤید من عند الله
المهیمن المنان ابو الفتح محمد حسین بهادر خان مرقوم رقم اتحاد شده بود بسمع اذعان و قبول متلقی شد و صورت
آنکه مسموع مسامع اقبال شده باشد که در ایام سلطنت ارجمند از برادر و فرزند و خویش و پیوند و ام اعظم
و غیر ذلک اگر سهوی یا تقصیری بظهور پیوسته است آن را از نظر اعتبار ساقط داشته کان لم یکن شیئا مذکورا
دانسته ایم و مرحمت و شفقت عمیم درباره ایشان نقصان و زوال نیافته و نسبت فرزند مشار الیه علاوه مرحمت
بلکه در قسمت و لایات ممالک محروسه بعضی اولاد امجاد و ملک استراباد که معظم بلاد است با بعضی ولایات دیگر بدو
ارزانی داشته ایم و در محلی که فرزند اعز ارجمند سعادت یار فارس بادیهٔ رضا طلبی فرزندی را که سعادت
دار جمندی محمد حسین بهادر بواسطهٔ تعادی که میانهٔ برادران و ابنای جنس می باشد متوجه صوب استراباد شده
بود هر چند از این جانب التماس مکث و عود نمود ملتمس درجهٔ قبول نیافت و منع بسیار نیز فرمودیم و اکنون
که آن عالیجناب قدم اسعاف در میدان رفع حجاب آن فرزند نهاده اند و صحیفهٔ وداد مشتمل بر سفارش
او فرستاده یقین که آن مقصود بوجه احسن از مکمن غیب چهره خواهد گشود و جز آثار شفقت و التفات درباره
آن فرزند امری واقع نخواهد بود مترقب آنکه بنوعی که اراده فرموده اند پیوسته حدایق مخالصت و بساتین
مصادقت را برشحات جویبار مودت سبز و سیراب گردانیده ابواب مراسلات مفتوح دارند صفحهٔ مجد و
اقبال از شوایب غبار زوال و نکال مصفی باد **کتابتی که ضعیف بحضرت شیخ الاسلامی نوشته**
حدایق روضهٔ اسلام و بساتین گلشن ملت سید الانام علیه افضل الصلوات و اکمل السلام برشحات زلال
برکات حضرت معالی منقبت هدایت مرتبت فلک منزلت مخدومی ملاذی شیخ الاسلامی ادام الله تعالی ظلال
افضاله الی یوم الدین و خلد میامن برکاته بین الاسلام و المسلمین تازه و سیراب باد و محروسهٔ ملک و دین

بیامن وجود فایض آن حضرت مصون و از وصمت زوال انقلاب مامون هذا معروض رای قدسی انتما که مطرح اشعه
انوار غیبی است آنکه درین مدت که از شرف ملازمت محروم گشته بنوازش نامهٔ گرامی مفتخر شده اما چون توجه
ضمیر اکسیر تاثیر بکیفیت حال خود جدا از خاطر حزین مطمین است ملتمس آنکه گاه گاه بخامهٔ دربار گوهر نثار خط کرم
بر حرف نسیان کشیده بارقام شفقت آثار مسرور گردانند ثانیا آنکه نشان همایون که در باب رعایت جناب
فضایلمآب مولانا نورالدین محمد عورباتی عز اصدار یافته بنظر انوار خواهد رسید و چون بیامن اشفاق بندگان
حضرت اعلی که درباره او وجه وقوع دارد بتحریک آن نشان صادر شده توقع است که در تنفیذ آن اشارت خواهند
فرمود زیادت ابرام شرط ادب نیست ظل ظلیل بر مفارق اهل اسلام ممدود باد والسلام والاکرام اولا
و آخرا و ظاهرا و باطنا کتابت همایون بشیخ محمد لاهجی لوایح مصوص ولایت و لوامع شموس هدایت ابهی
رقم زدهٔ کلک فیض آثار و نگاشتهٔ خامهٔ بدایع نگار جناب کرامت مآب درایات آیات معارف دثار
حقایق اثار الذی عجز السان الواصفین عن وصف ذاته و نفر فردوس العارفین عن نسایم برکات تجلیات الحق
والحقیقة والدنیا والدین محمد لاهجی لازال مصباح الهدایة لامعا بانوار فتوحاته در اشرف زمان و اسعد اوقات
وارد آن جمن ارادت و انتشار و انضارت بخشد حسن ظن و اعتقاد را موجب ازدیاد گردید و مواد استظهار
و اعتضاد و سرمایهٔ اتحاد و استمداد را موروث تضاعف و تزاید گشت در مقابلهٔ ملاطفه شوق اکثر و مفاوضهٔ
محبت آمیز مدحا بی که از فرای نزهت افزای روضهٔ اتحاد باشمایم عطرسای گلستان اتحاد آمیخته باشند و عهدی
میدارد امیدوار چنانست که در اوقات زاکیات و ساعات متبرکات که مظاهر انجاح مرادات صلاح و فلاح
و نهایه الادراک عارفان سرور و افراح است از گوشهٔ خاطر محو نومایند رجا وا ثق و وثوق صادق است که
بشرف اجابت مقرون خواهد بود هدایا و تحف آنجه ضبط عز و شرف از نکین سعادت تزیین یعنی کریم قرآت
لازم البرکات آیة الکرسی ثبت یافته ارسال یافته بود و خلعت سندس تشریف خاص که از دوی اعتنا و اختصاص
فرستاده بودند از ایصال خدمت قدوة السالکین و زبدة الناسکین سالک مسالک الطریقة بمواظبة النوافل
والسنن شیخ کمال الدین ابوالحسن دامت برکاته رسیده و خاطر مسرور شد آن را بنظر قبول نظر رسانیده مامول

اکه از صفایح ضمیر شمس اللوایح که مرات جهره مراد حقیقی است محو نفرمایند و در محل اجابت دعوات از خاطر قدسی
ماثر نگذارند بخیر وجود طالبان برشحات فیض زلال سرسبز و سیراب باد بالنبی و آله الامجاد کتابت
همایون برستم بیگ بعالیجناب سلطنت مآب اخوت انتساب معدلت شعار نصفت دثار رستم
آثار و ماثار الامقام معلوم مستفیض انوار السلطان ظل الله هادی الیه کل مظلوم نقیه دودمان عظمت و کامکاری
نقاوه خاندان دولت و بختیاری جلال السلطنة والدنیا والدین رستم بیگ رفع الله تعالی فی الاسلام اعلامه
ونفذ بین الانام اوامره و احکامه زواهر جواهر تحیاتی که از طیب نفحات شکبیای ریاض انس نکهت پذیرد و تحاسن
عرایش تبلیغاتی که از اشعهٔ انوار عالم آرای آن زاویه و داد فروغ کیرد ابلاغ داشته عوالی همت گردون
اساس و اعالی نهمت خورشید اقتباس بارتقاء مدارج جاه و جلال و اعتلاء مراتب عز و اقبال مصروفست و ارکت
ارجمندان مهبط آثار خسروی و مطلع انوار کسروی سطرا که میامن توفیقات سبحانی محافظ احوال و مهیج آمال
آن خجسته صحاف قرآن بوده بمدارج سنیه و منازل نهمه رفعت بخشد اند قریب بحمد هذا انها و رایی
ملک آرای آنکه بر عالم و عالمیان ظاهر و باهرست که صورت اتحاد و ارتباط جناب سلطنت مآب مرحوم مبرور
حسن بیگ که با این جانب از کمال اشتداد و حکم مبانی استحکام شدادی داشت بر وجه صحیح مشی گشت
و اخلاف مغفرت شعار جناب مشار الیه رعایت قواعد اخلاص نموده سلاسل اعتضاد به گونه مستحکم داشته
خصوصا برادر غفران شعار یعقوب بیگ نور مضجعه که عمده ملوص اعتقاد شیخ جانب موروث مواد اتحاد گشته
بود کلک سوکوار قیری عدار از عهده بسطری و تحریر آن بیرون نتواند آمد الحمد لله که نوبت جهانداری و فرمان روایی
بر حسب نوید عاطفت یخلعها لله و یخلعهم الوازی بدان جناب سلطنت مآب انتقال پذیرفته و بحکم منطوق
الحب یتوارث بر ذمت همت همایون لازم و متحتم که مراسم و مراعات طریقه سابقه بهر حال مرعی و مسلوک
باشد سلطنت مآبا از جلوس شریف بر وسادهٔ سلطنت و حادثهٔ نازلهٔ برادر غفران شعار مشار الیه
اگرچه تا غایت مدت متمادی منقل شده اما چون ادای مراسم تهنیه و تعزیه را در سنت سلاطین جم جاه و خواقین
خسرت دستگاه تاخیر و تسویف چندان محل نیست و درین مدت بواسطه سوانح روزگار در عقده توقف

مانده بود درین وقت معتمد الخواص السابق فی مضمار الاختصاص سار بان سید علی را که از معتمدان خدمتکاران
و مخصوصان خدمت آثار بشرف محرمیت تمام امتیاز دارد فرستادیم تا بمراسم تهنیت ملک موروثی
و قواعد تعزیت اقربا و نامداران بجای آورده رابطهٔ مودت را اشتداد دهد و التماس معاودت فرزندان عالی گهر
سلطان ابوتراب میرزا و محمد حسین میرزا که بسبب تقدیر ربانی از شدت مرضی که تاری شده بود و بیمن
دولت اجاد دولت بخیر مقرون گشته توهم بخود را مداده روی آمال بدان جانب آورده اند و طلوع آنکه چون
طریقهٔ مسابقت بین الجانبین بنوعی رسوخ یافته که انهدام مبانی آن از قبیل ممتنعات راه و رسم معارفت
می فرموده فرزندان مشار الیهما را بدین جانب روانه گردانند و پیوسته مراعات این طریقه را منظور داشته
در سوایح احوال اعلام و پیغام لازم دانند که ما مولست که قواعد دنیوی و اخروی از نیجانب بحصول پیوندد
انشاء الله تعالی والسلام کتابتی که بخواجه عطاء الله بعمر نوشته شده صحیفه‌ای که نگاشتهٔ خامهٔ
گهربار و داد و سفینه رقم زدهٔ کلک بحر آثار اتحاد از جانب مکارم دثار مودت شعار محبت اثار عمده اصحاب
العطوفة والوفا قدوه ارباب صدق و صفا خواجه کمال الملة والدین عطاء الله بلغه الله الی ما یتمناه که از مهب
ریاح موالفت و مناسبت و محض ریاض مرافقت و موافقت انتعاث پذیرفته بود وارد گشته کالنور فی السواد
والسرور فی الفؤاد در اطناب ازمنه و اوقات اعزاز ارادیافت سرو آذربش صحیفهٔ فسیح خال
باحرف وفا و مهر بیتا سر دال علو صدق زکوهر فضل و کمال درجی زجواهر شرف مالامال
انچه زواهر سطور و بواطن خطوط فایض الرورش از فواید عطوفت و اشفاق و مراحم رعایت و فاق و وفاق
در باب رهنمونی مراسلات و مرابطات با خدام انجانی ناطق و سابق بود مرضی خاطر گشت مامول انکه رغاب
رسایل و تواتر احوال ملکی حصایل را لازم داسته فراموشی جایز ندارند سعادت ابدی و توفیقات
سرمدی حامی باد کتابت حضرت اعلی بیعقوب بیگ بعالیجناب گردون قباب خلافت
انتساب نصفت ایاب احسن سلاطین کامکار انجب خواقین عالیمقدار مظهر اسرار ربانی مطرح
انوار صمدانی الموفق بتوفیقات السرمدیة المؤید بتاییدات الازلیة والابدیة الفایز بمواهب الله

علام الغیوب معین السلطنة والدنیا والدین یعقوب بیگ نصف الله تعالی لواء خلافته فی الدهر مخلدا
نفایس دعوات که ذخایر خزاین سابقهٔ الملک والحکم و علیه ما یشاء بزواید فواید و صنوف عف
ظرایف ان توضیع تضاعف یابد و لطایف فراعات که دفاین معادن عارفه والله یوتی ملکه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم بجواهر زواهر و لالی ان توشیح تزاید پذیرد نثار بساط ملک انبساط گردانیده
مسند علی استدامت امور مملکت فتح القضاء و استقامت مهام دولت کیوان ارتقاء باشد ان رب قریب
سمیع الدعا هذا ارقام صحایف ضمیر منیر خرایف انکه چون همواره دواعی نیت و دعاوی همت مجد و مجتهد
برانست که ضوابط روابط اتحاد و مودت و معاقد قواعد اعتقاد و محبت بین الطرفین جون مبانی سبعا شداد
اشتداد پذیرد و روز بروز مزید درجات موافقت و مرافقت در عرصهٔ روزگار و صفحهٔ لیل و نهار سمت اعتبار
و اشتهار یابد بنابران درین وقت باستعلام و استخبار مجاری احوال آمال و مناهج امور اقبال جهنی مآل ملتزم
کشته متوقع است که همیشه ابواب ارسال رسایل و اعلام کیفیت حشمت و دولت قدسی دلایل را مفتوح داشته
بنیان رفیع الارکان وداد و اتحاد را ممکن دانند و اسباب مغایرت را من کل الوجوه مفقود شمرند که امید بعنایت
ربانی و فیض فضل سبحانی چنانست که طرح بنای استوار وفا و وفاق و وضع اساس بنیاد اتحاد و اتفاق بنوعی
رسوخ و استحکام یابد که نتایج آن بر روزگار اخلاف نامدار و اعقاب عالی تبار عاید گشته کافهٔ ارباب دین
و دولت و دستور العمل اصحاب ملک و ملت گردد زیادت اطناب مفضی بملال و اسهاب منجر به خلاف
ثمرات معدلت مزید باد رقعه یکی از دوستان نوشته تا از قضای گنبد دوار و اقتضای فلک تیز رفتار
خرگاه دولت پناه چون دور هاله بر حوالی ماه منزل بمنزل مرحله پیماست قطرات اشک حرمان چون رنجات
ابر نیسان و شت غم را بکل و لاله اندوه ملون داده سرو خیمه زد آن ماه و از اشکم بصحرا لاله شد
موجب بارندگی باشد چو مه در هاله شد گاه از بحر رشک از حباب سحاب از دوری سعادت و جام را مخوشه
پیدا گاه از تیر آه حسرت بر فلک خیمه مثال آن بارگاه سعادت پناه را تمثال سویدا سرو

تا بار دوی غمت خیزد نم هر ساعت ۞ تر آهم بسوی خیمهٔ افلاک رود ۞ اکنون امیدواری از طلوع کوکب اقبال و ظهور شعشعهٔ تجلیات خورشید وصال آنکه گل نمیده شکر غنچه دیده که تمناح آب مهر سپهر خرمیات از ریاض کامرانی و از بهارستان شادمانی طراوت و تراوت پذیرد بیت

باز آی و درون جان من منزل کن ۞ یا جای درون دیده یا در دل کن ۞ یا تیغ جفا بکش مرا بسمل کن الغصه یا فکر من بیدل کن ۞ رقعه که از لفظ دربار همایون پهلوان درویش محمد نوشته شد

ای زمرهٔ مفردان بمه محتاجت ۞ داده همه مهتران عالم باجت برکعبهٔ ساخت لطف ۞ بر تارک سروران دوران تاجت پاک و لولوی لالای صدف حقیقت جالاک فرزانهٔ مفرد پهلوان درویش محمد لطف بی کرانه مقرون عنایات خسروانه همایون بوده بداند که در وقتی که پهلوان انیس جلیس پهلوان محمد چهره فنا را در آینه هرگز ندیده بود و صدای زنگ رحیل را از تیر بند یک اجل نشنیده و دایم عرض حالات و سوال حاجت به پایهٔ سریر اعلی لازم میداشت اکنون که مرغ روحش خروش خروس اجل شنیده کبک بیان میل بکوهسار عدم نموده آن موی شکاف نکته پرداز و آن غریب دوست غریب نواز بجای اوست باید که سنت آن بیش رو قوم را از دست ندهد که دست گیر آن جماعت خواهد بود قطعه

گرچه یکی فرزانه از ارباب حاجت رخ نهفت ۞ خیل محتاجان با حسان تو حاجت مند باد شد بلال از دهر اما کم نشد بانگ نماز ۞ پهلوان گر رفت عمر خویش و خویشاوند باد رقعه که یکی از اهل نغمه نوشته نصیب من ز تو گر درد و آه می آید ۞ خوشم که یاد منت گاه گاه می آید صحیفهٔ ولا و نیز وفا و فاتحهٔ صفحهٔ شوق آمیز تعطش و اشتیاق که چون گلبرگ بهاری مرغ دل را نوای ناله و زاری گشت و بنکهت روح پرور آن خاطر عشاق پریشان از سر و سامان گذشت معتکفان زاویهٔ ناشادی را زبان حال بدین ترانه مترنم است بیت قانون عیش ماند بهر نغمه مراد گر تاب گر تحمل غم دهر ساز یافت مقیمان بادیهٔ نامرادی که لسان حال بدین زمزمه متکلم بود بیت

دور پرکار فلک هم جدایی انگیخت ۞ تا در بن دایره کی باز بهم پیوندیم واز بود رود رقعه دلنواز با اطمینان قلب حاصل شد و خرمی بغایت روی نمود و آوازهٔ طرب و شادمانی و غلغلهٔ سرود و کامرانی از دایرهٔ چرخ خضری متجاوز باد کتابت خانقاه هری عمارت کرد

عمارت خیرات را که ما حسن عهد یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا متفرع و منوط است و مبانی صدقات را که خلوص نیت و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا اشرف دمرین لا جرم بحکم رای دعاکیش صلاح اندیش حضرت سلطان الاعظم خاقان اکرم حافظ بلاد الله عن طوارق الآلام حارس عباد الله عن حوادث الایام السلطان ابن السلطان ابن السلطان معز السلطنة والخلافة والدنیا الغازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه بنیاد این خانقاه معارف پناه و مدرسه متصل آن از فرموده و شیدارکان برین وجه رخ نمود که چون بنده درگاه المشرف بزیارت بیت الله از آن جا شکفته النبی المرسل افضل عباد افضل در وقتی که از آستان همایون بجانب حجاز توجه نمود نذر کرده بود که هرگاه بدیدار همایون مستسعد گردد بشکرانه آن مبلغی وافی از حاصل املاک خود بخدمت مجلس معلا همایون کرد استدعا نماید که صرف عمارت خانقاه و مدرسه فرمایند که ثواب آن بروز کار خجسته آثار آن حضرت عاید گردد و صلحا و فقرا را ایمن و معتمد می باشد والحمد لله علی نعمائه که درین وقت که بدلالت هادی عنایت باز ایمن بخدمت سلطنت درگاه سرافراز گشت بحکم واجب الاتباع بر آن مبادرت نمود و شرح نذر الوثیر و ایده بسور عالی و در داینک حاصل املاک و هرچه که بتوجهی کردن شان همایون ثبت یافته این اموال بحصول پیوست ومن الله العون والارشاد رقعه مطالعه پهلوان درویش محمد پهلوان نامدار و مرزبان روزگار لولو لالای صدف مروت و تجرید گوهر والای درج فتوت و تفرید اکر آب سرچشمهٔ اخلاص صدق مرتبه کمالی یافته است و مجموع اسباب کامرانی برصفحهٔ دهر چون خامه تیز تا فتد رباعی

انگشت نمای مفرد ایامش ۞ مشهور جهان به پهلوانی نامش چون فهم کند خصم بلی قهرش را ۞ از ترس فتد لرزه بهفت اندامش اکر ذات همایون او موجب شادی و طرب است و ترتیب طبع او بیک سپهر را باعث رنج و تعب آنکه سرورانی دهر را طلعت او آیینهٔ روشن است و مهتران عصر را جزیرهٔ امان و حصن حصین گردون قطعه

ای سروری که وقت هنر چرخ و کشتی باز ۞ از پاکی ضمیر تو هر دم بستی گرفت

… تماشای جهان رنگ صفای کمک ند ۞ از رخ و عنبری صبح و شفق رفت ۞ پیشوای اهل رنگ و تیر بند و سر آمد خوش و جوانان پهلوان مفرد پهلوان درویش محمد لطف نمایت و عاطفت مخصوص اعادهٔ ما حاضر گردد نموده جانب شاز درگاه شهریاران حجی است معتبر و عرض حاجت بر سمع پادشاهان سنتی است مقرر بنا بر آن قبل ازین مواد ما در و رهنای نوشته بودیم که تو سر عرض حاجات بدرگاه سپهر مرات لازم داند در وقتی که مولانا درویش محمد او بهی با ستان همایون آمده عرض ضرورت اسباب و کفر را نمید و حر جمعیت وفور عنایات آن که به نوعرض برساند صهر انور همایون خوش حال گشته قاعده پرسش شاهانه تقدیم یافت و آثار عنایت و عاطفت خسروانه ملایمت او شد چنانچه امیدوار و مستظهر بوده در مواد دعاگویی و ثناخوانی افزوده واز قاعدهٔ معمول پهلوان مرحوم مبرور در هیچ حال تخلف ننماید باقی جوانان خوش و فرزانان و خادمان اتحاد از خرد و بزرگ بنوید عاطفت سلطانی امیدوار باشند و شرایط دعاگویی مرعی داشته همواره عرض حاجات لازم شمرند سواد کتابت در تعمیر رباط فتح حسامی که اولین خبر از شش رباط سعادت ارتباط خلد الله بالسلام امتن تواند بود و راحله سگری که در جادهٔ طلب بادیه تعب شناورا رب ابن منزل اسیار کاروانست خیر المنزلین تواند بود رهنمایی را ایمن و کرهبروان وادی عاشقی از منزل موهبت مرحلهٔ اوست و کاروان بوادی حکم عشق را دلیل راه است بر رفته بسبیل مرشد و الی صراط مستقیم اما بعد بر ضمیر طایفان کعبهٔ آمال و عاکفان قبلهٔ اقبال مخفی نخواهد بود که سالکان مسالک دین و سایران منازل یقین چهرهٔ مرکب را در آیینهٔ زلال اسای سراب بادیه مانده اند از جوانان دهر خاشاکی گرم و سرد روزگار چشیده کاروان سرای عالم امکان را محل اقامت ندانسته اند و همت بلند را بر مقصد اصلی گماشته ازین رباط دو در چون ضرورت رحیل بو آو رطاق معیشت جهر و جه بلند و وجوب عرضی از مقتدم البکف در تاریخ سنه ۱۰۰۹ که عمارت این منزل مبارک که آثار خیرخواهی خواجه رضی الدین مودود بن احمد قتدارک شکسته ۹۲۷ اتفاقی افتاده بود با انعدام و انهدام اساس نهاده بود یکی از زمره خدام درگاه سپهر احتشام حضرت سلطان الاعظم الخاقان الاکرم ظل الله العلی و الطیبین ظل الله فی الارضین کهف المتقین ملاذ الخافقین معز السلطنة والخلافة والدنیا والدین ابی الغازی سلطان حسین بهادر خلد الله ملکه و سلطانه بامداد توفیقات سبحانی مستسعد گشت و بهمت صافی روبت بر احداث آن مبادرت ورزیده و از بازاری مرادو در این منزل استعانمود که ساعی ول ابدعای خیر یاد آرند و در ذیل آب باقی آن ایر از حاشیهٔ خطا فرو کذارند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم رقعه که بحضرت مولانا عبدالرحمن جامی نوشته ای مالک رقاب جمیع ارباب حاجات رانهج ۞ در جنب تو یک قطره محیط مواج چون ملمعه نور صبح در ظلمت مواج ۞ عالم ز تو شمع روشن محتاج نقطه بسمه مصحف ایات ازلی و فتح قایم مصاف …

… بنای اوراق روزگار … بیت … مر اتب سلام ایات ذوالهمم العلیه و المدارج البهیه مرشد طوایف الانام قدوة الکرام قدوة الاماجد و الاعالی لا زال کمالکم منبعا للعاکسین و منبعا للساکنین باد و بر سرادق لات باطن قدسی مواطن بر آیات مقرب اصحاب ارادت ساطع و انوار پرتو بر خاطر اهل اصطلاح و لایح مر فروغ سعادت کرامت شعار اکوده برولاحیات ساز و ماب بجانب اسیاب سید فخر الدین ابوالمعالی مدظله العالی بد تحاب شریف فرموده جز خیر استماع صحت مزاج اشرف با شمام اللطاف خاطر فیاض مستعان رواج عنایت آورده باد بحر که رسید و زر و سلام رسانده و ذمت بیدل ستمدیده جان طوالب السلام الحمد والمنة که ذات ملک صفات لازم البرکات آنحضرت بکاره زمان در ضمان امانات و مجاری احوال بر وفق رضای ملک منان امید که سراج وهاج ارشاد و افادت در کاشانه حیات جنوان فروغ بخشد که لوامع نور آن بجهره غراصبح شور اتصال یابد بخره طیبه هرات در بوستان اسلام باد و در سایه گستر باد کتابت مولانا عبدالرحمن چون منشی لوان قضا وظل کرسی منشوره بمثل در هست و خامه تقدیر بر صفحات کاینات زبره فی بحر جاری ساره بلکه جزم و محو است که دیده طالب را از جمال مطلوب مهجور دچهرهٔ مطلوب را از دیده طالب مستور میدارد تا ما زهر از عاشقان صادق الاعتقاد و فرق از مجبان تجرید نهاد که قدم تعب در بادیه طلب ثابت دارند خنایج و جلد را با امید فلاح گسترده خاش بار از انوار تجلی آفتاب فراهم رفاهیت بر استعداد خویش بهره دور مقابله بر مشکوتید محرکاه استحقاق طالبان سعادت تا انوار مطالب برخشید که متساوی باشد چرا که سرتران ما جام منبع در مقابله جبر انوار و چراغ صبح دم را در معرض مهر خاور آوردن دیده الله و منه که آثار وجود مهر آثار آفتاب خاصیت عطارد فطنت برجیس رفعت حلاه الله مراد فواید للطالبین والمرشدین شایع تر آن است که بیان ساز قلم و زبان از نعمت آن بیرون تواند آمد دگرین دعاگویان نکر اخلاص بر میان آمعاص بسته همواره فضای میدان اعتقاد را با نشیجه جاده عیب مرکبان فراتی نموده زبان مقال را بدین ترنم مترنم میدارد

من عاشقانه عاشق آن روی چو مهم ۞ بی منظر کمالی از وجوه از حضرت عزت در میخواهد که تا کاه مبادی تقدیر بر ملای الستجیب لکم در دوز هر یکی از طالبان مستمع الحال لمانع مرام مطالب و مقاصد رساند و پرده حجاب تراخی و درنگ از کلی البجل بکتاب در نورد دوز با دیدار اطلال را نقوم و انس سعادت و جلد بجمله باد مکتوب قرین کر ما بعد از طی بوادی هجر و قطع فیافی شوق که در سودای کرم اسپان مردم دیده از جهت جوی بلجان و در مضای سراب نمای ان دیده هر دم بر چهره اسک افتاده است هر قطره از آن چون باران الرای بلکه سوز آن احکامی تواند بود قسم بذات علمی که فصل بستان را در ابواب بیخ روزگار ادوات زر اقبال بسر جمال اش کون نوت وریس تصفات حکمی که دهقان دهار اکوشه سنبل و فرض ماه ول کرم حمه در مزرع سپهر کم مهر کشت که عمده حیات ...

آن که معروف شد و لعبت حباب که میوه رسیده، بساتین محنت و کشت زده، از آسیب وجود شاپرک و علی الخصوص در
در هوایی که از فرط حرارت بر مزاج او صادق است که هوا چون عشق جانان گرم بازار است ز آتش سوزان تر تصویر [illegible] و در وقتی که
از غایت کثرت این سمی بطیخ هوا هوای گرم جان کشته که گر در جهان آتش گویند بسوزد و دهان در شیره نار بستان که ماه چشمه
خورشید روی غنچه از اشجار میوه دار نیز درخت مرصع آراسته است و دیر نان کشاده، روی گلشن که با وجود غلبت میاه انهار
روان پرورد آب روی چشمه صحن باغ بالوان فواکه ملیح آراسته است [illegible] از خاک خاک چون خوشه انگور هستند تاک منصدح جانان خوشه
انگور از طارم تاک میل عالم خاک کرده که القوفی کوبان خسروی را از خم خسروانی کاسه شراب طهور مهیا و صهبای را از لعل بطان
شراب عشق مسرور [illegible] صراحی براح خوشگوار [illegible] آب دار مجلس خلد آیین گلشن و بزم فردوس [illegible]
آورده، بهر ضیافت قدوم اصحاب اشرف و نزول احباب اشرف انجم [illegible] ابر بالای سرو [illegible] و فراش باد صبا بساط
آیین سایه بر فضای سبزه گسترده، غرض آنکه بر حسب الوقت [illegible] اخوان الصفا و خلان الوفا که در شرب [illegible]
تمتع از صحبت یاری [illegible] منتظر [illegible] که روزی چند در پای درخت سایه گستر بر کنار جویبار کوثر آثار [illegible]
چمن [illegible] امید [illegible] جانب [illegible] سپاس و از دیاد [illegible] گردد

در تعزیت یاران [illegible] کل [illegible] خارت درد خبث [illegible] کارست درد [illegible] ارباب عقل
و دین [illegible] اصحاب کشف و یقین مستور و محجوب نباشد که مقصود اسنی و مطلب اعلی از ایجاد سکان عالم وجود و [illegible] شهود
ارتقاء مدارج وصال حقیقی و استعلای معارج اتصال [illegible] جوهر [illegible] ادراک [illegible] قید [illegible]
و حبس جسد [illegible] حجاب چهره جان [illegible] خوشا دمی کز این چهره پرده برفکنم [illegible] صاحب دولتی
که بعضی [illegible] عالم زوایا و فردوس برین [illegible] ترکیب [illegible] قبضه [illegible]
علیه رسید که جناب عرفان شعار [illegible] سلالة الاقطاب [illegible] که از جوار اخوان [illegible]
در تربت [illegible] الاعاظم و الاهالی [illegible] مرکز [illegible] عالم ناسوت و لاهوت کرده جناب [illegible]
و سایر اخوان و خلان [illegible] بیت [illegible] جدا یاری [illegible] امید [illegible] جناب
در حق [illegible] بار [illegible] جنات [illegible] وصال [illegible] جناب [illegible]
و امالست بر ارباب [illegible] بالبنین الاولاد و الاحفاد **رقعه اخری** اگر چه حکایت [illegible]

[illegible]

و داستان [illegible] ایام [illegible] کار [illegible] جهان را بجایی
رسانیده که مساح از [illegible] دیده [illegible] شادمانی و دیده [illegible] از مطالعه صحیفه کامرانی محروم میگرداند
جای آنست که [illegible] فریاد [illegible] استشعار [illegible] مشتمل بر بشارت [illegible] پیرایه
افتخار مهجوران ساخته بود [illegible] شرف شد چون موعود جهان بود که [illegible] عرضه داشت [illegible]
آستان دولتخانه را از تصدیع فرموده [illegible] بر دو کلمه [illegible] اوقات گشت یقین واثق که اگر فرصت [illegible]
[illegible] میل فرمایند تا از زن [illegible] **مکتوب در تعریف خزان** ابتداء مقال [illegible] الکلام
طوطیان چمن خزان رسیده وجود و [illegible] الکتاب صحایف [illegible] عدل الهی [illegible] اجابت
[illegible] این را [illegible] آفتاب [illegible] شب ظلمت نشان
دلاویز [illegible] آفتاب رخسار خوبان از مطلع زلف بی پایان شوق انگیز [illegible] شیوه ارباب وفا [illegible] اصحاب صدق
و صفا [illegible] مهر
فروغ [illegible] عمرانی در کوه [illegible] شب [illegible] برگ و نوا بود [illegible]
و برگ سبز [illegible] سلطان [illegible] محروم [illegible] روز در [illegible] چون
زعفران دیده آن طلا را [illegible] بخشیده اکنون [illegible] بهار الناظرین پوشیده [illegible]
بر [illegible] میوه مراد [illegible] صحن باغ رشک عارض حور عین و [illegible] روضه خلد برین دارد
[illegible] سرو [illegible] میوه [illegible] بیجده [illegible] فرمی
و برگ [illegible] شاخسار [illegible] امید [illegible] روزی [illegible] اسباب فراغ [illegible]
[illegible] خبر رسید که [illegible] دلال [illegible] بود از خزان و باغ
[illegible] خزان و داغ [illegible] امید [illegible]
شاخسار [illegible] باد [illegible] از خزان در دهر تا بود ز بهار و خزان نشان
صبح نامه [illegible] شکر خدا [illegible] فضل [illegible] رایت اسلام [illegible] افتتاح کلام [illegible]
[illegible] وصف [illegible] چون دال [illegible] اتمام بنام [illegible] الکلیم

[illegible] از [illegible] چون [illegible] در [illegible]
زیر [illegible] است و [illegible] صبح [illegible] آثار
[illegible] آفتاب [illegible] تصویر [illegible] خیال [illegible]
[illegible] برج سعادت [illegible] شهد [illegible] کرده [illegible] مروت
ساخت و مدح دلاوری [illegible] عالم [illegible] معاندان را در [illegible]
و علی آل [illegible] اما بعد بر رای ارباب ذوی الاعتبار و اصحاب اولا الابصار [illegible] عرض [illegible]
[illegible] جوهر ذات حضرت رسالت پناه و باعث بر رسالت آنحضرت [illegible]
[illegible] که آن عالی [illegible] عالم ملکوت [illegible]
گردانید [illegible] ادع الی سبیل
ربک بالحکمة والموعظة الحسنة [illegible] فانه [illegible]
شرح الله صدره [illegible] اسلام [illegible] کشتی [illegible] مشرکین [illegible]
المشرکین کافة [illegible] سایر [illegible] اقتدا [illegible] سنیه [illegible] لزوم
[illegible] لازم است [illegible] سلاطین [illegible] خصوصا در سایر [illegible] وجوب [illegible] را
[illegible] جهان [illegible] اعظم الشان [illegible] ایشان
بر بعضی از بلاد [illegible] این اقلیم [illegible] عرض [illegible]
که فوجی از [illegible] سید المرسلین [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] قاطعان [illegible] آثار [illegible]
آمده [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آثار [illegible] آیین [illegible]
و [illegible] کردانیم [illegible] رایت [illegible] اسلام
[illegible] دولت روزافزون [illegible]

[illegible] از زخم [illegible] چون [illegible] فلک [illegible]
برگ [illegible] عزت [illegible] زمین [illegible] جرم خورشید [illegible]
[illegible] حیران [illegible] آیینه [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] آب [illegible] سپهر
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] قطرات [illegible]
چون خطوط شعاعی [illegible] خورشید [illegible] شادی [illegible] هوایی [illegible]
[illegible] من السماء فیه ظلمات و رعد و برق [illegible]
[illegible] من الصواعق حذر الموت [illegible] آتش [illegible]
[illegible] امداد [illegible] الهی [illegible] روح [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] فتح [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] روز [illegible] چون [illegible]
[illegible] چون زاغ [illegible] عقاب اجل [illegible]
[illegible] الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن [illegible]
[illegible] ما [illegible]
[illegible] **رقعه یکی از دوستان**
بر یاد تو با دیده تر می آیم وز یاد تو [illegible] می آیم ایام فراق [illegible] آمده است
در راه تو [illegible] لال است [illegible]
[illegible] نامه [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] اجابت [illegible]

لسان صدق في الآخرين جز تمهيد مبانی خیر و توقع مبانی ابواب مبرات و فیض شعور رایاتی میابان [illegible]
شروع در تمهید معارف بتی فرمانشان حکم طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة مقصور نمی لاجرم رای خجسته
صلاح اندیش حضرت سلطان الاعظم خاقان الاکرم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله حارس عباد الله
عن حوادث الايام مولى السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله ملكه
وسلطانه بنای این مدرسه شریفه امر فرمود و تشیید ارکان این بقعه مبارکه بر وجهی نمود که چون
بنده در کار تشرف زیارت بیت الله الحرام و شفاعة النبی المرسل افضل العباد افضل ورونقی که از آستان
همایون توجه بجانب حجاز نموده طواف حرمین شریفین زاد هما الله شرفا دریافته کرده نذر نموده که چون
بهیولای انحضرت مستعد گردد بشکرانه این نیکو وافی از حاصل املاک و هر جهت را شرعی که در احکام
همایون در این باب واقع شده تحفه مجلس اعلا گردانیده اسند عمارت مدرسه و خانقاه
و جایی که مرجع علما و فقرا باشد و ثواب این بروزگار فرخنده آثار عاید گردد و الحمد لله تعالی
که با کمل وجهی این مامول و مجعول موصوفست و هو الموفق **رقعه در شکایت امیر علی بیگ** چون ابر فلک
در قلاده دولت گردون نگار عالمت و غرة ستهر سپهر بحث بکار دست آثار دعا تحفه هر امر [illegible]
هر مهم بمشتهیان مناصب [illegible] و چون از عطایای مهم سلطنت در نظام کارخانه خلافت سرانجام [illegible]
نگاراست که في الواقع ابحثو [illegible] موقوف روز بروز دمی تواند بود لاجرم سلاطین جهانبانان
و خواقین رفیع الشان جهان پناه با مضاف آن خاطر عاطر مصروف داشته اند و چون از قلایع
جانوران وحشی [illegible] شکاری یوز را احسن اقسام آن داشته اند سخن [illegible]
با خاطر ارکان دولت و اعیان خلافت معروض میداشته اند و این صورت از طرف شاه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] فرمود که سخن [illegible] را انبیان مخصوص مرجوع داشته **تاریخ بناء الدولة [illegible]**
لاجرم کاملان خرده بین و عاقلان صواب اندیش و برای جهان را جای آفات شناخته و در وطیه
استقامت [illegible] فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون [illegible]
اینکه وفات عالیجناب مملکت [illegible] پناه [illegible] منوف شعار امیر شجاع الدین محمد [illegible]

مسجود در شهر سنه ۸۵۰ صورت بست و روح بزرگوار آن [illegible] ارجعي شنید رمید و جهان [illegible] جانی این
قطعه از آن خبر می دهد انکه اسوه وند خلق در جهان از نعمتش در رباعی [illegible] الکون [illegible]
چون در آن عالم جوار رحمت حق جای بست لاجرم تاریخ فوت او جوار رحمت **رقعه** سیایم احترام والطاف والدم
سفت و اعطاف که از وادی ذره پروری و احسان دست فضل گستری و امتنان منشعب گشته مروحی شده عالی
و مرفوع عتبه کردون قیاس حضرت خاقانی [illegible] که چون خواهر [illegible] لالی ابدار در خزانه خاطر
ماثر آنحضرت جای گرفته باشد که هرگاه که ضمیر انور صاحب دولتی متوجه بار جاع خاکساری که از صدق نیت و خلوص
عقیدت شیوه آستان بوسی را شعار خود ساخته متوجه گردد دوام آن بنده پروری از همت عالی نهمتش
لازم و محتم خواهد بود و این طریقه مرضیه موجب ازدیاد دین و دولت روز افزون خواهد گشت
کار امنظمه و ز غم دولتخواه صادق الاعتقاد خبابست که از آن وقت باز که دست عنایت مرحمت
بنده را از خاک عبودیت بر داشته در باره مراتب [illegible] معاودهان هیچ یک از خدام عالیمقام ملک آستان
از دقایق [illegible] اشته و یکی که این صورت بر خاطر کیمیا اثر مبرهن شده [illegible] نوبت کرد [illegible]
تاکید و تجدید آن ماده فرموده اند [illegible] و [illegible] در باب [illegible]
وزارت ایالت مدظله افضل [illegible] تعلق و تر اید [illegible] رفته [illegible]
مکان بود [illegible] معضلا عرضه [illegible]
و انکار آن [illegible] ختم کرد دعا و [illegible] ظل عنایت [illegible]
رقعه اخری جگر یه جگر سوخته که زبانه آتش زبان حال اوست و جبه [illegible] شعله [illegible]
از [illegible] سوز دل جگویم شرح ملال اولا ما امید انکه [illegible] آتش فراق از زلال وصال [illegible]
[illegible] **رباعی** هر چند که اشک [illegible] چشم ترمن [illegible] شعله [illegible]
[illegible] زنیم که رود به باد خاکستر من [illegible] دوراز آن شمع [illegible]
چون بی تو [illegible] مباد [illegible] **رقعه**
[illegible] از تیلاب چشم اشکبار [illegible] خاکی [illegible]

زانسیم [illegible] آثار جهان پریشان گشت کز ان عالم نشان تا نبود **شعر** ای روز من از ظلمت [illegible]
[illegible] از صعق [illegible] گشت چو کاه [illegible] زان روی [illegible] روزی بوصال تو رسم همره آه
[illegible] ای دارد [illegible] چهره [illegible]
[illegible] بر لحظه دلی [illegible] گردیم [illegible]
[illegible] **رقعه اخری** [illegible] در [illegible] روان [illegible]
فتح دادار [illegible] چون رسید صورت فتح [illegible] همایون [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] حرمانه [illegible]
[illegible] چون روشنی [illegible] همایون جهانی [illegible]
روز بروز آثار [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] مانند [illegible]
همایون [illegible] روایت دعا [illegible] حاجات [illegible] **رقعه**
[illegible] که مولانا زمانی را [illegible]
[illegible] در دیده اشکبار [illegible] حباب دریای [illegible]
روان [illegible] دار داسپیده [illegible]
[illegible] و وصال راه [illegible]
[illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible] وسیله [illegible]
گردانید [illegible] کرده [illegible]
[illegible] اصلاح در محل [illegible] **رقعه اخری رباعی**
ای [illegible] رحمت [illegible] تا کی [illegible] دلم گرفتار غمت [illegible] دیده [illegible]

[illegible] از محرومی و مهجوری [illegible] و ادی محبت [illegible] دل [illegible]
[illegible] آمده [illegible] ملالت افزاید [illegible]
از [illegible] در باب [illegible] خوش [illegible] اکنون آرزوی دل حزین
و [illegible] خاطر غمگین هم آنست که محبوسان زندان ملال و گوشه نشینان [illegible]
از گرفتاری و [illegible] خلاص بخشند [illegible] مرحمت و سایه عاطفت [illegible] **در [illegible]**
دریا از بار غم [illegible] ماننده [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] در [illegible] این شکل را [illegible] روان [illegible]
از [illegible] و زد [illegible] را [illegible] سفینه [illegible]
خلقت را حامل گشت [illegible] سفینه را [illegible] که خازن [illegible]
سینه را [illegible] دل [illegible] چنانکه صدف سینه را دریای محیط [illegible]
دو قطره چون دو نقطه که دریای محیط است و [illegible] فلک [illegible] در چرخ
چنانکه زورق هلال در چرخ بسیط است از تاب [illegible] دریای [illegible]
[illegible] و باران دریا [illegible] هزار زورق حباب [illegible] بروی آب
[illegible] و این [illegible] انتظام در سلک [illegible] خواطر [illegible]
[illegible] روشن دلان اصحاب [illegible]
آفتاب [illegible] دریای [illegible] از جان [illegible] آب [illegible]
نشسته اند همه را در چشم از اشک روان حسرت در کشتی دریا چون [illegible]
جمله را از دریا [illegible] دیده [illegible] از دیده در دریا تا [illegible]
[illegible] **شعر**
[illegible] هلال [illegible]
[illegible]

سوزمره رقاص بیت عزت بر خوانده پنجه مرجان بازعکس مهر ماهیان در هم نثار کرده از عکس زر ولال
بر چرخ او فشانده در عینک بابلی کوه شکوه تخته فلک گردان آمده ما گاه از موج موج بر اوج افلاک
وگاه از اوج افلاک بمغاک مرکز خاک رسیده آتش عطارد در اسم بر چرخ دولابی وار عکس عطارد
اسم بر چرخ دولابی وار عکس عطارد و در برج آبی سور وجوب از نوکس های پیچش ترکش گاه و ماهی
گاه ارتشات بر او عکسش در آب فلک اطلس را قطره حامل و گاه از مار در کار دریای بیکران
کرده ساحل ما یل ما بهمان کشتی ممتنع الانفکاک چون تنوی از سینه و سفینه از آن شکاک ممکن الانفصال
چون از آهن آبگینه المنعم بطولها اگر چه امید خلاص این بحر چون خاک دادار تو سی استیلای این
دریای خار ز دیک عقل چون بحموم زدگان بیابان از آب بحر در خواب و غرق کشتگان دریا از آتش
و امالم موجها النور بی بستعلق نجات کشتی دست امید در فراک تمنا زده در ذات دعالت و خاطر ارشاد را
از مضمون الم تر ان الفلک تجری فی البحر بنعمة الله جمعیت و اطمینان عنان نشر منطوق بسم الله مجریها و مرسیها
زبان مشغول بکرم مغفرت ذو الجلال و ما مول از نعم لا یزال الکه بر کات انفاس نفیسه دوستان که در ممالک
فناماده مراد عبارت از آن زورق حیات ساحل نجات رسند زبان که بکلی تنها جا داده اند دروغ
طرب منزل وما وا دارند باید که کسی برای شکرانه آن از غرقه گرداب فنا یا داد آرند **نشان الخطاب**
فوز مزدان گشتی کشای فلک کوبیده امرای کشور دیگر و صید و صیدور نه شرح الصدور روشن ضمیر دور رای عالی قدر عطارد
نظیر دو نواب سرا پرده عزت و حجاب ابواب علو و حشمت و سایر ارکان دولت فلک اعتلا و مبانی جلال
سلطنت ابد اتصال و الله تعالی توفیق رای دنیا پرور که معتمد رجا مع خسروان است که کمتر کمینه طیف وجود داستان
نحی طلب خطاب بلا رتبه الا اتصال بانوار خلود و فنا فنا از فی الفکر شکار ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا
امر بر این است که صحایف وجیاب احوال و صحایف تماشه آمال کافه انام و عامه خواص و عوام از
صحایف شوایب ظلمات مکاره و مناهی و ساحت کدورات معاصی و ملاهی بصیقل از جاد
و اشتباه مصفی و مزکی باشند و همواره قاری دولت بلند و بانی نیت ارجمند در ساحت گردون
و فضای ذهن بر قلمون صدای عالم ارای و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون

در داده کلام دولت انتظام یجب علی الانسان النصیحة الامر بالمعروف والنهی عن المنکر لکل صنوف بر
منظور و مزبور دار دو داعی همت عالی دواعی نیت صافی در این ولا بر آن راسخ و جازم گشت که شعار
شرایع دین مبین و مناهج مجاهدین متین بالصدق مصروفه و کان حقا علینا نصر المومنین رونق و رواج داده
اعلام اسلام بیتی الا نام ارتفاع بخشد و ارباب بدعت و اصحاب ضلالت را بتحریرات دلپذیر و لنذیقنهم
من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون متنبه و متذکر گردانیده در سلک الآمرون بالمعروف والناهون
عن المنکر والحافظون لحدود الله منتظم گرداند و در اشاعت آن داعیه لازم التبعات و افاضت
این سانحه متوسل البرکات از علمای متمکن و علمای متدین که رفع ومنع اقاویل و زجر و دفع اباطیل که مناهی را
و در اجرای حدود الهی و رفع رسوم مناهی و ملاهی از فایده شریعت غرا و ضابطه ملت زهرا بحق نور افزاست
نورزد ناگزیر بود بنابر آن زمستان امر بنام فرخ انجام فضایل مآب شریعت ایاب قدوة الترام والعلما الاعلام
ناصر الدین محمد که شرف نسب و کمال حسب او درین کار کالشمس فی المصباح در جه ظهور دارد و او امر و نواهی
و امثال بحسب علم و دین داری و صنعت ورع و پرهیز کاری غالب و فایق آمده و در تصحیح مسایل شرعیه و تحقیق یک دینیه مجاهد
تمام حاصل دارد و منصب جلیل المحاسب احتساب دار السلطنه هراة و توابع و لواحق و مقامات و مضافات بدو مفوض گشت که بکمال
از کمال جد و جهد و امانت و دیانت او مثمر در دفع و منع فسق و فجره و ابطال رسوم مبتدعه و ارادت و خمور و سکرات و طنابیر
و مزامیر و تعیین اسعار و اوزان و تعدیل موازین و مکاییل و منع کمتر بازان و محو ملاهی و لهویت و ترغیب ناس بادای صلاة
و تحریص ایشان بحضور جماعات و تحقیق حال ائمه و موذنان و ما یتعلق بهذا الامر سعی موفور و جهد نامحدود بجای آورد و امرای مجاهد
محنت و محرز باشد و روی دل ایجاح افزوده تا بهمه سبیل سادات و قضاه و ائمه و اکابر دار السلطنه هراة و کلانتران و ارکان اعیان
عظیم و نقبای این امر واجب التعظیم قوی و مطلق دانسته در جمیع مراتب امور مذکوره اعانت و امداد نظهور رسانید و در تعظیم
و تبجیل او حسب المقدور و المیسور بکوشند از جوانب بر این جمله روند و لاتبعت امروز کسی را میسر که تعیین
احوال فرداکند فرض اداد و که ناطق بدین معنی امده و لله غیب السماوات والارض در گنجینه اسرار غیب و خفی
نهانخانه استار لاریب جلوه بنموده کلید عقل غیب آموز و خرد فرد و اندوز مفتوح کرده کار انفسی بر اد آب
و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو عالم بر صداقت و نقد فروتمامت خزاین تحقیق و جوهر مکنونات دقایق

بو میره ساله لایلحق لعایب امورات غیب بسته و لکل جوانب در اید که بر برج رسالت سما هو و لا غول علم حیوان
حرز اید له و لاعالم الغیب جهره نامات بر صفحه گرم قوم رقم داماما الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب او هم جزای ازهر قوم
رقم صورت حق القلم بما هو کاین گرده باز نام تغییر و تبدیل بر وجه شود تعالی الله خدایی که صفاتش تجلی می کند اتوار ذاتش
ملکی از تبدیل و تغییر مرا حکمش از تغیر و تعیر تا بر او عدم دنیای لاریب بوجودش ما سوای عالم الغیب جلت عظمته و علت کلمته ام
که متمکن بملک هیچ حس از آن بقضا و قضا و سیر القضا جزئیات رضا بقضا الهی نتواند و هیچ احدی در پرتش سیلاب حوادث روی بر تافتن نتواند
نتوانست باقدرت بر او کسی را چه احتیاج در برابر حتی را چه اعتبار غرض از ایراد این مقدمات و المیاد انتقال الملک
باوجود آنکه این خاک نشین زاویه وفاداری و برهنه خاک آستان که فرق بر این آستان بسوده از قدر سر بر افلاک رسوده
بیرون خاک بسوده از سر منزل مهر خادم بوده حاضر بودم و ثابت قدم بودم که اگر بلکه کوب حادثه حتم را انجا لایزال کوی رسانید و خون
نداد از بیرون ایاز و ارم چون خاک بهشت این آستان سر بر ندارم اما موجب معاکس ارباب حوادث روزگار که نشئه نگاه کن باقی
و درواج فضای باقی خاص اقتضا فرمود که غبار کی اعتبار راتی خاک سادران ارادت بود در کاه جهان پناه با در آی حرامی اشتهار
فرمان مهجوری رو دنیا دار آن از مشاهده ملک و ملت و صور و معابد یعنی در دل تمام فرقه بر قوم رقم و فنای خطه
توجه نمر سلطانی دارا ده خاطر خطیر حضرت خاقانی اشمال این حکم جهان مطاع و انقیاد این فرمان واجب الاتباع
و جود در اوج گشت و طی مسافت منازل اقامت و قطع مسافت مراحل استیصال را داعیه کرده روز دوشنبه سوال
النوع اسرابا و اتفاق افتاده در طریقت مرحمت بیان که آیه خیر او و شکر امید اما مرجا حضور کعبه تا بر آن حضرت پنهان حقیقی
بلند در ظهور شهود عبودیت جلوه گر آید اکنون اگر چه آن بار را وجود جامع صفات انسانی و مظهر عالی اخلاق نفسانی است و خطبه
عقل و دانایی و علاوه ضبط ملک آرایی از جهانیان اشتمال و اتفاق متمایز و مستثنی ولکن اسباب از بیاده دولت و حشمت او روز بروز
ظهور دارد و از تغایر احوال مستقیم آمانا بر تاکید این جانی و تسدید از بیانی در وسیله کلام الکلام الهی مولد احوال یا هم
الوهیت که یا را ز قرار بیاید و قوه از بیاد حاکم و فرمان روا ساز و هم انیه بر امکن کرامه ایشان راو اقتدار کلام ایشان عمومی
موجبه و او رای کرده و آن بسبکی از سه صورت تصحیح اید بر ما بیاو لها انه متعلق بنفس دوم انه متعلق بغیر سیم ما هو
متعلق تواند بر قبیا ما انه متعلق بنفس دارد آنست که در اداء فرایض و سنن دو حلوب و احیان ناخیر تر دو و مواظبت آن بر موضع
دین و روی شرع سید المرسلین گرددد و الذی متعلق بو داده آنست که رعایا بجا و بر ایا که در خط نصرف و اقتدار او

فارغ البال بوده در سایه معدلت و ظل امن آسوده و مرفه الحال بنوشیه و تیسیار ی فیض در الیشتبا بار جور و اعتساف یا نه
مطابق از ذره علم و فقه بآزو و در آن نه پیر بر دارد بر آن بر طبقت از ترشب قدر و فتاین آن منع نموده نظر آورد که موظف
معنی حو و عزایم او بر دست عمل ماهوره شایسته داراکه و بطول این کلام سرحبل الانام مقاصد و مرام او قوال و تفسیرها
احتضار مجامع توده با متوالی طاعت حق وار بیاشد با خلق جهان بیاد انصاف بجاشد بکوی خراب و از منابع قطعاتا اد
دور زمانه کام تو زدا **کتابه دیوان حافظ که باشارت حضرت شاهزاده عالمیان فرمان جهان میرزا ابو الفتح شده**
زیان خاص انی کرتبه از عنایات نقیشت که از همه علما ادبیات مشهور جهان بفیض روح القدس تا مذکور با جهان السنه
بسم الله الرحمن الرحیم و بکن تحقیق باکریم خدا متوالیا المعظم تو زبیه بیانیا التکلیم و اجزی ابواب رحمته و حفظ غایة بالجرس الساطعین
عامه خبر حافظ و بهواز خود الا اجمعین این باهره بعترت ناظر خلق که تو بر دوق ز داین مقام خلق زاحیان تو امکان علی
لطف و کرم تو حافظ ناظر علی و صلوة وافره علی افضل من بعث بالحق نطق و اکمل من امر بتبلیغ رسالته من خلق
من علق حیث قال خوش ساز و بهر بر جانه اقرأ باسم ربک الذی خلق ای حالی در هو معد ای داماه در سایه رایت ملکوا فان
کمترحیثی بر فی کرد و لا و رتبه غلام مخاطب نبوت سلمان اصل الله تعالی علیه وآله واصحابه و علی من تشبث بو بل شفاعته و تولی ز بعده من و له
عقده گشای ابد قبول و در فتح ما میرد فایق بذیر اباعت ربحول کرکشاینده و در علم معانی و برازنده اسم خواست که
کرامت مایکان گوهر وجود و اختر بلند پایه مقصود کمی است بیک شخت کرد در عالم ظاهر و کشور باطن است و مرتو کی کشتور الکا
ادرا رده زشبان انما قول ده کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون ایزد که خلعت طرح این دیوان
یا کام و دنیا یکی معنی گشت که نسل موجود شد این عبارت بی سرو بن رنگ نکته بهوا بلندی قدر یکی و موبد این حقایت
و مقوی این روایت الله اکر فضل محی برماعدای آن متمی نبود در حضرت حقایق سوی آیات که در مظهر برلال میلاد و الافلاک
آستانی کوکی دولت اوست با بیان بحر کلام مجید ثما زیبنده و لفظ در ریا بحر شامل بلکه حاکم خود اوست تمام الکلام حافظ
ابو که چهره دوای خلق زآسمانها مدح حافظی باد کاری کز او بی ز دا بشانی الب اراحم باد روح قوت
ناطقه ذاتی نوع بر تر است چنانکه بحمد و از تبع شریف قدری فرزنیه ملکی و جهان مراد او افق دارد و فرد امام ازلی و
طبع ولی متعاشی هر دواز ساح و بمانع بحار دلی از نوع شریک شود و بلکه لبیب ذم و مدح بسان قلیل اتفاق صحاد
ارجاء مجازه تو النوا لیتبعهم الغاون بو شاید اند و در باده خلاف نیه مضادین آن انهم فی کل واد یهیمون سر داده

سعادت حق معرفت حضرت متکلم حی بطش الافواج راح بلج الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات ساغر شرابی بحقیقت خیابنده الوب
ملقین ذکر و ذکر و الله اکبر ابدوی امانی و آمال او کرده اند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم لاجرم آگه نظر
شکر خانی جان افزای و ریاحین حمد الهوی از علل تحسم و لایح فرموده از قرشانی کیباولی گفته بر آن کو او بخوان دعوه ام فرموده اند و بیر یک
از مجتهدین از مباشرت بیان منع نموده بلکه دیوان مرحی آثار حضرت ولایت پناه ملت دستگاه منظور نظر عنایت علی آن ممدوح ستایش
بی نهایت لا فتخار الموحدین امام المتقین یعسوب المسلمین اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مستند شعراء عالم و فصحا و
بلاغت فصحای ما تا فرو ما تقدم است و درین زمان خیر اوان که بیمن معدلت و فتح مهر جهان و حدت طبع موی شکافی بیدکان
آستان اعلی حضرت ثریا منزلت ورتبت ملک حضرت اعظم خاقان اعدل انجم اکرم سیر ایران و اقلیم معانی
ولایت بخش ملک گیتی شهنشاهی که خاقان با نفوذ زمینی در کمش بوسند از دوز شهریاران که بر کارد کشا ... در روز تو [illegible]
و بداوی برفرازند و کامکاری که ریاض جنیان برکرشمه و ناز ... روی نیاز بر خاک [illegible]
ساده شاه تکیه بردار مرقوم السلطنه و الخلافه ابوالغازی سلطان [illegible] خلد الله [illegible] البسیط الارض دولته و
باوراوه [illegible] دیوان مرتبت آن حضرت [illegible]
و رنگ آورده و دواوین فضلای ایام و شعرای نظر انتظام با نوک افاضل و مذکور محافل و [illegible]
رعیت بهرام صولت [illegible] تاج و تخت ستاره خیل انجم حشم [illegible]
حمایت و آرای گیتی گشای [illegible]
شمسی که زمانه [illegible] از قبه فیروزه [illegible]
و بیش [illegible] السلطان ابن السلطان ابوالفتح فریدون [illegible] خلد الله تعالی فی ظلال الدوله [illegible]
و رفع [illegible] الاعلام [illegible]
و ضیای [illegible]
تماشای [illegible]
الغایه [illegible]
کشیده و [illegible] از دیوان [illegible]

بسم ... و تحسین باحی که از فضلای [illegible] و تصحیح این کتاب مستطاب [illegible]
جان بخش [illegible] کتاب از صفحه روزگار مهجور و نامشهور مانده بود [illegible]
الحمیده الحسنی [illegible] فردوس برین الست و چون [illegible] این کتاب [illegible]
اهتمام آن شاهزاده کردون جناب [illegible] کرتیقی این باب [illegible]
این کتاب [illegible] از جزیره رباعیات [illegible] آن شاه جم اقتدار [illegible]
ارباب بیان آمده رباعی
چشم است که جادوی [illegible] هر گوشه هزار خون مردم ریزد
هرگاه که در [illegible] و این رباعی [illegible] شهد مذاق [illegible]
با جمال [illegible] رباعی زان پیش که یار بود و اغیار نبود غم در دل [illegible] نبود آن روز [illegible]
کز عالم و از آدم [illegible] و این رباعی [illegible] اظهار [illegible] رباعی
در میکده [illegible] از کون و مکان [illegible]
رباعی محتوی [illegible] حضرت نبوی صلوات [illegible] سعادت [illegible] رباعی
پیغمبر گفت [illegible] زنگ از دل مرد دفع گردد [illegible] قرآن خواندن [illegible]
مداومت [illegible] و اصل این رباعی مشتمل بر توصیف بار [illegible]
و سوی [illegible] و بجای چهار [illegible] که دو [illegible] و این اختراع
خاصه طبع کامل آن حضرت است و در هیچ یک از مخترعات این فن وارد نشده [illegible]
امر غریب [illegible] آن تواند بود که استاد [illegible] ابداع و ظهور این اختراع [illegible]
کهن [illegible] آن فروکامکار ماند [illegible]
[illegible]
[illegible]
از کارگاه لاریب [illegible] این دیوان [illegible]
همت این شاه زاده [illegible] ابواب زینت و تکمیل آن گشاده [illegible]

غیب و اسعاد و اعد ادسعادت الاریب آنکه صحیفه عرش بی نام ابد و خزینه دولتش [illegible] از که [illegible]
متصل باشد تحت انسی و عزیزت و این جذبیت بنابر حکم و مبالغه حضرت شاه زاده عالمیان
واقع گشته درین صحیفه که انشای خطبه شرفت نام شاه فلک حشمت سعادت حشم

جو کرد منشی ابداع کار خویش تمام | بوصف کردن مضمون زبان گشاد قلم
رسید اشارت شاهی که نام خویش کند | بیان کلک بیانی برین صحیفه رقم
بحکم شنید قلم جو چاره ندید | زبان بمعذرتش [illegible] زکیم
نزرق ساخت قدم [illegible] | که هر چه شاه اشارت کند دو ام قلم

والسلام والاکرام

[illegible]

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون نفاذ دولت ابد پیوند و اعلاء لوای حشمت سپهر مانند که احکام ازلی
بی طغرای خلود انتهای آن بتوقیع انفاذ مقرون و صدر صحایف بدیع ارقام فرخنده انجام آن بتشرف تأیید
مشحون گشته منوط و مربوطست بانتظام امور دین و اهتمام در انجام مهمات [illegible] که رجحه ثبت و قبله ثبت مستندان
مسند انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق است و لاریب حصول این مطلب عالی رتبت و مقصد بلند
مرتبه بی وجود جمعی که قامت استعداد ایشان بخلعت و فضلناهم علی العالمین و لباس مفاخر ایشان بطراز
افراز و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین پیراسته و تاج کرامت ایشان به لآلی شاهوار و آتیناه
الحکمة و فصل الخطاب [illegible] مضامین خورشید انتساب انی اعلم ما لا تعلمون آراسته و در ریاض [illegible]
الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا بیان حال است بر مسند حکومت [illegible]
الباطل و یحق الحق بکلماته [illegible] توقیع وقیع عالی خود ساخته باشد با کافه برایا در ادوار [illegible]

ثنا ان [illegible] قول المؤمنین اذا دعوا الی الله و رسوله ان یقولوا سمعنا و اطعنا [illegible] دیده
روی از ربقه اطاعت و انقیاد نگردانند و غیر رای رزین و فکر متین ایشان را مطاع و منقاد نباشند لهذا [illegible]
شاهی و الطاف بی نهایات پادشاهی شامل حال سعادت مآل قدسی صفات ملایک سمات عالیشأنی و حید الزمانی مقتدی طوایف
الاسلام قدوه اهل الاسلام برهان اعاظم الحکماء و الاولیاء افتی الفقهاء و الاتقیاء مستخدم ارباب العمائم بالارث
و الاستحقاق سلطان النقباء و العلماء علی الاطلاق معز الاسلام و المسلمین [illegible] بنده متوقر فرمودیم که مادام که بحکم حاکم دیوان
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید آن عالی رتبت در مسند [illegible] و ترقی ممکن باشد توقیع رفیع صدارت ممالک محروسه [illegible]
منصوره و لوازم منصوبات و متعلقات از صدارت بنیاد موی الیه [illegible] و ساعت غیر مخصوص [illegible]
دانند که دانسته بدان [illegible] ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد احکام [illegible] را در قبضه اقتدار و کف اختیار آن
[illegible] شرکت احدی نهادیم | برا هر من نتابد انوار اسم اعظم | توقیع [illegible] زاسلم
ارکان دولت قاهره و منوطه ممالک محروسه باید که آن هدایت مرتبت را والی ولاه و حاکم علی الاطلاق
و مقدم و مقتدای ارباب عمائم عالیشان [illegible] الا اکابر رفیع المکان دانند و هیچ یک از جمیع سوالات
و مسلیات و انعامات و تصدقات [illegible] ارکان فخر کم [illegible] در وجه رسم الصدور
علامه العلی و موی الیه ارزانی داشتیم و [illegible] ممالک محروسه را اینما کان و حیث ما یکون
تشفقت فرمودیم این عوارف را [illegible] آن رفیع المکان از الطاف سرمدی و عواطف ابدی که غبار تغییر و تبدیل
از چهره [illegible] دور باشد دانسته [illegible] و تحصیل حکم مخالف از مطرودان درگاه ملایک پناه
و مردودان بارگاه [illegible] تشبیه شمرده مصداق اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
شناسند از جواب بر [illegible] فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم و چون
[illegible] اثر [illegible] اعتماد نمایند [illegible] فی [illegible] رمضان المبارک سنه ۹

بغیری السیادت و نقابت دستگاهی افاضت پناهی علامة العلمای افقه الفقهای شیخ الاسلامی مقتدی
الانامی مجتهد الزمانی نعیما الیها دته والا فضته والاسلام والمسلمین نعت الله بتوفیق فرمودیم و زمام حل و عقد و نقی
و نسق مهام متعلقه بدین امر جلیل القدر بقبضه اقتدار و کف اختیار سفر دیم سادات عظام و نقبای کرام و فضلای اسلام
و علمای اعلام و مشایخ ذوی الاحترام و اعالی و متولیان شایعه مشهد مقدسه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و سایر موقوفات و مزارات و زوایا و خوانق و مساجد و مدارس و تکایا و بقاع و کلانتران و کدخدایان
و ارباب سیورغالات و حسبیات و معافیات وجه معیشت متوطنان ممالک محروسه باید که مضمون
صحیح ... من ادی خیر باو امر احکام ساده عرف ملا را ... صدارت پناه را
حاکم علی الاطلاق و نافذ الحکم فی الآفاق شمارد جمیع ارباب مناصب شرعیه و متصدیان امور جلیه دانسته دست تعدی
ان نقابت پناه را در امور و لوازم ان کلیتا و جزویا قوی و معطلی داشته مراسم متابعت و اطاعت ایشان را بجای آورند
و وزرای عظام و مستوفیان کرام و متصدیان مهام دیوان اعلی و سایر ممالک بموجب ... جمیع مهمات متعلقه بدیوان
صدارت العلیه در تمامی ممالک باز داده سیورغالات و حسبیات و معافیات و موقوفات و تصدقات قدیما و جدیدا
و حکم و موقوفات ... و عدل ... قضات و سایر ارباب مناصب شرعیه حضور ... مزارات ... بدو راه یابد
و مدارس و خوانق و مساجد و سایر بقاع الخیر و غیر ذلک ... المذهب ... اسم ... که بانتساب و کلای صدارت
مرجع ایشان ... مداخلت ننمایند و مشغولان مهمات دیوان اعلی ... نقابت پناه ... در جمیع امور منضبط
بدیوان صدارت العلیه ... ننمایند ... و ... نقابت دستگاه احکام و پروانجات را از خطوط و ارقام
خود مذکور دانند و اگر ... نقابت پناه از دیوان ... معتبر ندانسته
مادام که حکم مجدد به پروانه ... حاصل نکنند مستند نگردد ... ممالک و سایر متصدیان امور شرعیه مادام که ... حقاق
خود را از وکلا و صدارت پناه ... از دیوان صدارت ... حکم مجدد حاصل نکنند ... مستند نگردند
امرای عظام و حکام ... بدین موجب ... دانسته در جمیع الابواب و کلا و دیوان صدارت العلیه را

[illegible marginal notes]

فرمان همایون شرف نفاذ یافت

ثم او نشان صدارت و نقابت دستگاهی علامة العلمای ... امر ... اسمعیل
بود حمد و سپاس بی قیاس قادری را که خاتم ارادت رقم فرمان ... در دست اختیار او و ارقام هدایت انجام و احکام
صدارت و جام و انتساه ... نقش توقیع اقتدار اوست و در ورود خجسته ورود در صدر نشین مقام محمود دائق ... بعد
صدور الاسلام این نشان او و تشریف لولاک لما خلقت الافلاک خلعت زیبای اوست و بر آل فرخنده مال او که حارث و حامی قوانین
ملت احمدی و مصور و حافظ دین و دولت محمدی اند انکه چون ... خاطر خطیر اصحاب ... ارباب استعداد
نامتناهی پوشیده نخواهد بود که اقتضای ذمت کاملی ... زمام اختیار بقبضه اقتدار و خواتیم ... مقتدر
که حاکم ... ایاهم خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس
باعتبار ... و لوای ملک ... ان الله یامر بالعدل والاحسان ... شرع مبین و امتثال نظام ...
متین که ... مضبوط ... ان تواند بود که ... معاقد اسلام و استحکام قواعد احکام
... شریعت نبوی و ارتفاع
را مرصود دیده دوربین و مقصود دل
مدارج ملت مصطفوی لوازم ... و مراسم اطاعت ... و حصول المطلوب ... و حصول ... فضلا ... ایام
مبنی بر آن است که نوامیس کافه رایا ... علماء اعلام و فقهای ...
انو مصون و محفوظ ... بانواع علوم عقلیه و نقلیه و اصناف فنون اصولیه و فروعیه مشهور و معروف ...
درجه عالیه اجتهاد و ... استنباط احکام فقهیه از ادله تفصیلیه متحلی و ... خود را
نعمت کریمانه ... دان اکرمکم عند الله اتقاکم ... موجب ...
ارجمند باشد ... متحون ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و مؤدای ایت ...
افق ... الی الحق ... صدارت جمیع ممالک محروسه را ...

عفو و اعمال

... اخی ... لمن ... الذی ... نعل ... بر زبان ... و امید ... الملک ... خلاصه ...
بخانه نیچ ... بالحق ... خیر الفاتحین ... الشیطان ... ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العزیز الحکیم ...
ما اذا ... قد احسن ... من البدو من بعد ان نزغ الشیطان ... در سلک اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
عالیان رسانم ... نعمت وجود خدام ... پسندیده که خلقی بران گواه و حالش از آن
منخرط کردد ... هزار شکر ... خوش ... شاید
... انک تعلم ما نخفی و ما نعلن ... الموالی ... عبده ... الطیب ... امالکا ...
که پار سالی یار تو امسال ... قضه ان جا ...
ملازک ... کند ما بنود و مع ذلک ... ربنا ... التواب الرحیم ...
بحضرت ... ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین ... لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین
امیدوارست ... تم اجتبیه ربه فتاب علیه ... شرف کردد ... بشارت ... از انسان است ...
و ... عن الذنب ... محروم ...
از کی ... من ... محمود ... شنیده ام ...
این دولت ...
از کردن ...

رسالة من منشآت خواجه عبد الله مروارید

بکدام زبان شرح شدت فراق روز اندوه کویم و بکدام قدم عرصه محنت شبهای چون کوه پویم روز در
فکر انکه شب چه در خواب بینم و شب در خیال انکه چندی خواب نشینم **بیت** روز کاری شد که چون زار و غمکین زیستم
این منم یا رب که بی روی تو چندین زیستم اکر بخواب دیدی که فرقم بسنگ تفرقه چنین پست خواهد شد هرگز سر از
بالین آن استان برنداشتمی و اکر در خیال گذشتی که کشت امیدم چنین خشک خواهد گشت تخم مراد نکاشتمی
بیت بکوی غم نهادم پای ناکاه ندانستم چه مشکلهاست در راه ندادم ناله را ره سوی آن کوش چو دانستم که خواهم شد فراموش
زاهم هر زمان در سینه جاکیست که هر برقی از ان تیغ هلاکیست درون دود آهم هر شراره جکر باشد که آید پاره پاره
امیدواری انکه روز سیاه محرومان تباه کار و شب هجران تباه کاران سیاه روز کار بشام شادمانی و صبح
کامرانی مبدل کردد **بیت** زد شعله بدل آتش پنهانی من زاندازه گذشت محنت جانی من معذورم اگر سخن پریشان کنم
معلوم شود مکر پریشانی من والسلام **رقعه اخری** مشتاقم و دورم غم جان کاهم ازینست مشتاق تر ان دورتر از آهم ازینست
چون طفل سرشک را از سیاهی دیده غمدیده سواد روانست و دیده رهرو رسیده را از انتظار دیدار جان پرور بیاض
عیان در مکتب فراق این نامه هجران میخواند و این زمان بر صفحه اشتیاق آن اشک جریان می افشاند **بیت**
چون صفحه شوق من بدحال کشایم از بهر خلاص غمت فال کشایم هر کز کشاید دلم از شوق وصالت از شوق رخت
مرغ صفت بال کشایم امید بحضرت واجب الوجود انکه پرتو آفتاب عالم تاب دیدار پر انوار در آیینه دل سوخته
عنقریب جلوه کر آید آفتاب مرحمت و سایه عنایت بر مفارق امیدواران مخلد باد **رقعه اخری** هزار شکر
که اگر چه دیده غمدیده از دیدن خجسته فال حرمان دارد اما دل هجران کشیده از خیال وصال محروم نیست و
اکر چه دل پر خون دم نا امیدی میزند جان میکوید معلوم نیست **بیت** صبح وصال میدمد ای دل غمین مباش
زین پیش در مشقت هجران قرین مباش شاید رسی بوصل برون آ ز کنج غم برخیز امیدوار دکر هم چنین مباش
بمقتضای انکه هر شامی را صبحی و هر غروبی را طلوعی ثابتست امید میدارد که عنقریب شام حسرت بصبح عشرت
مبدل کردد والسلام **رقعه اخری** تا چند زکریه پای در کل باشی پیوسته کرفتار غم دل باشی میجوز خدا مراد کاید روزی
آید برت یار و تو غافل باشی تا از نقصان کنبد دوار و از نقصان فلک کج رفتار شبرغاه دولت پناه چون
هاله بر حوالی ماه منزل بمنزل مرحله بمرحله قطرات اشک حرمان چون رشحات ابر نیسان دشت غم را بکل
ولاله اندوه ملون دارد **بیت** خیمه زد آن ماه و از اشکم هجوالالشد موجب بارندکی باشد چو مه در هاله شد
کاه در بحر اشک از حباب بی حساب آن اردوی سعادت فرجام را نمونه پیدا و کاه از تیر آه حسرت بر فلک
خیمه مثال آن بارکاه دولت پناه را تمثال هویدا **بیت** تا باردوی تو خیمه زنم هر ساعت تیر آهم بسوی خیمه افلاک رود

اکنون بدآینه وار از طلوع کوکب آفتاب اقبال و ظهور شعشعهٔ تجلیات خورشید وصال اقتباس انکه کحل دیده و پیکر غدیده
که محتاج بآن مهر سپهر طرب است از ریاض کامرانی و ازهار شادکامی طراوت و نزهت پذیرد **رباعیه** بازآی و درون
جان من منزل کن یا جا بدرون دیده یا در دل کن یا تیغ جفا بکش مرا بسمل کن القصه بیا فکر من بیدل کن **رقعه اخرى**
پیوسته مراز خالق جسم و عرض حقا که همینست و همین بود غرض کان چهرهٔ لطیف راهچو لانکه راز فارغ هم بینم زآسیب مرض
حمدی که سزاوار نعمت عظمی و شکری که فراخور آن موهبت کبری که بیامن صدق عقیدت و صفای نیت ذات ملکی
سمات روی نموده به بیان قلم و قلم بیان چه گونه سمت تعزیز و صورت تحریر یابد لاجرم در اطناب آن خوض نیرود انشاء
و قرنهای بیشمار مستدام باد اخبار ساحر را منتظر و خدمات لایق را مترصد بود هرجا اشارت عالی نافذ گردد حمایت ایزدی
حامی و کفایت سرمدی کافی باد **رقعه اخرى** چون آرزوی خجسته فراق جز بوی انقضال نیست و جستجوی
لب تشنهٔ اشتیاق جز بجرعهٔ وصال نه لاجرم جسم بیمار جز دریوزهٔ آن کاری و دل آتش بار جز اندیشهٔ آن
بار نداند امیدوار از فیض جویبار خامه آبدار انکه نهال امید خاکسار را زار برومند گرداند کشت زار مزرعهٔ
خشک سال هجران از رشحات مکرمت سیراب گرداند بعنه وجوده **رقعه اخرى** رقعهٔ گرامی و صحیفهٔ نامی که از سوده
فلک اساس و عتبهٔ خورشید اقتباس عالیجناب مخدومی شیخ الاسلامی ملاذ الانامی مدالله تعالی ظلال مرحمته و اشفاقه
علی رؤس المسلمین زینا احدا بدین مخلص نیازمند وارد گشته بود چون از آثار عطوفت مخدومی بهجت فراوان افزود
توقع المیمن آنست که طریقهٔ نسیان نسپرند و بخدمات لایق اشارت فرمایند تا وظیفهٔ خدمت بتقدیم رساند **رقعه اخرى**
مشکل غمی و دشوار المی که اگر هر لحظه اشک فراق بر آتش زند موجب دود آه گردد و اگر هردم دود آه بروزن دیده آید
باعث اشک ندامت شود **بیت** مرا تا دل زهجران تو شوریده اه چه مشکلها که آید هر زمان پیش کهی از خاک هجران گرد بر دل
کهی از اشک حرمان پای در گل حاصل انکه خاطر فاتر را امید جز بدیدار آفتاب کردار که خانهٔ دل از آن فروغ گیرد
و کاشانهٔ جان بدان شعاع پذیرد نمانده رجاء واثق که ظلمت فرقت بنور حضور مبدل گردد **رقعه اخرى**
چه چاره سازد غرقه گشته که چون حباب سر از گرداب فراق برآورد ابر بلا بر سرش ژالهٔ اندوه بارد
و چه تدبیر کند کشتی شکسته که چون غواص سر در بحر بلا فرو برد در مقصود نیابد جوهر جان بنهنگ هجران سپارد **بیت**
زانم که قرین محنت و افغانم هر لحظه ز هجران بلب آید جانم محروم ز خاک آستانت زانم کز سیل سرشک خود گذر نتوانم
اما خلاصهٔ حیات و نقاوهٔ اوقات صرف دعای که وسیلهٔ حصول دولت ملازمت تواند بود امید انکه
بشرف اجابت ملاقی گردد **بیت** زانداز گذشت ناشکیبایی من غم گشت قرین دل شیدایی من

علیم الجلاء هریک زخان و مان بطریق جدا افکند **ع** در ره بماند بحسرت سپهر اعلا را بندهٔ کهنه کار ضایع
کرده روزگار ببلای روستایی گرفتار شده که از خرابی و بی آبی آن **ع** یارب که هزار بار زنهار **ش** روز بروز
وقایع تازه و حوادث بی اندازه که از حمل آن کوه ستوه آید و سپهر سپر بیندازد روی می نمود تا تمامت حاصل
محصول درویشان محتاج بباد غارت و تاراج رفت و غریبان این دیار را در عشرت آباد روزگار **ع** جز جوب
جفا نماند و نه جز دف **ع** و بالاخره نتیجه و ثمرهٔ این همه مشعب تضییع شرایف اوقات که نزدیک ارباب مقامات
عالیات غبنی تمام و حیفی بالاکلام است **بیت** زین طرفه سفر چه طرف بربستم هیچ **ع** وز حاصل عربیت در دستم هیچ
اما قصوای بقیت و قصارای امنیت محصور و مقصور بر آنست که اگر بلطایف الحیل نیم جانی از تلاطم امواج بحار زخار
حوادث روزگار بساحل نجات کشد در سلک ملازمان مجلس افادت انتما که یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا
عظیما منخرط گشته تدارک ما فات و تلافی ما ضاع نماید اللهم حقق هذه الامنیه قبل حلول المنیه هرچند
حالا محل آنست که چند سطری که شطری از نوشتهای صفایح صحایف احوال این مستهام در ضمن آن مطوی
باشد بمعرض عرض و موقف انهار رسانیده اما چون در قالب تقریر سمین می گنجد طی بساط انبساط کرده
بود بر دعا اختصار و بر ثنا اقتصار می نماید **ع** بقیت معینا للکرام و اماما لک الله فی کل الامور معین **بخدمت
خواجه مجد الدین محمد نوشته** اعلاه تعالی معارج شانه و مدارج منزلته و مکانه مجدا مجدا هرچند دیدهٔ فراق دیده اشکبار
کشیده گرفتار رمد حرمانست امانجدالله و منه آنچه خلاصه و نقاوهٔ دل و جانست محکم ایمانکم **بیت** حرمان غضب دیده
غمدیده پیش نیست درایم غم کاو زمیتان کوی تست **ع** و چون روز بروز مبانی ولاء و داد و قواعد اخلاص و اتحاد
بمزید استحکام و بمرتبه استمام مقرون و موصولست عزیمت الکر **ع** بقیامت برم آن عهد که بستم با تو
بهیچ وجه شایبه نقض و اختلال بحلیهٔ آن راه نخواهد یافت همواره شمول الطاف و عواطف و حصول مواهب
و عوارف وزارت شعاری مترصد و مترقب می باشد چه رعایت حقوق دولتخواهان که بسمت
اخلاص شرف امتیاز و اختصاص یافته باشند بر عموم مخادیم ارجمند که محبوب ارباب قلوب اند واجب
و لازم است خصوصا بران جناب بکمال حسب و جمال نسب و مکارم اخلاق و مراسم اشفاق از جهانیان
ممتاز و در اتصاف باوصاف مرحمت و انصاف بی شریک و انباز آمده **ع** کدام کس بتو ماند که گویمت که جوادی **ش**
پیوسته اثار و اخبار ترفع و ترقی مناصب و مراتب عالی بگوش هوش افتادگان زاویهٔ خمول و افول
میرسد موجب ازدیاد مواد بهجت و مسرت میگردد هر آینه عاقبت سعادت گذشته مقام خود
باز چند و دولت رسیده مسکن اصلی خود گزیند **بیت** نهال عیش و دولت گو سرافراز **ش** که باز آمد بجوی رفته آبی
و چون حصول آن ماٰمول متضمن مناظم امور جمهور است مواجب شکر حق و لوازم حق شکر بتقدیم مرساند

سیما درین وقت که با وجود تلاطم امواج بحار حوادث روزگار سفینهٔ عز و دولت آن دریا موهبت
بساحل امن و سلامت رسید و آتش مرفود نمرود بر خلیل عاقبت محمود بزمان یا نار کونی بردا و سلاما
علی ابراهیم باغ و بستان و روح و ریحان گشته **بیت** گر حسود از فتنه آتش زد جهان را باک نیست
آتش نمرود گلزار آمد ابراهیم را امیدواری بجنابت بی علت باری تقدس و تعالی آنست که بر وقت
قصد و ارادات مادهٔ انتظام امور حضور و جمعیت بیشتر از پیشتر صورت بندد و دل شکستگان کربت
غربت که از ورود وقایع گوناگون و نوایب سپهر بوقلمون بجان آمده اند بعز دولت ابد پیوند از مضایق
وحشت بحدایق امن و سلامت رسند **بیت** عمرت دراز باد که من در پناه تو دارم امید انکه باامید هارم
زیادت ابرام موجب ملال خاطر خدام است الدعاء مثل للاول بل اتم والاکمل والسلام والاکرام
رقعه اخرى سلام علیکم والعهود بحالها و قد جاوز الاشواق حد کمالها هرچند در تمادی مدت متمادی با وجود
سوابق اخلاص دولتخواهی و لواحق اختصاص و خیراندیشی نسبت با جناب دولتمآب امیر دستور
اعظم قدوة الاکابر والوزراء فی العالم **ش** فایق بقدر بر همه کس آسمان صفت **ش** فایض بجود بر همه خلق آفتاب وار
اعزالله انصار دولته و نور علی فلک الوزارة کوکب سعادة مجد الملک والدین روز بروز در ظهور و
بروز است و پیوسته بمکاتبات و ابلاغ مراسلات تصدی ابرام خدام آن عالی مقام نموده برخلاف
ماٰمول صدق قدیم نیاز منیا انگاشته صحیفهٔ مقترحات این بی بضاعت را بعنوان شرف اجابت
معزز و مشرف نفرموده **ع** نی بر ازین باید بامات و فا کردن **ش** ازین جانب تا رمقی از حیوة باقی باشد
ریاض وداد برشحات اتحاد سیراب و شجرهٔ طیبهٔ ارادت هر روز در دل راسخ تر خواهد بود تا ثابت
شود که اصلها ثابت و فرعها فی السماء و که ما نیز زیم از درستش گردی تو باری ای صبا میگو سلام من با آن
تو بیارا مرزمان لاجرم خود را بتجدید مذکور خاطر خطیر میگرداند و شمهٔ از قصهٔ غصهٔ فراق و تاثیر فلک بی وفاق
معروض میگرداند تا بشناسد که دوستان در چه قید صورت حال انکه بعد از حدوث رحلت فراوان
و وقوع مصادرات بی پایان که شرح حالا لایتم بالقلم باد بی نیازی این ضعیف نحیف بجمال شامخات و راسیات
انداخت و کوه بلا که سر بر بالای آسمان و اوج کیوان دارد چون اهد گرد شهرستان وجود او در آمده
مجاری امور بر وفق مراد واقع و نه اختر سعد از فلک بخت طالع **بیت** ز دوستان همه آزار و اجتناب و ملال
ز دشمنان همه بیداد و انتقام و ضرر و اگر نه اعداد اهتمام و دلبستگی مخادیم عظام و محتشم هم ملجا و رجای
دولتخواهان قدیمی بود **ع** تا خود بکجا رسیده بودی کارم اکنون باخلاص تمام دست نیاز بحضرت
مفتح الابواب علام برداشته بدعاء ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین

انوری

اشتغال

اشتغال می نماید امید انکه هرچند زودتر بدولت مواصلت مشرف گردد فانه لا یحسب المضطر اذا دعاه هرچند
جرات الطاب از حد میگذرد اما بنابر کمال دولتخواهی بر وجه تنبیه و تذکیر بر سبیل تعلیم و تلقین اولا
وصیت میرود که همگی همت عالی نهمت بر تحصیل انضباط مجاری امور و ارتباط مساعی جمهور تواند
بود مقصور و محصور شناسد و از ترتیب مقدمهٔ والذین جاهدوا فینا که مستلزم نتیجهٔ لنهدینهم سبلنا ست
غافل نباشد که ابدا آنست که حق سبحانه و تعالی هر روز خدام آن جناب را فتحی تازه و فتوحی بی
اندازه کرامت فرماید و ادراک دوال فتراک دولت که یکی از مکارم عینی است میسر شود **ع** جهت
ورق زمانه از ظلم شست **ش** عدل پدرت کرد درست شکستها **ش** ای بر تو قبای معدلت آمده چست **ش** بان تا چکنی که
نوبت دولت تست **ش** و ثانیا سفارش حال حامل رقعهٔ نیاز مولانا و صاحب اعظم نظام الدین خلیل سلمه
که مرة بعد اخری در حضور ملازمان بتعریف و توصیف حال او اشتغال رفته میرود که چون حقوق
خدمت او در عتبهٔ علیه آصفی مرحومی بوجوه متنوع ثابت است و از آن حضرت بانواع اصطناع
مخصوص و ملحوظ گشته اگر در کفایت بعضی مهمی باعانت ملازمان دولت التجی نماید وظیفهٔ عنایت
دریغ نفرمایند **ع** تو خود دریغ نداری هرانچه بتوانی **ش** زیادت انبساط نمیرود والدعاء ما سبق المستطر
بیامن التفاة عبد الواسع البسطامی **رقعه اخرى** ضاعف الله تعالی اقتداره و اعز اعوانه و انصاره
مجدا مجدا الملک والدین محب نیازمند و مخلص آرزومند که از اعمال ولایت اخلاص و مباشر آن
شغل اختصاص جناب وزارت شعاری امارت پناهی است ظرایف ادعیه بر سم پیشکش
و زواهر جواهر اثنیه بر سبیل نثار ایثار مجلس رفیع الدرجات کثیر البرکات می کند و اگرچه ظاهرا درین
ولا بحصول وصول دران موقف شریف سعادت باو مساعدت نمی فرماید و دولت مرافقت
موافقت نمی نماید اما بمقتضای حقوق مکارم موفور و عواطف نامحصور که در ایام سابق باحوال
دولتخواهان لاحق گشته همواره در هوای فضای آن سدهٔ سنیه که همیشه جای التجای نیازمندان باد
این نیازمند دل مجروح در سیران و مرغ روح در طیران است ایزد متعال دولت اکمال علی ارغم الحال
و ایمن الفال بغبار آن آستانهٔ جاه و جلال میسر گرداناد بمنه و کرمه پیوسته از ریاض مجاری احوال
و روایح نتیجهٔ اسباب کامکاری و موجبات وسایل دولت و بختیاری چون نکهت ریاض از نسیم بهاری
دمد لله الحمد و المنه که از مکمن غیب سببی که واسطهٔ امن و امان و وسیلهٔ آرامش و آسایش ممکن است
کرامت کند ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت از ملهمان تاییدات ربانی و منهیان
سعادات جاودانی نوید بشرهم برحمة روی نمود و فی الحیوة ایام در انتظار این بو دچه بینهٔ فرحت

جنین بود امیدواری بعنایت حضرت باری تقدست اسماده انکه جون ذات ملکی صفاتش مظهر لطف
نامتناهی آلهی ومکنون ضمیر منیرش محض خیر ونیکوخواهی است یکلحظه اوقات قدسی ساعاتش
بلاعب وملاهی جنانچه شیمه سرخوشان شراب دولت ونشوهٔ جاه تواند بود آلوده نگردد بلکه
همواره جوامع همت وتمامی نهمت بر توشیح دایرهٔ حکومت وتنفیح غرهٔ دولت مقصور
ومحصور باشد آن خود جه مراد بود کو حت ونیافت بر خلعت معاش پسندیده وطراز
الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید مطرز کشته روزکار سعادت آثارش در حواشی بساط
سلطنت مناط از سر تنقظ واحتیاط وضبط مهام وتدبیر امور ونسق مصالح سلطنت و
اسعاف حوایج جمهور مصروف شود ولامحاله جون خاطر اهالی اطراف وحوالی که باطن مملکت
عبارت از انست از میامن عدل ومرحمت بنور امن وحضور وزیور بهجت وسرور آراسته
پیوسته اسباب مقدمات در غایت کمال دور از آسیب عین الکمال اماده ومرتب باشد
وحفظ ربانی در همه حال نکهبانی کند ومع ذالک آثار مفاخرش از تواریخ وزاری رفیع مقدار ذکر
خصایل پسندیده اش دیباجهٔ امرا کردون اقتدار باشد ومن الله المعونة والتایید ازحمید مجید
زیادت تطویل موجب سقیل است اسباب استحکام صافی وقوایم انتظام امور رفعت روز بروز
در تزاید وترقی باد بحق الحق وذویه الداعی بالابتهال عبدالواسع رقوافول سلام علی من تجر کل فی الخاشع
وذالک فضل الله یؤتیه من یشاء یکنه مخلص دیرینه بر رفع ضراعت محبت ونثار وعرض تسلیمات
مودت آثار مصدع مجلس عالیجناب جلالت ماب امیر وامیرزادهٔ اعظم مستخدم ارباب السیف
والنکات والقلم خورشید آسمان عزوتمکین سلیل آصف روی زمین بیت ترجمان فضل واحسان بوستان قبول ولطف
قهرمان دین ودولت رهنمای عقل وجان ذرهٔ از نور روش تابش خورشید بباه قطرهٔ از بحر جودش حاصل دریا وکان
لازال مویدا اعصاره قرانا انصاره دعوا نمیکردد وشمهٔ از بیان فراق وشرح جرح اشتیاق با انکه مصرع
آن زیحرست که پایان وکناری دارد برمرآت ضمیر غیب لاریب که عکس نمای اسرار غیب است جلوه جدید
تا یاد کند که مخلص حت مرا بجلال ارتقم که تا از جناب دولت مآب مفارقت صوری قرون اتفاق افتاده
بهیج وجه از عمر تمتعی نیافته وبکلی دل از حاصل جان وجهان برداشته بیت جو کویم کردورم زخاکدرت
همه رنجهای جهان کفته شد از مناجات پر هراتست که آلهی آتش فراق کاشتی بآتش دوزخ جه کار داشتی
کس سوخته را دوباره بریان نکند لعل الله یحدث بعد ذالک امرا اکر ارادت آلهی مساعدت نماید و
تدبیر موافق تقدیر افتد اول بهار را که موسم ملاقات کل است روی تو بینیم بهر دو که هست جه بصورت

رفع موانع معاودت نموده از عقلات جبون دهر اشهار فرصتی میکند که بهر حال خود را بجیل در انکند باز انجا التوفیق
من الله تعالی مصر یارب آن روز به بینم که ترا بینم باز یا بخلوت نفسی پیش تو بنشینم باز یارب آن بخت مساعد
بس من نکرده که بروبت بکرد جشم جهان بینم باز توقع انکه حقوق مودت ومحبت که روز بروز
در ظهور است رعایت مخلصان ومخصصان خود را تا زمان حصول وصول کرامی بارسال مکاتبات
نامی ملحوظ ومحفوظ فرمایند که هرآینه موجب مزید عقیدت واتحاد ووسیلهٔ کمال ارادت واعتقاد
خواهد بود بیت نزد ما رسم شکستن بود عهد وفارا الله الله تو فراموش مکن جانب مارا زیادت
انبساط ملال خاطر انور است بیت سخن کوته کنم کان طبع نازک ندارد طاقت جندین کرانی والسلام
علیکم والقلب لدیکم رقوافول کهن شود همه کس را بروزکار ارادت مکر مرا که همان مهر اولست وزیاده
اکر جند روزی بحسب صورت وبر حسب ضرورت دیدهٔ ستم دیده جفا کشیده از شرف کحل الجواهر
عالیجناب وزارت ماب اعلی الله شانه المعالی بعلو شانه العالی بیت جون خصال پسران بر ثمر ندارد عقل
نبود بهتر از ان هیچ پدر را پسری جون حدیث پدران یاد کند دست یتیم که نباشد به از ان هیچ پدرا
دور ومهجور مانده اما رابطه دل بمحاورت معنوی برقرار وعلاقه جان بمحاورت حقیقی علی الدوام
والاستمرار مصرع من ز تو دورم ودل بسته ببوی زلف تو وی شبهه سر ارادت سعدی کان مبر هرکز
ازان آستان که تا قیامت بکردانی عشق الوری عرض وعشق جوهر یتغیر الدنیا ولایتغیر امید جان
وتصور آن بود که جون حضرت حق جل ذکره آن یکانهٔ زمان را بکمال المال تم لطایف نظر از حال دوستان
قدیم ودعاکویان برجاده دولت مستقیم باز نکیرند وآنجه در وقت کنجد از شرایط التفات ومرحمت
بجای آرند جون در جفای سپهر وجور زمانه وای ما تا زمانه راست نیاید انما اشکوا بثی وحزنی
الی الله عمری جو خار باکل روی تو بوده ایم ای کل مکن تو نیز فراموش عهد خار معنی ما مضی الحال
بهذه التماس انکه بمیامن همت عالی نهمت شامل حال این بی بضاعت کردانند تا عنقریب
بمعاونت سعادت معاودت یافته در کنار آرم جو دیکر دوستان آنجا مراد تا زمان حصول دولت
ملازمت وظیفهٔ تفقدات کریمانه مبذول داشته بتشریف مراسلات شریف منت نهند مصرع
ای آفتاب لطف زمانور وانکرش وی سایهٔ خدای زما سایه برمدار تصدیع از حد کذشت طراوت
درجهٔ اقبال ودولت از آفت ذبول وانقلاب مصون ومحروس باد بالنبی وآله الامجاد دولت
الاثنا لمولانا عبدالواسع عفر له وجمیع المؤمنین والمؤمنات
هذه منشآت المولی الصاحب السعید الفاضل الکامل جلال الدین فریدون الموسوم بعکاشه

پدری

کر تاتیات از ان استان بکرد ا...

بسم الله الرحمن الرحیم وبذکره استفتح

درین رسایل که مسطور میکردد اصطلاحات هر فن را بطریق الهام درج کرد تا مترسل را دستور باشد
خطاب هر صاحب صناعتی جون دبیر وفقیه وهرفی ونحوی مناسب او کند فاولها رسالة
فی مصطلحات الکتاب الدواوین تا خامهٔ تقدیر رقم منشور جرخ هر ماهرا بطغرای هلال موشح میکرداند
منشور دولت واقبال بتوقیع جاه وجلال حضرت اعلی مجلسی باد بیت کیوان جناب جاه ترا کشته
خاکبوس کردون مثال امر ترا کرده امتثال رای ممالک آرای وکلک مشکل کشای دستور حل و
عقد امور وقانون مصالح جمهور ایام مبارک که صدر جریدهٔ ملک سروری وذیل دیباجهٔ داد کستریست
فهرست روزنامهٔ سعادت مفاخر ومعالی ودر سجلهٔ مدهٔ ایام ولیالی باد بیت ایام ترا باد برون از عدد اعداد
تا هر عددی باشد از احاد مؤلف بندهٔ دولتخواه که همواره قلم وار سر طاعت بر خط متابعت
داشته وصفحات خاطر وضمیر برقوم اخلاص نکاشته اعداد شوق ونیازمندی که محاسب
کلک باریک رو که در دیوان تحریر نظر اشراف دارد از استیفای آن در نقل وتحویل عاجز آید
رفع میکند وآیهٔ اخلاص کما انزل بر رای اعلا اعلاه الله تم کشف میکرداند واجبات عبودیات
ودعا بادا میرساند در باب منها ومن ذالک حکایت ایام وشکایت لیام جه کوید وجه نویسد
که اکر یکه بابت از مفردات آن بر صفحات اوراق زوج وفرد لیل ونهار سواد وبیاض کنند
هنوز از دفعات آن حرفی در قلم نیاید واز مفصلات مجملی ثبت نکردد فذالک ارح الکه در سرا
وضرا که نسخهٔ خرج وجمع روزکار است جون خیال هر حساب که با زاء هیز رات کرده بود با جرخ
حسوبر وریج آمد بیت دلم ز کردش کیتی حساب کج برداشت که راه یافت بدو صد هزار کونه کسور
وعلی الجمله از اوارجات دست انداز روزکار نی حساب که مناسب این سیاق است واز افواه
وقراین آن می نماید نصب وعزل صدور عظام وصواحب کرام که صورت آن هرکز در دفتر خاطر
ضمیر متصور نشود بل در جامع الحساب لوح محفوظ که ام الکتاب حوادث یومیست مرقوم نکشته
استدراک بر ذمت همت والا واجبست حق عز اسمه در کل حالات دانی وسایهٔ جبارکه بر
مفارق مفضول وفاضل باقی باد والسلام علیکم بیت باقی بدوامی که در اعداد سنینش
احاد شمارند الوف دورانرا فی دعوة المجلس اللهو ساغر آمال وامانی مالامال باد کامرانی
در بزم عشرت وشادمانی بر دست ساقیان روحانی دایر باد ونکهت صیت معالی
جناب عالی جون نفحات نسیم نعیم ونفحات جمال عبهر شمیم در ساحت کلشن سایر بندهٔ مشتاق

صراحی

باقی بدوامی که در اعداد سنینش
...

صراحی صفت زانو زده وپیاله وار کر اخلاص بسته تحیه وسلامی که روایح ریحان وراح مشام
ارواح رساند میرساند ومحمدت ودیباجی که روایح ریحان بر سطح ساغر شراب داشته باشد
مرتب میکرداند ودوام عیش وطرب مسالهٔ می نماید وجون تشنه بآب ومخمور بشراب
متعطش ونیازمندی باشد میکوید بیت همیشه تا که بنشاد وکل زنند مثل ز دست دلبر شمشاد قد شرابی
والسلام فی مصطلحات الاطبا عیسی دمست یار ودم از من دریغ داشت بیمار او شدم قدم از من دریغ داشت
رای کامل الصناعه که مبدأ اسباب وعلامات شفای صوری ونجاة معنویت قانون کلی صلاح
حال ارواح وذخیرهٔ اصیل اشباح باد مرید معتقد وظایف اخلاص که جون آثار صحت یافته روز
بروز تضاعف میکیرد میکذارد ونفثة المصدور احوال واعراض که جون موانع مقدمات امور مریض
را لازم آید عرضه میدارد مدتی شد تا عارضهٔ اشواق وآلام واوجاع ایام بروجهی در تزاید واشتدادست
که قطعا قابل الخطاطیت غلیان مادهٔ نزاع وسورت حرارت التیاع بغایتیست که عفونت که
اخلاط آن کلبهٔ دماغ را که محل قوی نفسانی ومبدأ حس ومنبع حرکت حیوانیست مشوش میدارد وکه
برنظم طبیعی نمیکذارد فذاک جنونی والجنون فنون وبحران لیالی هجران با قوی طبیعی بنوعی مقاومت
میکند که وان غلبت الطبیعة فالامان بکلی منقطع میکردد قوهٔ جاذبهٔ شوقی ماسکه اختیار از قبضهٔ
اصطبار می رباید در بشرهٔ احوال مبصر احساس نمی توان کرد حمرهٔ قارورهٔ طبیعی زجاجی دلیل فساد حال
ومنذر بمزید اعلال می نماید لاجرم ساعة فساعة قوت ضعف می پذیرد وضعف قوت میکیرد تعقد احبا
وتداوی اطبا با وجود تشخیص مرض وتعیین عرض درین باب منجح ومجدی نیست مفارقة الاحباب الحبیب
من الحبیب بعید عن معالجة الطبیب درین علو دستکاری اعراض حرمان وامراض هجران مکر لطف
مولوی شربت وصالی در کام خستکان ریزد ودل درد مند را بیت ازان نوشدارو که در کنج تست
یکی خستکان را کند تندرست داروی لطف آمیزد وبمیامن انفاس مسیح آثار دل مرده ودیدهٔ پژمرده
را مادهٔ حیوة وتوتیای نجات أبرئ الاکمه والأبرص وأحیی الموتی باذن الله سازد والا بیت
آنرا که تب لرزهٔ هجر تو بکیرد عیسی نتند بر تن او تار توان را بیت ترنجبین وصالم بده که شربت هجر
نیکند خفقان فواد را تسکین فی تهنیة عید لقد عاد عید والهلال تهللا وبدر الامانی قد تبلج وانجلا
بیت روز طرب رخ نمود روزه بپایان رسید رایت سلطان عید بر سر میدان رسید امروز که
ببخت فرخ وطالع سعد از غرهٔ غرای عید طرهٔ مشکین شب قدر برداشته اند ویکر میمون هلال
را بر صحیفهٔ جرخ آینه کون از عین عشرت نکاشته واذا اشته هرجند مجلس بزم احباب اصحاب محضور

نوش

طبقه

زمرهٔ ارباب کمال وسعود سپهر جلال وکواکب ثاقب بروج فضل وافضال اند رونق وطراوتی دارد که چهار بالش طارم چهارم را بجز وزیب خورشید انور ومسند مسدس کاخ ششم را بجمال سعد اکبر تواند بود اما بیت مارا خجسته طالع تو مهر انور است / مارا جمال روی تو چون ماه در خورست از حمکی وجود ممکنان فزیاد واشوقاه بخرگاه چرخ زرین کلاه میرسد واز حضیض ایوان باوج کیوان میکشد بیت طلوع کوکب عید بر تو میمون باد / که حضرت طلعت تو بر جهانیان میمون / مخالف تو چو ماه از محاق در سکم وکاست / ولیک دولت تو چون هلال روز افزون در اصطلاح صرفیان در خدمت جناب مولوی که مصدر فضایل ومورد اشتقاق کمالاتست خدمتی که لطف هیات زکی مثقل العین وطراوة طرهٔ بنفشه مهموز الفا داشته باشد مشتق از صحیح اعتقاد ومضاعف وداد مقرون بصدق ولامهزوق از علل سمعت وریا ابلاغ میکند وچون منشعبات فصول وابواب شرح آرزومندی دران نصاب نیست که کلک اجوف ناقص در تعریف اثیر کلم بهیچ صنعت تحریر بعضی ازان تواند کرد ذکر آن واجب الحذف میداند چون حال وقت مضارع ماضی است وخدمت مولانا ذات فضایل سماع کرده بدان قیاس فرمایند های حطردست روزی چند یا جانجز از افعال ناقصهٔ روزگار متداولست هر لحظه کری باحوال ضم میکردد عسی ان یاتی بالفتح اعراض جسمانی بر قالب ضعیف چون حروف علة در لفیف متوارد گشته وایهٔ طب که درین باب مناط امر نهی واستفهام نفی اند حرکت این ضعیف را چون التقاء ساکنین جایز نمی شمرند بنابرآنست بیت درگوشه تعطیل زتاکید شمایم مسکین بسکون مانده چو نون مخفف / مجلف مانده والا بهرحال خود را بدان جناب ملحق ومدغم گردانیدی وارادات جنی بضمیر انور متصل باد و دست حوادث از دامن معالی منفصل ومکارهٔ زمان مردود وظل فضایل که همت بر دوام آن مقصورست ممدود بحق الملک الودود در اصطلاح نحویان جناب عالی مولانا ومولی الموالی درجه اذیال کمال محل رفع ونصب رایات فضل وافضال باد دعوات معرب از فرط اخلاص وخدماتی مبنی بر صدق اختصاص مرفوع میکرداند نیاز وافتقاری که عامل را با نضمام معمول وصله را بواصله موصول تواند بود عرض میکند وانتصاب سدهٔ معالی وارتفاع مسند عالی که مستند اله اکابر ومعالیست بدعای که از محل اجابت منصرف نتواند بود میطلبد پیوسته استطلاع حالی که جمین هیات وجز از کیفیت امور آن جناب باشد می نماید وتمکن وجود بصفت شوق ونزاع موصوف وجوامع همت بر تقبیل عطف کریم معطوف دارد وذات مبارک صفات که از اعلاء علماء اعلام تمیز وستثنی است هیچ

بدل نمیداند بیت ای بی بدل چو جان بدلی نیست بر توام / بدل بی بدل چگونه گزیند کسی بدل / چون ضمیر منیر که بی شریطهٔ تفسیر ومبهمات وکنایات ومضمرات واشارات خواطر که افعال قلوب عبارت ازان تواند بود واقف است تنبیه وتوکید وتوابع آن احتیاج نمی داند و توفیق ادراک معارضت ومجاربت در صباح ومسا بلعل وعسی تمنی میکند وترجی می نماید لعل الله یحدث بعد ذالک امرا پیش ازین مؤدی بلغ کرده درین چند روز مثنی گردانید ومجموع را هنوز تشریف جواب ننوشته اسباب منع وحرف التفات خاطر خطیر بجوانب مخلصان جز اشتغال بجمع وترکیب مفردات علوم وفضایل وکمالات مباد احوال این جانب فی الجمله الجزء موجب حمد الهیست اما شرح حوادث روزگار بر نحو جهات ستهٔ در ازمنهٔ ثلاثه محیط احوالست که کلک متکلم که ترجمان ضمیر غایبست در معرض عرض آن جز بقصور مخاطب نتواند بود هرچند نیل امنیت احرار چون کار نامه در افعال ناقصهٔ روزگار از نوادرست والنادر لا حکم له مأمول که فراق بوصال وانفصال باتصال مبدل گردد توفیق ملاقات از عالم غیب کفعل ما لم یسم فاعله کرامت شود انشاء الله تعالی بالنبی وآله در اصطلاحات منطقیان نفس مقدس مولانا رئیس المحققین اکمل المتابلین عمدة اساطین العظما قدوه سلاطین العلما سید الحکماء الربانیه مکمل النفوس الانسانیه کاشف اسرار الحکم الیونانیه مظهر انوار العلوم البرهانیه واضع قوانین المعقولیه موسس قواعد الحق فی کل مقوله ارسطالیس الدهر فلاطون العصر که مقارن مفارقات وتلاقی مجردات در عالم روحانی وجسمانی منبع فیضان انوار ربانی ومورد الهامات روحانی ومصدر کمالات نفسانی ومبدا صنوف فضایل انسانی باد بحق المصطفین الاخیار سیما محمد افضل الرسل الاطهار بندهٔ مستعبد وخادم مسترشد نیاز وافتقاری که طبیعت نقصان را بجمال کمال وشوق ونزاعی که جواهر علوی را در تشبه بحضرت جلال تواند بود عرضه میدارد هزاران هزار جوهر فرد از خدمات وعبودیات اخلاص برورد تحفهٔ جناب اعلی که مطاف مقدسان عالم بالاست میسازد وبقای ذات قدسی صفات ونفس ملایک ملکات که ثانی اثنین عقل اولست بدعاهای صادقانه از فیض جود واجب الوجود تعالی شانه وبرهانه می طلبد بیت اگر بقا بنود درجهان تراچه زیان / بقا بذات تو باقی نه ذات تو به وگر فنا در هستی بکل براندازد / تراچه غم نه وجود تو مستعد فناست پیوسته استطلاع شرایف احوال بر کم وکیف ومتی واین هر وضع که نسبت والضافت بآن توان کرد می نماید وکیفیت آن بازمی جوید وچون همواره خیال جمال وصورت متبرع از ذات بی همال در لوح حس مشترک علی سبیل المشاهده بنوعی انطباع وارتسام یافته است که هیچ عایق از عوایق جسمانی

حامل ادراک آن نمیکردد وقوة متخیله که نقش بند صور جزوی وچهره کشای اشکال معنویست دایما مثال طلعت مبارک خال را نصب العین نفس ناطقه دارد نکایه ایام دوری وتبعات مفارقت صوری را در ازاو آن چون عوارض وهمی خارجی وامور اعتباری وجود حقیقی تصور نمی کند ضمیر منیر که مرآت عقول مجرد وآینه معیناتست بر غیبی شاهد باشد وکفی به شهیدا وعلی کل حال ادراک شرف اتصال را سببی مشتمل بر اجتماع شرایط وارتفاع موانع از حضرت مسبب الاسباب مسئلت می نماید وهو مستغف کل مسئول ومعطی کل مسئول رای انور را که حافظ صور لوح محفوظ است انها میکند که هرچند وجود وعدم معدومات ثابته در اعیان را وجودی در خارج تحقیق نیست جسم تعلیمی عبارة از ماهیة او وجزو لایتجزی اشارت بهویة اوست اگر همت اعلی که مبداء افاعیل عقل فعال وواهب صور عالم فضل وکمالاست بدد طبیعت نگیرد بفیض نظر مبارک طبایع احوال او قوت وقوام نگیرد وهیولات آمال او صورت انتظام پذیرد ومطالب جزوی وکلی او از قوت بفعل انجامد وبسایط ومرکبات امور او در حیز طبیعی ومرکز اصلی قرار یابد ع یک نظر ازتست وصد هزار عنایت عنصر مقدس مولوی که افضل معلولات علت اولی واکمل صور نوعی عالم هیولیست خیرات حقیقی موجب بالذات باد وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین رساله الی الحجاج سدهٔ والا که علو کعبهٔ معلاست وحرمت حریم حرم اعلی دارد مشرع کرم زوار ومشعر حرم احرار باد دعواتی که چون عرفات ومناسک حجاج بصدق وقبول مقرون باشد مودی میکرداند وجذان شوق ونیاز که متعطشان وادی حجاز را بجمال بیت مقدس وجوار جناب اقدس تواند بود عرضه داشته میکوید بیت مرا بطلعت تو اشتیاق چندانست / که زایران حرم را بکوه عرفات بامداد احرام عبودیت بسته عتبهٔ بزرگوار را که چون حجر وحجر یمانی مقام ورکن امانیست مراسم استلام باقامت رسانیده ودر عرفات عرف عرفان که حوالی بیت معمور وسقف مرفوعست زمانی چند سعی وشرایط طواف بجای آورده ودر مروهٔ جود ومروهٔ صفا صدق وصفا که عبارت از ساحت طیبه طیبه آثار رست قدمی چند گذارد وچون بعد الحج والعمره از ادراک سعادت تقبیل کف کریم که خلوص یم ومیاه زمزم دارد حرمان یافت از وراء آستانهٔ جلال بر شادروان اقبال دست ترجی در حلقه تمنی زده دوام ایام مبارک که ایام البیض شهور واعوام است در تعظیم شعایر ربانی وتفخیم شرایع یزدانی مسئلت نموده گفت شعر بقیت مدی الدنیا وصدرک کعبة / تطوف الاعالی حولها والاسافل رساله رجعه چیست صافی جوهری هم چون خرد روشن روان / آتشی سیال کانی منعقد در دیگدان گر بگویم کاخترست اختر نباشد بی ظلم / ور بگویم آتش است آتش نباشد بی دخان / گوهر پاکیزه چون عقلست لیکن از اثر

آتش در میان آب عقل را برهم زند غوغای طبعش خان ومان / گاه ساقی دارد ازوی لاله وگل در کنار / گاه ساغر دارد ازوی افلاطون الذات که بعد از سه اربعین صفای ریاضی وکمال طبیعی او بنصاب رسد کبریت احمر که قلب مغشوش را خالص گرداند تریاقی که طبع سلیم را ساز کار آید لعلی که گوهر مردم نماید جوهر شعاعی که از ثقب عینی خروج کند وبطبقهٔ زجاجی نور دیده ممتزج با قوتی که دل را قوت وسرور بخشد نوشداروی که طبع را مادة الحیوة است قوة القلوبی که قانون کلی شفا ونجاتست هاضمه که ماسکه مدخل را بدافعه مبدل کرداند غاذیهٔ که قوة مدرکه را محرک باشد دموی طبعی که صبغ قاروره را دلیل ضبط وموجب فصد ومستلزم استفراغست ناری طبعی مایی المزاج مریخ فعلی عطارد الامتزاج خراباتی که خردآباد دماغ خرابهٔ اوست وعقل وهوش همخوابهٔ او بنت مقتلی که خون اخوین در گردن قرابهٔ اوست سیارهٔ که چون بجنبه متحیره پیوندد در مثلثهٔ هوایی که فلک تدویرا فق اوست با فق غربی صعود کند واز آنجا در بروج مایی هابط گردد جوهری لطیف که چون در اجسام کثیف حلول کند بی لزوم تداخل اجسام زینت میان ایشان نماند شعر فکانه خمر ولا قدح / وکانه قدح ولا خمر / گلگونی که چون در سر آید عنان از دست مردم برباید کمیت شموسی که هر دون القلتین با او بر نیاید سرخابی که اگر بر سر رستم تازد او را از دست بردوازپای در اندازد متلونی که در یکزمان بصد دست گردش برآید منقلبی که در هر دست گردشی بر سر آید شاهدی که در مجلس خاص وعام از دست بدست رود واز مست بست که آید حریف بازی با شاه وگدا مقدم آبی چون آذر در ایام عجم مکرم ذو الحجه در تاریخ عرب محرم عجوزهٔ که مباشرهٔ او مولد آثام است ام الخبایث که از اخوات انصاب وازلام است مردافکنی که چون خواب خیال انگیزد آتش دمی که چون آب باهوا آمیزد پای مالی که بر دست سلاطین نشیند فرشته صفایی که اکثر صحبت شیاطین گزیند زرین جشنی که از سینهٔ بط وحلق خروس خونریزد غداری که هر که را دست گیری کند سرانجامش از پای در آرد سلالهٔ که بعد از عمر در دولت آید صاحب دولتی که دور او به تسلسل کرآید بیت مخزن لعل بدخشان زود هان می پرست / مطلع خورشید رخشان زو کف ساغرستان رقواحی چندین ناوک عتاب دلدوز وتیر اعراض جگرسوز بعرض دل غرض موجه داشتن چه محل طلبد ودر دین مروت وشرع فتوت آنرا چه تاویل فرمایند بیت مکن که هرچه توانند دلبران نکنند / بیک حدیث چنین ترک دوستان نکنند / وحب لا یغیر بالقبال محال ان یغیره العدول / بحمد الله شجرهٔ محبت واخلاص ازین جانب در بیاض دل وریاض جان بنوعی مستحکم شده که زود زود حوادث ایام بوقلمون ودور نافرجام گردون قلع وقمع آن نتواند کرد
مکن که هرچه تواند دلبران نکنند بیک حدیث چنین ترک دوستان نکنند وحب لا یغیره الالیا
مستحکم شده که زود زود حوادث ایام بوقلمون ودور نافرجام گردون قلع وقمع آن نتواند کرد

محال ان یغیره العدول بحمد الله شجرهٔ محبت واخلاص ازین جانب در بیاض دل وریاض جان بنوعی

بدان شرطی فرو شد دل بکوییت اگر تا جان برنیاید بر نیاید **رقعه اخری** وظایف دعوات عرض کرده بر رای
عالی رای می نماید که جمعی از یاران بر سبیل تفرج صحرا بدر بنده خانه آمده اند و در رفاقت بی مبالغها
می نمایند اگر از روی کرم یکزمان باره سپهر آرا **بیت** خوش رو و خوش تک همیون پیکرا کر بود عنان یاد صبا
بفرستند مخلد دولت گردد الفقر امره اعلی پیش ازین انبساط گستاخی نتوان کرد والسلام والاکرام
فی التماس النحل من اتابک مظفر الدوله فی شیراز انها میکند که در ولایت این ممالک امرا و لشکریانی
که بحکم فرمان وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ و مما یعرشون
پیوسته بر شواهق کوهسار و شوامخ اغصان و اشجار در خزان و بهار خیمهای مسدس و حشمی از حریر خرگاه
در یکدیگر می پوشیدند و در ییلاق و قشلاق از لطایف زهرات ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ
علف خوار میکردند کالطیر یقع علی الشجر و یاکل الثمر و لا یدری من الحجر لشکری جرار که بحکم حکمت
آفرید کار همه بابستان ابدار و ناوک آتش بار ازما در فطرت در وجود آمده اند کوکبه ایشان چون
موکب سلیمان در هوا رفتی حشمی نامدار و حشری فرمان بردار تابع امر و نهی مشرف بالهام و وحی در
سلوک سالک فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا هر یک بخصوص بهدایتی در باب شیرین کاریها آیتی
هر فردی از افراد مشتمل بر امور دار نوش و نیش و مرهم و ریش و دوا و دا و درد و شفا فوهات
ایشان دهاب حبشه و انهاد من عسل مصفی مدتی شد که بواسطه هجوم نادکیان آفت
سماوی از موز خانه ارضی جلا کرده اند کَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ در اطراف متفرق و دخل الزمان
علیهم و مخزن دارو خانه يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ
که بحقیقت دار الشفاء عموم خلایق بود معطل گذاشته بنا بر فرط اتحاد اعلام رفت اگر فرمایند
یکبار صندوق مگس گزیده کاندرین راه جو طاوس نگارست مگس ار تحالات گیلویه روانه گردانند سوابق
الطاف ملحق گردد و سلام امر علی شانه العالی **تمت من منشآت قاضی میر حسین یزدی علیه الرحمة**
ای کبوتر گر پری روزی به برج آن پری نامه من میکنم در گردنت آنجا بری ای کبوتر رو به برجی کافتراز خرامند
گر تو میخواهی که چینی دانه نیک اختری ای کبوتر چشم آن دارم کزان فرخنده بوم باز گردی بر سرم ظل همایون گستری
ده چه فرخ فال فارغ بال مرغی بوده کر سعادت در هوای اوج عرشش می پری یعنی آستان فرح
آشیان امیری که روشنی شمع اقبال به پروانه اوست و جان و مهر در خمخانه وفا و صفا پیمانه او
خوشه چینی از خرمن اشعار او فهم دقایق بلاغت موقوف اشعار او درویش نوازی که صدای مرحمت
در گوش آسمان انداخته دشمن گدازی که مخالف او در بوته محنت گداخته رای متین او مصباح ابواب

تشید و تشتتوا و تنزوادی سیام

مراد عقل متین او مفتاح ابواب مراد **همت** عالی او راست مقامی که فلک با وجود عظمت در نظرش
کم زسهات **سجده** درگه او نور جبین می بخشد تم ازان سجده شمار اثری در سیمات رای روشن نظیرش مطلع انوار یقین
ذات فرخ اثرش مظهر الطاف خدا **ست** اللهم ابد جلاله بجا للسلاطین و خلد جلاله رجا للشیاطین معروض رای عقده گشای
عرضه زدای آنکه قضیه فقیر در باب قضا معکوس است وبی جرم در زندان اسکندر محبوس **بیت** پریشان جمعی و جمعی پریشان
گرفتار قومی و قومی عجایب نه جای قرارم ز جور اعادی نه روی فرارم ز طعن اقارب **مرا** مرغ نفس غصه بر غصه زلید
را مرغ نفس گریه برگریه غالب چه عمر شریف که مرغ نفس گنجیست به افکار بیهوده ضایع است و انواع محظورات
دینوی و محموطات اخروی در اثنای آن واقع اما کی را چه گناه که قلم قضا بر لوح جبین چنین رقم نموده و سرنوشت
فقیر در صبح ازل این بوده مامول آنکه این خاک راه باستان خود محفوظ دارند و از جمله هوا داران بجهت
شمارند و قلم خجسته رقم را اشارت فرمایند که سر با حوال فقیر دارد در باره غم و غصه از دل محنت منزل بردارد
تا اسیران حبس حادثه را آسمان قبله پناه دعاست ورد مردم دعای جان تو باد کاستان تو آسمان دعاست
دو بیت ای باد بوی یار به این مبتلا رسان در چشم من بخاک درش توتیا رسان گر سوی آن طرف گذری افتدت زمن
خدمت کن و سلام بگو و دعا رسان از دیده غرق آب شدم مردمی بکن این آب را بهفته باین آشنا رسان
ما چون نیر سیم بدان آرزوی دل یارب تو آرزوی دل ما بما رسان خسرو که از فراق خیالی شد ای صبا
از جانش در ربا و بدان دلربا رسان شرح شوق نمی نویسم که دل شما شاهد آن صورتست و درد دل مکتوم
که **صحبت** غصه و مورث کدورتست جو سوز سینه مجروح من تسکین نمی یابد چه سود از آنکه چون خود
دیگرانرا دل خوش سازم **رقعه اخری** جناب حقایق ماب دقایق قباب زبده ارباب المعارف الدوره و عمده اصحاب
اللطایف الشوقیه الموسوم بحقایق حکمه الاشراق المرقوم بدقایق نحو الاطلاق سمّا لسماد التحقیق مجد
الاهل التوفیق دعای بی ریا که از شیوه تکلف خالی و به حلیه الوف حالیست میرساند و بذکر مفاخر
و فکر ماثر ذات فرشته صفات ایات حمد بر اهل روزگار میخوانم **بیت** آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک حکایه اشتیاق و شکایه افتراق از سر حد تقریر بیرونست و از مرحله تحریر
احاطه آن تواند کرد افزون **بیت** زبان خامه ندارد سر بیان فراق چگونه شرح دهم با تو داستان فراق
دریغ مدت عمرم که بر امید وصال بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق تا از صحبت شریف محروم کلام بکام خاطر
نگفتم دیگر گوهر تحقیق براد دل نسفتم نه همدمی که نکته مراد در یابد و نه محرمی که لحن ارجمند بر باید **بیت**
سکین دل من جو محرم راز نیافت وندر قفس جهان هم آواز نیافت در زلف سیاه ماه رویی کم شد
تاریک شبی بود کش باز نیافت مامول آنکه همت عالی دریغ ندارند و فقیر را از جمله محبان شمارند

معرفت نفس که از وجه آینه خداست و از وجه جام گیتی نماست روزی ما باشد بحق الاقطاب والابدال
والاوتاد رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بحرمة سید
المرسلین و آله الهادین المهدیین این که نفس که امسال این فقیر حقیر را واقع شد اگر بکام نفس تلخ نمود
بکام دل شیرین بود و اگر بعضی از منصب فرو داشت بسودا فقر نافع آمد **بیت** مرحبا ای عشق خوش سودای ما
ای طبیب جمله علتهای ما ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما و قضا امریست که گاهی
بضرورت منتهی بایذای اشرار می شود و اگر نشود کار خانه دنیا بی نظام ماند و هرچند که ایذای اشرار رحمت
ایذا کننده معاقب و عقاب آن بسیارست و اگر بحقیقت ایذا کننده مثابت و عقاب آن کمتست
و دلیل آن که هر عمل اجری و هر کرده اجری دارد **نجل** الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه البعث والنشور
والصلوة علی المصطفی محمد و آله ینابیع الفیض والسرور اما بعد فقد لاح مضمون بهذا الزبور و وضح لدی مدلول
بهذه السطور باعلام ارباب الخبرة والشعور و اصحاب العبره والغرور فرتبت علیه مقتضاه واما ارسال مرتضاه
رنو نامه ات بر چشم گریان که بهامم تر شود ور نهم بر سینه میترسم که خاکستر شود هر نفس خواهم که گردد آتش آهم فزون **بیت**
تا از احوال من بر دورز روشن تر شود رشته جانم گسست و قالبم از هم بریخت نیز راجون بکسلد شیرازه از هم بر شود
سالها جان دادم و حال محنت باور نشد راضیم که بعد مرگ من ترا باور شود منطقی در بحر حیرت کم گشتی دل
گر ز هر سو آه من پیکان او لنگر شود نامه آبدار که خامه گامکار بتحریر مضمون آن زبان گشوده بود و قلم خجسته
رقم بتزیین طلال آن قیام نموده در احسن اوقات و این ساعات واسطه سرور جان و رابطه حضور جنان
گشت آفرین جان آفرین بر خامه که در نثر لالی از ابر نیسان قصب السبق ربوده و نظر او بحدة لسان وجود قیهان
در قلم او هیچ سلطان نبوده سوادی ازان نامه بقلم موی مژه بر صفحه دیده نگاشتم و نسخه دوش ازان
ارقام سعادت انجام برداشتم وَلِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَافِسُونَ شکر الطاف که در حق حقیر فرموده اند چه گویم که از حوصله قدرت بیرون است
و عذر اعطاف که در شان فقیر نموده اند چه نویسم که از اندازه قوت افزونست و چون فقیر از
استحقاق این انعام و استعداد این اکرام عاریست معلوم میشود که نظر صایب شما بر خشنودی
حضرت باریست و شک نیست که از برکه اخلاص در دنیا محفوظ و در آخرت محظوظ خواهند بود
بحرمة محمد و آله ارباب الشهود **رقعه اخری** دعای بزیور اجابة محلی و سلامی از شایبه ریا مخلی که در رشک
جان و راحت جانست و صاحبش در تقویه شریعت نادره زمان و موفق که در احکام احکام نبوی
مثل او در هیچ عصری نبوده جریده ظفر پیکرش در میدان دین قصب السبق از اقران ربوده **بیت**

آنکه نزدیک جمع مظلومان نام او همچو مژده ظفرست ظلمت ظلم را اشارت او چون تباشیر صبح پرده درست
صیت اقبال او بگرد جهان روز و شب همچو ماه در سفرست ای که خلوت سرای قدرت را چرخ چون حلقه از برون درست
نیست رازی درون پرده غیب که نه رای ترا ازان خبرست نظر همت ترا هر شب بطبقهای آسمان گذرست
مدتی شد که بر امید قبول بنده در انتظار آن نظرست درین وقت فرمان واجب الاطاعه برای ارسال
کال الصناعه از قلم همون رقم مسنان آنحضرت صدور یافت و آفتاب عنایت و اهتمام بر نهال طبیعت
این خاکسار تافت غنچه دل با حسن وجوه شگفت از غایه انبساط بزبان حال میگفت **بیت**
شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم در شاه راه دولت سرمد بتخت
و بخت از فیض حق بکام دل دوستان شدم از استماع اخبار عامه و انتشار آثار نامه واسطه رسوخ محبت
و رابطه سطوح مودت است قد تحللت مسلک الروح منی و به سمی الخلیل خلیلا و اذا ما نطقت کنت حدیثی
و اذا ما سکتت قلیلا مامول از لطایف عوارف خدام آفتاب احترام آنکه فقیر را در سلک اعیان دولت
ابد پیوند شمرند و نظر التفات کیمیا صفت دریغ ندارند **بیت** تا هفت چرخ بر سر این چار عنصرست حفظت همیشه
بر سر این هفت و چار باد بازی که بر سر علمت دارد آشیان همواره کرکسان سپهرش شکار باد
از نعل مرکب تو که خلخال دولتست در گوش آسمان شرف گوشوار باد **جواب** کتاب مقرون
بفنون الطاف و خطاب مشحون بانواع اعطاف که رقم زده قلم مشکبار گوهر نثار جناب شریعت شعار
طریقت دثار سلطان القضاة فی الاعصار و برهان الولاه فی الامصار کعبه ارباب سعادت و قبله
اقبال بلند همت بیار دان اندک سال آنکه محامد او کتابه فلکست و دعای لقای او ورد ملک لازال
نظام سلسله الاحکام واحد اهل الاحسان گشته بود رابطه افتخار ذره خاکسار و واسطه اعتبار
قطره بی مقدار شد آنچه در باب احباب فقیر ارزیاد آنجناب صورت تحریر پذیرفته و دل شکسته
خسته را پریشان ساخته و آشفته اگر در نظر بواعث مکدر راست نبوده و فرد میگفت انجناب
دروغ نخواهد فرمود در بادیه تحیر سر گشته بودم و در بادیای تفکر می پیمودم ناگاه آفتاب هدایت
از مطلع عنایت طالع شد و برق تحقق از هوای توفیق لامع گشت ملهم شدم که این معنی بصورت
شکایت بلکه رشحه از عین عنایتست و چون بدیهی اصحاب عقل و تمیزست که یاد کردن هر
چیز موقوف بر نشان حیرتست و بر ضمیر منیر روشن شده که پیوسته صورت خجسته سیرتش بر لوح سینه
فقیر مصورست و هم دیده و هم دل بر مثال سپهر از نور مهرش منورست یعنی یاد کردن بی نسیان
اراده فرموده و نقاب چهره مقصود بعبارتی فصیح و اشارتی ملیح گشوده یعنی مرا ظاهر شده که مرکز بی

یادش نمی باشی ورقم صورت من از لوح دل نمی تراشی آری مرکز هوای وصل تو از جان ما نرفت
سودای سلطنت ز سر این گدا نرفت یک شب نشد که از غم عشقت ز چشم و دل سیلاب ها نیامد و فریاد ها نرفت
هر چند مدت مهاجرت مدید و عهد مفارقت بعید شد اما همیشه خاطر قایم بفکر و ذکر شماست
بدین حدیث گواهست عالم الاسرار امید مقصور سراپرده شهود و مقدر کارخانه وجود آنکه نقاب
دوری صوری از پیش دیده بردارد و نقش که متمنی وصال باشد بر لوح زمان نگارد صورت حال این
شکسته بال آنکه ابواب مکرهه و اسباب اندوه مفقود شده هر چند جهت تفرقه بسیار و پریشانی بی شمارست
لیکن بعین الیقین مشاهده کرده که هر جهت رقم یک قلم الم عین راحت و راحت عین الم است
جور و قهر او که باشد عین لطف و مردمی خاطر ما را که نا خوش میکند خوش میکند بهر دوای طبیب رنج مشو
که دوای تو نیست غایت مند پیش ما کرم و سرد مهر دو یکیست قند ما زهر و زهر ما شد قند چون حق تعالی
عنان اختیار بدست آنجناب داده و ابواب دولت و سعادت بروی ایشان گشاده با خلایق نوعی
معیشت می باید فرمود که هم خلایق خشنود باشند و هم عاقبت کار محمود گره بباد مزن گرچه بر مراد رود
که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت بجهلی که بهرت دهد ز راه مرو ترا که گفت که این زال ترک دستان گفت
این محب را هم اهتمام نیست که آنجناب جلیس امیر با انیس پادشاه باشد میخواهم که بجان و دل خاک راه
درویشان آگاه باشد خردان قبله حاجات دعا اند ولی بندگی حضرت درویشانست دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
بی تکلف بشنوی دولت درویشانست انچه زر می شود از پرتو او قلب سیاه کیمیاییست که در صحبت درویشانست
توفیق آستان بوسی ابدال و افراد رفیق طالبان صاحب کمال باد اما بعد حمد لمن جعلنا مالکین
لنواصی الاملاک وجعلنا سالکین بقوایم الفکر الی ذری الافلاک والصلوة علی نبینا محمد الساعی فی قمع الکفر
وقلع الاشراک وآله واتباعه المخصوصین بکمال العلم ونهایة الادراک فعند ان مدلول هذه الوثیقة الاسم سین
مدی بالشواهد القطعیة ولاح مضمون هذه الصحیفة الحسینیه لدی بالقواعد الشرعیة فاحکم به انفاذا لازما صحیحا
وامضیته امضا و اجازه ماضیا و اشهدت به العدول من ارباب الدیانة والاصول ومن اصحاب الکمال العقول
الحمد لله الذی فتح ابواب البر علی وجوه المؤمنین واعد اسباب الخیر لرفاهیة الموقنین وعلی هذه الانسان
نعمة جامعة لانواع المبرة وحض طیب وقوله باصناف الحظ المکرم بدیع النفس ان اطهر فیها دررا
ودبجها ببیان الایقان موسا انشار العقل تماما وجعله للمتقین اماما فیعتدی به الحواس الظاهرة
والباطنة ویهتدی به القوی الباهرة والکافیة خیر اللسان مؤذنا علی منار قامته یدعو الخلایق
الی صواب استقامته عینین فی الدماغ حافظین للصور والمعانی وابر القوی الطبیعة لتشیید المبانی

هیا للنازلین فی منزل الجبال الوان النزل واجناس النوال واحدث قوی خادمة لتحمیم المصالح معدة للطبع وتقدیر
النفوس العالی والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی قطب فلک الوجود ومرکز دایرة الشهود المصطفی
المبعوث لتکمیل الخلایق المنعوت بتصور الحقایق وعلی آله نجوم الهدی التوفیق وکوکب فلک التحقیق
اما بعد فقد اتضح عندی فحوی هذا الکتاب الذی هو حق الکلام وفصل الخطاب الفایح من ریاض خزانة
سالم الصواب الفایض من حیاض فیوضه انهار الثواب باعتراف الواقف الواقع عن فنادر الدنیا
المطلع علی اسرار کلمة العلیا الدستور المشهور بین الجمهور ملاذ الفضل والکرم المؤید من عند الله بالسیف والعلم
خلاصة نوع الانسان بحر المکرمة والاحسان ناشر العدل والانصاف منبع الفضل والالطاف المستظهر
بعنایة الله القوی القاهر اختیار الدولة والدین عبد القادر ابده الله تعالی لتایید الرعایا وتسدید البرایا
فحکمت بصحته حکما صحیحا واحکمت بناء احکامه حکما وانهیته مضمونه الی قضاة الاسلام وموارد الالهام
خلدهم الله تعالی ظلالهم بین اهل الحق والیقین وایدیهم لایصال الحقوق الی المستحقین سجل
الحمد لله القدیم الاول حمدا علی الشرع الشریف الاعدل ثم الصلوة علی النبی محمد معلی لواء الشرع المهمل
ثم السلام علی شرایعه کله وعلی صحبه لحائت المکمل فدبان مضمون الکتاب المسطور عندی فاشهاد مسجل
فحکمت بالمزبور فی الطباقة حکما صحیحا غیر مأول وانا الحسین من المعترفین لازال محظوظا بحفظ الاول

عت

فتح نامه

چون ایزد تعالی سبحانه عما یقول الظالمون بکمال عنایت بی علت و عاطفت بی منت تاج
شهریاری بر فرق سپهر آسای ما نهاد و سریر سلطنت و جهانداری بجلوس همیون ما انتساب
داد و منشور لطف رحمانی منشور انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام ما انشا
فرمود و کاتب مرحمت یزدانی آیت ورفعناه مکانا علیا طغرای مثال پادشاهی و عنوان
شهنشاهی ما نمود آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر عالمیان واضح ولایح گشت
وانوار الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین بر همگنان لامع و ساطع شد و صاحب
لوای نصر من الله لوای عظمت و کامرانی ما را بطراز رحمت انا فتحنا لک فتحا مبینا مزین
وموشح ساخت و شمع مرامات و مطالب ما را الحظ فلحظ بنور مشعل نور و کی
مصباح برافراخت و طبع فیاض ما را رموز کنوز و علمناه من لدنا علما ... سوخت و برضمیر
منیر که جام جهان نمای حقاینست این معنی صورت بست که واما ما ینفع الناس فیمکث

فی الارض و بر خاطر مستنیر این مخدره علیه جلوه فرمود که رحب العلماء ... الحقیقی
رشحات ارقام اقلام عمر دام صاحب فرزندکان پیوند حاملز ارجمند خلده الله تعالی ملکه واجری فی بحر المرادات فلکه
چون صحت بمجموع و بهجت بمهموم رسید و دیده غمدیده را مکحل کرد انها دبر دل مجروح خسته مرهم
یا مفن آن جو ضمیر مهوران روشن سواد آن جو زلف دلبران پرخم دل رنجور و دیده مهجور را قوت و قوت
و صحت و فرحت داد وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون دعا این بیاد رکسوه صفا اتحاف می رود
حدیث الشوق فی نایج عز الطوق چه نویسم که دل از دست فراقت چه کشید یا ز تاج هجرت این دیده غمدیده چه دید
استکشاف مجاس احوال فرموده بودند چه نویسم که اگر شمه از حکایت شکایت کردن دون درج بقلم
قلمی شود فریاد بر آید ز دل هر که بخواند واقعی حال آنکه چون بمقتضای قهر قهرمان جبروت جفا بجز یوم الب سنه ۸۸۸
رایات جهانگشای و اعلام عالم آرای مغول بملکت خراسان رسید حضرت مخدوم مملکت پناه را با متعلقان و
فرزندان باسیر با بعید اسیر و خذلان کشیدند هر چند این فقیر با قدم وحشم از تلاطم امواج آن دریای بی پایان
و تراکم افواج آن دیران بکران امن و امان افتاد اما اکثر زن و مرد و شیران روز نبرد و طفل و پیر و غنی و فقیر علف
شمشیر و هدف برده و اسیر شدند و بعضی که بمقابله و مقاتله کشتند فرصت بر بکاشان نبود همچنان تاکیش می
انداختند و قواعد قلاعی که الیف سماک در دست افلاک بود بالکلیه منقلع گشت علیها زنخس دران روز
هیچا النهار انا فتحنا است گوئی قرآن و دفاین و خزاین و عرایس و کرو تاج جمله بباد تاراج رفت و اهل تاج
محتاج شدند بقاع ولایت و اصقاع مملکت که باغات و بساتینش در نمودار جنات تجری من تحتها الانهار
بعنت ما لا عین رأت ولا اذن سمعت متصف بود و انواع اثمارش که باطلع منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب
وفاکهة مما یتخیرون دعوی تعادل و تقابل میکردند از دستبرد عساکر بدرجه وادی غیر ذی زرع رسید و قصور
محکم و بروج مشیدش که قائمه علی اصولها صفت آن بود بسمت خاویة علی عروشها یافت بساط حوالی
مقام عنادل گرفته عناکب سحی را گشته و مار سلاحف چمن گشته یکرکنام عناکب مرغان کرده هوای
آن مکان طیران میکنند زبان حال بدین مقال مترنم آنه انی یحیی هذه البلد بعد موتها تجاوز سعد و اسرعی
الکابر و اهالی آن دیار که انا اکثر منک مالا و اعز نفرا از هر یک حکایتی بود و مستورات و عفیفات
مرشبستان که حور مقصورات فی الخیام در شان ایشان گشاده سروبرهنه پای جلای وطن کرده در اطراف
اکناف فریادرانت فی دادوانا فی وادمیزنند و از فرط نامرادی زاری در بدر می پویند و لمتو فرقه
میجویند آری چه توان کرد ما شاء الله کان چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین بپشت
لاجرم هر یسی محتاج خسی و هر نفسی مطعون بی نفسی دل شکسته خسته اگر افکار کار دو کار غدار ناساز کار است

هر دم از عالم بالا این ندا میرسد کای دل درین دیار محل قرار نیست دست از جهان بدار که هم پایدار
مستظهری مرتبه و اعتبار خویش هیچت ز حالت دگران اعتبار نیست مبرو تجملت و رفاهیت بانتظار
تدبیر این قضیه برون زین سه چار نیست بنشین بر آستان رضا چون هیچ بار مارا درون پرده تقدیر بار
درحیز زمانه تمنا یاد دست آن سینه گز خدنگ حوادث فکار نیست القصه اگر عنان بنان بتعرف
سان خامه سیاه جامه بازگذارد یا در میدان عنان جولان نماید فیالها قصة فی شرحها طول چند انکه نوید
آن بآخر نرسد

باب نما مذکره

حمد و ثنای که زبان قلم و قلم زبان از حق آدای آن معترف بلا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
باشد و شکر و سپاسی که رسان منشیان بلاغت نشان از انشاء آن مقر باعرفناک حق معرفتک بود مکلی
را در خورست که انشاء موجودات اثری از آثار قلم صنع اوست و ایجاد منشآت سفلی از فیضان
فیض بی نهایت او نثر سبحان من یجری ذاته سواه فهم و فرد بکنه کمالش نبرده راه و صلوات زاکیات
وتحیات نامیات نثار سده سینه فصیح ما ینطق عن الهوی ومطلع ان هو الا وحی یوحی کلیم انا افصح وصبیح
انا اصبح نثر خواجه دنیا و دین فخر الوری صدر و بدر هر دو عالم مصطفی محمد سید الکونین والثقلین
والفریقین من عرب وعجم صلی الله علیه وآله واولاده ما کر الدهور ومر الشهور وتتابع الظلم والنور و بعد
انها آنکه در شهور سنه ثلاثین و تسعمائه رساله یافت در مکاتبت اعالی و منشآت اهالی که جامع
آن پدرم حضرت غفران پناهی امیر جمال الدین عبدالله الحسنی اسکنه الله فی فرادیس جنانه بوده مسمی بمخزن
المکاتبات این رساله را که جامع نسبتی بود چنان بخاطر فاتر رسید که بعضی از منشآت جامع را که در
لطافت در بی بها و در سلاست و عذوبت انگشت نماست و تا اکنون در سمط جمعیتی منخرط نشده
و سمت تالیفی نیافته در سلک این لالی منخرط سازد و این رساله را بدو باب منسوب کند و من الله
الاستعانة وعلیه التکلان و هو حسبی لانی لا اکال باب اول در نقل مخزن المکاتبت مذیل
ببعضی از منشات اکابر که در مسودات جامع ثبت و داخل شده بود باب دوم
در منشات جامع آن رساله امیر جمال الدین عبدالله طاب مثواه باب اول در نقل مخزن
المکاتبت مذیل ببعضی منشات اکابر که داخل اصل کتابت نبود
بسم الله الرحمن الرحیم حمد بی غایت معبودی را که ساکنان معانی اشباح و سالکان معانی ارواح از
فیضان فیض فیاض او مستفیض میکردند و ثنای بی نهایت محمودی را که عاکفان مساجد تحمید و کاتبان

مراسل توحید کتب را بحمد و ثنای او درمی نوردند و صلوات ناميات بر رسولی که باصول
دین جهول مشرکین را در زمرهٔ فحول علما دینین درآورد و کوی فصاحت از میدان بلاغت
بچوگان انا افصح بیرون برد بیت شهنشاه سریر ملک لولاک محمد سرو باغ ما و فناک و بر آل و اتباع
و اصحاب و اشیاع او باد و بعد چنین گوید الفقیر الی الله الغنی عبد الله الحسینی عفی ذنوبه و ستر
عیوبه که بر کاتبان مکاتبت بلاغت و راسلان مراسل فصاحت پوشیده نماند که مکتوبی چند
از مکاتبت علما و مساطیر فضلا بمرور روزگار و تعاقب لیل و نهار در خزینهٔ دفاتر و
خرایط طوامیر این فقیر گرد آمده بود و بر خاطر خطور کرد که انها را بقلم شکسته برهم بسته و دل مجروح
از هم گسسته بر صحیفهٔ بیاض درج کنم و برخی از عمر گران مایه بدو خرج تا یادگار از اکابر روزگار
بماند و جامع از انها بی نصیب نماند و بالله الاستعانة والتوفیق و نام این کتاب مخزن المکاتب
نهاده شد **فرمان حضرت یعقوب میرزا دربارهٔ تصدق رسم الصداره** الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله والصلوة علی من ارسل للهدایة الی سبیل الارشاد وقلع
آثار البدع و رسم الفساد سادات و حکام و موالی و اشراف و قضاة و اهالی و ارباب
سور غالات و مسلیات و متولیان اوقاف ممالک محروسه خصوصا آذربایجان و دیار
بکر و عراقین و فارس و غیرها بدانند که چون برای عالم آرای عقده گشای که عبارت از جام گیتی
نمای ضمیر منیر است واضح و لایح است که غرض اصلی و مقصود کلی از سلطنت صوریه
خانچه موجب سلطنت معنویه گردد نظام عالم و انتظام امور بنی آدم است و این معنی
موقوف بر صفت سلاطین کامکار و مرتب بر معدلت خواقین ذو الاقتدار و تمیز
درجات و عرفان حالات عوام و خواص ناس است و تنظیم امور و اشتغال و تنسیق
احوال و تعظیم شان معشر سادات و علما و قضاة و صلحا و مشایخ فقرا که رکن اعظم نظام و
اقوی دعائم بنای اسلام اند بر ذمت همت اولی النهی والعطیه واجب و لازم است
درین ولا شکر اولی النعم التی انعم الله علینا من السلطنة العلیه والمملکة الجلیه بالتماس و صواب
دید امرای عظام ذوی الاحتشام ضاعف اقتدارهم الی یوم القیام و ارشاد عالیجناب صدارت
مآب سیادت ایاب سعادت جناب اسلام ملاذ شریعت پناه اتقی الاتقیاء الاتقی
اعدل الحکام بین الانام ذو الافاضل والاعالی ملجا العلماء والاهالی اعلی الله تعالی شانه صدارة
و سیادته علاء علیا خورشید آسا ضیاء عنایت خسروانه و ثنای مرحمت پادشاهانه

برحال سکان ممالک محروسه خصوصا سادات و علما و مشایخ و متولیان اوقاف و زوایا
و گوشه نشینان انداخته رسم الصدارت که در ازمنهٔ سلاطین سابقه موسوم گشته بود و مطالبت
جمیع اشراف الناس و ارباب سور غالات و مسلیات و موقوفات که غرض اصلی از
معافیت و مسلمیت ایشان و موقوفیت آن جماعت خاطر ایشان است و مضطرب
البال پریشان احوال بودند و بموجب آیهٔ کریمه و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی سبب
ابطال صدقات اصحاب خیرات می شد برانداختیم تا هیچ آفریده بدان علت پیرامون
طوایف مذکوره نگردد و بفراغ بال و ترفه حال بطاعت ملک متعال اشتغال نموده در دعاگویی
دولت روزافزون افزاید و محصول موقوفات بمعارف وجوب تواند رسید سبیل
حکام و داروغگان و اصول و اعیان و عمال آنکه برین موجب مقرر دانسته بهیچ کونه گرد ابطال
صدقات مستمره نگردند و از خطاب عتاب محترز باشند خاص در عهده دانند و چون
بتوقیع رفیع اعلی موشح گردد اعتماد نمایند **نشان صدارت آمای هم در باب تصدق رسم الصداره**
سادات و قضاة و علما و مشایخ و اشراف و اعیان و اصحاب سور غالات و مسلیات
و متولیان موقوفات و ارباب خوانق و زوایا و گوشه نشینان و متوطنان ممالک محروسه
و ولایت احسن الله احوالهم بدانند که بر همگنان واضح و لایح است که بر الواح احوال ایشان
بواسطهٔ رسم الصداره و مطالبت آن نقوش اختلال و ملال ارتسام یافته منقلب البال
بودند و این معنی مناسب دولت روزافزون سلاطین کامکار و خواقین ذوی الاقتدار
نمی نمود و چه رعایت جانب ایشان و مراقبت حالات بر ذمت همت عوام و خواص
الناس لازم است بنا علیهم این صورت متعدد امورد خاقان اعظم مغفرت مآب
فردوس ایاب جنت مناب سعید مرحوم حسن بیک انار الله برهانه شده آنحضرت نیز
برکیفیت حال اطلاع یافته بآخر سال حصول این مرام معهود فرموده بودند و چون التفات
خاطر حضرت مغفرت مناب بدان معنی معطوف و مصروف بود و مقتضای حدیث
صحیح الولد سر ابیه این احسان در حضرت سلطنت دستگاه ممالک پناه خلافت مناب
عدالت و عظمت ایاب ثمرهٔ شجرهٔ دولت و اقبال نخبهٔ ثمرهٔ مرحمت و کمال الناصر
لدین الله الحافظ لحدود الله مجهز جیوش العدل والاحسان مخرب بیوت الجور والعدوان
سمت ظهور یافت رسمی که برانداختنی بود برانداخت والله علیم بذات الصدور

اکنون شکر الهذا و ظیفه آنکه بعد از فرض ادای دعای دوام دولت روزافزون خاقان در
رتق فتق رواج و رونق و ضبط و نسق بقاع خیرات و ابواب مبرات مهما امکن وظایف سعی
و لطایف دعی بتقدیم رسانیده رعایت شروط واقفین و ایصال ریوع موقوفات و تعریف
آن بمصارف وجوب واجب و لازم دانند تا بمدلول حکم صریح و نص صحیح و لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن والاذی ابطال ما صدقوا لازم نیاید و بمقتضای آیهٔ کریمه لئن شکرتم لازیدنکم مستحق مزید
شوند سبیل همگنان آنکه برین موجب مقرر دانسته هیچ آفریده بعلت مطالبت رسم الصداره
بهیچ آفریده از سادات عظام و مفاخر کرام و علما و مشایخ و اصحاب زوایا و خوانق و
متولیان اوقاف ممالک محروسه مزاحمت نرسانند و پیرامون نگردند و اعزاز و احترام
ایشان فرض عین شمرند و از لعن و طعن محترز باشند **نشان سلطان حسن بیک در باب احتساب**
حمد و سپاس و شکر بی قیاس مبدع و مخترعی را سزاوار است که ودایع بدایع اسرار انوار حقایق
و دقایق کتاب کریم ان الدین عند الله الاسلام و خطاب قدیم کنتم خیر امة اخرجت للناس
یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر در خزاین و دفاین خواطر و ضمایر مالکان و سالکان
ملک و ملل و دین و دول ابداع کرد و درود نامعدود و ستایش نامحدود سرور و پیغمبری را در خورست
که دردمندان و متعطشان وادی ضلالت و غوایت را بشراب زلال هدایت تسقی و
تسلی داد و آل و اصحاب او صلوات الله علیهم اجمعین **و بعد** چون حضرت واهب المواهب
تعالی و تقدس و تعظم بوفور موهبت و میامن تاییدات عالم روحانی تاج خسروانی را بترصیع
انا جعلناک خلیفة فی الارض مرصع ساخته بر فرق فرقدسای ما نهاده و همگی همت پادشاهانه
جهت احکام احکام دینیه و تاسیس ارکان ملیه مصروف و معطوف داشته و الله اشتراکم
جه براهین و دلایل قاطعه و ساطعه بر ضمایر و خواطر مستنیره ما واضح و لایح گشت که اگر درجه
و دقیقه از درجات و دقایق استعلا و استیلا بمدارج و معارج شرایع و دقایق غیر مندرج
و مستدرک و مهمل و معطل ماند هر اینه قواعد و ضوابط شریعت و ملت واهی گردد و بحکم
الملک والدین توامان اساس و ارکان ملک و دولت نیز متناهی شود و نعوذ بالله من
شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا سبب هلاکت و ضلالت اولوی و اخروی و دینی
و دنیوی باشد بنا برین مقدمات بحکم ضرورت بر ذمت همت واجب شمردیم
که شخصی که بسمات و صفات امانت و دیانت و تقوی و پرهیزکاری موسوم و معروف

باشد مجتهدی و تغلب شغل احتساب تعیین فرماییم که خلایق را بسلوک وطی طریق مستقیم شرع
شریف و دین حنیف ترغیب و تحریص نماید و عالیجناب سیادت مآب سعادت مناب
مرتضی اعظم مجتبی اکرم انتمای آل طه و یس اعتضاد اولاد سید المرسلین سید ظهیر الدین عبد الصمد ادیمت
برکات سیادته که انوار سیادت و تقوی و ورع و دیانت و سداد و صلاح از صفایح احوال
او لایح و لامع است و بعد از آنکه مرارا متعددا بشرف مجالست مشرف گشته و انواع موانست
از مصاحبت او بظهور رسید و بر ضمیر منیر واضح و سایغ شده که بسعی کامل و جد شامل او بسیاری
از مساجد که معابد اهل اسلام است رواج و رونق یافته است مقرر شد که عالیجناب مشار الیه را
که مطمح نظر او محض ترویج قواعد دینیه و استحکام شرایط شرعیه است و بصلاح معروف و موصوف
در قلمرو ممالک محروسه بامر معروف و نهی منکر و احیای نوع خیر و اجر و منع فسق و فجور و اجرای حدود
شرعیه کما هو دابه و ما یتعلق بها مشغول باشد این حکم همایون شرف اصدار یافت سبیل حکام و
سادات و قضاة و اکابر و اشراف ممالک محروسه آنکه شرایط اعزاز از جناب سیادت مآب بجای
آورده دست او را درین امر و اجرای حدود و تعزیرات و امر معروف و نهی منکر قوی و مطلق شمرند
سید موعی الیه نیز باید که بنوعی مرتکب این شغل خطیر گردد که یوم یقوم الحساب از عهدهٔ جواب
بیرون تواند آمد برین جمله روند و چون بتوقیع رفیع اشرف اعلی موشح و موضح گردد اعتماد نمایند کتب
بامر العالی اعلاه الله تعالی و خلد نفاذه و لا زال مطاعا متبعا تحریرا فی تاریخ ربیع الاول سنه ۸۸
این مکتوب خواجه ابوسعید ابوالخیر بغیاث الدین محمد یزدی نوشته والسلام علی سریر الجلال ممتعا
بسعادت الموصوله الامداد و اسعد بدولتک التی ایامها للعالمین مواسم الاعیاد بی
باوقات مرحمه دایم دعایت سوی سدرة المنتهی می فرستم که یارب باقبال و دولت بمانی
تو جاوید تا من دعا می فرستم برکات طاعات اوقات صیام و سعادت قراءت
وظیفه داران صبح و شام ایام دولت و دولت ایام دستور صاحب قران ظل الله الممدود
علی مفارق الایام غیاث اصناف بنی آدم مستخدم ارباب السیف والقلم **بیت**
ای بظل جاه تو ارباب حاجت را پناه وی بذیل عفو تو اهل جرم را اعتصام غیاث الحق و
الدنیا والدین لا زالت رایات دولته منصوبة علی سطح قبة الخضراء و رایات نصرته
مکتوبة علی جبهة الجوزاء تا قیام ساعات و ساعات قیام باقی باد **بیت**
هنوز گوی فلک در جهان همی گردید که او بدست کمان داری تو چوگان داد و تراب ساحت بارگاه

کرانی ... ۸۹۳

تمه ایه تم

جهان پناه مغفر جباه اکابر کامکار و مقبل شفاه افاضل روزکار رشت میشه اکلیل ذروه ایوان
کیوان و قوایم دعایم جهان داری بر دیده جبین دبر فرق فرقدان مجد و آثار الاکرام والامجاد مالع آل و بلع
لآل و طلع هلال و سمع اهالی خادم بی علت و داعی بی شبهت که اساس وجود این طراز بندولای آن حضرت
مزین است و داغ هواداری و دولتخواهی آن حضرت بر جبین او مبین و صحایف صفحات ایام را بهواداری
بنای گذاری که روایح اخلاص از سنوات فوایح آن فایح است و ایات اختصاص در ادراج معانی آن
لایح بیت بخاک پای تو کان توتیای چشم منست ۲ که بی ملازمت خواجه بچشم دلشاد ۱ جو مانده ام ز جناب
تو دور میگویم ۱ دریغ عمر عزیزم که می رود بر باد ۲ معروض رای عالم آرای عالی که از انوار شمس علیهم من نوره
مثلالیت میدارد که احوال این مخلص در خراسان بتوفیق یزدان بحکم انکی الشمس لایخفی بکل مکان اظهر من
الشمس و ابین من الامس بوده ادوات آسایش و اسباب فراغ مهیا و شراب زلال وصال مهنا در فضای
منیر و مملکت خاطر فقیر جز کوکب نشاط قران نداشتی و در شهرستان بدن و مقر جان جز زلف و خال
خوب رویان مخیل نشدی در بزم دلکشای جوانی و طرب آباد زندگانی جز محض رفاهیت راه نیافتی
بر بزم طرب و نطع عشرت که جانانم آفتاب طلعت و معشوقه زهره جبین می پرستی بیت جام جم با جرعه آب حیات
از برای مجلس میداد جان ۱ و ریاحین مراد دوستان در طراوه کل رخسار ابکار کرد می برد ولاکی سرو یاران در حلل
بوستان امان سند عقود هواپیس دعوی مساوات می نمود بیت هم کوکب سعادت دوم اختر ظفر
فیروزه بخت گشته و فرخنده فال بود ۱ همگی عنان همت بر صحبت ارباب هنر که از اطراف و اکناف
جمع شده بود بیت هریکی عالمی از فضل و هنرمندی دباز ۱ فارغ از نیک و بد جمله عالم بودیم ۱ از لطافت همه چون
باد صباست عنان ۲ در وفاکوه صفت ثابت و محکم بودیم ۱ حلقه زلف بتان رشک همی برد ز ما
کز دل داری در بند دل هم بودیم اما شعر حسن ایام بخضل بری انقضا ۱ سراعا دعن ناپیاست بنام
وطیب لیال من شموس کیومنا ۱ مضی و قد من رواق ظلام ۲ با آنکه از برای طمع دنیا چون ترازو
سر پیش کی فرو نیاوردی و از برای حرص چون بر ایازبانه زبان دراز نکردی و این بیت رطب
اللسان ساخته بیت کرت زدست برآید چو نخل باش کریم ۱ ورت زدست نیاید چو سرو باش آزاد
روزکار غدار که عداوت احرار و رعایت اشرار از صفات ذاتی اوست بی وفایی آغاز
نهاده شعر عفاء علی هذا الزمان فانه ۱ زمان عقوق لا زمان حقوق ۱ فکل رفیق فیه غیر موفق
وکل صدیق فیه غیر صدوق بیت گردون [illegible] متابعت دون می کند ۱ وایام جز خسیس
نمی پرورد بر ۱ در کوه و کهسار بسیار زحمت کل و دقت خار کشید و خود را چون کل

برسد

بدست مردم ناهموار دید و خار نامرادی در پای آرزوها رسید و از شدت مکان چون خرقه درویشان سود
و شیب و بالا کوه غم و آلام و اندوه و هم مشاهدت نمود و از ان زحمت کار بجان و کارد باستخوان رسید و
طاقت در تحمل اجبار بی اختیار روزکار طاق شده و جبر تلخ فراق چون جبر پیش آمده بیت
صبر شبکیر مرا در راه عشق ۱ شیشه ناموس بر سنگ آمدست ۲ تندباد بلا خاشاک عناد در چشم مراد انداخت
و دست زمانه سست عهد سنگ تفرقه در آبگینه خانه مخلصان انداخت و آرزوها را روانه چون مرادات
اهل فضل در کام جان شکست و لشکر مرض دو اسبه تاختن آورد و لرزه بر اعضا و شکست بر استخوان افتاد
و دو عاهت ابی بها انا یاک و عنه هم محمود عزیمت تقیم یافت و دل بر مرز زمان نهاد باعث و اذالدیه
شکرة احوالها فدع الدیار و اسرع تحویل ببلا آمد و نوید ان کنت عندک یا مولای مطرحا فعند غیرک محمول علی الحدق
نزدیک هر دو ن تواند برد بیت دونان خورم بر دونان جز اکنم عزت ۱ سنان خورم بر ازین نانها زنان از نیان
لاجرم بیت بر نوردی که ز طومار غم باز کنی ۱ حرفها پنی و آلوده بخون جکرم ۲ بحکم الضرورات تبیح المحظورات خادم بی علت
و داعی بی شبهت در دیار سجستان با ظاهر سقیم و باطن الیم و ذهن پریشان و فکر سرکردان و خاطر مشوش و دماغ
ناخوش و دل تیره و چشم خیره چون مرغ کور و آب شور در ناکامیها بکام رای آنحضرت خرم و شادمان می باشد
نظم دمی بنطق چو عیسی بی خوش چو مریم ۱ دری بکلبه احزان بروی من بکشای ۱ معطر از تو جهان و مشام من خسته
مشام جان من از بهر بوی خود بکشای ۱ کاه آنست که بدین فقیر حقیر که لا طیرة ترجی ولا ثمرة تجنی لا قدر له ولا قدر لا
نحل بود لا یه و لا سدر بیت شکسته دل تر از ان ساغر بلورینم که در میانه خار اکنی ز سنک رها آفتاب مرحمت فرو کار
طبیعت را و زیانده و سوختگان آفتاب حوادث را جز مرحمت آصفی سایه کستر انه مصراع ای خواجه دستگیر که دقت عنایت
سما نابر ضمیر منیر که فایض از ملکوتست روشن شده باشد که اعتقاد بنده در چه مرتبه است بیت چنان بمهر تو صافیست
جان صافی من ۱ که آب چشمه حیوان بدان صفا نبود ۱ والعیاذ بالله که درین مدت خدمت و ملازمت عقیده
بنده بدان حضرت مخفی است بیت افسوس که از حال منت نیست خبر ۱ آنکه شود ت خبر که افسوس خورد
حضرت باری کلیم صاحب تسلیم را اگر زخم لن ترانی زد مرهم انی اصطفاک رسالتی هم نهاد حق علیم و آگاه
و مطلع الضمیر کواه که گاه و بیگاه در هر مقام و جایگاه که بوده اینما تولوا فثم وجه الله بیت ذوق صفای جور تو بر من
حرام باد ۱ کر من بجز وفای تو کاری دگر کنم ۱ خادم دولتخواه داعم بی اشتباه داعیه داشت که در مدح
حضرت آصفی و حقوق عنایت سابق سمند بادپای فصاحت در میدان بلاغت و براعت جولان
دهد و سر حقه عبارت و استعارت بکشاید و از جواهر فنی که عبارت از لطایف سنی است تاجی که

افسر شاهان را سزد ترتیب و تزیین نماید و زرکر خاطر و قاد و جوهری ذهن نقاد بدین صنعت قادر و بدین
صفت قاهر اما عقل فعال در ادراک کنه کمال قاصر لاجرم بیت در اندیشه بسم قلم فکر شکستم ۱ که تو افزون تر از آنی
که کنم وصف کمالت ۱ کاه در مقام دهشت خبر لا احصی ثناء علیک بر زبان میراند تا بقیه عرض الهی عن درک الادراک
جهان بحر اند بیت نخن بمدح تو آراستن مراد آن است ۲ که پیش اهل هنر مبقی بود ما را ۱ ورنه منقبت آفتاب معلوم است
چه حاجت بمشاطه روی زیبا را ۱ که این دولتخواه از بندگان جانی و ثناخوانان آشکار و نهانی حضرت آصف
خاقانیست نظم و مکافات بناهای پسندیده من ۱ همه شایسته تحسین و سزای اظهار ۱ کرچه کل از کرم تو دهم برزنیت
مصلحت آنکه تهی دست نباشم چو چنار ۱ درین وقت اگر شاهباز روح بهوای آستانه قدس پرواز نماید و آفتاب
عالمتاب حیات از فضای صحرای روز وجود بتنگنای شب ظلمت آباد عدم نرود و ماء الحیات بجابر خاک فنا نریزد
و شعله زندگانی و بادی بی نیازی فرو ننشیند و ماه تمام عشرت منخسف نگردد و سعد اکبر عیش بنقطه وبال و حرمان
نرسد بیت در سرم هست که تاجی کنم از خاک درت ۱ ومن کان یرجو انه اصلح فایضا ۱ نومیدیم از کرم حق که بر دمی
روزی کنیم دولت دیدار دکر باز ۱ التعذر یضحک الی التدبر نظم حالیا محنت هجر غم آصف با ماست
تا خود دولت وصلش بکجا خواهد بود ۱ اگر بوصل تو رسد بنده ۱ بیدل روزی ۲ آن نه از بخت وی از لطف شما خواهد بود
حالیا درین سه ماه بواسطه کثرت عیال و قلت اموال و انواع قیل و قال موجب حیض و وبال و مستوجب
ملال و کلال بود توقف در غایت تلهف افتاد تا غره حمل که جهان را نشوونمایی و طبع را استقامت و صفایی
حاصل کردد مصراع روی من بین و خاک در کهت ۱ حالا از حلال شفقت خاطر و کمال مرحمت باهر چند سطری بر سبیل سفارش
از قلیل بی دلیل ارزانی فرمایند در کلستان بیان بهزار آواز در غلغل آید و امثال آن کلمات رطب اللسان باشد
شاهباز حضرت الهی در طیران و همای همایون فتوحات نامتناهی در سیران آید و باز سعادت سایه گستر اند
و سیمرغ اقبال جلال از مشرق امانی و آمال پر و بال گشود و طاوس مراد در چمن اقبال جلوه گری نمود و صباح رواج
بهجت و شادمانی افزوده و مفتاح نجاح بصیرت جاودانی کشوده و مبشر کتاب انزلناه مبارک بشارت قال
الملک ائتونی به استخلصه لنفسی بمسامع عالم رسانید و منشور مشکین طراز فتنه نشان و توقیع مشکین نواز
رفیع الشان و سار عالی معنوه من ربکم با مرام و عواطف سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة کرداناد
و از شمال عاطفت نسیم عنایت بوزید و از مشرق آفتاب جلال طالع شد و از برج شرف کوکب
سعد بظهور رسیده و دست تقدیر کحل الجواهر الله من الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور علیکم
بین عبادی انی انا الغفور الرحیم در بصر بصیرت کشد کالشمس طالع لکن شرفها جالطیفها کالبدر الکامل

توزی

نوری از روزنه خانه در افتاد مرا ۱ که از ان خانه دل شد طرب آباد مرا ۱ و دیده رمدیده مطالعه آن منور کردد
بر سبیل ارتجال بزبان حال بشدان مقال کردد که سه الحمد والمنة مرغ زرین بال وصال خدایکان عالم فضل و افضال
از دریچه سعادت و اقبال پرواز نمود و ظلمت شهر بوقلمون و کدورت جفاهای کردون بواسطه تجلی جلال جمال خط
آصفی با نوار و اشعه جهانتاب مبدل گشت و روزکار ناساز کار با عتذار پیش آمد و جراحات سهام ایام به مرهم
تربیت آن حضرت مندمل شد و از جبین شام مهاجرت بی خطا صبح سعادت از مشرق دولت بدمید و مشتری
یوسف آفتاب از حضیض دلو چاه کنعان بیداد بذروه قصر چون ماه کنعان منظر عزیز مصر جان و اوج بخت کیوان
برآمد و یعقوب مظلوم محروم ستم دیده فراق کشیده به بوی پراهن قرة العین جهانتاب بصر بصیرت باز کرد و خضر
جهان نورد از تاریکی ملک سکندر بمجمع البحرین کرامت و سرچشمه ماء الحیات جاودان افتاد و ذوالنون دل که در
ظلمات نفسانی گرفتار بود از میان جان ندای لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین می نمود به برکت عنایت
بی غایت فاستجبنا له و نجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین خلاص یافت بل یونس مهجور که در ظلمات
شب دیجور مانده بود بمصداق الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور از عنایت ملک غفور بصحرای وضوح و ظهور
رسید و موسی طور معرفت از دهشت صاعقه حیرت با آتش آنست من جانب الطور نارا قرار گرفت و نوح
بسیار بلا از حشمت و عنای فی اجرهم الموج من کل مکان بسفینه سکینه نجات و جودی نجاح یا نوح اهبطوا بسلام
منا و برکات درکذرد و عقل نور در پیامن عبارت آن سرگردان و از سواد خط لطیفش حیران باضمیر این پریشان
دیگر تا بادم او در دی قدیمی خدمت آصف بران شود بیت دیدم خطش از غم سر موی نماند ۱ وار الطاف علیل الامان
اجل من النهار واحلی من المبین و اعلامن الحسنی واعلامن الدرر مثال تو شد تشنگان را دلیل حدیث نوشد
رخسته کانرا شفا تعز زند و جاه مرادات خود متمتع بان تا بیوم الجزا جعل الله عمره اطول الاعمار و حرس مجارز
دولته و عزته عن شوایب النوایب والاکدار تا بواسطه سفارش و التفات خاطر فیاض بحر مناص
مصفا شده و ارقام قلم کهربار در نثار بقلم زرنگار برق آثار موجب اعتبار این خاکسار و مستوجب
انتباه و انتشار اصحاب ابرار گردد بیت نقش خط تو بنام بردیم بچشم ۱ از بس که حروف او شمردیم بچشم
بر دیده روشنش نهادیم بر اشک ۱ شستیم سواد او سپردیم بچشم ۱ بیت یک خط از خود چو تو بیدلی کنی
کار جهانی همه زیبا کنی ۱ شکر ایزد که از مهب لطف نسیم بوزید و از افق اقبال صبح نجاح بدمید
و آفتاب فیروزی از آسمان بهروزی بتافت و سعد اکبر بطالع حال پیش آمد و بخت کران خواب
بیدار و امل سرمست هشیار شد و ابواب فتح الهی و نصرت نامتناهی بر حضرت آصفی مفتوح و دل
حساد از سهام نوایب زمان و سنان حوادث مجروح گشت و اثر اجابت دعا درب هب لی ملکا

بجیس م

کستم

کتب م

وسفاص م

لاینبغی احد من بعدی بظهور رسید مصرع جانم که چو غنچه بود چون گل بشکفت دل و جان در اصفهان و دروغ
روح روان در طیران با مثال از اسباب رطب اللسان شعر یک چند فلک بی سر و سامانم کرد
وز دشمن بد فعال گریانم کرد لیکن چو زمام ملک مفتاح نجاح تسلیم تو کرد باز خندانم کرد بیت
خدای خولت که بر عالمی بر بخشاید بفضل خویش ترا اختیار عالم داد هر آینه چون ذات عدیم المثال مدرک
تعالات بشکرانه آن اعمال صالحه را بر موجب تعلیم و علمک ما لم تکن تعلم بجای خواهد آورد و در رعایت
آداب با خالق و علی التصوف کله آداب ید بیضا خواهد نمود و طوطی یاقوت منقار شکر گفتار زبان
را از تکرار شکر تکرار کلمه توحید خالی نخواهد گذاشت و شنای گوش سیمین را بزیور حلقه زرین سمعنا
واطعنا مزین و آراسته خواهد داشت و ساعدت را بوار المسلم من سلم المسلمون بید مستور خواهد
گردانید و حمایل مکلل از سینه بی کینه من اصبح لا ینوی ظلم احد غفر له ما تقدم من ذنبه خواهد آویخت و
تاج مرصع التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بر فرق راس العقل بعد الایمان التودد الی الناس
خواهد نهاد و به لجام و نهی النفس عن الهوی سر شموس ان النفس لامارة بالسوء باز خواهد کشید تا در میدان
فاستقم کما امرت جولان یمشی علی صراط مستقیم نموده بدار القرار ان الجنة هی المأوی آورد که ستجدنی
ان شاء الله من الصالحین احباب و اصحاب پای از دایره اعتدال بیرون نهاد و حکایت ملالت و نفحات
بخجالت انجامید و جرات و خسارت از حد درگذشت بیت مکن بر من ای دوست عیب و ملامت
اگر حشو گویم و گر بد نویسم ملالت جنان در سرم راه دارد که هیچ از کم فکر و هیچ و نویسم الکرام المتثل پیش بابیین [illegible]
نقود مستودعات لوح محفوظ که از غلاف غلاف [illegible] ملاء اعلی تمام عیار بیرون آمده باشد نثار ایام همایون باد و
عرصه معمور تربیت از محض لطف آفریدگار به اثر الامال و حرمان حمال و معالی مکان مزین و عیون اعیان
بمطالعه جهان آرای روشن و عرصه آفاق بنفحات مکارم اخلاق حضرت اصفی گلشن باد بمحمد و آله الامجاد
مکتوبی که سلطان محمد خان [illegible] علی قدر اهل العزم تأتی العزائم و تأتی علی قدر الکرام الکرایم
شرایف دعوات نامیات مبنی از کمال اخلاص و لطایف تحیات زاکیات مرشح از ریاض صدق اختصاص شعر
سلام کریح المسک طیبا و نکهة سلام کروض الخلد روحا و نزهة مثله سلامی چو عقل مجرد لطیف
سلامی چو روح مجرد شریف سلامی که از صفحه نه سپهر ملایک بخوانند از روی مهر معالی [illegible] شعار
بلاغت دثار مولانای اعظم اسوة الفضلاء فی العالم برهان اهل الموقفین والتوحید مالک ازمة التوفیق والتوحید
بقیة الاعیان اسرار الکشف والعیان نخبة الواصلین الکاملین بالصدق والایقان مظهر الانوار والاسرار
دلیل العوالی فی جمیع الاطوار جامع المعالی فی کل الادوار المحلی بحلایل الفضایل القدسیه العلویه المحلی

بفضایل

بخصایل الملکیة و شمایل الزکیة الانسیة بیت انکه بر جبین کمالات جلالش ز شرف دایما بر نظر اوج کمالات بود
وانکه هر کس نعمی دولت وصلش خواهد عز آن مرتبتش اشرف حالات بود ادام الله تعالی نفایس
انفاسه الشریفه الی یوم الدین شرفا للشرفات الاسلام والمسلمین ابدا و اتحاف می رود و تعطش
و آرزومندی و تشوق و نیازمندی بنیل البقاء لقاء آن معلا معالم اتقیا و اصفیا دارد نه در آن
نصابیست که رنگینی شرح شمه از آن لطف عبارت و حسن استعارت پیرامون تواند گشت بیت
بهر زبان تو گوییم حدیث اوصاف بهر ز جود تو جویند عز الطاف هر چند دیده از دیدار شریف
بحکم تلاقی الظاهر حرمان دارد اما بحکم سوابق معارف میثاقی دل که مخزن کنوز محبت است لحظه از یاد مبارک
خالی نیست شعر هنالک عنی لیس برهة ساعة حللت لفی القلب اشرف موضع و چون صدای صیت
فضایل علوی و کمالات قدسی آن عالیجناب در جنبات خافقین و عطوفات مشرقین و مغربین کمثل
السایر دایر گشته و از افاضل نامدار و اماجد ذوی الاعتبار که اخیار و ابرار و احرار اخبار ند این اخبار بما می رسد
استیفاء و استماع آن را توشیح مخلد صداقت ساخته ایم بیت هر چند رویت ای گل سوری ندیده ایم
بوییت بی زباد صبا که شنیده ایم خورشید را ندیده ولی دیده ایم نور در آرزوی دیدنت ای نور دیده ایم
خصوصا از مهب قریب مکانی رایحه فاتحه انی وجدت نفس الرحمن من قبل الیمن بر مشام جان
محبان میوزد و بغز شاهت [illegible] برکات کنت قرینا لادیبی اللوی نوید امید می بخشد و این مژده را
هنگام توجه بصوب این دیار اهم مرامات و انجح مآرب و مطالب اعلی و مقصد اقصی رو و فور نیم دو چهار [illegible]
و دولت سرمد دمی جاودانی دانسته ایم و ترافی مراقی دولت شمرده و همواره بتکرار فضایل ان مذکره آبدار
رطب اللسان و عذب البیان ایم و میخواهیم که از مآثر خاطر فیاض که مسموع فضایل و حکم و صحیفه زبور اسرار
لوح و قلم است بفیضان انفاس متبرک محظوظ و محظی گردیم و در سلک مستفیدان و مسترشدان منسلک و
منخرط گردیم و به اقبال این معنی اندیشه عزیمت آن جانب در ضمیر میگذشت چون درین قضیه در توقف
افتاد اعتماد بر مکارم آن ذات که بصفات تخلقوا باخلاق الله یافته دست در عروة الوثقی ادعونی
استجب لکم زدیم و از روی نیاز بفیضان اقبال رجای صادق است که چون بیت ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند چون جهت صدق ارادت در صفوات صفحه مرآت باطن الهم آثار
معاین و مشاهد است اگر از ارادت لطف و تفقد و طریق عادت توجه ضمیر منیر ارزانی فرمایند و السماء
خاطر عاطر با شفاق و انجاح این مامول مبذول دارند و تشریف شریف کرامت داشته چند روزی این محقد
نیکو خواه را بدریافت صحبت عزیز و دیدار مبارک مشرف سازند و محبان و مشتاقان از فروغ لمعات

دانش آن ذات کامل البرکات ملایک ملکات استفاده انوار معالم نمایند و علم الیقین بعین الیقین طلیعه افزون
گشته مکاشف حق الیقین بظهور پیوندد و از مظاهر عنصر لطیفش که فتاح اشباح متنزهان ملک ملکوت تحف و هدایای
قدسی بر حاضران مجامع انس فایض و فایز شوند بیت ازان طرف نپذیرد کمال او نقصان وزین طرف شرف سعد کاینات
هر چند عرفان و وجدان لی مع الله وقت سجاده نشینان صوامع تجرید و تسبیح طرازان زوایای تفرید را بصفات
تجرد و انقطاع متصف دارد لیکن گاهی طالبان و جویندگان را از شمات معروف و متشرف ساختن توصل
بستن رسل و توسل بستن سینه هادیان سبل باشد بیت سعدی نظر توقع دارد ز چشم جانان این دولت ار
نباشد پیوسته گاه گاهی آری مصرع تمنای وصال او شهان دارند در عالم ولیکن دولت کی باهر گدا وصلش بی خواهد
برکات وجود شریف مستدام بالنبی و آله الدرة للبررة الکرام
از صنایع کردگار تا گل خوش بوی بهار در کنار جوی بار روزگار بچابکدستی نسیم در وقت انجاد بلانقطاع
اللیالی والایام بر اطراف مرغزار خندان گردد بساتین دولت و اقبال حضرت سلطنت شعار کواکب ارتفاع
ظاهر نسب طاهر حسب ملاذ الخواقین و استظهار للملوک والسلاطین خلاصه الماء والطین مغز آیات الکتاب
لباب اولی الالباب ذات مقدس عقل محض علم مشخص روح مطهر نفل منیف عنصر شریف طبع لطیف
نور منیر لطف مجسم حافظ ملت حارس دولت قامر امت حامی ملت طالع ان الله یامر بالعدل
والاحسان للمخصوص المخصوص بالطاف رب العالمین جلال الدنیا والدین بریاحین و ینابیع یمن و اقبال
حضرت و فرخندگی و دولت و تازه و سیراب و طری و شادان و خرم باد و از عیش و زندگانی متمتع
قادر بی زوال نهال اقبال آن صاحب کمال از عواصف زوال و صرصر انتقال او عارم [illegible] حامی بالنبی و آله
نزدیک ارباب عقل و کیاست و خرد و فراست مبین و مبرهن است که هر گاهی از ارادت قادر بی چون
صانع و آثار لطف و عاطفت و عنایت و مرحمت درباره خلاص بعض از بندگان که در دست نائبات
حوادث و شداید وقایع افتاده باشد بظهور پیوندد عنان ممالک آن ممالک و اختیار و اوامر و نواهی
آن دیار مع سایر البلاد که بزودی بعنایت باری داخل دار الملک و ساری شود در دست یکی از دوستان
مخلص که به انواع بلکه بجمیع کمالات انسانی محلی و مزین باشد از علم و حلم و شجاعت و فطانت و خلق
حرفه و ورع و زهد ارزانی دارد تا بوفور کیاست از عهده تکلیف خواص و عوام بر مقتضای
اشارات کلام صانع ثواب بر موجب سنن انبیا که از آبا و اجداد خود تحصیل کرده [illegible] از شیم
خاصه و کسیه خود مقاصد و مطالب جموع اناس با نجاح پیوندد و در تمهید احکام تقییه جلال
دولت و دفع بلیه مزدان و تریک مالش متمردان کما هو حقه باتمام رساند و رعایا که از ودایع آفریدگارند

متصف

[illegible]

وتقیدم

در ظل

در ظل عاطفت و امطاع سر عدل و انتصاف درویشان بپوشانید بانواع رعایت و حمایت مرعی
و محفوظ فرموده و اشارت و عبارت و تتبع انبیا صلوات الله علیهم که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یا
صدق الفاظ آن بتمامت بثبوت رساند و اتباع یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر شعار و دثار خود
گردانیده از نشر و تطهیر و تقلیل کثیر با جر بوده و سعط و بصوع زمانه و فطانت بجای آورده نگذارد
که از قوی بر ضعیف زیادتی رود تا موجب شرف ارتفاع انتساب و ودا عقاب مدرکم
و دستور پادشاهان ربع مسکون و سطح هامون گردد و در مجمع یوم یفر المرء من اخیه موجب رفع درجات
گردد و لوای علو با علا علیین رساند الحمد لله از حضرت خداوندی متوقع رحمه الله و بقیه المعهود
که از بندگان صادر شده ذیل عفو و اغماض بپوشانند مصرع بزرگان خرده بر خردان نگیرند تا موجب
ذهاب روح این یمنه باشد چه این نوع ملمعی که بعبیر الشمس فی کل مشرق نظر دارد اریج
فی کل مغرب محقق تا سیم الطبع ندیم قدم والیف الم نگردد بر سایر مقاصد شعور بناید آفتاب
عظمت و کامرانی از برج امانی طالع باد مکتوبی که سلطان حسین میرزا [illegible] نوشته لازالت
عتبه العلیه ملجاء الارباب الحقایق و سدة السنیه ملاذ العموم للخلایق نورا قائما و ادر فرا
عاما مخلص صادق الاعتقاد و نیازمند وافر الاعتقاد والاعتماد بعد از رسم مراسم نیازمندی
و افتقار بر مرآت خاطر خورشید آثار عرضه میدارد که شعف و غرام معتقد مستهام بتقبیل المعادت
انجام اکثر من ان یعد و یحصی است ذکره بعد از بر طبق همت توجه شریف را بدین صوب استدعا
نموده اما تا غایت چهره آن مقصود من وراء الحجاب روی ننموده و جهت عدم قبول آن مامول
از فضا و پرده حکمت روی بکشود در بر ضمیر که جان عکس پذیر شد که حصول این سعادت موقوف
بر رخصت و مقصور بر اجازت عالیجناب سلطنت مناب معدلت شعار نصفت آثار خاقان
اعظم کامکار معین السلطنة والدنیا والدین حسن بیک شید الله تعالی ارکان خلافته [illegible] وجود
است بنابران معتمد الکتابی مشتمل بر استجازه آن عالیجناب در صحبت حامل [illegible] ارسال
نموده شد متوقعست که شما را نیز بملازمت [illegible] آن راه فایز خواهد شد هر آینه هر چه مامور شود
مقتضی اشارات را مراسم اطاعت تقدیم خواهد نمود چون کتابت بمطالعه جناب سلطنت
مآل رساند [illegible] که مسئول بقبول خواهد یافت اکنون مقدم شریف را دیده امید
بر محصله نوید است پیوسته عتبه ولایت پناه ملجاء ارباب حکمت و جاه باد بالنبی و آله الامجاد
مکتوبی که سلطان حسین میرزا بسلطان حسن بیک نوشته مجددا بعد ادای دعای که ممهد قواعد وفاق

[illegible]

روداد باشد و تحف تحیاتی که موکد مبانی مودت و اتحاد کرده بعالیجناب سلطنت مآب معدلت پناه
نصفت دستگاه ملاذ الاکاسره اعتضاد القیاصره باسط الامن والامان قامع اسرار الجور والعدوان
واضع قوانین العدل والانصاف دافع مراسم الظلم والاعتساف المخصوص بمواهب ذی المنن معین السلطنة
والدین سلطان حسین خلد الله تعالی ایام دولته و شوکته مصحوب قوافل موافقت و محمول رواحل معاودت
مسحف و مهدی داشته ممکن همت بلند رتبت بر استعلام دولت والتیام اسباب سلطنت آنجناب معطوف
و مصروف است انشاء الله تعالی که اثر آن علی مخارق الادوار بر صحایف روزکار بظهور رسد
بعد هذا بعد اعلام میرساند که درین مدت اعتصام ارادت محب ستهام بعروه وثقی لاانفصام و حبل المتین
سلسله امام الهمام هادی طوایف الانام الی مناهج الاسلام سید هاشمی محمدی نسب ابطحی نوربخشی لقب
ایده الله بنوره من یشاء استحکام تمام دارد و مدتیست که داعیه تجدید این بیعت و تلقین کریبان
جان کرفته مدعا آنکه رخصت عالی شریف صدور یابد تا شجره طیبه ولایت و کرامت و غصن
دوحه هدایت و امامت اعلی الله تعالی معالم الاسلام بمیامن وجوده الشریف نوراقا ما متوجه
این صوب کشته جهت طالبان طریق مستقیم الهی من هادی الارشاد و سداد را هادی و دلیل شفقت
و هر اینه میامن مثوبات آن بروزکار فرخنده آثار جانبین متواصل خواهد شد پیوسته توفیق
دولت و اسباب حشمت و سلطنت بروفق مراد میسر باد فرمان شاهرخ میرزا در شان [illegible]
جون بمیامن مواهب حضرت باری و مواجب فیض فضل کردکاری جلت کبریاؤه نورسیده
ابواب سعادت ابدی و مرادات سرمدی در ایام سلطنت و جهان داری و آوان جلالت
و شهریاری یوما فیوما چهره اقبال دولت روزافزون مفتوح و اطناب سرادقات جلال با اوتاد
میداد ممدود و معدود کشته و از خزاین الطاف الهی و ذخایر اعطاف نامتناهی انواع هدایا
و اصناف نعما علی التواتر والتوالی علاوه اسباب جهانبانی بوده و اعظم و اکرم احسان و
اکمال و اهم افضال و امتنال حضرت بی مثال آنکه بتربیه احفاد که هر یک را بسرداری و آثار
شهریاری بر صفحات احوال و وجنات اقبال واضح و لایح است کرامت فرموده کما قال
نعم الله علی العباد کثیره واجلهم نجابة الاولاد جون دیانت و رعایت جانب رعایا و کافه
مقیمان سربلاد و دیار و امصار که فی الحقیقه ودایع حضرت آفریدکارند همواره منظور نظر
ملحوظ خاطر انور که هر ذره ز نورش بعنایت می باشد زمام حل و عقد زمانه و قبض و بسط مملکت
را برای صیانت فرزند رشید که آداب و رسوم سلطنت و جهان داری از ناصیه احوال

او ظاهر

او ظاهر باشد باز داده میشود و فرزند اعز جوانبخت غیاث الدین سلطان محمد بهادر اطال الله
فی الظل السلطنه الغراء اعماره که از زمان طفولیت و آوان صبی آثار نجابت و فطانت از
محاسن سیر و مکارم عدالت از شیم مرضیه او مفهوم و مستفاد شده و از عنوان شباب که مبدا
نشو و نماست علامات جهان داری و امارات جهانگیری از حرکات و سکنات او معاینه
و مشاهده افتاده و فی شانه صادق که بیت جوان خردمند روشن ضمیر / بدولت جوان و بتدبیر پیر
و در میدان شجاعت و دلاوری قصب السبق از کاین من کان در ربوده خواص مرضیه و اخلاق
حسنه آن عزیز مستوجب و مستدعی صنوف مراحم و عواطف دربارهٔ او شده بیت
در هر که ما بچشم عنایت نظر کنیم / صاحب سریر مسند روی زمین شود / خورشید التفات ضمیر ما
برهر که تافت سرور دنیا و دین شود / بنا بر این مقدمات عنایت مقرر فرمودیم که ولایت قم [illegible]
و دماوند و سلطانیه و قزوین و همدان و درکزین و کاورود و بربیان مع دره جرد و کردستان و
شهریار و رستمدار و طارمین با جمیع توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات که داخل ولایت مذکوره
است بهمه فرزند مشار الیه باشد و منشور همایون لازال منشورا فی مشارق الارض و مغاربها
شرف نفاذ و سمت اصدار یافت سبیل سادات و علما و مشایخ و مشاهیر و اصول و اعیان و
اهالی و اکابر و صدور و اشراف و عموم رعایا و مقیمان و مزارعان و اکراد و احشام و جماعت لر و
بلوچ و نجل و صحرانشینان و کافه سکنه و متوطنان ولایت مذکوره آنست که همواره آنکه این
فرزند عزیز را من حیث الاستقلال والی و حاکم خود دانسته ولایت مذکوره را [illegible]
و نمود و هیچ آفریده با آن فرزند دم از مشارکت نزنند و تلاش مساهمت نکنند و هر وقت
و هر محل که جار و اخبار او برسد مقبول علیه شناسند و در لشکر و شاق و الیان و شکار باشارت
و استصواب او عمل کنند و در تمامی امور سر از جاده متابعت و مطاوعت او نه پیچند و انحراف
و عدول نجویند و اوامر و نواهی او را اطاعت و انقیاد نمایند و اگر خلاف کنند مجرم باشند
آن اعز نیز باید که بعد از تعظیم اوامر حضرت باری عز اسمه و اتباع خبر حضرت سید المرسلین
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات رعایت سادات که نور حدقه رسالت و نور حدیقه
ولایت اند از واجبات شمرد و تربیت علما که قوایم مبانی اسلام اند سبب اصابوه
کا قال فی حقهم ثناؤهم بالفضل و الاهل العلم انهم علی الذین اهتدی اولا و جهت ازدیاد رواج
شرع شریف واجب شناسد و چون آستان دین و اعلام ملت سید المرسلین تیغ آب
دار و خنجر کینه گذار افراشته کرد و چشم ظفر جز از سرمه غبار کارزار توتیا کرداینده

روشن نکردد امر ممالک و ضبط ممالک بی مظاهرت و معاونت ارباب الوس میسر نکردد آن
طایفه را هر یک بمقادیر و استحقاق محفوظ کردانند و ارباب قلم که بر امور و مال وقوف یافته اند و حسن
کوهر ایشان سبب نظم امور و وصول مقاصد جمهور است هر یک را با بدال زیب و زینت متوردارند
و ممیز راتب را اختصاص دهند و رعایا را در سایه مرحمت و اشفاق مرفه الحال داشته بانواع احسان
و عاطفت مطمئن خاطر کردانند و در ایثار و آثار جمیل و اشتهار نیکنامی کوشند و امر ما را دستور
و مقتدا دارد و ذکر صالح و ثنای فایح بر روی روزکار بادکار کذارد و طریقه عدالت شعار خود
ساخته اصلا رخصت ندهد که هیچ آفریده برکسی زور و زیادتی و حیف و میل تواند نمود بنوعی جور
حال عجزه و مظلومان رسد و بر راستی حکم کند که عند الخالق و الخلایق مشکور و راضی افتد بر این جمله رود
و جون بتوقیع رفیع منیع و تبیع موشح و موضح و موقع کردد اعتماد نمایند کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی
شانه فی غره محرم الحرام سنه ۸۱۷ فرمان شاهرخ میرزا دربارهٔ نصرالله [illegible]
رعایت خدم و عنایت دربارهٔ چند حشم که انصار دولت و اعتضاد مملکت اند از
خصال حمیده سلاطین کامکار و جلال پسندیده عالی مقدار حق توانند بود و در اسعاف مامول و انجاح
مسؤل ایشان التفات نمودند و اهتمام ارزانی فرمودند موجب استحکام بنیان شهریاری و سبب
استحکام ارکان جهان داری است و الحمد لله و المنه که از طلوع آفتاب سلطنت ما و ظهور
تباشیر صبح سعادت و خلافت زمرا همواره و تصارای همت بلند و مرتقی نهمت ارجمند بران
مقصور بوده و هست که هر آفریده که اعتصام بجناب دولت ما نماید و از سر صدق قدم در دایره
اخلاص و دولتخواهی نهد بعز دولت ابد پیوند بمرتبه رفیع و درجه عالی ترقی نماید و روزکار ابواب
امانی و آمال او بمفاتیح و مقالید عنایت ما بکشاید و در زمره اقران بصنوف عواطف ممتاز و
بوثوق عوارف سرافراز کردد مصدق این کلمات و موکد این مقدمات آنکه درین وقت
هاتف دولت این ندا بکوش هوش ما رسانید که بیت کرت عزیمت روم است در هوای عراق
برو که عدل تو سایه براین و آن انداخت / رایات نصرت شعار و لشکر جرار که در شان ایشان این
معنی صادق است [illegible] مملکت عراق و فارس نهضت نمودیم مفخر الاقران شجاع [illegible]
نصرالله بحکم آنکه مصرع اول کسی که لاف محبت زند منم / در دولت ما را بلوازم انقیاد و امتثال استقبال
نموده و در ملازمت رکاب همایون کمر جان سپاری بر میان جان بسته بنوعی که شکر حضرت
ما بدان مقرون افتاد لاجرم عواطف پادشاهانه در علو قدر و سمو مرتبه مرحمت بیشتر تقیم یافت
آری بیت در روی رای او بکشد آفتاب تیغ / در پیش حکم او ننهد روزکار پای / البناء علی هذا العنایه

بلده

بلده معموره آوه و ساوه و نوش و مزدقان و خرقان و رودبار و [illegible] اعمال و [illegible] و رانکان و احشام خلج و صحرانشینان
و بلوکات آنکه او را حاکم علی الاطلاق و داروغه و والی باستحقاق دانسته اوامر و نواهی او را که مطابق رضای حضرت الهی
و موافق حکم پادشاهی تواند بود انقیاد و اتباع واجب و لازم شمرند و در تمام امور مهمات مالی و ملکی و کلی و جزوی رجوع
بدو نمایند و مال و متوجهات به برات و حوالات و [illegible] او جواب کویند و هیچ آفریده دست تعرض [illegible] و این منشور لازال مطاعا
الی یوم النشور اصدار یافت سبیل سادات و قضات و مشایخ و موالی و اصول و اشراف و اهالی ولایات مذکوره آنکه او را
داروغه و والی خود دانسته از سخن و صوابدید او تجاوز ننمایند و انحراف نجویند و چون بتوقیع رفیع اشرف اعلی محلی کردد اعتماد نمایند

بعد از حمد و سپاس بیقیاس حضرت آفریدکاری جلت عظمته و عمت موهبته که انواع انسان را از عالم عدم در حیز وجود آورد
و هر یک را بحسب استحقاق و اندازه استعداد از خزانه اعطی کل شی خلقه تزیین شریعت و خلعتی پسندیده مخصوص
کردانیده و صلوه صلوات فاضلات و تحف تحیات و تسلیمات کاملات بعالیحضرت موسس قواعد ملت
و ممهد مبانی دین و دولت صاحب فرمان جهان فاتبعونی یحببکم الله عالیجناب خطاب قد بلغه سبیل دعوا
الی الله کلدسته چمن رسالت شکوفه بستان جلالت معتکف خلوت لی مع الله صاحب کرامت من یطع الرسول
فقد اطاع الله صدر عالم آفتاب شرع و دین قدر او عرش اعظم چون زمین در ازل منشور او فخر البشر
تا ابد طغراش ختم المرسلین اصطفی نبی الهاشمی محمد سالکان مناهج امم و ساکنان خطه عالم دانسته باشند که علو همت
و سمو رتبت جناب تقوی مآب اسلام شعار شریعت آثار مخدوم حقیقی مقتدای طریق مولانا و مولینا و کهفنا
و املنا ملاذنا و معتمدنا شیخ مشایخ الدنیا محی کلمات الله العلیا وارث خیر الانبیا واسطه عقد الاصفیا
سیاح وادی لایزال سباح بحر کمال کاشف اسرار الهی منبع الطاف نامتناهی غواص بحار حقیقت نقاد
اسرار طریقت مشکات مصابیح احدیت مرآت جمال صمدیت مظهر انوار ربانی مظهر آیات بینات فرقانی
والی مسند ولایت مالک ممالک هدایت سلطان الاولیا و [illegible] اقطاب المرشد الی طریق الحق و منبع صواب
قطب العارفین کهف العالمین مقتدا الواصلین متبع الکاملین ینبوع الحقایق والیقین محیی سنن سید المرسلین
العارف بالله المجاهد فی الله الداعی الی الله سراج الله فی الافاق حجة الله علی الاطلاق الشیخ المرشد ابواسحق ابراهیم
بن شهریار الکازرونی سمی خلیل الله مرشد خلق الله رشید بنور قدس نور قبره محل اسباب الهدایه باب
و مخزن اسرار الولایه صدره هو الرحم المهداه قدیم فیضه هو النجم المداه قدیم تربه فان رهب احدا [illegible]
الا انما جز الوسایل تنذره قدس الله روحه و رضا عنه و جزاه عن الاسلام والمسلمین خیر الجزا برتر از آنست
که وصف و اصناف و مدح مادحان و بیان بیان محرران پیرامون استقصای اوصاف ذات و کمال

صفات آن تواند گشت صیت ولایت و آوازهٔ کرامت و هدایت آن حضرت در اقطار آفاق چون برید صبا
جهان گرد و چون نسیم شمال گیتی نوردست سالکان مسالک شریعت در سرا دقهٔ آتش بس ذیل همت
دست بعطف عنایت آنحضرت مقدسه سرمایهٔ کامرانی وحضرت کمال و امانی دو جهانی می دانند خوانق و رباطات
سالکان جادهٔ حقیقت و منازل عارفان جهان بر نقش سکه و اعلام او پیراسته و ذیل امال و امانی ارباب طریق از
اقاصی و ادانی بر محبت و مودت او آراسته در هر روضهٔ که شمال عبهر شمیمش وزیدن گرفت گلزار آن هرگز تباه نگردد
و در هر حدیقهٔ که سحابت رعایتش بشقایق حقایق او روی نهد آن منزل بسموم ظلم و جور پژمرده نشود
جمال یار ندارد بوصف ما حاجت که آفتاب ندارد بنور شمع نیاز ولیس یصح فی الافهام شی متی احتاج النهار الی دلیل
پس هر خردمند هشیار و نیکبخت سعادت شعار که دست امل بفتراک ارادت و اعتقاد او زد و پای ارادت
و مراد بر جادهٔ صراط مستقیم نهاد و توفیق ایزدی در سعادت جاوید بر روی آرزوی او گشاد مدایح تحریر این حال
و مصابیح تحریر این مقال آن است که چون جناب سعادت مآب صاحب اعظم دستور مشکور اعدل اکرم منبع المکارم
والاحسان راحت طوایف الانسان المحمود بکل لسان محب الفقرا و محبوب العالمین المخصوص بوفور عواطف الملک الرحمن
مرشد الدولة والدین بیغ اسبجار فی الدارین قدره وزین باشاعة الخیرات واعانة المبرات عمره و آوازهٔ از کمال
ارادت و اخلاص کرة بعد اولی و مرة بعد اخری بشرف خاکبوسی آستانهٔ رفیعه و عتبهٔ علیه منیعه علیا
حضرت مقدسه مطهره منوره عمت فی العالمین میامن برکاتها مستسعد شده و در دلهای درویشان و مجاوران
بقعهٔ شریفه عمره الله الی الابد قرار گاهی پدید کرد و آثار قبول علیا حضرت مقدسه مرشدی برناصیهٔ احوال
آنجناب سمت ظهور یافت اذن و رخصت او را حاصل گشت که در تمامت اطراف عالم و دیار عرب
و عجم قریبا و بعیدا عزا او بجدا کرا و را اتفاق نزول ما عبور افتد خانقاه بنام آن عالیجناب بنا کنند و در آن جا
علم مرشدی برافرازند و ملازمان را به تدبیر زنبیل و تنویر قندیل و ضرب طبول و اخذ نذور مامور کردانند مسئول
و ملتمس از عواطف لی دریغ سلاطین کامکار و خواقین روزگار که مفارق منابر و وجوه دنانیر بنام والقاب
بزرگوار ایشان زیب و زینت یافته خلد الله تعالی ایام سلطنتهم و وزرا و ارکان دولت که قوایم سریر سلطنت
بدعایم مضمون آیهٔ ان الله یامر بالعدل والاحسان ثابت و استوار می فرمایند شید الله ارکان دولتهم
سادات و علما و قضاة و موالی و مشایخ که مدار روزگار بوجود مبارک ایشان است متع الله الاسلام والمسلمین
بمعالم انامهم آنست که جانب خدمت مشار الیه معزز و مکرم و محترم داشته تمشیت و تقویت و تمکین
و تنظیم طایفهٔ از کمال اخلاص ایشان سزد ارزانی فرمایند و او را در تاسیس خوانق و ترتیب و تزیین دیگر
مصالح از داده زنبیل و انارهٔ قندیل نصب الویه و اعلام و ضرب نوبت صبح و شام و اخذ نذور ◦

دور

وصرف بمصارف استحقاق و محال استیهال ماذون و مرخص آن عالیحضرت دانند و بهرجه رجوع کند تقربا
الی الله و توسلا الی حضرت المرشدیه معاونت مساعدت دریغ ندارند جماعت علمداران و ارباب
خوانق که بآن عالیحضرت انتسابی دارند بعد از قبول ادعیه صالحه و اثنیه فائحه معلوم کردانند که خدمت
جناب مشار الیه مقبول الحضرت المقدسه المرشدیه خواجه مجد الدین محمد برامور مذکوره و مناصب مزبوره
ماذون آنحضرت تا در جمیع دیار و بلاد اسلام که او را اتفاق افتد احتیاط بلیغ نموده هر کس که
از منهج سداد و طریقهٔ رشاد عدول نموده باشد یا در خدمت صادر و وارد نوع تقصیری ازوی بظهور
رسیده باشد یا آنکه حاصل نذور در مصرف غیر استحقاق مصروف میکرداند یا در ادای حقوق خدمتکاری
و علمداری حضرت مقدسه تهاون و تساهل جایز می شمرد علم از و انتزاع نموده بدیگری که در مجمع این خواص
مندرج باشد ارزانی میدارد تا موجب زیادتی اعتقاد ارکان دین و دولت میکردد و وظیفهٔ خدمت
مشار الیه دامت عنایة الله معززه با حواله آنست که بوجهی که درین طرف از خدمتش معهود متعارف
بود در محافظت اوقات و مراقبت احوال و اجتهاد بتقدیم رسانند روا نفرمایند که ایام عزیز که سرمایهٔ
سالکان طریقت است به بیهوده ضایع کردد و در تربیت درویشان و ملازمان هیچ دقیقه مهمل
نگذارد تا از دولت متابعان سالکان طریقت محروم نمانند و همت عالیحضرت مقدسه منورهٔ
مرشده حفت بالانوار القدسیه در جمیع امور لازم احوال ایشان کردد انشاء الله تعالی بهذا عهده الیه
و عهده فی الدارین علیه و من الله التوفیق و علیه التکلان و صلی الله علی خیر خلقه و مظهر حقه محمد و آله اجمعین

صحیفهٔ لطیفه که مفتاح اسرار
غیبی و مرآت حقایق لاریبی است سلکه الله الکاتب سبیلا مقصودا یبعثه ان یبعثه مقاما محمودا در اسعد
زمان و ایمن اوان براستی میزان و درستی فرقان باخلص مخلصان رسید و بر مضمون مکنون بشرف
وقوف و اطلاع بحصول پیوست و بمزید اخلاص و اعتقاد صافی مقرون افتاد و بر صحت مزاج مبارک
و معاودت از سفر و رسیدن بمقر و مسکن مالوف انواع فرح بخاطر راه یافت الحمد لله علی ذلک
و ظیفهٔ آنکه همیشه بیمن همت عالیه خویش محمود و معاون بوده بدعوات صالحات یاد آوری فرمایند
که موجب مزید ارادت خواهد بود بر ضمیر منیر مخفی نماند که فترات و حوادث که در رشته پیدا گشت
مردم تمامی اسباب و جهات خود با طراف و جوانب برده اند هنوز با جمعیت خاطر در مقام خود
قرار نگرفته اند و متعلقات خود را بار ها باز نیاورده اند و آنچه بمعاودت طلب فرموده بودند
عجالة الوقت را بدست نمی آید و بخزینه نیز میسر نمیشود زیرا که هنوز تجار بخزینه ابریشم نرسانیده اند

در موسم نوغان که قوافل از اطراف بسواحل رسیده تبرکات را بطلب رفته مهیا ساخته ارسال خواهد داشت
حمل بر تقصیر نفرمایند العذر عند کرام الناس مقبول چون بواقی حکایات را حامل صحیفه زین الوفا درویش
صالح معروض خواهد کردانید و بزواید اطلال نمود برکات معارف لایزال برکمال باد بحق و عنده مفاتیح
الغیب لا یعلمها الا هو

لطایف الطاف الهی و بدایع اصناف پادشاهی در اعلام معالم دولت و سلطنت و احیاء مراسم عدالت
و نصفت عالیجناب سلطنت مآب شوکت انتساب ذی اقتدار طراز صحیفهٔ سعادت و بختیاری
سیما جبهت مکنت و شهریاری الفایز بجشید معاقد العدل والاحسان الفایض بشابیب الفضل من
سحایب الامتنان المختص بمواهب الملک المنان معین السلطنة والدین ... خلد الله تعالی ایام
امامته و شید ارکان المعدلة والمکرمة بمجالس اهتمامه بالعدد والاکمال عند النزول والارتحال قرین حال
و رفیق کمال باد انه رئوف بالعباد محب نیکو خواه بی ریا و وفور تحیات و ثنا مصحوب بجهد بر وجه و جوهی
داشته اهل عظام امور دولت و حشمت وسایل التیام اسباب سطوت و ابهت آن عالیجناب عدالت
شعار می باشد انه قریب مجیب بعد ازاء انهار رای مرآة صفات آنکه قدوة الامراء الواصل الی رحمة الله امیر
ناصر الدین خوند شاه طاب ثراه در آن جانب دعوت حق را اجابت نموده و اسباب و املاک او
مانده درین ولا ولد رشید مشار الیه خلف اشرف امجد نظام الدین احمد که در زمرهٔ مقربان خاص شرف
اختصاص دارد بعد از حصول رخصت جهت تصرف ترکهٔ پدر مرحوم خود و برادران با صالت خود
و وکالت باقی ورثه و از قبل فرزندان خود و از جمیع ترکهٔ ایشان بتوکیل شرعی متوجه آن ناحیت
چون این عالیجناب را همت والا نهمت بر تمشیت امور شریعت موقوف و مقصورست
و التفات محجبه صفات را باستقرار حقوق در مرکز موفور و ناجمهور منتظر آنست که عاطفت
خسروانه بران متوجه خواهند داشت که کلی و جزوی آن بی شایبه فتور و نقصان بتصرف او در آید
و عنقریب بکفی المهام و منقضی المرام اجازت معاودت عطف وطن و مقام خود یافته بذکر محامد و نشر
محامد خدایگان رطب اللسان و عذب البیان باز رسد همواره توضیح تبیان مصادقات و مصافات
و تاکید بنیان موافقت و موافات را بارسال مراسلات و ایصال معاونات منتظر ست زیادتی
اطناب و اطالت موهم کلفت و ملالت است عتبهٔ کردون جلال مهبط انوار سعادت و اقبال
بالنبی و عترته الامجاد السیکم کل مکرمة تول اذا ما قیل جدکم رسول رایات نقابت پناه
خانوادهٔ طاهره انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و آیات بینات

طاره

مکارم سمات و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا علی التواتر اللیالی والایام و تعاقب الشهور والاعوام
واضح و برافراشته و عیون اولی الایدی والابصار و موالیان عترهٔ اخیار و اطهار بدیدار بهجت آثار عالیجناب
سیادت پناه نقابت دستگاه سلالة الحکام خلاصة الانام فی الایام وارث کمال حضرت رسول الله طارب اقبال
و آیهٔ لما قام عبد الله قابل عروج بر معارج مرقی بر مدارج استحقاق اشارت مثل اهل بیتی کمثل سفینه روشن و مزین
باد حقا که اشتیاق و لواعج تلاق چون صفات پسندیدهٔ آن حمیده خلایق و خالق از حد و دبیان بیرون
احاطه و دائی متجاوزست ولیس حدیث الوجد شوق ولو عنی حدیث هواکم فی حشای قدیم و استحکام و اتصال
در معه خادم محذوف از لزوم ماده و مدت مستقری ... و ما قبل ما کنا حطاما ومنی للمهدی
و زنیه مجر مصدق جانب اجتهادی صادق این خبر و غرض از عرض تقدیم تذکرهٔ خاطر خطیر منبع و اسرار ضمیر مهر اساس
مانی الضمیر چون حارس و بدولت حارس و حراست فایز و اطالت کلام موجب املال و ابرام الله بقاک للدنیا
والدین و لا خلیک عن عز و تمکین دست درمشتاق که جامع محزن در مسودات خود ثبت کرده بوده داخل احکام

نشان میرتیمور درباره درویشان پیوندی چون بحکم التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بر ذمم همم خسروانهٔ ما
واجب و لازم میشود که امر ملک غفار جل شانه را تعظیم فرمایم و با جمیع خلایق که ودایع حضرت کبریای کردکار بهر برهانه اند
شرایط شفقت اقامت نمایم هر آینه بنفس شریف و ضمیر لطیف خود بعبور قضایا و معاملات مسلمانان می باید رسید
و بدیدهٔ باریک بین در امور اعمال جهان و جهانیان می باید دید بتخصیص قصه که کاتب لون درویشان که وجود عزیز
ایشان بخلعت ان اکرمکم عند الله اتقیکم مزین و محلی باشد تعلق کیرد که در آن نظر احتیاط باید فرمود و بتحقیق و
تفتیش آن سعی بلیغ و جهد جمیل تقدیم نمود بنا برین مقدمه چون رفته کردین و اسلام ایشان با نقصان و ضلالت
و بعضت اولئک کالانعام بل هم اضل منسوب و معتقد بایکی از بزرگان درگاه عالم پناه ما باز گفته بودند که مریدان
جناب قدوة العارفین عمدة الواصلین الهادی الی طریق الحق والیقین عماد الدین سید فتح الله قدس سره بر
قانون شریعت غرا ایمزوند و بتقدیم اوضاعی که بدعت و معصیت است مشغول میشوند خواستیم که تحقیق تعیین
امر این خطیر بدیگری فرمایم و بی آنکه بر ایشان صورتی خلاف شرع شریف و دین حنیف شرفهما الله ثابت شود با
ایشان خطاب و عتاب نمایم کس فرستاده ایشان را بدرگاه عالم پناه آوردیم و بنفس مبارک خود بمعاملات
ایشان رسیده نمود و جود عزیز ایشان را بر محک عقل را نمای و خرد عقده کشای امتحان فرمودیم و بعزت باهره
در آن نظر رفت بغایت سره آمد و ایشان را بر جادهٔ دین محمدی و ملت احمدی علیه من الصلوات افضلها
و ازکیها و من التحیات اکملها و اربابها راسخ یافتیم و بر مذهب سنت و جماعت که مذاهب مختارست
و بر آن متفقند صادق دم و ثابت قدم دیدیم بمقتضای آنکه نور و مبتغای خیر از هر آن بود که ایشان را از قواعل

صدقات عمیمه بوجهی محظوظ و بهره ور گردانیم که فرا خور همت پادشاهانه ما باشد ایشان بموقف عرض همایون رسانیده
که در کنج عزلت و طاعت کنج قناعت یافته ایم و بدان اکتفا نموده این معنی موجب ازدیاد ارادت و اعتقاد
و اعتنا و اهتمام خسروانه ما شده و رخصت فرمودیم که ایشان مطمئن و مرفه الحال و فارغ البال بزوایای طاعت و
عبادت معاودت نمایند و در خلوات لیل و نهار بر سجاده منزوی باقامت فرایض و سنن مشغول شوند
و وظایف دعاگویی دوام دولت قاهره قرنها الله بالخلود الی یوم الموعود بتقدیم رسانند [illegible] الوقت را از زمان
فلک اقتدار نواب عالی فی الاصقاع والاقطار سمت اصدار یافت تا شاهرخ بهادر و سلیمان [illegible] و [illegible]
سمنانی و عمال و کاشتکاران ممالک خراسان حیث عن الآفات والحدثان [illegible] صاحب غرض و هیچ آفریده
دیگر که بر ایشان افترا بندند در شان ایشان مسموع ندارند و ایشان را معزز و مکرم داشته بهر جه رجوع کنند امداد و اسعاد
نمایند رعایت و مراقبت واجب دانند و از ابتدا او [illegible] را املاک جناب شیخ الاسلام
و رشد الانام مقتدای جهان شیخ شمس الدین محمد [illegible] بولایت سبزوار و نشابور [illegible] و نشانند و آنرا
حر و معاف رسم و مرفوع القلم دانند

زهی گرفته سپاه غمت مدینه دل   شکسته سنگ جفا تو آبگینه دل
[illegible] غم شده خشنود و هیچ [illegible] که [illegible]
سفینه دل از اخبار ناموافق و سخنها نامطابق که درین جند وقت از انجناب استماع رفته و میرود جه گوید و جه نویسد
حال انکه اگر بصورت انصاف تامل رود معلوم گردد که این شکسته خاکی در طریق مصلحت آن [illegible] نبود و این حدت و شدت که درین مدت از مزاج آتش آنجناب بظهور رسیده بحبل تحمل و اصطبار [illegible]
جسته و نیز انداى این شکسته بر هیچ کس متعال نیکو نیامد   ای نام و ناموران را دل کرده [illegible]
آزار ما نباشد بر هیچ کس [illegible] و مع هذا بعلم الیقین معلوم است که استحقاق اهل استحقاق پسندیده نیست
و درین مدت هر کس شنیده بغیبت باز گفته بس دیگر باره بتجدید این امور محل استبعاد و استنکار است و فی
الحقیقه [illegible] تیغ برکش زنهار   وز انجه با دل من کرده پشیمان باشی [illegible] سیده پیش
دلی بودند و سخنان [illegible] درمیان بوده [illegible] بواسطه [illegible] اشان   رازی [illegible] داشت [illegible] تمام گفت
وهم درین اثنا پنهان ز چشم یار هزارت سلام گفت والسلام علیکم

هر سعادتی که مطالع اوهام و مقاطع افهام مبادی کمالات آن [illegible] و هر کرامتی که غایت افکار عقلا و نهایت انظار
فضلا به اوایل آن [illegible] نثار حضرت [illegible] باد جون تعطش [illegible] زیاده از آن بود که [illegible] قلم
دوزبان با وجود طلاقت لسان و عذوبت بیان شرح تواند داد [illegible] اطراء این کلمات فوق طوق ادا
و بیرون [illegible] است و انگشت بر آن حرف [illegible] نهاد [illegible] است [illegible]

لا وقت و جون از کدورت ظلام حوادث ایام نافرجام و [illegible] از معارض معارضان بی انجام که حقیقه
الاقارب کالعقارب از صفحات وجنات ایشان تابان بود بخاطر رسید که جه تیره دل [illegible] بارها
که باری از خاطر فاتر بردارد [illegible] امور را جون قضا ضامن و اصلاح هر کسی را جون قدر بعذر خود متکفل
است بنابرین بملازمت ایشان متهیج گشت و الحمد لله که آن وعده که ایام بمی داد و فا شد

حق عزت کلمته و جلت عظمته خجسته روزگار خسرو سرور شهریار پناه کوه شکوه پادشاه [illegible] براحتداد الآباد
و [illegible] بنظر عنایت ملحوظ داراد و بادراک [illegible] عادات [illegible] و امانی محظوظ و سایه اقبال [illegible]
بر عالمیان امروز [illegible] مرحمت و سحاب مکرمت از نهیب نوایب و آسیب حوادث محفوظ [illegible]
خواه دولت پادشاه که اقبال دولتش ابد پیوند باد اطایب [illegible] مساعی و مساعی [illegible] حضرت
متوجه میدارد و از سر صدق نیت و صفای عقیدت با ضعف طاقت و عبادت بمقدار استطاعت [illegible]
و اختلاف حالات اوراد دعاهای خیر مآثر او شاهای خوب پیوسته میکرداند و در [illegible] عرض
آن از شوایب علت و عرض [illegible] جهد خویش میکوشند والمرء لا یقدر فی القدر الذی جملا و همواره با ابتهال
و تفرع روز داری و [illegible] برحملکت از حضرت حق عز اسمه درخواسته و از صوب مکرمت و
آوازه مرحمت [illegible] که استماع و افراد جهانیان از طیب آن معطر است بهره ارتیاح و نحبه استرواح برده
والحمد لله علی نعمایه حق حمده ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک فلا مرسل له من بعده [illegible]
فرد و [illegible] که به پرسش بزرگوار شد و دل این ضعیف را [illegible] بیمن همت [illegible]
هیچ زحمت بشارت رسید و قدم هر یک بلب جان ببوسید و شکفتش [illegible] از سوء عادت روزگار
در حس سعادت ساعدت می بوسید ولکن [illegible] علی القوی ویضیع الله للضعیف [illegible]
واگرچه [illegible] پادشاه [illegible] استظهار دوجهانی را شاید ولکن این ضعیف را خجل و شرمسار و
مستعمل دیگران بار کرداند در مثل [illegible] اهلیت این گونه مرحمت از [illegible] پادشاه [illegible] کرد
[illegible] دالت و کدام مستحق حسن کرامت بود [illegible] ولا مستقبل [illegible] از فضل
و [illegible] از عقل و خرد بهزار منزل در وادی ذوی الاقتدار [illegible] و من یهن الله فما له من
مکرم دراز کشید این حدیث و زحمت از حد گذشت قاعده این گستاخی لطف و کرم پادشاهانه
والا [illegible] جسارت با [illegible] اقدام نمود حق سبحانه و تعالی مساعی پادشاه را برمرامی خود موافق
دارد و مطالب و مقاصد دوجهانی وی را برغایات ارادت و اختیار وی محقق [illegible] نعم الله
عندنا فنحن [illegible] شکره [illegible] اللهم اسمع و استجب وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

ایزد [illegible] و علا شانه سرور نصرة الهدی عمدة الملک [illegible] و [illegible] ایادی [illegible] تا ابد پاینده باد
و همت بلند [illegible] درسمه معالی [illegible] غایات آمال و امانی برساناد و بر رای انور [illegible] پوشیده نیست که افتخار
فصول [illegible] بر اخلاص دعا [illegible] در تعداد [illegible] اهل عالم [illegible]
در همه احوال این امت را موصل حال و مال و [illegible] رجال آمال بوده اند و این امت در کشف [illegible] بهمت
ایشان کرده اند و حضرت عزت [illegible] ناصر الدین را بنصره الله تعالی [illegible] و جلالت [illegible]
از شرف نبوت با طهارت اصل و گوهر و وراثت فضل و [illegible] که بدان مزید عنایت [illegible] حضرت عزت را [illegible]
و متوجه [illegible] دعاگویی دولت [illegible] بجال وی دلبستگی می باشد و بصلاح حال و فراغ بال وی [illegible]
می بود توقع از کرم [illegible] فضلی باشد که حال او را بنظر عنایت [illegible] ملحوظ و جانبش را برعایت کرم
محظوظ داراد والسلام
سایه سروری و پایه [illegible] خواجه سرور و فرح نهال [illegible] باشد [illegible] تا جهان هست جان [illegible]
شاد و جهان [illegible] آباد و [illegible] بزرگیش از [illegible] گردش روزگار و آسیب جرخ ستمکار در پناه
نگاهبانی آفریدگار برقرار باد والحمد لله [illegible]

مکتوب حضرت شاه اسمعیل بشاهی بیگ خان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا وکان یأمر اهله بالصلوة
والزکوة وکان عند ربه مرضیا اعلام آنکه مضامین مکتوب شریف شرف اطلاع و [illegible] پیوست و مضامین آن
طرف مصحح دلالت ارادت [illegible] صمیمی بود [illegible] محرک سلاسل محبت و مودت قدیمی گردید اما با وجود
آنکه طریق سلوک [illegible] طریق آبا عظام علیه الدرجات و اسلاف [illegible] المقامات [illegible]
نزد [illegible] کمال انتشار و غایت اشتهار یافته [illegible]
اخلاف این زمره [illegible] اشراف باوصاف کریمه و اخلاق عظیمه اسلاف [illegible] استفسار از حقایق
بعضی اخبار [illegible]
[illegible]
[illegible]
کالشمس فی وسط النهار [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
[illegible] بوسیله ظهور [illegible] نور محمدی است [illegible] ختم النبوة و کمال الولایه
[illegible] ایالت

ایالت ولایت صوری و ولایت ممالک معنوی ظاهر انحضرت و عترت طیبه [illegible] و اولاد طاهره و آل [illegible]
اوست و [illegible] و براهین سطوع انوار مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری [illegible] ذات [illegible] صفات
آن سلطان سریر [illegible] نیست و جند روزی که برحسب [illegible] و اختیارات زمان وارثان
آن جامعیت [illegible] اعنی ائمه هدی و کمال اولیا را [illegible] حقوق ارثیه خود از ایادی ارباب غصب
و [illegible] متقاعد گشته از [illegible] اشتراک اهل دنیا [illegible] تسلط و استیلا [illegible] و خود را درصدد احیا و معارضه
ارباب نفس و هوا [illegible] برحسب اشارات علیه [illegible] کمال علو و علو کمال ایشان بود [illegible]
بواسطه عجز و زبونی از آن جمع پریشان [illegible] اما بحمد الله جون [illegible] لکل اناس دولة و دولتنا فی
آخر الزمان [illegible] چمن دلگشای خاندان نبوت و ولایت نهال [illegible] وجود اینجانب سر برافرازی
کشید و [illegible] عالم غیب [illegible] دودمان سیادت و سعادت جراغ این دولت گیتی فروز دشمن سوز
روز افزون کرد آیه والله متم نوره نشان آن و کریمه نار الله الموقدة التی در شان آن است روشن
گشت و آثار [illegible] ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون از
[illegible] اطوار [illegible] هاتف [illegible]
نرث الارض ومن علیها [illegible] کذلک ارسلناک فی امة
قد خلت من قبلها امم لتتلو علیهم الذی اوحینا [illegible] ملایک [illegible] تحریر موجب واذکر فی
الکتاب اسمعیل [illegible] سلطه کامله الارکان و خلافت عالم و عالمیان [illegible]
ثبت نموده زمانه در نظر اهل زمان جلوه داد [illegible] رحمت [illegible] حکمت بود [illegible]
دررسید [illegible] الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله [illegible] ارادت [illegible]
محبت [illegible] فتح ابواب [illegible] اسباب موافقت [illegible]
این دستور [illegible] قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible]
از دست ندهند [illegible] اعتصام بعروة الوثقی مصدق انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی فانهما
[illegible] آن
خواهد شد [illegible] ارادت [illegible] آبا کرام
ولایت مقام [illegible] سعادات [illegible] صوریه [illegible]
معانی [illegible] تصدیق اقاویل باطله و [illegible] اباطیل کاذبه
جمیع کذاب [illegible] وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی

بعض زخرف القول غرورا مسلکی نخواهد فرمود که الحق در جوانب عزیز هیچ مذهب حق ایه بدی داجرای
احکام شریعت غرا و طریقت بیضا مصطفوی و حریص که آیات بینات کتابی و احادیث صحیحه صریحه نبوی
بحسب آن دو شاهد مذکراند صورتی دیگر که در نظر مجوسان منه علمند و مجهولان کی بیند و بعید که بر حسب انا
وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون خورشید و ماه سدید و مستکره و غریب دیرعت وی
تو ریف وافع بیت افغیر الله ابتغی حکما وهو الذی انزل الکتاب مفصلا واتبعت ملة آبایی ابراهیم لا کیر
و کیف لا راه حق اینست و نتوانم نهفتن راه راست خرز مزرق تا بجوید که امام نشد علی و آل او ما را تا ماست
والعجب که ابا و اجداد سلاطین عماد علی الاعتقاد ایشان انا را بر ایهم برهمین عقیده صحیحه و طریقه مدیه بوده اند
وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و بی تکلف ظن غالب آنست که اگر کاهی اظهار خلاف
این احق المذاهب ماند بابار ثمره دیگر و ضبط مصالح امور ملکیه خواهد بود و ذالک الدین القیم ولکن
اکثر الناس لا یعلمون واگر حاشا در حق این مذهب حق شاپه ریبی بخاطر گذرد و هر که از علماء و ثیق
و عرفای صاحب تحقیق که تعین فرموده بفرستند بدلایل عقلی و نقلی که برد اثبات مدعی حسب المتمنی
خواهد شد قل هل من عندکم من علم فتخرجوه ان یتبعون الا الظن فلله الحجة البالغة ولو شاء
لهدیکم اجمعین بعلم الله که مقصد اصلی و غرض کلی از ارتکاب امور عامه دیوی و تمشیت سلطنت
صوری غیر اشاعت احکام شیعه طاهره و اذاعت اثار فرقه ناجیه که تا غایت ابواب اسرار فروع و
اصول آن در حجاب ظلام ظلم مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت محو و منتفی بود نبوده
و نیست والامت بلند صنوی اسما و بهمت ارجمند معنوی اعتلا کرار شاه و صبله از تعلق ما مکدینه دنیا و
بعد بعد سلطنه افزوده این سرا شکر خدا که باز درین اوج بارگاه طاوس عرش می شنود صیت شهپرم
مقصود ازین معامله بروج کار اوست نه جلوه میفزودم و نه عشوه میخرم شاهین صفت چو طعمه چشیدم ز دست شاه
کی التفات بصید کبوتر کنم الحمد والمنة توفیق الهی و تایید نامتناهی معنون رهمون الذین یستحبون الحیوة الدنیا
ویصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولیک فی ضلال مبین را خاطرشان طینه طیبه ما فرموده نقاشان
قضا و قدر که مهندسان کارگاه جزو و کل و مصوران اشکال منع و نفرانید هیچ رقم در ارقام محبت دنیا و اهل
دنیا بر جریده خاطر ما نکشیده اند و هیچ نقش از صورت دلفریب این شاهد رعنا بر لوح ضمیر ما نگاشته
بیت بکام رانی دوران مخور فریب که چرخ ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد کجا است که کاوس کی
کجا رفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد فغان که با همه کس غائبانه باخت فلک
کسی نبود که دستی ازین دغا برد بلکه از راه خصوصیت نبوی صلعم عبقان انا عبادی لیس لک سلطان علیهم

دست تصرف نامول و ایادی تسلط دنیا و علیا درین جانب مصروف گشته حافظان عنایة ازلی حارسان
سعادت ابدیه بدستیاری انسا و ابها و معاجرابان علی اهل الله دامن همت ما را از لوث بالایش آرایش
دنیوی و آسایش اخروی محفوظ داشته اند بیت دو گیتی را نخواهد مرد در دست یکی را خواهد انکس مرد کرد دست
رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحا ترضیه وادخلنی برحمتک فی عبادک
الصالحین صورت منع تجار از آمد شدن دیار و بلاد چون منافی طور مروت و رعیت پروری و جهانی
آیین فتوت و عدالت گستری است یقین که تجویز نسبت آن باینجانب نخواهد فرمود و جه فی الواقع خلاف
حق و واقع است و تعلل و تسویق که تا غایت در ارسال رسل و رسایل واقع شده همانا مشاهیر جزئیر
حالی تقریر صورت پذیر باشد چه درین مدت چندان توجه اشتغال بدفع رفع اهل بدع و عدوان و قلع و قمع ارباب
بدعت و عصیان بود که مجال رعایت این نوع آداب مستقره و قوانین مستمره نیشد و مع ذالک وثوق و اعتماد
بکمال وداد و اتحاد قدیمی ایشان چندان داشت که بالزام رسوم اهل عادت حاجت بلذات اکنون بنتایج
توجه ایشان چون ابواب این مرام محبت مفتوح گشته بعد الیوم از دیاد تردد این قافله و امتداد این سلسله از
سمت انقطاع و صحت آن خدام سالم و منصرم خواهد بود و همچنانکه اشعار فرموده بودند چون زیارت بیت
الحرام از اعاظم شعایر اسلام است ومن یعظم حرمت شعایر الله فانها من تقوی القلوب هر گاه که توجه فرمایند به
اقدام امداد و اسعاد اقدام بوظایف اتیان و استقبال نموده نوعی متوجه خواهد شد که برین جانب شرف زیارت
آستان امامت ارکان ولایت بنیان حضرت ثامن الایمه الهادیه علیه وعلیهم الصلوة دریابد که بیت
یک طواف در ش از قول رسول مدنی تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد استادان بنا که جهة تعمیر مساجد و خوانق طلب
فرموده بودند چون ترویج بقاع الخیر برذمت همت خورشید ارتفاع ما لازم است انشاء الله تعالی که بعد
از وصول بدان حبشی یا عراق استعدادی که شهرها بلاد و نادره آفاق باشند فرستاده خواهد شد و باقی
حالات و مقالات بتقریر دلپذیر علامه محیی مراسم الاسلامی عمده ارباب العلم والعرفان اسوه اصحاب
الکشف والبرهان لازال کاسمه احمد فعله فی الغاته والیه محول است که بعد الاسمار و الاستفسار معروض
دارد یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا وهذا کتاب انزلناه مبارک مصدق الذی
بین یدیه وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم باب
دعم درثبت بعض از منشات جامع تهذیه الله بغفرانه واسکنه فی جنانه من امالی فیر لطف الله طفیل
اهل الله الغنی عبد الله الحسنی المرسل الی خدام اعلیحضرت مرشد الانام حبین الاسلامی مدظل صدارته
الا یا ملجأ حض الوفاء من للدنیا و جان از المضار هر سعادتی که بدایت کمالات آن از نهایت

مطار ادهام عقلا و مطاف اوهام فضلا برتر باشد سار روزگار فرخنده آثار اعلیحضرت سامی رتبت
المولی المخدوم الاعظم صدر الصدارت بالفضل والکرم مرجع الصنادید فی الآفاق معتضد افاج العالی
بالاستحقاق مفتاح ابواب المعانی فی ایضاح البیان بالرای الکامل بدیع الدهر فی کشف معالم التنزیل بالعلم
الشامل حایز منهاج الاصول والفروع حاوی نهایة المعقول والمشروع مشار الیه اعاظم السلاطین مرشد الاسلام
والمسلمین سمی رسول رب العالمین والی ولایت الشرع المبین خلد الله ازمان صدارته الی یوم الدین ورفع لواء
لوایه ولایة لولایه الی اعلی العلیین باد بنده بی اشتباه و مخلص مخصص دولتخواه انکه حمیم جان و جانش
جنان از مواد و اتحاد ان معدن اللطف والوداد مملوست که با وجود اضباری که مطرح الهام عبار ضمیر آینه
کردار آنحضرت صدارت شعار ازین خاکسار مهمل نمیکردد بدین دو کلمه گستاخی میکند بیت
صواب کید روا داری پسندی که وقت دستگیری دست بندی اسلام ملاذا رسانیدند که از مواعید درویشان
و وثوق عهود ایشان معنی و ملاحظه فرموده نقض مواعید بظهور رسانیده اند که خدمت ما نزاز امور شرایت
ما را حق نعمت تو یاد است هنوز حق جلیم و آگاه ومن استشهد به کاذبا فقد باء بغضب من الله
که خلوص اعتقاد اقل عباد حکمی برین منتفق بود که چون شرف تقبیل اکام کام انجام خدام آنحضرت علی
دست دادپای بر فرق امانی و امال خواهد نهاد و اهل عناد را مجال افساد نخواهد ماند رای تو چون بسایه برکارم
فکند اقبال گفت آفتابی سایه افکندست بملک خراب و مدعا انکه بدین وسیله اوقات مکسب سعادت
دارین معروف شود و همین همت عالی نهمت ایشان بر اکثر آن فایز گردد و همچنان در خاطر متمکن است
زیرا که برات السحاب مبذول فرموده در ترتیب و تقویت مواعید خفیه میفرمودند و زیاده از آن
منظور بود در وثوق و رسوخ آن مبالغه لازم داشتند و صحیح که بر تو انوار الکریم اذا وعد وفا بکاری که
از شراره اشرار زاید منتفی خواهد گشت شعر مواعد للایام فیها و رعی الی الله فی ایجاز تلک المواعد
و چون از احوال و اقوال من الماضی الی الحال خلاف دولتخواهی ناشی نشده والآن کما کان برین
قرارست در خاطر این معنی صورت نمی بندد که با وجود آن وجود باجود تمام را رخصت داده که بدروغ
بی فروغ لمعه راست نماه کدورت نفسانی بران نفس نفیس روحانی عرضه داشته باشند بیت
مده شمع را پشت گرم درا چرا باید حریف محرمت آتش زبان باشد و مع هذا بنابر صدق
طویت درین معنی جرات مینماید که چون عنقریب شرف ملازمت میسر است سخنان گذشته که دیگر جا
بگذشته مذکور ضمیر اکسیر تاثیر دارد تا بعد از موازنه بر لوث ساخت اعتقاد درویشان از طعن مخلف
حسدشان ایشان بر همکنان واضح گردد و حال فساد اهل عناد که بعیبت و جاه علی المنقصه بدوم کذب

متصغند لایح شود بیش ازین نازنین طبع ترا از کلام چون رنجانم باقی رایکم اصوب واحکم اللهم خلده فی دوام
العز والتمکین بمحمد وعترته اجمعین والختم بالصلوة علی محمد و آل محمد علیهم السلام المرسل الی نظام الملة والدین المومن
تبلیغ تسلیمات درویشانه و تحیات خوشانه مذکور خاطر عاطر دریا مقاطر جناب رفعت مآب نقابت
نقاب عمدة السادات والاشراف اشرف الاسلاف بالمکارم والالطاف منبع الفضایل
والمعالی متبوع الافاضل والاهالی حاوی المعقول والمشروع حاوی الاصول والفروع برهان الاعیان فی الزمان
کریم الشمایل عمیم الامتنان نظاما للملة والدنیا والدین رفع الله ایام رفعته و ابد آوان دولته میشود
شدت حدت فراق و شرح اشتیاق تلاق چون از قبیل ما لا یطاق است از حوصله درج بیان ریاض
عراض آن اعراض انتراض دانست بیت ز هجر یار شیرین لب همه شب سرا با موج غرق اشک تا روز
گهی از گرمی دل روی در تاب گهی از آتش جان چشم در سوز ذکر مناقب و مفاخر و محاسن و مآثر
آن مرجع الاکابر رنگ رنگ بگوش مهجوری از خاطر فاتر میزداید و در ایام بدعای دوام دولت فرخنده
انجام آن منبع اللطف و معدن الاکرام اقدام مینماید امین از روح الامین قرین باد عجب از اشفاق آن
مجمع الاخلاق که در اوان فراق از ابداق الحداق احداق و اوراق اشتیاق ملاق که این مشتاق را واقعست
اسکشافی ننمودند بیت صبح ما از تو بغم شام بماتم گذرد صبح و شام کی از عشق چنینم گذرد نازنینی طبع ترا از
گله چون رنجانم آنچه کردی بگذشت انگکنی هم گذرد مانع بجز شادکامی و فرخنده فرجامی مباد امیدوار چنانم
که از حوادث دهر همیشه سالم و پیوسته در امان باشی توفیق سعادت ملاقات از حضرت قاضی الحاجات
بدعوات استدعا می نماید انه علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر همین توقع که تا زمان شرف ملازمت و ملاقات
و آوان مسامحت و مصافات برشحات اقلام و گوهر فام بین الانام نامی فرمایند و باری لایق بین الخلایق
فایق دارند تا موجب از دیاد مواد وداد گردد بیت تا گسسته نشود در رشته امید داری
تا بریده نشود اول امسال ز پار باد هر سال ز سال دگرت خاص عمر باد هر روز ز روز دگرت برقرار
والسلام علیکم طیبا و طاهرا المرسل الی جناب زینا علیا طابع عن الاکرام حبذا نوشتی و شدایامی چند
محرمی که فرستم بتو پیغامی چند ابلاغ تسلیمات بلیغ تحیات اهدی مآب سیادت قباب عطوفت
ایاب المستغنی عن الاطناب فی الالقاب لازال زینا للسیادة والسعادة والملة والدین از حسن
مضافات مصافات دانست اشتیاق تو یک در دمن هزار شدست دو چشم از هوس دیدن
تو چار شدست چون حدت فراق و شدت اشتیاق و نیاز فوق الحد والاحصا ذ حیز ادراک زبان
بیان است و جرجلات تلاق المعنا نار نیران فراق محالست و محال آن که درین دلالت بوسد

اعتماد بر ولا و الا ان معلی مزکی بدین منطوا التماس وصال فرح فال مینماید که بیت ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید
هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند اکنون وظیفه آنکه دیده عهد بیده را که بنار انتظار محرور و محروق است بنور
حضور معمور و مسرور سازند بیت من گرد سر کوی تو از بهر تو گردم بلبل زپی گل بطواف چمن آید
والباقی عند التلاقی والسلام علیکم منشاء المنشی کتابت اخیک رکنا زکیا ابوسعیدا المیادیا قاضیا ابهریا
اسعد بیان یبان من بنان البلغاء وابین ارقام اقام برا قلام الفصحاء حمد الله الذی اسس ارکان مبانی السلم
بمساند مبین علاء الانام وشید ارکان الشریعه بوجود جود العلماء الرشید وازهر کلال البساتین الزاهره
الورد الوارد من حظیره خطیره خاطر عالم سعید والصلوة علی سید السادات ومنبع السعاده امام الحرمین ومدار
دایره الکونین وذایر مطاف قاب قوسین ومقصد الخافقین محمد سید الکونین والثقلین والمزکی من
عرب وعجم وعلی آله الهاد الی سبیل الرشاد وعترته الامجاد فی سلک السداد الی یوم التناد المرسل الی ابهر
دارم از زلف سیاهت گله چندان که مپرس که چنان کرد مرا بی سر و سامان که مپرس از فراموشی جناب افوخ آب
استظهاری عضدی لازال زینا للدنیا والدین خاطر الیم ندیم عدم تشریف رسالت در توقف میداشت
و میگذشت و میگذاشت که تا باتو رسم حکایت خویش کنم لکن بر حکم لا تثنی الا تثلث مرة بعد
اخری تبلیغ تسلیات موافقت آمیز مرافقت انگیز محظور خاطر خطیر آن امیر کبیر می شود فصل بهار و تفرج فرح
ازهار و صدود انهار و صدود در ایام مبارک باد میگوید جو شنیت حضرت باریتعالی هجران اشتیاق بتلاق آن
کامل الاخلاق از توان این ناتوان افزون است بوصف الحال گفته شد بهار دمن چو بلبل بخود از آه و فغان خود
ز جان دورم و درمانده زین محنت بجان خود بیت بهار آمد دلا طوف چمن باید بابستی جراحت نهان گر دون آن
رخسار بابستی امید آنکه درین فصل که صبا مفتح ابواب صفا و هوا محرک نمادست دمی باد صبا مهمان کند
و توسط صله و محی الموت براح سیلان ملالش سوی دوستان در رسد بیت یاد ما میکنی و این نکته فراموش مکن
دل شیدایی از تنهایی ولی جایی هرجای وار چون مرغان بهار در کنار بستان ورود این سرود میر آمد که
می آید بیت نوید گل تقاضا از جه آری باغبان مردم مرا از گل جه حاصل مژده دیدار بایستی اگرچه بقدوم صبا
مسیح دم خضر قدم معتکفان بسیط غبرا بساط خضرا کشیده و محبوسان تیه تشویر از غریز زمهریر رهیده
و بر تبسم تبسم نبات نبات بدیع بنغم اعتنوا بروا الربیع رسیده بیت جدا ز لاله رخ خود بهار را چکنم
هزار دانع بدل لاله زار را چکنم ایزد متعال سببی که منتهی وصال فرح مال آن حمیده خصال باشد برین
طرز بهار از حیز استتار بمنزله اظهار رساناد انه رئوف بالعباد چون شرح قصه غصه فراق این مشتاق
قضیه آنست که سبب الحجاب از حصول فصول و ابواب آن بی احتجاب ممکن نیست درمان خوض نخود

کتبت ولو کتبت بقدر شوقی لافنیت الصحایف والمدادا ولکنی کتبت علی اقتصاد لیعرف المودة والودادا
جه اگر در حالت رسالت اطالت مقالت حوالت می شد بر زعم ملالت را در تراخی داشت
تا در آوان ملاقات مکافات کند لکن از صدمت صولت شوق فوق الحد بیت چون توپیش آیی زبان را
قوت تقریر نیست گرچه بر دم صد سخن با خود موثر میکنم با طول مفارقت احباب انتظار مرافقت
آنجناب میکشد یقین که امتداد نخواهد داد سعادت مساعد باد المرسل الحضرت الصداره علاء رکن الدین فتح الله الملک
تا یمن تایید عنایت یزدانی وحسن تایید عاطفت سبحانی فتح و فیروزی روزی خداوندان دین و داد
و مستاصلان اهل بغی و فساد باشد ملک صفات حضرت عالی منبع المعالی مخدوم الاکابر والاهالی والی
مناصب الاعالی علاء ا صبح یدعوه الورا ملکا اسبغ ظلاله الی یوم الدین ورفع لوای ولایته لواء الی
اعلی العلیین از گردش دوران بی غم و بحصول نامحل شادان و خرم باد شاکر تا از دار الفتح تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء منهیان سبحان در شان حضرت سلیمانی ندای و شددنا لم
الملک و آتیناه الحکمه و فصل الخطاب در گوش و جان اهل جهان دادند چون مبنی بود بر معارج
مدارج منازل افاضل جمهور بعون زبان بشکر الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
ساختند خصوصا جمعی پریشان که در رمضان از اوطان بعید افتاده و گوش هوش بر نوید عید امید نهاده
و از شوق هر شام بخون جگر افطار میکردند و بر پالوده دیده بستم دیده اسحار والحمد لله کان وعده گرا اقبال
همین داد و فا شد در آن عید که امید طلب کرد بر آمد شعر شکرا بان الجزء الاقبال ما دعا کوکب المجد فی سماء العلا
درین ولا دالی دلای شما حقیقا فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها صفت الیس متوکل تواتر
بوده میخواست که از سر قدم ساخته جبین بزمین مجلس عرش فرش رساند آینه جان را از زنگ هجران
جلا داده ایام صیام را که بالام لیام بانجام رسیده مطالع طوالع اهل جمال اجله عیدکند بعید افتاد زانرو
که بشیر مشیر الامور مرهونة باوقاتها میگفت بیت باش تا صبح دولت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است
همین ترقب که از ینبوع لطف فیاض که ریاض امانی و امال احباب بدان سیرآب است بهره مند میدارد
تا از عطشان بادیه زاویه منازل از اذل کیرآب تیه بحبه الظمان ماء بزلال افضال آن منبع جاه و جلال
[illegible] عرض نیاز بود شوق فوق الحد والامتیاز زکلیم دار بتطویل کلام اقدام نمود گستاخی
بار جای عفو واثق است بیت آخر نامه کم بر سر اعدای تو قطع سخن اینست که گفتم و همین مقطع باد
والحمد لله والصلوة علی محمد و آله المرسل الی حضرت السلطان اعظم [illegible]
از نخستین روز خاص امروز فرخ امتداد مژده ادبار دشمن در صباح آمد خدمت شاها مبارک گشت برابن بنهاد
و ذ بتول حضرت اقبال

دولت

خرده دیگر زاهل البیت آمد این زمان کز عطای ایزدی شه را غلامی شد زیاد راستی را این مثل هست از کار کار
می توان دانست روز نیک را از بامداد ایزدت یار و دولت یاور و حید معین باد تا باشد بر شان اهل دین اعتماد
دیباجه صریح الملک لحضرت شاه غازیا خلد معدلته شکر و سپاس و ستایش بحد و قیاس مهندس متعال
شاید که بسیط اموزا بر حسب والارض من اشا بساط گوناگون گستراند و جمیع کل بزید انعام الارض یرثها
من شاء من عباده مخصوص مند لوای مالک الملکی منصوص کرداند تا تخم نیکوکاری در مزرع حق گذاری زرع
نموده ربع برخورداری پسند و ثمره دل کامی در بستان فمن عمل صالحا نشانید ثمره فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره چنند هر آدمی که بشرف سعادة السعید من سعد فی بطن امه مسعود باشد و عارف رموز من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها از روی تحقیق و از رای تدقیق دانسته باشد که بیت ضایع نمیکرد اند اجر نیکوکار را
درین مزرع بود الحق نکو کاری نکوکاری هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون سر در من قال فی
وصف الحال بیت غافل نشون ز دقت باریست هنگام رحیل و کار سازی است احمد منوالیا للایادی الظاهره
و اشکره متواترا لنعماء الظاهره زمر مرامه علی العاشر و شهر مکارمه من الکفر والدین دیباجه قبله حضرت محمد
بایقوا ادام ظل ایالته و معدلته ودقیقه قائما باد لوائه محمدتی که بلبل زبان در حدیقه دهان بترنم آن هزار دستان
سر آید و با همه فصاحت از حق ادای آن عاجز آید و مدحتی که عندلیب خوش ترکیب بیان بر شاخسار لسان
با صد الحان در آن تنگ ملال بجا نداند بادشاهی را سزاست که ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار در گوش
هوش صابه کاینات داده و منشت ان الارض یرثها من عباده من یشاء و من عباده برخاکیان عالم
سفلی نهاده ملک جهان را که بحقیقت مزرع عقبات سبب تحصیل فواید هنیه دینی و عوائد سنیه یقینی فرموده تا یمنی
اهتدای بهدایت لتوده من یشاء بر مایه اهدای خیرات و اعطای مبرات بر حسب ان الحسنات یذهبن السیئات
کمال ترقی بدرجات عالیات جنات عدن نمود لک الحمد یا ذالجود والمجد والعلی تبارکت تعطی من تشاء و تمنع
و گلبرگ صلوات که نسایم آن شمایم جمال گوشه نشینان زاویه تجرید را طوقت دماغ بخشد و از ازهار ریحانی که انوار
آن قلوبیان خانقاه تفرید را از روشنایی چراغ فراغ دهد وقف مرقد پر نور و مشهد مسرور سلطان سریر
طه و یس مصدوقه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین صدر دیوان رسل شمع جمع انبیا خورشید برج سلطنت جمشید تخت اصطفا
معلی مزکی محمد مصطفی و بر آل او که اولیا ممالک دین و اصحابش که دیوانیان شرع مبینند باد و سلم کثیرا و بعد
دیباجه قبله رسی غضنفر بی موشح عمل محمدیه بسم الله الرحمن الرحیم سپاس بی قیاس مالک الملکی را
که رایات اقلیم لمن الملک الیوم لله الواحد القهار در مبدا خلعه بر حسب انی جاعل فی الارض خلیفه
بر زند که گرام آدم علیه السلام الکرام فرمود و دست دخل او را در فرح مال دل ملک و حل و عقد آن بگشود

تا بر حسب حکم اعدلوا هو اقرب للتقوی تواند بر استی مصلح ذات البین جنانچه در دیوان کلکم راع و
کلکم مسئول عن رعیته مجمل حساب اعمال را بتفصیل محاسبه در دفتر حاسب مستوفی وفی کافی
دکفی بنا حسیبا موقوف کرده حاصل باقی هدایت و ملالت آن روش تواند نمود که جزا
و سزا از انعام وانتقام بر وفق فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره مامد از
زیان و سود و از مالک کامل و حاکم عادل بحفظ مقاصد و یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء سود خشنود
انه رئوف ودود و صلی الله علی محمد و آله اجمعین المرسل الی اخوان الصفا منشاء و نورا طلوع اختر اقبال
از مطلع آمال اهل حال مستدعی حمد ذوالجلال باد در هر جهت جون بخیالت نظر کنم گرچه خیال مدی توبینم
زهی خیال مترغب حلاوة ملاقاة و مترقب حضور بانوار است والسلام علیکم الی شمس السماء العلی
مواصلته بالاما ای صبا کیره رسان از من سلامی یار را وز فراموشان بیاد آر آن فراموش کار را
شموس انوار سعادت ابدی از مطلع مرادات آنجناب طالع و سمند مرام رام و قاصد مقصود در اتباع ایام
صیام بشهد لبان شاهد شیرین زبان مرادات دینوی معطر و دست هوش در آغوش اصنام مهام مجسم
فرجام دینی معطوف بتوسل اسم الرئوف شبت خوش باد و روزت مجوب خوش جبادت خاطر
از مهمای که قبول و التزام نموده بودند تمامانا در انجام هیچکدام با اهتمام اقدام ننموده اند که تا غایت در توقف
است عجب که اگر بر خاطر خطیر خطور آن گذاشته باشد مگر متراض قطع محبت نموده آری از دور بانی او
عجب نیست غم یاران خود زین بیش باد بمکار ارزا والسلام علیکم و علی من لدیکم الی حضرت حسامی
ابراهیما العلیا مد ظل سلطنه وایالته یاد روی تو جو در خاطر ما میگذرد وقت ما درهمه وقتی بصفا میگذرد
کرة بعد اولی تحریک سلسله وداد با حضرت سلطان السادات فی الزمان برهان الایمان فی الاوان
ناشر العدل والاحسان ناصر دین الله المتعال مرجع الافاضل والاهال معتقد الاعاجم والحکام والاعالی النی
معجز الالقاب بذاته الکریم متبوع الاعاظم بالخلق العظیم کما ورد فی الکلام القدیم دینا قیما ملة ابراهیم ابد ازمان
معدلته و جلالته و خلد آوان شوکته و ایالته از لوازم مراعات و مصافات مصافات دانسته
با یاد تو زنده می مانیم ورنه هجران نمیکند تقصیر بجهان افرین که ساکنان معانی اشباح و سالکان
معالی ارواح از فیضان فیض فیاض او مستفیضند که تعطش بزلال وصال سعادت مال آن منبع جاه
و جلال بمرتبه است که بیک تک رد خیال بر صد انتقال آن لامحال نتوان رسید و از ینجا گفته می شود
نباشد جو شیر از مازندران جای غذا راحت مازندران جای توفیق مواصلة علی ای طریق رفیق
قرین باد کاهی بخاطر خطور میکند که با وجود فرد خلوص عقیده و اعتقاد و وضوح اتحاد اهل وداد

مشوش

وظهور غایت اشفاق آن مجمع المحاسن والاخلاق عجبست که بار سال نامهٔ نامی یاد نفرمودند **بیت**
که یار مرا با من مسکین نظری نیست، ما را گله از بخت خود است از دگری نیست، همین توقع که تا هنگام
شرف ملازمت برشحات خامه وارسال نامه مشرف میسازند ومهمات لایقه ممنون میدارند **بیت**
از آن طرف نپذیرد کمال او نقصان، وزین طرف شرف روزگار ما باشد، اخر مال بمدایح اقبال مساعد
وسعادت دارین مساعد باد والسلام علیکم **دیباجه تباله ملک شاه غازی** شهاب ثاقب حمد سحاب
که از مطلع افق طلایع احسان وطوالع ادعان انوار ضوص وعموم برحسب فسبح بحمد ربک حین طلوع الشمس وادبار
النجوم هویدا و طالع باشد وکواکب شکر خلوص مراکب که از برج تصدیق آن بر وفق اشارت عالی بشارت
لئن شکرتم لازیدنکم انوار مزید المال وکمال احسان لامع گردد آسمان رفعت وجلال وفلک عزت وکمال ملکی را
سزد که رعیه ملوک ممالک بر فحوای طراز سه مشارق الارض ومغاربها دیبهٔ طاعتش را راست و نوال انعامش
بر منوال والله یرزق من یشاء برعایهٔ اناس وحیوان وانعام عام ایمن ابادش براجبا و انعاذی جاویدان
فایض وپاشانست وشموس عاطفتش برعنت وسهی موجودات تابان مای فرد لطف از لش دستگیر گنهکاران
مفتوا عن اوزارهم را حبل المتین است جبین ودست گیری عظمتش در هرسعه مای فرد فردان رجال صدقوا
ما عاهدوا الله وادی طریق توفیق سارعان مسارعان دین در سبیل نی علی علت کلمه که بحکم ان الارض
سریرثها من یشاء من عباده همه ممالک روی زمین را بقدر معلوم بمالکان مجازی بخشود ودست دخل ایشان را
کرفی الحقیقه حلوو اعلت غایی اند بحکم فکلوا بها رغدا حیث شئتما در فرج مال وملک آن بکشود تا مستهلا
کمال تصرف بدان تواند نمود **بیت** ای خدای بی نهایت جز تو کیست، قادر بی حد وغایت جز تو کیست
احمدک علی جمیل نعمایک، واشکرک علی جلیل الایک، زمرت مراحمک علی الکل، وسهت مکارمک فی الکون والبین
فتبارک الله احسن الخالقین ودرودی که حدود آن بر احاطه بیان لغا واعاده لسان فصحا محدود نگردد وتحیات
تحیاتی که تسبحات سبحه طرازان سموات معدود نشود نثار وریاض حضرت حبیب حضرت کلیم کلیم علیم علام ان
هی الا وحی یوحی شاه غازی میدان مجاهده ونهی النفس عن الهوی بلبل نغمه سرای بستان سرای وکان
قاب قوسین او ادنی صورت لطف فطرت کبریا معنی انت انا ارسلناک بشیرا ونذیرا محمد الذی به حق شفع
باد استدام بر سر خلق جهان سایه تا یوم القیام حصه مسطورهٔ دولاب از دولاپیان
اللهم صل علیه وآله صلوة دایم بالالله السعی وفاتحاله وسلم تسلیما کثیرا اما بعد شاه عالی جاه شاه غازی که
از زه شرع نبی بخیر وداد این زر تمام بنده عبدالله قاضی بر تمامش حکم کرد در دو هفتصد سینی تاز بهجرت الله

حمدی اندازه ومحمدت تازه بر تازه ایمن را که وقوف ارباب خیرات اصحاب مبرات بر معاب موقوفات
از عنایت بی نهایت اوست وصنوف تنزیل حسنات که از رکوف عباد در کاینات سمت انعقادی یابد
رشحهٔ عنایت بی غایت او که ورد تنزیل فی الفرقان بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان کریمی که در خانقاه
دنیا برحسب والله یبسط الرزق لمن یشاء اسباب معیشت همگنان بی احتمان مهیا فرمود وهر کی
از وزندان این زاویه عاوه وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور امی شود فکلوا منها اطعموا الناس من المعر
توفر و فور بخشید، حمدا ثم حمدا ثم حمدا علی من حقه شکر البرایا وصلوة صلوات وهدایای تحایای نامحصور
بران شیخ خانقاه دین معقد ومعقود ارباب یقین سفره کش وما ارسلناک الا رحمة للعالمین سفره کش
فادخلوها بسلام امنین بشیر نذیر وهاشمی کریم رؤف عطوف مدح مکی امجد صلواة الله وسلامه علیه وعلی آله
واولاده الی یوم القیام وبعد چون بر ارباب بصر وبصیرت واصحاب سریره وسریرت پوشیده
نیست که تحصیل جاودانی باعطای نعمت دنی فانی حاصل آید ووصول بدرجات علا عمل اخروی حصول
حسنات اصلای عمل دینوی باطل نماند زهر ذخیره هر انکه نهاد زر ومال دنیا بدشمنی سپرد
وکر خورد ونوشید وپوشید وداد زدشمنی جدا کرد وبا خود برد پس وظیفه عاقل که لبیب وکامل
است انکه دل بر معارف این مردار مجو بهنده و خاطر بر معارف این مکار مشوه نهند **بیت**
دل منه بر دنی واسباب او، زانکه از وی کس وفاداری ندید، وانچه از مکاسب واموال زاید از
معیشه ومؤنة العیال حاصل آید صرف صنوف برایا وانام که مصرف اهل کلام است نماید
ودران کوشد که مستحق از بوسه ماعر بای از عواری از مان او بوسد واحسان کرام با متنان
نفروشند **بیت** هر کرا بینی بعالم روزی خود میخورد کر ز خوان نعمت نانش کر ز خوان خویشتن
بس هرامنت زمان داشت باید هر انک میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن معدود که این
معان وصف کمال عالیجناب سیادتمآب نجابت نقابان قدوه السادات الکرام واسوة الموالی
العظام رفایع جانی بقاع الخیرات وضاع اساس مواضع المبرات عمده احفاد سیدالکونین
سید عضدالدین امیر علی وتاجالدین سید حسن خواجه
بذات بجدانه جل جلاله کریم عمیم بره ونوال قادری که از قدرت ما مهین چنین حسنی کردانش را
صنعت انا خلقناه من طین لازب لازمست تصویر فرمود ملک دوعالم را طفیل آن طفل بشیر
که بشرا سویا اشارت بدوست نمود وشمعت طلعتش را بر تحت انی جاعلک

سیر

فی الارض خلیفه اشارت داد وبسیط خاک را که بساط بوقلمون ملون طلیعه ازهار وکمون اطلاع وثمار
وطلایع عیون وانهارش نمونه تواند بود دار الملک احتشام وملک دار التمکین والانعام او حیث
قال ولکم فی الارض مستقر ومقام فرمود وعلم امارتش را بر بنکاه عمارت انا جعلناک خلیفة
فی الارض فاحکم بین الناس بالحق برافراخت وبدستیاری فراشان قضا وقدر سراپردهٔ
جلال قدرتش را از کمال قدرت بی اندازه واوصال حکایم تازه بتازه بر قمهٔ غبرا وقلهٔ پنجهٔ پیچا
برکشید وطناب حناب بارگاه خلافت کارکاهش را باوتاد خلود احکام بخشود ومهیان رکوش
که خارجان فاتقوا والجبون اند فروش اعدلوا هو اقرب للتقوی بکوش ارباب هوش رسانیده که
وارسلنا رسلنا بالبینات در دفترخانه وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا بر والواح من
یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب بارباب ورعایا وعموم برایا

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق الحمد والصلوة علی
اشرف الانبیاء وآله العلی المرتضی واخیار المجتبی وسلم تسلیما کثیرا اما بعد چون توسل بسلسله اولیا
وتوصل بذیل ولایت اصفیا موجب سمو درجات دینوی وعلو شرفات غرفات منازل
اخرویست دست در دامن ایشان زن واندیشه مکن هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
در آیینه نیز هر سعادتمندی که بقدم صدق واخلاص درداید صورت صافی وشان که بلسان ان اصطفی
لکم الدین تحقیق قلوب مؤمنین را از مهلکه ضلالت وگمراهی رسانید بلکه بهدایت دلهای شاکی رسانید
اند بمقتضای وجاهدوا باموالکم وانفسکم بمال وجان از متابعت ایشان باز نمایند الا برحسب والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا جای امید که نعیم مقیم جاوید نصیب خواهد رسید دست در دامن امید هر انکه دست زد
محمود بود عاقبتش در جمیع کار معدود که این معالی حسب الحال درویش نو نیاز وشباب صاحب امتیاز
مقبول قبول اهل الله الصمد شیخ شمس الدین محمد است بلغه الله منتهی الازمان ولللامان وعلت
علته مجتهد ارباب الکمال در اوایل شباب دست اقتدا در دامن اقتدای اصحاب ابو تراب زده، وتمسک
بحبل المتین سلسله مابین صوفیه صفویه که منسوب است از طریق مصطفویه است کشته وکشتزار امید
دینی ودیوی را از زلال وصال ایشان شاداب ساخته ومعمورهٔ دل را بکلی از عین ارادت
ایشان پرداخته است وتارک سر را بتاج ابتهاج آن سراج وهاج هدایت ودلالت کردانیده

اکمل حمد محمود الاساس واجل شکر واجل سپاس ملکی را سزاوارست که ملکش لایزالیست ومملکتش مبرا از
وصمت انتقال نظام کار عالم وانتظام معیشت بنی آدم منوط برای او مربوط وماجرای اعمال واجال بر
مجری قضای مبرم او معلق ومنوط است دفاتر ازراق ارباب حیوة را که بمجمل ومامن دابة
الا علی الله رزقها رسوم بود در من ذالک نحن نرزقکم وایاهم بتفصیل وکلوا منها واطعموا البایس الفقیر
مرقوم ودر تحصیل وجه معاش وتکمیل جهات اسعاش برحسب اشارت وقدرنا فیها معایشه
عمارت مهیم متین نمود وجهت ملکه وتوشح وانبتنا حب الحصید والنخل باسقات لها طلع نضید
بخشود ای زمین سفرهٔ عام اوست برین خوان یغما چه دشمن چه دوست وصلوة بی حد وعد وتحیات
بی شمر وعدد بران مرموز یس وطه ومصدوقه وما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا احمد رسل که ملک افلاک
هر دو جهان بستهٔ فتراک اوست ودیگر آل با کمال واصحاب مرحمت نثار او باد الی یوم التناد والکلام
دیباجهٔ قباله اوقاف باسم ملکشاه غازی موشح بسورهٔ اخلاص
بذات بجلاله جل جلاله وران جمال الکلمه فیها کاله ستایش مستثنی از عد وقیاس وسپاس
مستغنی از حد آرایش نثار بارگاه کارگاه مخلوق پناه الملک یؤتی ملکه من یشاء مالکی که ملوک با تمکین را
از ممالک روی زمین قسمی معین نمود وایدی ایادی ایشان در فتح ملک اعادی بکشود وهمای اعلی
وبنیان از فرق فرقدسای لوای ورفعناه مکانا علیا ساخت وشرف قدر سارا بقدرت
وقدرناه منازل لتعلموا تشریف وجعلناکم ملوکا وقبایل مشرف کرده از ذروه ورفعنا بعضکم فوق
بعض درجات برافراخت وجهانشاهی انشاء توتی الملک من تشاء وانما ابناء واورثکم ارضهم
ودیارهم وارضا لم تطوها خواص وعوام جمهور انام را بحکم میرم اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
مامور فرمود ولاجل حفظ اجل اعدا ودفع اجله حضما اولیاء دین پناه رایات آیات وقاتلوا
الذی تبغی حتی تفیء الی امر الله نصب نمود ورقم کمال صورت ایشان را بکمال سیرت اعدلوا هو اقرب
للتقوی حلیه وزینت داد وکشور ریاست بنی آدم در ممالک ممالک عالم بمفتاح وفتحنا له ابواب
کل شیء وفصلناه تفصیلا بر دست شان بکشاد فسبحان الله القاهر فوق عباده یفعل ما یشاء

اوست



